

# مصالحهٔ ملی

## اندیشهٔ سیاسی گذار از فرهنگ جنگ به فرهنگ صلح

فقیر محمد ودان

عنوان کتاب: مصالحۀ ملی
اثر فقیرمحمد ودان
تاریخ طبع: بهار 2013
صفحه بندی و امور گرافیک: دیپلوم انجنیرعبدالخالق نوری
دیزاین پشتی: تورپیکی عزیز و پروین عزیز
امور طباعتی: انجمن فرهنگ افغانستان "انتشارات بامیان"
شهر لیموژ – فرانسه

بسم الله الرحمن الرحیم

# اهدأ

به روح بزرگ شهید دوکتور نجیب الله
کـه در کـوره راه پـر از فـراز و نشیبِ
دستیابی به امـر صلـح و مصالحهٔ ملی،
شجاعانه گام برداشتند؛اندیشه آفریدند و
دراین راه تاسرحد باختن جان وریختن
خون پاک شان، باوقف وصادقـانه عمل
کردند .
اهدأ بـه روح پـاک همـه شهیـدان وطن
کـه بـا آرمـان صلح و مصالحه ملی در
سـر، هـدف تیرعفریت سیاهـکار جنـگ
قرار گرفتند و جان به حق بخشیدند .
اهدأ به تـو همرزم عزیزم کـه در هـر
موضیع سیاسی و موقف اجتماعی
خود، بخاطر دستیابی به امـرصلح و
مصالحهٔ ملی؛ آگاهانه میرزمی !

ما جستجو کنندگان خستگی ناپذیر حقیقت وشاگردان مدرسهٔ زندگی هستیم. این امر به توانایی ما در جهت تحقق سیاست بزرگ وانسانی مصالحه ملی خواهد افزود و ما را از اشتباه گرفتن شبه حقیقت ها بجای حقیقت ها نجات خواهد داد.

شهید دوکتور نجیب الله

# فهرست مطالب

# مقدمه

شخصیت های بزرگ و ماندگار در تاریخ جوامع بشری، گنجینه های از اندیشه های فلسفی، علمی، سیاسی، فنی و هنری، همچنان فرآورده های این اندیشه ها را در ابعاد مختلف حیات اجتماعی و یا هم کارنامه های بزرگی را در دفاع از نوامیس ملی، تامین صلح، ترقی و رفاه مردم سرزمین خویش و یا هم جوامع بشری، به یادگار گذاشته و بدین طریق به جاودانگی رسیده اند .

شهید دوکتور نجیب الله رئیس جمهور سابق افغانستان، بنیادگذار و رهبر حزب وطن، چهرهٔ بی بدیلِ نامدار و مانگار در تاریخ معاصر میهن ماست که اینک چون استوره یی بر تارَک تاریخ میهن ما به زندگی جاودانه رسیده است . جلایش اندیشه های صلح خواهانهٔ او، عزم عظیمش جهت اخراج لشکر بیگانه از کشور و انجام پیروزمند رسالت تاریخی «نجات ملی»، طلایهٔ رزمش در حماسهٔ «دفاع مستقلانه» و ناکام ساختن نایرهٔ تبدیل افغانستان به کنفدراسیون پاکستان، مردانه استادنش در برابر توطئه تجزیه افغانستان به شمال و جنوب به هدف ستر سرحدات «همسایه بزرگ شمالی»، قربانی منحصر به فردِ تاریخی اش در کنار رفتن از قدرت و سرانجام حماسهٔ شهادتش، نه تنها او را به صدر نشین قلب های هم میهنان ترقیخواه ما مبدل نموده، بلکه به ما امکان داده اند تا یادش را با گنج عظیمی از غنای فکری و عملی او، گرامی بداریم.

دوکتور نجیب الله با درک عمیق از اوضاع اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و نظامی افغانستان و اهمیت روبه تبارز مجدد جغرافیایی ـ اقتصادی و در نتیجه اهمیت جغرافیایی ـ استراتیژیک آن و بنابرین

**اثرات اوضاع این سرزمین بمثابه «قلب آسیا»، بر جغرافیای جنوب آسیا و آسیای مرکزی وهمچنان نقش و اهمیت روبتزاید اقتصادی و در نتیجه سیاسی و نظامی جغرافیای مذکور، گنج عظیم فکری ـ سیاسی را ارائه و به تعمیل آن اقدام نمود که در تاریخ اندیشه های سیاسی افغانستان،نخستین دستگاه فکری ـ سیاسی منطبق با مختصات جامعهٔ افغانی، محسوب میگردد.**

**اندیشهٔ سیاسی مصالحهٔ ملی، با بهره گیری از اندوخته های خرد سیاسی ـ تاریخی مردم ما و با تکیه بر ارزشهای جامعه افغانی، به نقد شجاعانه اندیشه و عمل سیاسی حزب دموکراتیک خلق افغانستان پرداخته و در یک پروسهٔ دشوار و پر از فراز و نشیبِ مبارزهٔ درون حزبی و اوضاع بحرانی کشور، اندیشه های بهم مرتبطی را در امر تنظیم حیات سیاسی، اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی، امنیتی و دفاعی و روابط خارجی کشور ارائه و آنرا در عمل غنا بخشیده و پرورش دادند.**

**شهید دوکتور نجیب الله نه تنها بنیادهای اندیشه یی مصالحهٔ ملی را مطرح، بلکه پروسهٔ تعمیل و تحقق این اندیشه ها را در پراتیک سیاسی، همچنان جریان انتخاب و بکاربرد امکانات و وسایل مناسب سیاسی برای این منظور نیز داهیانه رهبری نموده و بدین طریق سیاست مصالحهٔ ملی را بمثابه سیاست علمی و عملی برای حل معضلات افغانستان و اوضاع اطراف آن در مرحلهٔ کنونی، مطرح ساختند.**

**سیاست مصالحه ملی با اتکا بر منافع ملی و مفهوم همه افغانها ( در برابر مفاهیم طبقاتی، تباری، سمتی، محلی و...)، اهداف اساسی چون: خروج قطعات نظامی اتحاد شوروی از کشور ( که حضور آنان با منافع ملی ما مغایرت داشت)، ختم جنگ و تامین و تکوین صلح عادلانه سراسری وطنی، تحکیم وفاق ملی و تکامل پروسهٔ رشد آن، حل معقول مسئله مهاجرین و برگشت با عزت آنان به کشور، اعمار مجدد و انکشاف اقتصادی ـ اجتماعی افغانستان، ترویج حیات مدنی معاصر متکی به اساسات انساندوستانه دین مقدس اسلام، عنعنات پسندیده ملی، ارزشهای عام بشری منجمله معیار های قبول شده جهانی**

حقوق بشر، پلوراليزم سياسى و توسعه اقتصاد بازار و تشبثات آزاد اقتصادى در جهت ايجاد يک جامعه مدرن و پيشرفته با سطح بلند رفاه اجتماعى، همچنان روابط نيک با کشورهاى جهان بخصوص کشورهاى همسايه و مسلمان با در نظرداشت منافع ملى کشور و غير نظامى ساختن افغانستان را- که مى بايد با تضمين هاى معتبر بين المللى همراه مى بود- در برابر خويش قرار داده بود . بطور خلاصه سياست مصالحه ملى سياستى خوانده مى شد و ميشود که تمامى عرصه هاى اجتماعى، اقتصادى، فرهنگى و سياسى حيات اجتماعى را احتوا مينمايد.

در رابطه به انديشۀ سياسى و سياست مصالحۀ ملى معمولاً سوالهايى از مواضع مختلف مطرح گرديده که در پاسخ به سوالها مطرح شده، نوشته هاى پراگنده يى از اين قلم طى سالهاى اخير منتشر گرديده و اينک بنابر ضرورتِ طرح مصالحه ملى بمثابه دستگاه واحد و بهم مرتبط سياسى - انديشه يى و انطباق آن با شرايط جديد؛ کتاب رويدست، نخستين پاسخى توضيحى، در متن واحد محسوب ميگردد.

چون انديشه هاى سياسى منجمله انديشۀ سياسى مصالحه ملى، همپا با روند زندگى جامعه، پيوسته تکامل نموده وغنا کسب مينمايد، به همين ملحوظ نميتواند ادعايى وجود داشته باشد که حرف ها و نتيجه گيرى هاى درست ديروز و امروزما در رابطه به توضيح انديشۀ سياسى مصالحه ملى، منجمله دررابطه به سياست مصالحه ملى، حرف هاى«کامل» و «نهايت» اند. بلکه ما عمق و پهناى اين انديشه را داراى ظرفيت هاى عظيم فکرى، عملى، همچنان زنده و سيال انطباقى با زندگى متحول جامعه افغانى، ميدانيم. اين مأمول بدون تدقيق و تحقيق متداوم و اظهار راى بوسيله انديشمندان - که بطور طبيعى تبادل، تعاطى، تقاطع وتقابل نظريات را بار مى آورد - ممکن نيست. ما درين زمينه از آغاز و ادامۀ بحث هاى علمى يى استقبال مينمائيم که با ابراز حسن نيت، در سطح بلند فرهنگى، عارى از اتهام زنى و ابتذال باشد. باور ما اينست که چنين بحث هايى تبارز نظريات متنوع را و در نتيجه غناى بيشتر و بيشتر انديشۀ سياسى مصالحه ملى (غناى افزار فکرى ما) را در قبال ميداشته باشد. زيرا «مصالحۀ ملى» انديشه سياسى

جوان و بالنده «آهورایی» دوران ماست و ما با اعتقاد به چنین افزار اندیشه یی، در پیکار همگانی علیه «اهریمن جنگ» سهیم هستیم.

در عین حال ضرور میدانم خاطر نشان سازم که نقد اندیشه ها، ساختارها وسیاست های عملی سنتی ح. د. خ. ا درین اثر، که با اتکأ بر واقعیت های مرحله معین از رشد اجتماعی ـ اقتصادی جامعه افغانی ـ مقطع زمانی که ح. د. خ. ا طی آن تاسیس و به مبارزه سیاسی پرداخت ـ صورت گرفته، نقد بنیاد های اندیشه یی و ساختاری حزب جوانی است که بدون هیچ تردیدی دارای نیات نیک و ترقیخواهانه نسبت به وطن و سعادت هموطنان ما توأم با تبارز تقوای بینظیر بوده است . در عین حال این نقد در حقیقت، نقد بخش اعظم حیات سیاسی ـ و آن هم بهترین سالهای جوانی زندگی ـ نگارندهٔ این سطور و سایر همرزمان هم نسل سیاسی ام نیز بوده که هنوز هم، بودن با این نسل و رزمیدن در کنار هم طی همال سالها، عزیز ترین خاطرات زندگی ام را تشکیل میدهد، حتی شجاعت اخلاقی این نقد را نیز مرهون همان گهواره تربیت سیاسی خویش بوده ام و بدون شک و شبه یی قدر آن را پاس میدارم و پاس خواهم داشت. ولی واقعیت های تاریخی سالهای زندگی و مبارزه ح. د. خ. ا و نتایج حاصله از آن، سرسخت تر آز آن اند که هالهٔ از این خاطرات عزیز بتواند مانع دید روشن کنونی من نسبت به این گذشته گردند و ضرورت چنین نقد را منتفی سازند. این نقد می باید صورت میگرفت و چه بهتر که از جانب کسانی صورت گیرد که خود در بستر این حرکت سیاسی، تربیت سیاسی دیده اند، هویت سیاسی یافته اند و نسبت به هرکسی دیگری، درک بهتر و کاملتر از آن دارند، مبادرت به چنین نقدی، دَینی است که نسل سیاسی ما در برابر مادر وطن و مردم خویش به گردن دارند و می باید آن را صادقانه و توأم با امانتداری ادأ نمایند و به تاریخ سپارند.

ما می باید شجاعت اخلاقی بیان صریح این حقیقت را تبارز میدادیم که : علی الرغم نیات نیک و ترقیخواهانه مان نسبت به وطن و تعهد صادقانه و توأم با تقوای بزرگ مان بخاطر خوشبختی هموطنان زحمتکش خویش، بنیانگذاران حزب ما در انتخاب افزارهای اندیشه یی و ساختاری سیاسی سنتی ح. د. خ. ا و عمل سیاسی مبتنی بر آن

(مستثنا ازعمل فردی مغایر این اندیشه ها و اهداف و مسوولیت افراد در قبال آن) اشتباه نموده بودند، اشتباهی که به نتایج مغایر نیات و تعهدات ما منتهی گردید. میدانیم که در پی این نتایج، مقصر یگانه ما نیستیم . اگر مسئله بیطرفانه، عمیق و علمی بررسی گردد، طرف های دیگر داخلی و نظام های سیاسی گذشته کشور، ابر قدرت های جهان و کشورهای همسایه، نیز سهم بزرگ ـ چه از لحاظ تداوم زمانی و چه از لحاظ گستره وعمق آن ـ از مسوولیت این نتایج را بعهده دارند. بنابر این حقیقت بود که دوکتور نجیب الله در همان آغاز اعلام سیاست مصالحه ملی، با روشنی تمام اظهار داشتند که: نیت و تعهد ما این بود تا به مردم «نان، لباس و خانه» فراهم نمائیم ولی اینک مردم «به عوض نان مرمی، به عوض لباس کفن و به عوض خانه گور» دریافت نموده اند. به همین ملحوظ ایشان سیاست مصالحه ملی را«یک سجده سهوه و یک معذرت از مردم» میخواندند. براین مبنا اکنون ما اعتراف مینمائیم که واقعیت های اجتماعی ـ اقتصادی کشور به ما بقدر کافی «سبق» داده اند و ما از آن به خوبی آموخته ایم، جوانب دیگرافغانی را نیز این واقعیت ها «سبق» داده اند ولی آنها یا استعداد و ظرفیت درک چنین آموزش را نداشته اند و یا اگر هم داشته اند، فاقد شهامت و شجاعت اخلاقی تبارز آن، غرق در مرداب منافع شخصی و تهی از احساس مسوولیت در برابر مادر وطن خویش اند. باور ما اینست که نسل جوان جناح های متعدد کنونی افغانی میتوانند ـ و باید بتوانند ـ این گذشته رابا چشم باز مرور و با ظرفیت و روش علمی نقد نمایند،در غیر آن تاریخ در قضاوت خود صریح و بیرحم است. این حقیقت باید آویزه گوش و مبنای عمل همه نسل ها، در همه جا و برای همیشه قرار داده شود.

ف. م. ودان

16 جون 2009

بادسودن ـ آلن دورف ـ آلمان

## [ 6 ] مصالحة ملى

# فصل اول

# اوضاع اجتماعی ـ اقتصادی افغانستان

# 1365 - 1357

اندیشۀ سیاسی مصالحۀ ملی محصول استنتاجِ درک عمیق علمی از اوضاع اجتماعی ـ اقتصادی افغانستان بوده و سیاست مبتنی بر این اندیشه (سیاست مصالحه ملی )، عکس العمل معقول حزب وطن در برابر اوضاع مذکور، بمنظور تغییر و تحول مطلوب آن، بود . بنابرین قبل از همه ضرور پنداشته می شود، نظری بر اوضاع مذکور و پیش زمینه های آن انداخته شود.

پرداختن به توضیح و تحلیل دقیق و مشخص اوضاع اجتماعی ـ اقتصادی کشور و آنهم در شرایط چند دهه قبل از امروز با ارائه ارقام، تحقیقات پرحجم بلند مدت، دسترسی به اسناد کتبی و فکتورهای محیطی را میطلبد. این مأمول در شرایط دوری از وطن، کمتر ممکن و میسر است. با در نظرداشت چنین محدودیت ها، این نوشته تلاشی است ابتدائی از دیدگاه جامعه شناسی سیاسی، که به مسایل عام، در زمینۀ موضوع مورد بحث، نظرانداخته که به هیچ وجه نمیتوان آنراکامل و بی عیب دانست.

افغانستان از لحاظ سطح رشد اجتماعی ـ اقتصادی در آستانۀ انتقال قدرت دولتی به ح. د. خ. ا ( ثور 1357 ) در حالت گذار کاهلانه از نظام ارباب رعیتی ـ با مشخصات شرقی ـ به نظام سرمایه داری، قرار داشت. بنابرین پروسۀ نهایت بطی تحلیل ساختارهای قومی و قبیلوی و ممیزات آن، به نفع پروسۀ قوام ملت ـ به مفهوم مدرن آن ـ آغاز گردیده؛ اما قوام نیافته بود. بهتر خواهد بود برای توضیح مطلوب خویش، بحث را روی موضوعات ذیل متمرکز سازیم:

1 ـ مسئله ملی، مختصات و عناصر متشکلۀ آن.

**2 ـ ساختار اجتماعی و مسئلۀ ملی در افغانستان قبل از به قدرت رسیدن ح. د. خ. ا.**

**3 ـ دگر گونی های ساختاری جامعه افغانی و مسئله ملی طی سالهای حاکمیت ح. د. خ. ا.**

**4 ـ برخورد حزب دموکراتیک خلق افغانستان با وضعیت جدید .**

**الف : تیزس های ده گانه و مشخصات عمدۀ آن.**

**ب : مصالحۀ ملی (نوسازی بنیادهای اندیشه یی، سیاسی و ساختاری حزب) .**

## 1 ـ مسئله ملی، مختصات و عناصر متشکله آن:

**از دیدگاه جامعه شناسی سیاسی ملت محصول تکامل تاریخی و سطحی از رشد و نضج نظام اجتماعی است که با پیمودن مراحل و مدارجی از تکامل تاریخی اقتصادی ـ اجتماعی بر مبنای مشترکات باهمی گروه های اتنیکی، در یک جغرافیای مشترک بوجود می آید. لازمۀ پروسه عینی تکوین ملت بیش از همه حضور مشترکات قوی گره خوردۀ تاریخی، فرهنگی و اقتصادی ساکنین یک سرزمین میباشد. هرگاه افراد یک جامعه به سطحی از بلوغ رسیده باشند که بدور خواست ها و اهداف واحد شان بسیج شوند، همگرایی و هم پذیری فرا تباری را تبارز و این اراده در ساختارها، قوانین و میثاقهای تنظیم حیات اجتماعی بطور عادلانه و دموکراتیک منعکس و تعمیل گردد، این خواست ها و اهداف، «ملی» میگردند. از همین جاست که مقوله های دولت ملی، حاکمیت ملی، استقلال ملی، امنیت ملی، فرهنگ ملی، وحدت ملی،ارادۀ ملی، منافع ملی، اهداف ملی، رهبران ملی و سایر ارزشهای ملی بمثابه عناصر متشکله هویت ملی، عینیت می یابند.**

**به ملحوظ فوق، قوام ملی بمثابه پروسۀ تاریخی ـ اجتماعی، معطوف به طرق تامین تساوی مسوولیت ها و حقوق گروه های**

اجتماعی و سهم و نقش عادلانه شان در تکوین و تثبیت ارزشهای ملی و همچنان طی اقدامات همگانی توجیه به حفظ منافع ملی، در تقابل با دول خارجی نیز است. حل مسئله ملی و تکوین ملت طی یک پروسه قانونمند تغییر و تکامل اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی صورت میگیرد که می باید با درک علمی شرایط و اوضاع اجتماعی ـ اقتصادی، پروسه آن بوسیله نیروهای آگاه اجتماعی؛ سازماندهی، آغاز و رهبری گردد. بدین ملحوظ می باید با مسئله ملی ـ درک علمی و حل معقول آن ـ برخورد مشخص تاریخی نمود. برای این منظور لازم است سطح تکامل اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی جامعه و مختصات آنرا در هر کشور جداکانه، تناسب نیروها در عرصه بین المللی ودر داخل کشور معین، سطح آگاهی و آمادگی مردم را برای شرکت درین پروسه از نظر دور نداشت. بدین ملحوظ مسئله ملی را میباید در ابعاد خارجی و داخلی آن در نظر گرفت.

در بُعد خارجی مسئله ملی ،حفظ تمامیت ارضی کشور از تجاوز بیگانه، تامین و تحکیم استقلال سیاسی و سایر منا فع ملی کشور در برخورد با کشورهای دیگر، مطرح است، که می باید بر اساس معیار های قبول شده جهانی حقوق بین الدول تنظیم گردد و در بُعد داخلی آن میباید مسایل مربوط به رشد عادلانه و معقول پروسه گذار از ساختارها و ذهنیت های قبیلوی به تکوین ساختارها و ذهنیت های ملی، همپیوندی خورده فرهنگ های قومی به فرهنگ کلان ملی، تکامل هویت های خورد قومی به هویت ملی، را شامل میگردد.

## 2 ـ ساختار اجتماعی و مسئله ملی درافغانستان

## قبل از به قدرت رسیدن حزب دموکراتیک خلق

افغانستان کشور چندین تباری است. در سرزمین افغانستان تبار های پشتون، تاجک، هزاره، ازبک، ترکمن، بلوچ، نورستانی و غیره، طی قرن های متمادی تاریخ، در کنار هم زیسته و باهم سرنوشت مشترک داشته اند. در ابداع و ایجاد فرهنگ غنی و تمدنهای باستانی این سرزمین باهم همکاری کرده و از آزادی و استقلال آن دفاع نموده

**و اکثریت قریب به اتفاق مردم افغانستان دین مشترک و دولت واحد داشته اند. تبارهای ساکن کشور علی الرغم داشتن وجوه مشترک فوق، بنابر عقب ماندگی شدید اجتماعی ـ اقتصادی، تسلط نظام قبیلوی، جنگ های دوامدار داخلی میان مدعیان قدرت، تجاوزات مکرر خارجی، موقعیت حساس جغرافیایی ـ سیاسی و جغرافیایی ـ اقتصادی مورد توجه ابرقدرت ها، عوارض طبیعی و از جمله وضعیت پیچیدهٔ جغرافیای فزیکی، نتوانسته اند واژه « ملت » را به مفهوم مدرن آن بطور کامل، عینیت بخشند.**

**گفته شد که افغانستان قبل از رویداد هفت ثور 1357، از لحاظ رشد اقتصادی ـ اجتماعی در مرحلهٔ گذار کاهلانه از نظام فیودالی به سرمایه داری قرار داشت. یعنی پروسه فروپاشی نظام قبیلوی و تکوین ملت آغاز یافته اما بنابر خصلت محافظه کارانه دولت و برخی ممیزات دیگر، به این پروسه انکشاف و عمق لازم داده نشده بود.**

**محیط روستایی که بیش از هفتاد در صد نفوس کشور را تشکیل مینمود، با ساختار فیودالی طراز شرقی، تسلط فرهنگ قبیله یی و تعصبات مذهبی، اجتماع بستهٔ قومی با ساختار سنتی و فرهنگ قوم محوری، محیط جغرافیایی تقسیم شده و جداگانه میان قبیله ها و طوایف، فقر سواد و اقتصاد، نوعی سلسله مراتب و قشر بندی های ثابت اجتماعی(خان، بیگ، ملا، رعیت) در داخل سازمان قبیله، موجودیت تعصب شدید بخاطر حفظ ارزشها، اعتقادات و باورهای قبیلوی، اختلافات و رقابتهای سران قبیله ها، همپیوندی اجتماعی را در مناسبات بین القومی شدیداً محدود و محصور ساخته بود.**

**در شهرها جوانه های رشد یابندهٔ مؤلفه های همگرایی ملی قابل روئیت بود. زیرا بنابر موجودیت بازار، زندگی مختلط، تراکمِ خورده ـ فرهنگ ها و نیازمندی های متقابل ساکنین آن به همدیگر، سنت ها، عنعنات و اعتقادات آنان از همدیگر تاثیر پذیرفته و به تدریج به اختلاط و هم مانندی متمایل شده بودند. به همین رو حساسیت ها و تعصبات قومی، مذهبی و نژادی در شهر ها نسبتاً کمتر تبارز مینمود.**

در عین حال نباید از نظر دور داشت که زندگی شهری نیز با مفهوم مدرن آن در افغانستان تطابق نداشت، زیرا از یک سو شهر نشینی محدود بود و فیصدی کمتر از ساکنین کشور را احتوا مینمود و ثانیاً رگه هایی نیرومندی از روح قوم محوری و زندگی قبایلی و همچنان سمتی و مذهبی، در بافت زندگی اجتماعی شهر ها قابل روئیت بود. به عنوان مثال شهر کابل را در نظر میگیریم: در بخش های از شهر قدیم و جدید آن وقت شهر کابل ـ حتی امروز نیز ـ اهالی به اساس قومی، سمتی و اعتقادات مذهبی متمرکز و مسکن گزین شده بودند. هزاره ها، پشتون ها، تاجک ها، هندوها وباشندگان هریک از سمت های کشور در محلات معینِ اقامت، تمرکز یافته بودند. این شهر نشینان علی الرغم روابط متقابلِ و نیازمندی های مشترک و ناگزیر شهر نشینی، بافت فرهنگی و خصوصیات قبیلوی و قومی خود را تا حدودی حفظ نموده بودند.

بنابرین جامعه افغانی عمدتاً یک جامعهٔ سنتی قبیلوی با ساختار های اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و سیاسی ناهمگون بود، بدین ملحوظ زمینه برای تکوین مؤلفه های معاصر کشور ـ ملت به درستی فراهم ساخته نشده بود. بطور دقیق میتوان گفت که : افغانستان در حد فاصلی میان سیستم دولت ـ ملت و مختصات جامعه قبیلوی قرار داشت. وجود عناصری مثل«سرزمین واحد»، «پیشینهٔ تاریخی مشترک» و «حکومت واحد» جلوه های از مفهوم «دولت ـ ملت» را مصداق بخشیده اما غلبه روح قبیلوی، گستردگی علایق و انگیزه های قومی و طایفه یی و همچنان وجود ساختار های فیودالی، مبین آن بودند که آنچه علماً دولت ـ ملت خوانده میشود، تشکل کامل نیافته بود.

## ابعاد مختلفِ چرا های این مسئله را بطور مختصر توضیح میدهیم:

الف ـ سر زمین افغانستان دارای پیشینهٔ چند هزار ساله و مهد پرورش برخی تمدنهای تاریخی و گهوارهٔ تربیت تبارهای متعدد است عنصر سرزمین مشترک در مقایسه با سایر عناصر هویت ملی افغانی

از قابلیت و ظرفیت بیشتر و برجسته تری در جهت پشتوانۀ شناسایی ساکنان خود برخوردار بوده است. ساکنین این سرزمین در توالی تاریخی در برابر تهاجمات جهانکشایان، مقاومت دلیرانه نموده، حماسه های تاریخی آفریده اند. ولی این حقیقت تاریخی را نیز نمیتوانیم انکار نمائیم که در جریان این مقاومت ها اکثراً انسجام ملی، قومندانیت واحد ملی و سازماندهی مشترک وجود عملی نداشت. اقوام و ساکنین مناطق مختلف این سرزمین، بطور جداگانه و مستقلانه از محدودۀ جغرافیایی خویش دفاع مینمودند. به همین ملحوظ بعد از دفع تجاوز، ثمرۀ مقاومت بیش از آنکه پیوندهای همگرایی ملی را تقویت مینمود، بنابر اختلافات مدعیان داخلی قدرت جنگ های داخلی بروز نموده و قومی را علیه قوم دیگر بکار برده و پروسۀ وحدت ملی مخدوش ومغشوش میگردید.

افزون بر عدم قومندانیت واحد ملی حین دفاع در برابر تجاوزات خارجی بر سرزمین ما، مقاومت مردمی علیه متجاوزین مذکور بیشتر تحت شعار و پوشش های مهیج و بسیج کنندۀ «جهاد بر ضد دشمنان دین» بمثابه فریضه صرفاً دینی، صورت میگرفت تا دفاع از وطن واحد بمثابه فریضۀ ملی و دینی، در برابر متجاوزین خارجی.

ب ـ احساس تعلق به یک سرزمین، فرهنگ، تاریخ و ارزشهای ملی، باعث گسترش روح ملی میگردد. یاد آوری از گذشته تاریخی و رجوع به نمادها و حوادث آن و یافتن خویشتن درین نمادها و حوادث، پیوستگی ذهنی و فکری را در میان ساکنین یک سرزمین پرورش داده و تحکیم میبخشد. بنابرین در گذشته های تاریخی و رویدادهای بزرگ آن باید هریک از تبارهای ساکن افغانستان خویشتن را دریابند تا آنرا ثمرۀ کار خویش بدانند و به آن عشق بورزند و افتخار نمایند. اما در افغانستان علی الرغم داشتن سرنوشت مشترک تاریخی، برای پرورش و تعمیم این عنصر به درستی کار صورت نگرفته است. در نتیجۀ چنین برخورد نادرست، تبارهای متعدد ساکن کشورما آنطوریکه می باید، نتوانسته اند چهرهای قهرمانان و سایر شخصت های شاخص خویش را در بستر رویدادها و دست آورد های تاریخی، مشاهده نمایند. عده یی از «روشنفکران» ما هم اکنون نیز متأسفانه به عوض توجه به این مسئلۀ با اهمیت، ناخود آگاه و یاهم آگاهانه ـ با الهام از منابع و مراجع

بیگانه ـ نه پروسه تکوین ملت را مُمِد واقع گردیده و نه وفا ق ملی را تقویت مینمایند، بلکه با اندیشه و عمل ارتجاعی، برخلاف آن خصومت ها را دامن میزنند.

ج ـ تسلط نظام ملوک الطوایفی طی قرون متمادی در افغانستان با عث گردیده بود تا محیط های زیستی مجزا، زندگی قبیلوی محصور، معیارهای زندگی ثابت، عادات، رسوم و عنعنات قبیلوی به پدیده های مقدس عدول ناپذیر تبدیل و در تمام روابط اجتماعی رسوخ نماید. در حقیقت فرهنگ قبیلوی بر تمامی سلوک وروابط اجتماعی اثر میگذاشت. فرهنگ قبیلوی وفاق اجتماعی را مجال نمیداد. با موجودیت خرده فرهنگ های قبیلوی و طایفه یی و تعصب برای حفظ آنها، پروسه تعمیم و تکوین فرهنگ ملی کمتر امکان رشد می یافت، در برابر تحولات فرهنگی مقاومت صورت گرفته و شیوع عناصر جدید در فرهنگ قبیله، بدعت و گناه تلقی میگردید.

د ـ در جامعه قبیلوی افغانستان، شغل، افزار تولید، محل زندگی و مالکیت موروثی بود. به همین جهت تعداد شغل محدود و تغییر شغل بسیار کم صورت میپذیرفت. فرهنگ قبیلوی نوعی قشر بندی ثابت اجتماعی را ایجاد کرده بود. نظام فیودالی نشانه اصلی تثبیت و تحکیم این قشر بندی بود. این تقسیمات سنتی باعث گردیده بود که لایه های پائینی اجتماع به ندرت به سطوح بالایی ارتقا پیدا نماید. فیودال، خان، بیگ، ملک، ملا، دهقان، استاکار (پیشه واحد شامل: نجار، آهنگر، معمار و ...)، نساج و سلمان بر اساس نظام قبلوی در همان مقام خویش بطور موروثی باقی میماندند. با پیشه، پیشه وران و اهل حرفه برخورد تحقیر آمیز صورت میگرفت. خطاب جولا (نساج) و دلاک یا دِم (سلمان) به کسی، معادل به فحش و دشنام تلقی شده بمنظور تحقیر بکار برده میشدند. برعکس خان، بیک، ملک، ملا و منسوبان نَسَبی دینی (سیدها، حضرت ها، خواجه ها، میرها و...) که چه بسا در پروسه تولید سهم فزیکی نداشتند، نسبت به «دهقان» از موقف به مراتب برتر برخوردار و معزز بودند. در حالیکه دهقان، با وجود نقش اعظم خویش در پروسه تولید اجتماعی مبتنی بر استثمار، فرد عادی تلقی و تحت ستم قرار داشت.

افزار تولیدی ساده، معدود، ثابت و سنتی، سطح تولید نازل را طی سده ها ثابت نگهداشته، بهبودی به نفع ارتقأ و تغییر موقف لایه های پائینی جامعه پدید نمی آورد. افراد مرتبط به لایه های پائینی ساختار اجتماعی، ناگزیر بودند در سیستم غیرعادلانه بصورت موروثی و طبق سنت های قبیلوی، اجبار این نظام را تحمل نموده به فرزندان و نسل های بعد از خود به ارث بگذارند. تداوم نسل به نسل این وضع، پروسه ملی شدن جامعه را مانع میگردید. زیرا ملی شدن یک جامعه با مدرن شدن آن پیوند ارگانیک دارد. بکاربرد وسایل پیشرفته تولید، حجم بزرگ تولیدی، وجود بازار و مبادلات اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی، توسعه ارتباطات، تسهیلات ترانسپورتی و وسایل اطلاعاتی، تشابه میان گروه های مختلف اجتماعی را سرعت بخشیده، مناسبات قبیلوی را از هم می پاشند.

هـ ـ تغییر مکان زیست از محل اقامت جمعی قبیله خودی به محل و در کنار قبایل دیگر به دلیل ساختار بستهٔ قبیلوی به ندرت صورت گرفته، به معنی بریدن از ریشه های نسَبی و «همسایه» شدن در میان قبیله دیگر بود که صدمه به موقف اجتماعی تلقی و عاملین آن تحقیر میشدند. اطلاق کلمه «همسایه» به افراد یک فامیل، نسل به نسل تداوم یافته و «بیگانه» تلقی می شدند. جنین برخوردی رشد و گسترش پروسه آمیزش میان آقوام و قبایل را به نفع قوام ملی ممانعت مینمود.

و ـ زندگی روستایی و اتکا بر اقتصاد سنتی زراعتی با وسایل ساده، فقر کتلوی باشندگان روستاها را بار آورده بود. فقر متداوم باعث آن بود که تحرک اجتماعی کاهش یافته و به شکل «فرهنگ فقر» تبارز نموده موجبات رخوت، سکون روحی، درماندگی، تضعیف کار و فعالیت، انجماد ذهنی، عدم تحرک اجتماعی، انزواطلبی اجتماعی، اتکا به قضا و قدر، دلبستگی شدید به مظاهر و نمادهای خرافی و بی اعتمادی نسبت به آینده را بار آورده بود.

ز ـ دین مقدس اسلام بنابر احکام عام، قابلیت وسیع انعطاف داشته و میتواند در همگون اندیشی افراد جامعه و نضج پروسه هویت ملی کمک نماید. ولی در افغانستان تعدد مذاهب چون حنفی، حنبلی،

**جعفری و فرَق مختلف هریک و آن هم آمیخته به خرافات شدید، تعصب عمیقی را در میان پیروان خویش برانگیخته و نوعی انعطاف نا پذیری را در افکار و روابط اجتماعی و عملکرد آنان بوجود آورده بود. پابندی های مذهبی به دلیل در آمیختگی با ساختار های بسته، باورها و سنت های قبیلوی، بیسوادی کتلوی و تعصب شدید توام با نزاع میان فرقه های مذهبی، جدا افتادگی ملی را باعث گردیده بود. بدین ملحوظ افتراق مذهبی بر وفاق دینی غلبه داشت. حساسیت و بی اعتمادی میان پیروان مذاهب زمینه ها برای تکوین خواسته و معقولات کلان ملی را محدود ساخته بود.**

**ک - زبان یکی از عناصر مهم سازندهٔ هویت ملی است . عنصر زبان بنابر وسیله تفهیم و تفاهم، قابلیت های ارزنده در تکوین فرهنگ و اندیشه ملی دارد. زبانهای افغانستان که می باید به همپیوندی ملی کمک مینمودند، متاسفانه بنابر دلبستگی های آمیخته با تعصبِ برخی حلقاتِ از گویندگان، آنها را عملاً در نوعی آز تعارض و تقابل فرهنگی قرار داده بود. این مشخصه امروز نیز مورد سؤ استفاده برخی از «روشنفکران» ملهم از مراجع بیگانه قرار گرفته عملا مواضع ارتجاعی را در ضدیت با پروسه تکوین ملت اتخاذ مینمایند.**

**ل - مقولهٔ هویت ملی نیز نسبت گسست ناپذیری با سیستم سیاسی عصری دارد. سیستم سیاسی و بطور اخص دولت در صورت برخورداری ار کارایی و مشروعیت میتواند نقش مؤثری در تنظیم، رشد و تثبیت سایر عناصر هویت ملی داشته باشد. دولت می باید بستر سیاسی - اجتماعی کشور را برای همزیستی برادرانه اقوام و پیروان مذاهب مختلف در واحد ملی مهیا سازد، ایجاد شرایط مساوی، همزیستی و امکانات برابر حقوقی را تدارک نماید و بدین طریق نقش خویش را نه تنها در پروسه ساختن ملت ایفا نمایند بلکه خود نیز متناسب به رشد این پروسه بمثابه افزار مدرنِ تعمیل حاکمیت دولتی، متحول گردد.**

**نظامهای دولتی افغانستان، در مدت زمان مورد بحث با وجود داشتن جلوه های نسبتاً مدرن، افزون بر تاثیر پذیری از مشخصات**

جامعه قبیلوی، خواست گاه خاندانی داشته اند. این دولت ها نسبت داشتن چنین خاستگاه، همچنان وابستگی و یا گرایش مشهود به قدرت های جهانی و فقدان کارایی مدرن، نه تنها نمیتوانستند آنچه را که مفهوم «مشروعیت ملی» افاده مینماید، کسب نمایند بلکه ساختار قابل قبول و متناسب به بافت اجتماعی جامعه افغانی نیز نبودند. بدین ملحوظ فاقد جامعیت و اقتدار مشروع بودند.

بنابرین روابط دولت با جامعه نمیتوانست روابط دولت ـ ملت باشد، بلکه این روابط، روابط سلطنت ـ رعیت بود. حتی در بهترین حالت، اکثراً زمامداران، ملی نمی اندیشیدند، بلکه خاندانی عمل نموده و انحصار قدرت، شکل رایج و ثابت حاکمیت بود. دولت های افغانستان اکثراً خود را پاسخگو و مسوول رفع نیازمندی های اجتماعی ندانسته و نقش یک دولت مسوول و کارا را در قبال خواسته ها و نیاز های جامعه احساس نکرده بودند. فقر اقتصادی عمدتاً مولود بیکارگی این نظام های سیاسی بود. عمل ناپخته عدهٔ محدود حلقات روشنفکری فاقد پایگاه اجتماعی با خشونت سرکوب گردیده، بنابرین نوسازی و باز سازی در سایهٔ حاکمیت این دولت ها در بهترین حالات نیز بسیار بطی و آنهم تحت فشار تغییر اوضاع جهانی صورت می گرفت. این نظام ها نخواسته و یا نتوانسته بودند درک کنند که ظرفیت های لازم و زمینه های مشارکت سیاسی مردم را فراهم آورند. نظامهای مذکور تلاش مینمودند چشم های جامعه را بسته و آنان را در تاریکی و مطابق به سیاست «مرغ های گرسنه»، در فقر نگهدارند، حکام دولتی نفاق اجتماعی را بخاطر تداوم حاکمیت خویش دامن میزدند.

م ـ وضعیت طبیعی و جیوفزیکی افغانستان: موجودیت کوه های سربه فلک کشیده و صعب العبور، دره های عمیق و مجزا از هم و تاثیر متقابل خشونت های طبیعی ـ جغرافیایی با خصلت های جامعه عقب مانده و ممیزات فرهنگ فقر باعث گردیده بود که توجه اکثریت مردم افغانستان از ده، قریه و شهر خود به مسایل سراسری وطنی و جهانی فراتر نرود و آشنایی چندانی هم به پیشینه تاریخی سرزمین خویش نداشته، و صرف در محدودهٔ حال و آن هم در حصارهای ده و قریه و در نهایت ساحه جغرافیایی اقامت قومی و قبیلوی خود باندیشند.

**جامعه سنتی افغانستان از چنین ممیزات و مشخصات برخوردار بود. وضعیت مذکور طی توالی قرنها شکل و محتوا پذیرفته و ثبات یافته بود. توارث ممتد برخی از ساختارها، رفتارها و اعتقادات قبیلوی، آنها را به نوعی از مقدسات مبدل نموده بود. در چنین حالتی تحت تاثیر اوضاع تغییر یافتۀ جهانی و تغییرات اقتصادی محدود داخلی که طبعاً تغییرات ذهنی را نیز در قبال داشت، جوانه های بالندۀ نهضت ترقیخواهانه معاصر کشور با هویت مشروطه اول، مشروطه دوم و نهضت دوره هفتم شورا (اگر چه ضعیف و محدود) سربلند نمود که بنابر نداشتن پایگاه وسیع اجتماعی، در اندک زمان سرکوب گردیدند. ولی از یک سو بنابر تداوم تاثیرات این نهضت ها و از سوی دیگر بنا بر تاثیرات اوضاع جهانی بر جامعه افغانی و همچنان به ملحوظ تضادهای درونی خاندانی، یک بار دیگر با عقب نشینی اجباری سلطنت، زمینه های انفاذ قانون اساسی 1343 مساعد و بر مبنای آن، تاسیس احزاب و فعالیت سیاسی علنی و قانونی ممکن گردید. در چنین اوضاع، با وجود امتناع پادشاه از توشیح قانون احزاب، شخصیت های سیاسی با استناد به قانون اساسی جدید ـ و متاسفانه اکثراً با پشتوانه های خارجی تفاهم شده با سلطنت ـ یک بار دیگر احزاب سیاسی شان را تشکیل و به فعالیت آغاز نمودند. یکی از این احزاب، ح. د. خ. ا بود که بعد ها (ثور 1357 خورشیدی) با تصاحب قدرت سیاسی، به نیروی سیاسی اثر گذار بر اوضاع اجتماعی ـ اقتصادی کشور مبدل گردید.**

## 3ـ دگرگونیهای ساختاری جامعۀ افغانی طی سالهای حاکمیت ح.د.خ.ا

**در افغانستان بنابر حاکمیت نظام های استبدادی و سرکوبگر دولتی، تسلط باورهای قرون وسطائی و عقبماندگی شدید اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی جامعه، پروسۀ تکامل اندیشۀ سیاسی سیر منظم و طبیعی نداشته، گسست های عمیق و ممتد زمانی و انقطاب های شدید را متحمل گردیده بود. بنابرین در آستانۀ تاسیس ح. د. خ. ا دستگاه افغانی تفکرسیاسی که بتواند واقعیت های جامعه افغانی را بشناسد، آن**

را توضیح و تفسیر نماید و عمل سیاسی را سمت دهد، انسجام نیافته بود. نهضت نو پای روشنگری در آن وقتِ افغانستان، نیز به نطقه های فکری جنبشهای سیاسی ـ تاریخی کشور، پالایش مجدد و انسجام این اندیشه ها، بی توجه مانده و یا اهمیت آنرا درک نموده نتوانسته بودند. بدین ملحوظ مؤسسین جوان و پیشگام ح. د. خ. ا نیز بی توجه به این مهم، در امر تاسیس حزب مذکور بیشتر تحت تاثیر جذابیت آن وقتِ اندیشه های «جنبش بین المللی طبقهٔ کارگر» قرار داشتند، آنان در حالیکه تمایلات اندیشوی ایدیولوژی شدهٔ مارکسیستی ـ لنینستی را با تعابیر شوروی گرا ئی تبارز میدادند، از یک سو درک شان از بنیاد های سیستم فکری مارکسیستی ـ لینستی اندک، التقاطی و پراگنده بود و از جانب دیگر از وضعیت و مشخصات جامعهٔ افغانی شناخت سطحی و ناکافی داشتند. بنابرین، پیشبینی نتایج انطباق اندیشهٔ مذکور در وضعیت اجتماعی ـ اقتصادی مشخص افغانستان، بوسیلهٔ مؤسسین کم تجربهٔ وجوان ح. د. خ. ا ـ که با تبارز عطش بزرگ، برای ترقی کشور و تامین زندگی مرفه برای مردم افغانستان متعهد بودند ـ با خوشبینی ها و هیجانات انقلابی توأم بود. در چنان شرایط اجتماعی ـ اقتصادی و با چنین دیدگاه ها، حزب دموکراتیک خلق افغانستان، در **11** جدی **1343** تاسیس گردید. حزب در نخستین اصول مرامی خویش، مبارزه بخاطر (محوه مناسبات فیودالی و ماقبل فیودالی) رااعلام نمود و خواسته بود با اضمحلال انقلابی نظام فیودالی، از طریق «راه رشد غیر سرمایه داری» ـ که راه آزموده ناشده رشد بود ـ با «جهش از مرحله تاریخی سرمایه داری»، به اعمار جامعه سوسیالستی دست یابد. طبعیست که بنیان گذاران حزب تلاش نموده بودند جهت دستیابی به این اهداف از ایدیو لوژی مارکسیستی ـ لنینستی استمداد جویند.

مدتی بعد از تاسیس حزب و قوام نسبی اندیشه یی کادر رهبری آن، از میان موسسین حزب صرف استاد میراکبرخیبر به نتیجه گیریهای رسیده بودند که مبتنی بر آن راه ها و وسایل دستیابی به اهداف مطروحهٔ حزب، می باید واقعبینانه و با در نظرداشت اوضاع اجتماعی ـ اقتصادی کشور، روان اجتماعی و بربنیاد منافع ملی صورت می گرفت. ولی متأسفانه رهبری حزب در آن موقع، تحت تاثیر جذبات تعبدی

انترناسیونالیزم کارگری شوروی گرا، نه تنها به این نتیجه گیری ها توجه ننمودند بلکه نتیجه گیری های مذکور باعث گردید که استاد خیبر به دلیل پافشاری بر آنها، در یک وضع بحرانی جان خود را نیز از دست دهد و به شهادت برسد .

در نتیجه، گذشت زمان و تجارب عملی به وضا حت نشان داد که بنیادهای اندیشوی ایدیولوژیک شدۀ حزب دموکراتیک خلق افغانستان و اهداف تعیین شده آن بر بنیاد این اندیشه، راه ها و وسایل دستیابی به این اهداف و همچنان اصول و ساختار تشکیلاتی آن، نتوانستند با واقعیت های اجتماعی ـ اقتصادی کشور و روان جامعۀ ما و اوضاع تغییر یافته جهان مألوف و دستیابی به وظایفی را ممکن سازد که حزب مذکور در عرصه ملی و بین المللی در برابر خویش قرار داده بود. گزینش اندیشه یی ح. د. خ. ا و بکاربرد آن، کدام نتایجی را باعث گردیدند؟.

الف ـ رهبران، کادرها و اعضای حزب خود محصول جامعۀ افغانی ـ با مختصات ذکر شده در فوق ـ بودند. خواهی، نخواهی ممیزات و مختصات این جامعۀ عقب مانده را در روان و سلوک خویش، داشتند. با تلقین (نه درک، تحلیل و استنتاج) مایه های فکری مارکسیستی ـ لنینستی در مورد جهان و جامعه در ذهن شان و آنهم بطور التقاتی؛ این برداشت های تلقین شده در بهترین حالت صرف سلوک مبتنی برعواطف و هیجانات صادقانۀ «انقلابی» آنان را سمت میداد و چه بسا که آنها به داشتن اندیشه ها ی مارکسیستی و سلوک مبتنی بر آن، در حالی تظاهر مینمودند که ما تحت ضمیر آنان همچنان از معنویات جامعۀ قبیلوی انباشته و متأثر باقیمانده و بر اکثر کردار و سلوک شان اثر میگذاشت. این حقیقت از یک طرف باعث دوگانگی شخصیت آنها گردیده و از جانب دیگر ـ به اثر تکرار و تداوم تظاهر فوق ـ به تقویت باورهای ذهنی ئی زمینه داد که «خویشتن» خود را برخلاف آنچه «هست» اند، تصور نمایند. در نتیجه ؛ چنین حالت، بیگانگی شان را از «خویشتن» خود، باعث گردید. به همین ملحوظ بود که در حیات درونی حزب به اصل پذیرفته شده «احزاب طراز نوین طبقه کارگر» (مرکزیت دموکراتیک) تظاهر وجود داشت، در حالیکه در مناسبات واقعی حزبی

میان رهبران، کادرها و صفوف حزب، خصوصیت قبیلوی تحکم و دستور ـ هم در وجود دستور دهندگان و هم در وجود دستور پذیرها ـ با «مرکزیت» قاطع، حاکم بود. شعار حقوق مساوی زنان با مردان سرداده میشد، اما در زندگی شخصی آنان ضوابط میراثی «پدرسالاری» غلبه داشت. خلاصه در تمام ابعاد اجتماعی ـ اقتصادی و فرهنگی به ذهنیت «انسان جامعهٔ سوسیالستی» تظاهر صورت میگرفت ولی در عمل، به مشکل، فراتر از مختصات انسانِ جامعهٔ قبیلوی گام برداشته میشد. بنابر همین علت، مناسبات میان شخصیت های قرار گرفته در رهبری، همیشه با بحران توأم بود. اختلافات میان آنان ـ که اکثراً فردی و مبتنی بر مختصات جامعهٔ عقبمانده بود ـ طرق مدنی و دموکراتیک حل را نمی یافت، یا به انشعاب منتهی و یا هم با توسل به قوهٔ قهریه (ترور یا اقدام نظامی) منجر میگردید. تبارز علنی مواضع مبتنی بر گرایشات قومی، قبیلوی، مذهبی، زبانی ،سمتی و محلی را بوسیله عده یی از اعضا، کادر ها و حتی رهبران دست اول، در واپسین سالهای زندگی و مبارزه آن حزب، میتوان بر مبانی مسایل فوق ارزیابی نمود.

حالت ایجاد شده ناشی از تظاهر فوق، افزون بر زمینه دادن به «از خود بیگانگی»، تجرید اعضای ح. د. خ. ا، را ـ که به ظاهر در حالت گسست و مقاطعه با ارزشهای قبول شده جامعه افغانی، قرار گرفته بودند ـ در اذهان جامعه تقویت نموده باعث بیگانگی شان و در نتیجه بیگانگی حزب ح. د. خ. ا ـ که خود را پیش آهنگ انقلابی طبقه کارگر و تمام زحمتکشان افغانستان تصور مینمود ـ از جامعه افغانی نیز گردید. بنابرین ح. د. خ. ا نتوانست بمثابه پیشآهنگ، نقش و مسوولیت تاریخی اش را در امر بسیج نیروهای اجتماعی، سوق و رهبری حرکت سیاسی آنان در مطابقت به اهداف خویش، به درستی ایفا نمایند. یعنی پیشآهنگ انقلابی که می باید فاصله اش را در پیشاپیش مردم، به تناسبی رعایت مینمود که میتوانست آنان را در عقب خویش و بسوی اهداف تعیین شدهٔ خود بکشاند، نتوانست درست و معقول تنظیم نماید، بلکه غرق در خیالات و جذبات انقلابی خویش، چنان تاخت که نه تنها مردم نتوانستند و نخواستند این پیشاهنگ را دنبال نمایند، بلکه این پیشاهنگ صرف با صداهای تفنگ آنان علیه خود، به گودال ایجاد شده

در عقب خویش پی برده، از خیالات انقلابی اش بدر آمده و به واقعیت های تاریخی اجتماعی ـ اقتصادی جامعه افغانی پی برد. یعنی :

ب ـ حزب بمثابه نیروی آگاه و پیش آهنگ سیاسی، می باید در متن جامعه قرار داشته، با شناخت علمی از آن، انگیزنده ها و مُحرک هائی را تشخیص و بکار گیرد که بتواند مردم را در امر دستیابی به اهداف اجتماعی، اقتصادی و سیاسی خویش بسیج نموده آنها را در پیوند باخود و در عقب خویش در مسیر رشد طبیعی وموزون اقتصادی ـ اجتماعی به حرکت آورد. ولی «مغز متفکرِ» بنیاد گذار حزب دموکراتیک خلق افغانستان بدون تلاش بخاطر دَرک علمی مختصات اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و اندیشه یی جامعه افغانی و باورهای مردمی ناشی از آن ـ که دریک پروسه ممتد تاریخی شکل و محتوا پذیرفته اند ـ همچنان بدون تلاش بخاطر تشخیص، پالایش و تقویت رگه ها وعناصر بالنده درین مختصات، همه را به سادگی و یک سان ناشی از«ایدیالوژی فرتوت قرون وسطایی واخلاقیات منحط مربوط به آن» خواند و نفی نمود و حکم، «مبارزهٔ اندیشه یی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی» را با اتکای«مطلق» به «ایدیولوژی مارکسستی ـ لنینستی» و جهت دست یابی به جامعه سوسیالستی از طریق «راه رشد غیر سرمایه داری»، صادر و آنرا تبلیغ و ترویج نمود. این عامل نه تنهاباعث «بیگانگی» حزب ـ بمثابه یکی از فکتور های فعال در روند سیاسی جامعه ـ از روند های واقعاً موجود اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی و اندیشه یی جامعه افغانی گردید، بلکه اعضای حزب را نیز ـ چنانچه در فوق توضیح گردید ـ از «خویشتن افغانی» شان بیگانه ساخت. بیگانگی حزب با روند های چارگانه فوق الذکر جامعه افغانی و بیگانگی اعضای حزب از « خویشتن افغانی » آنان و از جامعه افغانی، باعث آن گردید که این حزب برخلاف ادعای خویش ـ که خود را حزب انقلاب اجتماعی میخواند ـ نه با اتکا به «توده ها» و رهبری «انقلاب اجتماعی»، بلکه با توصل به توطئه و تدراک و تعمیل «کودتای نظامی» قدرت سیاسی را غصب نمود. گرفتن قدرت سیاسی بوسیله حزب، که تازاندن روند های اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی و اندیشه یی جامعه را به هدف همخوانی با برداشت های ایدیولوژیک خویش و آنهم

با بکار برد فشار دولتی، تعمیل مینمود، تقابل میان حزب و جامعه (نه صرف یک بخش جامعه: طبقات استثمارگر) را باعث گردید. که این تقابل با آغاز وگسترش مداخلات و تحریکات خارجی، هرچه بیشتر قوت و وسعت یافت و به جنگ تمام عیار مبدل گردید.

درینجا ضرور است توضیح گردد که طرح بیگانگی اعضای حزب از «خویشتن افغانی» شان را نباید توجه به پدیدهٔ منفور ناسیونالیزم برتری جویانه تلقی کرد، بلکه در بکار برد مفهوم مذکور می بایدعناصر«هویت ملی» را در نظر داشت. همچنان حرف بر سر حفظ کامل و تمام «سنت های جامعه افغانی» و موعظه «سنتگرایی» هم نیست، بلکه حرف برسر شناخت علمی ماهیت، عملکرد و اثرات آنها بر انسان جامعه ما، و در نتیجه حرف برسر تغییر و تحول پذیری آنها وانتخاب شیوه ها و وسایل معقول برای این تغییر و تحول است. در عین حال حرف برسر علمی بودن و نبودن مارکسیسم ـ لیننیسم هم نیست ـ در حالیکه منطقی هم نیست که با تعبُد، علم را منحصر به احکام جزم و ایدیولوژیک شده آن تصور کرد ـ حرف بر سر این سوال است که آیا این سلاح فکری وسیله کارآمدی برای تغییر و تحول مطلوب در آن مرحله از رشد و تکامل جامعه ما، محسوب میگردید؟. تجربه ناکام ح. د. خ. ا و درسهای ناشی از آن (اگر از تجارب ناکام اتحاد شوروی و سیستم بین المللی سوسیالستی متوفا، صرف نظرهم شود)، قاطعانه حکم مینماید که: نه و صد بار نه. به همین ملحوظ درست گفته اند که مارکسیسم ـ لننیسم ایدیولوژی بیگانه با حقایق جامعه افغانی درمرحله کنونی رشد اجتماعی ـ اقتصادی آنست. سوال «آیندهٔ» تاریخی به آینده تعلق دارد و ما حق نداریم در وظایفِ احتمالی یی که در برابر نسل های آینده مطرح خواهد بود، چنان غرق شویم که امروز و حقایق آنرا نادیده گرفته و درنتیجه، اندیشه وعملکردِ ـ اگرچه توأم با حسن نیت ـ ما، فاجعه بار آورد .

به ملحوظ حقایق توضیح شده فوق، حرکت سیاسی حزب بنابر نادیده گرفتن عنصر تدریج در تحولات اجتماعی و عوامل ذهنی، تعادل و همخوانی خویش را با روند دیموکراتیک رشد و انکشاف اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی واندیشه یی جامعه تامین نموده نتوانست. با تسریع

حرکت سیاسی تندروانهٔ حزب بعد از گرفتن قدرت دولتی، فاصله این ناهمخوانی هرچه بیشتر تزئید و تعمیق گردیده که در نتیجه بیگانگی حزب را از جامعه و روند های دموکراتیک رشد و انکشاف اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و اندیشه یی آن، باعث گردید. بدین طریق تجرید حزب از اکثریت جامعه زمینه یافت و حزب نتوانست وظایف و مسوولیت های خویش را ـ آن طوریکه ادعا مینمود ـ بحیث «پیش آهنگ انقلابی طبقهٔ کارگر و همهٔ زحمتکشان افغانستان»، ایفا نماید.

ج ـ برخورد انحصارگرانهٔ حزب دموکراتیک خلق افغانستان با قدرت دولتی (تاسیس دستگاه سیاسی جمهوری دموکراتیک افغانستان) و نفی کامل متحدین مطرح برنامه ئی آن در مرحله «ملی و دموکراتیک»، زمینه های تجرید حزب را هرچه بیشتر گسترش بخشید . انقطاب اجتماعی زمانی به ضرر حزب شدیدتر و عمیقتر گردید که قوای نظامی اتحاد شوروی بی اعتنا به روان جامعهٔ افغانی و معیار های قبول شده بین المللی، وارد افغانستان گردید و حزب دموکراتیک خلق افغانستان خواست با توسل به این نیرو، حاکمیت خویش را حفظ، تحکیم و گسترش داده و برداشت های سیاسی و ایدیولوژیک خویش را بر جامعه سنتی افغانستان تحمیل نماید.

د ـ مسایل و عوامل فوق زمینه های را فراهم آورد تا پاکستان و ایران، نیروهای راست افراطی ریزرفی شان را یکبار دیگر در محور منافع خود چنان بکار گیرند که به آسانی بتوانند با تحریک احساسات مذهبی ساکنین روستاهای افغانستان، بغاوت وسیع علیه دولت جمهوری دموکراتیک افغانستان را دامن زده و به این طریق احساس خطر نسبت به عقاید و ارزش های دینی را تبلیغ و ساکنین روستا های کشور را توأم با گرایشهای قومی، سمتی، محلی، زبانی و مذهبی به («جهاد مقدس») تشویق و آن را با مصارف گزاف سازماندهی، تمویل و تجهیز نمایند و برخورد های مسلحانه با دولت را آغاز نمایند. وضعیت، آن وقت وخیمتر و مقاومت مردمی گسترده گردید که قوت های نظامی اتحاد شوروی وارد افغانستان گردیده و ایالات متحده امریکا با همکاری متحدین خویش، خواست افغانستان را به « ویتنام» دیگر، علیه اتحاد شوروی، مبدل نماید.

بدین طریق معضله افغانستان خصلت فرا افغانی یافت و به گرهگاه جنگ سرد میان ابر قدرت های جهانی آن وقت و به میدان جنگ نیابتی میان این قدرت ها مبدل گردید. سیل اسلحه از هردو جانب به سوی افغانستان سرازیر و جنگ شدت یافت .

هـ - تداوم و شدت جنگ باعث آغاز پروسه مهاجرت از شهرها بسوی کشورهای غربی و از روستاها به طرف پاکستان و ایران گردید. کمپ های مهاجرین در پاکستان که بر مبنای تنظیمی - قومی تاسیس گردیده بود و حضور مهاجرین افغانی درایران، زمینه های سربازگیری علیه جمهوری دموکراتیک افغانستان را مساعد نموده سازمانهای مخصوص خارجی، بخصوص آی. اس. آی پاکستان و استخبارات ایران به آنها تربیه نظامی داده، آنها را مسلح ساخته و اعزام مجدد شانرا عمدتاً به روستا ها، برای جنگ علیه دولت، سازماندهی نمودند.

ز - با گسترش دامنه مهاجرت از محلات و ورود تدریجی گروپ های مسلح به آن، آهسته، آهسته ساختار سنتی - قبیلوی در روستا ها، متزلزل و قشر دیگر صاحب نفوذ، شکل گرفت. رهبران تنظیم ها، کادر های محلی سیاسی، قومندانان نظامی و روحانیون طرفدار شان در محلات، جاگزین ساخت سنتی قبیلوی مبتنی بر سیستم خان - رعیتی گردید. این ساختار جدید معیارهای سنتی تشخُص را که عمدتاً بر مبنای نسب، سوابق خانوادگی و دارایی تعیین میشد، تغییر داد و مبانی جدیدِ: امکانات نظامی، استعداد و ابتکار جنگی و موقف سیاسی - تنظیمی معیار تثبیت موقف اجتماعی گردید. این جاگزینی جدید، پدیده های ذیل را بروز داد:

- اختلافات، رقابت ها و هم چشمی ها میان سران قبایل به رقابت میان تنظیم ها و قومندانهای محلی آنان، مبدل گشت.

- چون سربازگیری تنظیم ها اکثراً مبنای قومی داشت، رقابت های قومی و حتی باورها و رفتار قومی و قبیله یی یک بار دیگر در ظرف جدید تنظیمی ادامه یافت، با این تفاوت که اکنون افراد هر قبیله با

**اتخاذ موضع تنظیمی با تعلیمات نظامی و تخنیک جنگی نیز مجهز بودند.**

**ـ بنابر مواضع مذهبی و فرقه یی هر یک از تنظیم ها مانند تسنن، تشیع، وهابی و غیره؛ اختلاف مذهبی رنگ تازهٔ تنظیمی ـ مذهبی یافت.**

**ک ـ رقابت های تنظیم های جهادی ـ قومی که جهت جذب کنترول بیشتر ساحات، جذب بیشتر امکانات و حمایت های تسلیحاتی، مالی و سیاسی کشورها و سایر منابع خارجی صورت میگرفت، با دفاع از مواضع و منافع تمویل کنندگان شان(مانند: پاکستان، ایران، عربستان سعودی، ترکیه و غیره) به محلات انتقال یافت، یعنی جنگ بر سر مواضع و منافع این کشورها، از طریق تنظیم های جهادی ـ قومی، با تعصبات مذهبی و اختلافات قومی در آمیخت و باعث برخوردهای خونین در روستا های افغانستان گردید.**

**ل ـ شکل گیری چنین وضع در محلات شرایطی را بوجود آورد که مردم روستاها بخاطر داشتن چتر حمایوی، بطور ناگزیر و اجتناب ناپذیر به تنظیم ها و در نتیجه نا آگاهانه به سیاست رو آورند. امتزاج رهبری سیاسی با رهبری مذهبی ـ که تنظیم های«جهادی» مدعی آن بودند ـ باعث آن گردید تا فضای سیاسی به شدت تحت پوشش مذهبی قرار گرفته، سیاست ها مذهبی و مذاهب سیاسی شوند.**

**انکشاف اوضاع در بستر فوق از آنجا نیز ناشی می شود که ح. د. خ . ا بنا بر مواضع ایدیولوژیگ خویش برجوانه های بالندهٔ ساختارها و فرهنگ شهری اتکا نموده (که می باید مینمود)، اما ناسنجیده و بی اعتنا به نیروی مقاومت، خواست نظام فیودالی و فرهنگ و روان سنتی قبیلوی متممهٔ آنرا با شیوه های تند روانهٔ انقلابی و شتابزده، بدون در نظرداشت عنصر تدریج در تحولات اجتماعی و عوامل ذهنی جامعهٔ افغانی، مضمحل نماید. این عملِ حساب ناشده ـ که بر مبنای احکام تیوریک بیگانه با مختصات جامعه افغانی، صورت میگرفت ـ پایگاه اجتماعی حزب را در محلات (که هفتاد در صد**

**باشندگان کشور را احتوا مینمود) در مقایسه با نیروهای راست افراطی که بر نهاد های فیودالی و فرهنگ و معنویات سنتی قبیلوی اتکا داشت، تضعیف نمود. زیرا از یک طرف ساکنین شهرها فیصدی کمتری از نفوس کشور را تشکیل و از جانب دیگر ـ چنانچه قبلاً توضیح شد ـ نفوس و نهادهای شهری خود متأثر از روح قبیلوی و دارای ممیزات و مختصات ناقص، در مقایسه با شهر های مدرن بودند.**

**خلاصه اینکه: حزب دموکراتیک خلق افغانستان نتوانست پروسهٔ گذار از نظام فیودالی را ـ با طرفه رفتن از نظام سرمایه داری ـ به نظام سوسیالستی و در متن آن پروسه فروپاشی ساختار ها و ذهنیت های قبیلوی و سمت دادن آنرا به تکوین ملت، بطور سالم رهبری و انکشاف اوضاع را تحت کنترول قرار دهد. چنین مختصات باعث شد که ح. د. خ. ا ابتکار انکشاف اوضاع را از دست داده و آن را تنظیم های جهادی، بمثابه نیروهای راست افراطی آشکارا بدست گیرند و جنگ علیه دولت جمهوری دموکراتیک افغانستان را در محلات کشور آغاز و گسترش دهند.**

**جنگ میان افغانها، نخست زمینه های عینی برای مداخلات خارجی را در مسایل افغانستان مساعد نمود، ولی بعد ها این مداخلات خارجی ها بود که نه تنها به گسترش هرچه بیشتر آتش جنگ بین ا لافغانی میان نیروها و شخصیت های مدعی قدرت دولتی، هیزم می ریخت، بلکه کشورهای خارجی (بخصوص پاکستان، ایران، اتحاد شوروی، ایالات متحده امریکا) و سازمانهای ویژه آنان اختلافات خفتهٔ تباری، مذهبی، زبانی، سمتی و حتی محلی علیه همدیگر را در کشور ما نیز برانگیخته و سرانجام آن را بنابر حکم منافع شان، به جنگ همه علیه همه مبدل نمایند.**

**علی الرغم حقایق انکار ناپذیر زیانبار ناشی از زندگی و مبارزه ح. د. خ. ا، هنوز هم هستند برخی از اندیشمندان هموطن ما که حزب دموکراتیک خلق افغانستان را بی توجه به خاستگاه اجتماعی آن، «شاخه یی از جنبش جهانی کارگری»، «باورمند به جهانبینی علمی» خوانده و معتقد اند که این حزب «شیوه های جدید مبارزهٔ اندیشه یی،**

سیاسی، اجتماعی و فرهنگی را برای وارهیدن از زیر گرانبار ایدیالوژی فرتوت قرون وسطایی و اخلاقیات منحط مربوط به آن، ترویج کرد». اینک لازم دیده می شود، درین زمینه برخی از نظریات اندیشمند محترم دوکتور عبدالله نائبی را مورد توجه و تدقیق قرار دهیم : جناب دوکتور طی مقاله (1) خویش در کنفرانس علمی که به مناسبت دهمین سالگرد شهادت دوکتور نجیب الله در شهر هامبورک (جمهوری فدرال آلمان) دایر گردیده بود، ضمن ادعاهای فوق در مورد ح. د. خ. ا، نیز خاطرنشان ساختند که: [«حاکمیت ح. د. خ. ا هنگامی به وقوع پیوست که عناصر ترکیبی جنبش عمومی دموکراتیک کشور در مراحل گوناگونِ رشد خود قرار داشت:

ـ از نگاهِ اقتصادی، مطالبات و نیازمندی های زحمتکشانِ شهر و روستا فاقد مکانیزم های دسته جمعی تبارز بودند. مناسبات اقتصادی حاکم در ذهن زحمتکشان مورد سوال قرار نگرفته بودند و سازمانهای صنفیِ دفاع از آنان وجود نداشتند.

ـ از نگاهِ اجتماعی، عقب مانده ترین مناسبات، عنعنه ها و اخلاقیات در شهر و روستا حاکم بودند و حتی «سنتگرایی» به حیثِ یک ویژه گی والای ملی موعظه میگردید.«عطالت اجتماعی» با پویایی برنامه های انقلابی حزب ناسازگار بود.

ـ از نگاهِ فرهنگی، میزان سواد عمومی، کشور را در شمارِ عقب مانده ترین کشور های جهان قرار میداد.

ـ از نگاهِ اندیشه یی، حاکمیت مطلق ایدیولوژی مذهبی براذهان مردم، جامعۀ افغانی را از دربسته ترین جوامع آن زمان ساخته بود و اما از نگاه سیاسی ح. د. خ. ا و دیگر سازمانهای چپ و دموکراتیک بخش بزرگ وضعیت سیاسی کشور را اشغال کرده بودند»]. جناب دوکتور در پی تحلیل فوق، نتیجه میگیرند که «... بدینگونه در ساختار جنبش انقلابی ـ دموکراتیک تناقض بنیادی وجود داشت: ناهمخوانی انکشاف و رشد روند های دموکراتیک اقتصادی ـ اجتماعی، فرهنگی و اندیشه یی با روند سیاسی. این ناهمخوانی باعث تناقض در حرکت کل

جامعه گردید. سرعت گرفتن روند سیاسی از طریق انتقال حاکمیت دولتی به ح. د. خ. ا باعث تشدید دوری و بیگانگی چهار روند اولی از روند سیاسی گردید و تحولات سیاسی از وضعیت عینی جامعه جدا گردید.»

**مطالب مطروحه فوق قابل بحث اند:**

جالب است که اندیشمند محترم، در مقاله مورد بحثِ خویش، خود نیز با توجه به «حاکم» بودن «عقب مانده ترین مناسبات، عنعنه ها و اخلاقیات در شهر و روستا» ی این یکی از «شمار عقب مانده ترین کشورهای جهان»، بدون هیچ استثنایی، بطور عام حکم مینمایند که: «اعضای ح. د. خ. ا خود در بطن همین عنعنه ها و اخلاقیات زندگی میکردند و چی بسا که ناآگاهانه مقید آنها بودند». اگر چنین بود ـ که بطور دقیق چنین بود ـ نه تنها این حزب را «شاخه یی از جنبش جهانی کارگری»،«عضو خانواده احزاب کارگری جهان» و «باورمند به جهانبینی علمی» خواندن، درست نیست، بلکه نه صرف «ضرورت» احراز قدرت به وسیله این حزب، بلکه «ضرورت» تاسیس حزبی با چنین ادعا، در جامعه یی با چنین مشخصات نیز« نیازمند یک باز سنجی جدی» است. نتیجه این باز سنجی، جزحکم «بیگانه» بودن آن (چنین حزبی با چنان ادعا) باحقایق جامعه افغانی، چیزی دیگری نمیتواند باشد. «تناقض بنیادی» در ساختار جنبش انقلابی کشور را نیز از همین دیدگاه (بیگانگی ح. د. خ. ا را بمثابه یکی ازعناصر فعال در روند سیاسی کشور با چهار روند اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و اندیشه یی در جامعه افغانی) باید مطالعه کرد نه صرفاً در معیارهای کمی «سرعت گرفتن» یکی، از سایرعناصر متشکله آن. جناب شان با تذکار این جمله که: «سرعت گرفتن روند سیاسی ازطریق انتقال حاکمیت دولتی به ح. د. خ. ا باعث تشدید دوری و بیگانگی چهار روند اولی از روند سیاسی گردید»، به حقیقت فوق ـ اگر چه با افاده معکوس ـ اعتراف مینماید. علی الرغم اعتراف مذکور، به نظر نگارنده چنین افاده نمیتواند دقیق باشد. زیرا :

نه مجموع «روند سیاسی»، بلکه اندیشه و اقدامات سیاسی ح. د. خ. ا درین روند، با رشد و انکشاف چهار روند دیگر جامعه افغانی (اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و اندیشه یی) «همخوانی» نداشت. این امر باعث گردیده بود که نه تنها در ساختار، بلکه در ماهیت جنبش ترقیخواهانه کشور نیز «تناقض» ایجاد کند. این تناقض رفع نمیگردید تا میان عناصر مذکور «همخوانی» برقرار نمیگردید. این مهم زمانی ممکن بود که :

1- یا روند های مذکور از بیرون چنان تحریک میگردیدند که «شتابان» با اندیشه ها و اقدامات سیاسی حزب مطابقت مینمودند.

2- یا حزب دموکراتیک خلق افغانستان با«یک سجدۀ سهوه و یک معذرت از مردم» (2) و باحفظ ماهیت انقلابی (3) و وطنپرستانۀ خویش، در مورد نقد و تصحیح بنیادهای اندیشه یی ـ سیاسی خود و عملکرد مبتنی بر آن، بطور معقول و در استقامتی اقدام مینمود که میتوانست وظایف و رسالت تاریخی خویش را بمثابه «پیش آهنگ انقلابی» با موفقیت ایفا نماید.

اگر معتقد به عینیت قانونمندی حرکت اجتماعی بمثابه پیچیده ترین و مغلق ترین نوع حرکت هستیم، حکم اول، حکم ذهنی است، توسل به آن جز ماجراجویی و نتایج آن جز فاجعه، چیزی دیگری نمیتواند باشد. طی تجربۀ ناکام ح. د. خ. ا، مردم ما و نهضت ترقیخواهانه میهن ما، قیمت گرانی به آن پرداختند و نباید با نامها ولباس های«مخملی» و «فیشنی»، بار دیگر تکرار گردد. پس عقل سالم می باید صحت حکم دوم راتائید نماید، اندیشه و در نتیجه سیاست مصالحه ملی نتیجۀ چنین حکم بود، هدف این اندیشه و این سیاست رفع بیگانگی حزب با حقایق جامعۀ افغانی و رفع بیگانگی اعضای آن با خویشتن افغانی شان بود. هدف آن این بود تا تناقضی را که ـ در نتیجۀ حضور غیر قانونمند و فعالیت بحرانزای ح. د. خ. ا ـ میان بنیاد های اندیشه یی ـ سیاسی حزب و مجموع روند سیاسی، همچنان میان روند سیاسی و روند های اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و اندیشه یی جامعه، رفع نموده، در نتیجۀ «سازگاری» مجدد ترقیخواهانه و معقول، میان

روندهای متذکره و همچنان عناصر متشکلهٔ آنان «مصالحه» نماید. بنابرین سیاست مصالحهٔ ملی: سیاستِ معاصرِانقلابی معطوف به صلح و ترقی، مبتنی بر واقعیت های جامعهٔ افغانیستَ.

جناب دوکتور نائبی، باری طی مضمونی با اشاره به یکی از نوشته های قبلی خود، چنین نوشته اند:[«نگارنده در حمل 1369 در مقاله یی زیر عنوان «برخی مسایل گشترش پایگاه اجتماعی حزب» نگاشت:«هر حزب و گروه سیاسی، در جریان پراتیک خود، واقعیت هایی را در درون جامعه مییابد که عمر دراز تاریخی دارند. بخشی از این واقعیت ها را«معنویتهای مسلط» تشکیل میدهند. میدانیم که هر معنویت مسلط بر اذهان افراد یک جامعه، خود نیروی عظیم تاریخی - اجتماعیست، یا مانند یک نیروی عظیم تاریخی - اجتماعی عمل میکند. اسلام معنویت مسلط جامعه افغانیست. آیا سوای این معنویت، یا در مقاطعه، بیگانگی و گسست تاریخی به آن میتوان کتله های گستردهٔ مردم رابرای شرکت و سهمگیری در حرکت های بزرگ اجتماعی - سیاسی برانگیخت؟»

«... گسترش بنیاد های اندیشه یی - سیاسی حزب و گرهیابی آن با معنویت مسلط جامعه،ضرورت تاریخی دوام زندگی حزب بحیت یک نیروی مردمیست.»] (4)

همچنان ایشان در جای دیگر به نقلِ بخشهای ازهمین نوشته خویش پرداخته اند، که در مقطعه یی از آن چنین میخوانیم: [«دومین نیروی عظیم سنت ها، رسوم و عنعنات مردم است. بیوگرافی و تکوین شخصیت یک فرد در چنان بستر اجتماعی شکل میگیرند که پیش از زاده شدن او وجود و عملکرد داشته اند. هر نسل نو در«بِرکهٔ سنتها و رسوم» رها میگردد. نقش سازندهٔ این «برکه» به همان پیمانه است که ما میتوانیم بر بنیاد آن از مفهوم «هویت ملی» سخن رانیم و حتی میشود یاد آور شد که یکی از عناصر«ناخود آگاه گروهی» در«میهن پرستی» و «عاطفه عمیق نسبت به زادگاه» ناشی از وجود همین «برکه» است.

پرسش پیشین را در این زمینه از سر میگیریم. آیا بدون گرهیابی با این نیروی دومی میشود از میهن پرستی و داشتن سرشت ملی، سخن راند. بدیهیست که خیر! زمانیکه ما خود را مدافع انسان زحمتکش سرزمین خود اعلام میداریم چگونه میتوان معنویت او را از « مادیت آنی » او جدا کرد؟ بهتر بگوئیم وقتی که ما خود را مدافع حاکمیت ملی زادگاه خود معرفی میداریم، چگونه میشود« حاکمیت معنوی» آن را کنار بگذاریم؟» ] (5). ایشان متکی بر تحلیل فوق، یک پراگراف بعد نتیجه میگیرند:«تحمیل ایدیولوژی طبقهٔ کارگر بر حزبی که پایگاه اساسی آن را طبقهٔ کارگر تشکیل نمیدهد، یک عمل بی هنگام (اناکرونیک) و نا سودمند خواهد بود»(6) .

استنباط درست فوق ( گسترش بنیاد های اندیشه یی ـ سیاسی حزب و گره یابی آن با معنویت مسلط جامعه) از جانب نویسنده محترم ـ که بربنیاد اندیشهٔ مصالحهٔ ملی صورت گرفته ـ می باید بمثابه درس بزرگ تاریخی، اندیشه و عمل سیاسی مارا بمثابه فعالین سیاسی افغان، امروز نیز سمت و محتوا دهد.اما برعکس، با تعجب باید گفت که این خودِ نویسنده محترم است که درهمین مضمون و چند سطر بعد، چنین مطرح میکنند:«در آن هنگام که تحقق مصالحه ملی مطرح بود، ما گرهیابی با معنویت مسلط را به حیث ضرورت دوام زنده گی حزب مطرح کرده بودیم. اینک که دیگر آن حزب وجود ندارد و آن سیاست تحقق نیافته است، پافشاری برای از سرگیری عین مواضع در واقعیت امر خارج از دایرهٔ « تحلیل مشخص از وضع مشخص» است. آنچه در آن هنگام درست بود، دیگر به تاریخ تعلق دارد »(7).

سوال اینجاست:

ـ آیا این حقیقت که «اسلام معنویت مسلط جامعه افغانیست»، «دیگر به تاریخ تعلق دارد»؟ .

ـ آیا«سنت ها، رسوم و عنعنات مردم» دیگر آن «نیروی عظیم» نیستند، که در بستر آن شخصیت یک فرد شکل می گیرد، بربنیاد آن «هویت ملی» محتوا کسب میکند و یکی از عناصر ناخود

آگاه گروهی در تجسم «میهن پرستی» و «عاطفۀ عمیق نسبت به زادگاه» محسوب میگردد ؟.

باورم اینست که هیچ فردی با اندکترین شناخت از مختصات موجود کنونی«جامعه افغانی»، نمیتواند از این حقایق انکارنماید که: «اسلام معنویت مسلط جامعه افغانیست». این اصل در«آن هنگام » نیز حقیقت داشت و«امروز» نیز حقیقت دارد. همچنان در جامعۀ سنتی افغانستان مانند هر جامعه سنتی دیگر ارزش سنتها، رسوم و عنعنات مردم بمثابه آن بخشی از روبنای اجتماعی که در برابر تغییرات اجتماعی ـ اقتصادی از خود سخت جانی نشان میدهند هنوز هم یک «نیروی عظیم» محسوب میگردند. با در نظرداشت این حقایق، هیچ نهاد سیاسی امروز نیزنه تنها سوای این ارزشها «یا در مقاطعه، بیگانگی و گسست تاریخی با آنها»، نمیتواند«کتله های گستردۀ مردم را برای شرکت و سهمگیری در حرکت های بزرگ اجتماعی ـ سیاسی» برانگیزد، بلکه درینصورت «کتله های گستردۀ مردم» راعلیه سیاست ها و اقدامات خویش نیز برمی انگیزد. بنابرین هرحزب افغانی که هدف خویش، تغییر و تحول در جامعۀ افغانی را قرارمیدهد، می باید در فکر تلاش صادقانه جهت «گرهیابیِ» «بنیادهای اندیشه یی ـ سیاسی»خود با«معنویت مسلط » و سایر ارزشهای جامعه افغانی باشد. درغیر آن با جامعه افغانی و با «خویشتن» افغانی خود «بیگانه» خواهد بود و ادعاهای «میهن پرستی»، «عاطفۀ عمیق نسبت به زادگاه »، «دفاع ازحاکمیت ملی» و «مدافع انسان زحمتکش سرزمین خود » ازجانب چنین حزبی، ادعاهای بی محتوایی بیش نخواهد بود.

به گمان من، مشکل اندیشمند محترم ما درین جاست که ایشان«آن حزب» و«آن سیاست» را (با آنکه درک سطحی از آن سیاست ارائه میدهند) نه «وسایل»، بلکه «اصل» و«هدف» قرار میدهند و برعکس«کتله های گستردۀ مردم»، «انسان زحمتکش سرزمین»، «میهن پرستی» و«دفاع از حاکمیت ملی» برای شان، وسایل تبلیغاتی ئی بیش تلقی نمیگردیدند و نمیگردند. زیرا تلاش شان همه برای «دوام زندگی حزب» و« تحقق آن سیاست» بود و اکنون که « دیگر آن حزب وجود ندارد و آن سیاست تحقق نیافته است پا فشاری

برای از سرگیری عین مواضع»( گسترش بنیاد های اندیشه یی ـ سیاسی حزب و گرهیابی آن با معنویت مسلط) را « خارج» از ضرورت امروز میخوانند و حکم میکنند که : «دیگر به تاریخ تعلق دارد». درحالیکه اصل و هدف هر اندیشه و نهاد سیاسی می باید «کتله های گسترده مردم» و خوشبختی و سعادت آنها باشد، که بدون شرکت وسهمگیری ایشان، «حرکت های بزرگ اجتماعی ـ سیاسی» وبدون در نظرداشت «معنویت مسلط جامعه»، این سهمگیری تحقق پذیرفته نمیتواند. این حقیقت را زندگی و مبارزه ناکام ح. د. خ. ا نیز بما آموخته است.

افزون بر آن، طرح افاده های چون ؛ «در آن زمان سیاست مصالحه ملی مطرح بود» و «آن سیاست تحقق نیافته است»، میرساند که به عقیده نویسندۀ محترم مذکور، گویا دیگر سیاست مصالحه ملی «مطرح» نیست و آن سیاست دیگر«تحقق» نمی یابد، درینصورت، بطور قطعی میتوان درک سطحی و نادرستِ جناب شان را از مصالحه ملی افاده گرفت. در رابطه نادرستی و سطحی بودن چنین درکی، مباحث تفصیلی در فصل های بعدی کتاب دست داشته داریم .

دوکتور نجیب الله در کنگره دوم حزب، اشتباهات و سایر انگیزه های مربوط به ح. د. خ. ا را که باعث شکل گرفتن اوضاع بحرانی در کشور گردید، در فورمول بندی های ذیل برجسته ساخته اند:

ـ «. . . بنا بر یک سلسله علل و عوامل از جمله عقب ماندگی عمومی جامعه ،سطح نازل پختگی سیاسی، درک ناقص از جامعه و اوضاع بین المللی، حزب نتوانست واقعیت هایی عینی و تاریخی کشور را، دقیقاً در نظر گیرد.»

ـ «در جریان تحقق سیاست حزب بود که فعالیت آن در اکثر عرصه ها تحت تاثیر ایدیولوژی معین قرار داده شد. این امر در برابر ایجاد پایه های مردمی برای حزب موانع بزرگی بوجود آورد و به تحقق سیاست حزب مبنی بر تامین اتحاد نیروهای وطندوست و ترقیخواه افغانستان صدمات سنگینی وارد ساخت.»

- «رادیکالیزم انقلابی که در کار و فعالیت حزب اثر میگذاشت سبب شد تا سیمای حزب دگرگونه جلوه داده شده و عده یی فرصت بیابند تا به ح. د. خ. ا مّهر سرخ کمونستی بزنند. علاوتاً در نخستین اسناد مرامی و تشکیلاتی حزب گرایش تند روانه در برخورد با واقعیت های اجتماعی و گسست آز آن با تمایل به پرش از مراحل طبیعی رشد اجتماعی و اقتصادی، کم بها دادن به عنصر تفکر عامه و ناسیونالیزم افغانی خاصتاً هنگامیکه امروز ما گذشته را مورد ارزیابی قرار میدهیم، به چشم میخورد. برخورد واقعبینانه با گذشته نشان میدهد که حزب همچنان مؤظف بود نقش و اهمیت دین مقدس اسلام را بیشتر از آنچه در نظر گرفته بود، در نظر میگرفت و درست بـه همین جهت ح. د. خ. ا مجبور شد در ادوار بعدی فعالیت خود از این ناحیه بهای گرانی بپردازد.»

- «پیروی از راه رشد غیر سرمایه داری یعنی از ساده ساختن مسایل و رجوع به یک فرضیهٔ تیوریک اثبات ناشده در بارهٔ طفره رفتن از یک یا چند مرحله رشد طبیعی جامعه، تعیین این هدف نه از تحلیل عینی جامعه بلکه از فورمولهای جزمی تیوریک بیگانه ناشی میشد.»

- «فقدان شناخت کافی از جامعه افغانستان و تلاش برای انطباق جزمی احکام تیوریک بیگانه بر آن، باعث شد تا با قرینه سازی ها در تاریخ و مبارزات ایدیولوژیک احزاب و کشور های دیگر، انقطاب و رویا رویی در درون حزب تشدید گردد.»

- «صرفنظر از چگونگی اتخاذ تصمیم در بارهٔ ورود قوای شوروی به افغانستان، که تاریخ دربرابر آن قضاوت خواهد کرد، حقایق و انکشافات دوازده سال گذشته بطور قانع کننده نشان داد که این امر با منافع ملی افغانستان مطابقت نداشت . ... موجودیت قطعات نظامی اتحاد شوروی در داخل کشور یکی از صفحات دردناک تاریخ حزب و وطن مارا تشکیل میدهد که حزب صرفاً با پیروی از مصالحه ملی قادر به پایان دادن به آن گردید.»

**ـ همچنان دوکتور نجیب الله طی بیانیه یی در دومین اجلاس کمسیون عالی مصالحه ملی مؤرخ 6 سرطان 1366 در بارۀ اصلاحات ارضی، چنین گفتند : «اصلاحات ارضی . . . نتایج مطلوب و مثمر را به بار نیاورد از جمله 340 هزار هکتار زمین توزیع شده برای دهقانان کم زمین و فامیل های آنان، در حال حاضر صرف بالای یک چهارم یعنی 25 فیصد این زمین ها کار صورت میگیرد. زمین های توزیع شده به دشتهای خشک تبدیل میگردند. با توزیع این ساحۀ بزرگ اراضی به اندازۀ پنج جریب برای دهقانان کم زمین و بی زمین ما نتوانستیم آنها را از لحاظ سامان آلات زراعتی، تخم بذری، کود کیمیاوی و کریدت ها و مهمتر از همه آب تامین نمائیم ».**

**مبتنی بر چنین حقایق در آستانۀ اعلام سیاست مصالحۀ ملی بود که دوکتورنجیب الله در کنگرۀ دوم حزب چنین اظهار داشتند: «خسارات مستقیم و غیر مستقیم ناشی از جنگ به ملیارد ها دالر بالغ میگردد. علی الرغم ارائه ارقام غیر واقعی که جزء عادات مقامات مرکزی و حزبی گردیده بود، حاکمیت مرکزی در محل توسعه نمی یافت ... برخلاف رشد عنعنوی ارقام و احصایه ها عایدات ملی، سطح درآمد حقیقی خانواده ها، سطح زندگی مردم و ارزش پول در حالت تنزیل بود .... مردم دیگر به وعده های نوبتی ما در مورد اینکه همین امروز یا فردا، دشمن قاطعانه سرکوب گردیده، «انقلاب» به پیروزی نهایی میرسد، باور نمیکردند. در جامعه و همچنان در نزد اعضای حزب این سوال ظهور کرد که بالاخره ادامۀ این جنگ به کجا می انجامد. لازم بود حزب وضع را به شیوۀ جدید تحلیل نموده به حالت رکود و بن بست پایان بخشد. ... از این رو با درنظر داشت منافع ملی و اوضاع تغییر یابندۀ بین المللی و با توجه به این حقیقت که مسئلۀ افغانستان نمیتواند از طریق نظامی حل گردد حزب سیاست کیفیتاً نوین را از طریق مشی مصالحۀ ملی در پیش گرفت...».**

## 4 ـ برخورد حزب دموکراتیک خلق

## <u>افغانستان با وضعیت جدید کشور</u>

گرایش جهت لزوم آنکه حزب «وضع را به شیوهٔ جدید» و«با در نظرداشت منافع ملی و اوضاع تغییریابندهٔ بین المللی» تحلیل نماید از وضعیت عینی موجود یعنی « حالت رکود و بنبست» در داخل کشور ـ که تمام عرضه های سیاسی، نظامی و اقتصادی را فرا گرفته بود ـ ناشی می گردید. درک ضرورت تحلیل وضع به شیوهٔ جدید در آن بخش از کادر رهبری ح. د. خ. ا که در قبال اوضاع کشور فعالانه می اندیشیدند عام بود، ولی در تداوم پروسهٔ انکشافِ مسئله، روی نتیجه گیریهای ناشی از این تحلیل، چگونگی تعمیق و گسترش اقدامات در قبال آن و اینکه در این اقدامات روی بنیاد های اندیشه یی، سیاسی و ساختاری ناشی از دیگاه های «دموکراتیک خلق» اتکا گردد ویا بنیاد های« کیفیتاً نوین»، میان این بخش رهبری حزب نیز اختلاف بروز نمود. بنابرین درین بخش رهبری حزب، دو شیوهٔ برخورد با مسئله، در برابر هم قرار گرفتند، دو شیوهٔ برخوردی که همه کادر ها و اعضای حزب شاهد زنده و چه بسا اشتراک کنندهٔ آن اند. منطقی است که این دو شیوهٔ برخورد با اتکا بر حقایق مطروحه از جانب هریک و با دید علمی توضیح و تفسیر گردد :

یکی از این دو شیوهٔ برخورد فوق الذکر در حدود «تیزس های ده گانه» بر بنیادهای اندیشه یی، سیاسی و ساختاری سنتی حزب اتکا و در محدودهٔ آن با برخورد محافظه کارانه توقف میکرد و دیگری نه تنها «برخوردهای محافظه کارانه» با این تیزس ها را محکوم می نمود بلکه اقدامات عمیقتری را در نظرداشت که با اتکا بر بنیادهای اندیشه یی، سیاسی و ساختاری کیفیتاً نوینی مطرح میگردیدند که بعدها در اندیشه سیاسی مصالحهٔ ملی انسجام یافتند.

تفاوت این دو شیوهٔ برخورد را در ذیل بطور مشخص مورد بحث قرار میدهیم.

## 4. 1- تیزس های ده گانه و مشخصات آن :

بطور نادر و بعضی اوقات با برخی از اعضایی سابقِ حزب مواجه میگردیم که بی خبر از محتویات «تیزس های ده گانه» و بی

علاقه به فهم مضمون و محتوای «سیاست مصالحهٔ ملی»، صرف با اتکا به تبلیغات واهی و بدون پشتوانهٔ صاحبان غرض و توأم با تبارز خصلت تعبدی، این دو را یکی دانسته و با چنین اتکایی نتیجه گیری های ذوقی بعمل می آورند. بدین ملحوظ ضرورت است تا در زمینه تدقیق بعمل آید.

در «تیزس های ده گانه» روی «برخورد جدید نسبت به مسایل مربوط به توسعهٔ پایه های اجتماعی انقلاب ثور» ( تیزس دوم) و درین محدوده تاکید بعمل آمده است. همچنان صراحت بخشیده شده که :

ـ «تجارب حاصله ثابت میسازد که راه دیگری انسانی و وطنپرستانه و بشردوستانه بجز تحقق اصول آزادی، دموکراسی و ترقی اجتماعی برای نجات مردم ما از عقب ماندگی قرون متمادی وجود ندارد.» ( تیزس اول )

ـ «تحلیل و ارزیابی دقیق و واقعبینانهٔ سیاسی و مسایل بغرنج گوناگونی که در اوضاع و احوال کنونی در برابر کشورما قرار دارند و بررسی انتقادی دست آوردهای موجود، زمینهٔ آنرا فراهم میسازد تا راه های هرچه مناسبتر رشد و ترقی جامعهٔ ما متناسب با شرایط موجود کشورو جامعه تشخیص گردند.» (تیزس اول)

ـ «آغوش مادر وطن بروی تمام هموطنان افغان که در خارج کشور اند، بدون تبعیض و تمایز بخاطر اعتلای افغانستان مستقل، دموکراتیک و نوین با حفظ کرامت انسانی شان با گرمی و مصوونیت عام تام باز است» (تیزس دوم)

ـ «توسعهٔ ترکیب ارگانهای رهبری کنندهٔ دولت یعنی شورای انقلابی و شورای وزیران ج. د. ا با شامل ساختن نمایندگان با اعتبار مردم که منافع اقشار و گروه های مختلف جامعهٔ ما را میتوانند انعکاس دهند. یعنی این مقامات صرفاً در انحصار ح. د. خ. ا نخواهد بود.» (تیزس دوم)

**ـ «بطور قطع نباید اجازه داده شود که برپایۀ برخورد ماجراجویانه و بیماری کودکانه، چشم پوشی و طفره رفتن از خصلت ملی و دموکراتیک انقلاب، انحرافات چپروانه و افراطی در پروسۀ انقلاب ملی و دموکراتیک کشورما در نتیجۀ برخورد ذهنیگرانه و جزمی و ولنتاریستی و نادیده گرفتن حقایق سرسخت جامعۀ ما رونما گردد. هدف ما اینست که در سراسر کشور چنان شرایط فراهم آورده شود تا تمام مسایل ملی مورد بحث کشور در فضای انسان دوستانه، دموکراتیک، آزاد و حسن اعتماد، همکاری و هماهنگی، برادری و برابری بطور دسته جمعی به شیوۀ صلحجویانه و بر مبنای اصل منافع و مصالحۀ ملی و بدون توسل به سلاح حل و فصل گردد.» (تیزس اول)**

**در رابطه به مسایل مطروحۀ فوق که اکثراً استقامت «تیزسهای ده گانه» نسبت به وضعیت افغانستان و تحلیل آنرا به « شیوۀ جدید» افاده مینمایند، دو مسئله قابل بحث اند :**

**نخست : اینکه طرح این مسایل (مختصات اساسی حکومت دمکراسی ملی) در «تیزسها» بعد از سپری شدن هفت سال و چند ماه از پیروزی «انقلاب ملی و دموکراتیک ثور» و همچنان بعد از سپری شدن پنج سال و ده ماه و دوازده روز از پیروزی «مرحلۀ نوین و تکاملی آن در ششم جدی 1358 خورشیدی»، خود مؤید آن است که بنابر «برخورد ماجراجویانه و بیماری کودکانه»، «برخورد ذهنیگرانه و جزمی ولنتاریستی» در برابر «پروسه انقلاب ملی و دموکراتیکِ کشور ما»، «چشم پوشی» صورت گرفته بود، بنابرین بکاربرد مفهوم «انقلاب ملی و دموکراتیک ثور» تا همین تاریخ در اسناد و موضعگیریهای رسمی ح. د. خ. ا و دولت ج. د. ا بدون آنکه در عمل تطبیق و عینیت یافته باشد، تبلیغات بی پشتوانۀ بیش نبوده است.**

**دوم : اگرچه در متن «تیزسهای ده گانه» صرف دو بار و آنهم بدون توضیح، مفهوم «مصالحۀ ملی» بکار برده شده است (تیزسهای اول و نهم) ولی در عین حال در«تیزس دوم » روی مفهوم «مصالحۀ اصولی » (در مباحثه های درون حزبی آن وقت به عوض آن مفهوم «مصالحۀ لنینی» بکار برده میشد) تاکید بعمل آمده است که این**

«اصول» مجموع مسایل مطروحه در بیانیۀ مورد بحث، منجمله متن «تیزسهای ده گانه» و مفهوم بکار برده شدۀ «مصالحۀ ملی» را به ارزشهای مورد نظر خویش مُقید و محدود می سازد. روی مسئله بطور مستند بحث مینمائم:

چنانچه نقل قول های فوق نیز نشان میدهند، مجموع بیانیۀ که ضمن آن «تیزس ها» مطرح گردیده، منجمله متن «تیزس ها»، گروگان «انقلاب ثور» اند و در خدمت «توسعۀ پایه های اجتماعی انقلاب» و «تحکیم مزید دست آورد های انقلاب ثور» با تاکید روی این اصل قرار دارند که «حزب پر افتخار ما حزب دموکراتیک خلق افغانستان با فداکاری، نقش پیش آهنگی را در روند انقلاب ایفا مینماید، حزب ما نیروی سمتدهنده و سازماندهندۀ جامعۀ ما بیانگر مصالح بنیادی دولتی و ملی مردم افغانستان می باشد» (تیزس دهم)

افزون بر آن در «تیزس های ده گانه»، «دولت جمهوری دموکراتیک افغانستان» بمثابه افزار حاکمیت، ساختار سیاسی ای باقی میماند که باز هم ح. د. خ. ا بمثابه « نیروی سمتدهنده و سازماندهندۀ جامعۀ ما بیانگر مصالح بنیادی دولتی» است و نیز« ماهیت حاکمیت دولتی در جمهوری دموکراتیک افغانستان ناشی از خصلت ملی و دموکراتیک انقلاب ما» ( تیزس دوم)، محسوب میگردد.

مبتنی بر «تیزس های ده گانه»، «جبهۀ ملی پدروطن» پایه و اتکای اجتماعی ـ سیاسی حاکمیت دولتی را تشکیل میدهد. به همین ملحوظ در تیزسها میخوانیم که: « ما بطور پیگیر و جدی در راه تحکیم جبهه ملی پدر وطن، توسعۀ حقوق دموکراتیک و صلاحیت های آن سعی و کوشش مینمائیم تا همه کسانیکه آرزوی صمیمی شرکت در ساختمان افغانستان نوین را داشته باشند و به قوانین، رسوم و عنعنات مردم ما احترام میگذارند، به کار و مبارزه درین امر جذب گردند.» (تیزس هفتم) بنابر همین اصل است که در ادامۀ همین تیزس و پیوست به نقل قول فوق، فعالیت مجاز«گروه های دیگر اجتماعی، سیاسی» با تحمیل شرایط ذیل، چنین تحدید میگردد: «... فعالیت سازمانهای توده یی اجتماعی از قبیل اتحادیه های صنفی، سازمانهای دموکراتیک

**جوانان و زنان افغانستان و اتحادیه های روشنفکران ایجادگر توسعه و بهبود خواهد یافت.**

**از جانب دیگر در راه ایجاد چنین سازمانها و گروه های دیگر اجتماعی، سیاسی مشروط بر اینکه با اهداف انقلاب ثور مخالف نباشند و حاضر به همکاری با جبههٔ ملی پدر وطن و ارگانهای حاکمیت خلق باشند و در راه هماهنگ ساختن نیاز مندیها و منافع اقشار و طبقات مختلف مردم با اهداف عمومی دولت کمک نمایند و علیه رژیم ملی و دموکراتیک ما به مبارزه دست نزنند، هیچ مانعی وجود ندارد. درینصورت روابط ما با آنها بحیث متحدین برقرار خواهد گردید.»**

**همچنان تیزسها در رابطه به موجودیت قوای نظامی شوروی در افغانستان،بدون هیچ نوع طرح و موضعگیری جدید، همان فورمول کهنه (جدی ۱۳۵۸) را یک بار دیگر چنین مطرح مینماید: «دولت جمهوری دموکراتیک افغانستان جهت دفاع از حاکمیت دولتی، تمامیت ارضی و استقلال ملی افغانستان در برابر مداخلات خارجی مجبور گردید تا کمک لازم را طبق موازین بین الدول از اتحاد شوروی، دوست صدیق و عنعنوی افغانها تقاضا نماید و این کمک به موقع مبذول گردید. دولت ما با تاکید وبار دیگر خاطر نشان میسازد که بمجرد اینکه مداخلات مسلحانهٔ خارجی در امور کشور ما قطع گردد و عدم تجدید آن بطور مطمین تضمین گردد، قطعات محدود نظامی اتحاد شوروی از افغانستان خارج خواهد شد.»**

**استنتاج کلی از تیزسهای ده گانه و مفهوم بکار برده شدهٔ «مصالحه اصولی» بطور واضح اینست که این تیزسها نخواسته و نمیتوانست به مسئله مهم « گذار از جنگ به صلح » جواب ابتدایی نیز ارائه نماید و در بهترین حالت اصول «نیل به پیروزی برای توسعهٔ بیشتر متحدین اجتماعی، سیاسی معتقد به آرمانهای انقلاب» را «به شکل تیزس ها مشخص» (پراگراف قبل از تیزس اول) ساخته است تا این امر را که « همه وطنپرستان که به آرمانهای والای انقلاب معتقد و دلبسته هستند حق دارند و باید در امر ساختمان افغانستان نوین و دموکراتیک سهم بگیرند.» (تیزس اول) ممکن سازد. حتی در تیزسها**

کوچکترین منفذی نیز وجود ندارد که مطابق تیوری « دولت دموکراسی ملی» حضور مستقلانه حزب ممثل و مدافع منافع بورژوازی ملی ـ چه رسد به احتمال هژمونی آن ـ را افاده نماید، بلکه طی آن موقف ح. د. خ. ا (حزب طرازنوین طبقۀ کاگر و تمام زحمتکشان کشور) بمثابه «نیروی سمتدهنده و سازمانده جامعه» مطلق گردیده است . چنین طرحی «گسترش پایه های اجتماعی انقلاب ثور» را در محدودۀ «ایتلاف احزاب چپ دموکراتیک» و آنهم تحت رهبری حزب دموکراتیک خلق افغانستان در نظر داشت. بنابرین این تیزسها حتی ماهیت ادعا شدۀ حاکمیت دو لتی در تیزسها را نیز که می باید از«خصلت ملی و دموکراتیک انقلاب ثور» ناشی میگردید، با تمایل به «دولت دموکراسی خلقی»، زیر سوال میبرد. نتیجه اینکه بر بنیاد تیزسها:

ـ موقف ح. د. خ. ا به حیث «نیروی سمتدهنده و سازمانده جامعه» و «بیانگر مصالح بنیادی دولتی» تثبیت و «نقش پیش آهنگ آن در روند انقلاب» بار دیگر تضمین و مطلق میگردد.

ـ «ماهیت حاکمیت دولتی» نه تنها به دموکراسی تغییر نمی نماید بلکه این ادعا را نیز عینیت نمیدهد که از« خصلت ملی و دموکراتیک انقلاب » ناشی میگردد.

ـ جبهۀ ملی پدروطن بمثابه یگانه پایگاه اجتماعی ـ سیاسی حاکمیت باقی میماند که نیروهای سیاسی و اجتماعی شامل آن می باید :

الف ـ با اهداف انقلاب ثور مخالف نباشند.

ب ـ حاضر به همکاری با جبهۀ ملی پدر وطن باشند.

ج ـ حاضر به همکاری با ارگانهای حاکمیت خلق باشند.

د ـ در راه هماهنگ ساختن نیازمندی ها و منافع اقشار و وطبقات مختلف مردم با اهداف عمومی دولت کمک نمایند.

**هـ - علیه رژیم ملی و دموکراتیک ما به مبارزه (عام است شامل تمام انواع مسالمت آمیز و غیر مسالمت آمیز) دست نزنند.**

**ز - درمورد حضورقوای شوروی درافغانستان،همان موضعگیری سابق را بدون تغییر ارائه میدهد. بنابر همین موضعگیری بود که با خروج قوای شوروی از افغانستان، مخالفت شدید صورت میگرفت.**

**این در حالیست که درین تیزسها، اپوزسیون مسلح مانند گذشته بحیث «باندهای مزدور و اجیران آدمکش صادر شده از خارج در سرزمین ما» (شعار های بعد از تیزس دهم در بیانیهٔ مورد بحث) تلقی شده اند و سایر مخالفین «تعداد از هموطنان ما» خوانده شده اند که «بنابر تبلیغات دروغین و زهرآگین دشمنان داخلی و خارجی فریب خورده اند و بنابر اعمال ضد مردمی، ماجراجویانه و ذهنیگرانهٔ رهبری قبل از مرحلهٔ نوین انقلاب، اهداف و وظایف انقلاب ملی و دموکراتیک و دورنمای آن را بدرستی درک نکرده اند.» (مقدمهٔ بیانیه، قبل از تیزس اول) در عین حال «توسعهٔ تماس و مذاکره و مفاهمه» را با «عناصری» توصیه نموده « که تا اکنون ناآگاهانه در موقف خصمانه در برابر انقلاب قرار دارند و یا از اعمال ضد ملی و ضد انقلابی خویش نادم و پشیمان اند.» ( تیزس دوم ).**

**تاکید روی «اصول» فوق و مطلق ساختن آنها، نه تنها مفهوم «مصالحهٔ ملی» را که دوبار در تیزسها بکار رفته، بلکه تمام مفاهیم دیگری چون «دموکراتیزه ساختن حیات اجتماعی و سیاسی»، «بسط و توسعهٔ حقوق و آزادی های دموکراتیک مردم»، «حقوق مساوی برای کلیه اتباع کشور»، «شرکت متساوی الحقوق تمام اهالی کشور در ادارهٔ امور دولتی، سیاسی و اجتماعی»، «برادری و برابری»، «انتخابات دموکراتیک و آزاد»، ایفای «مستقلانه وظایف» قوای مسلح، «توسعهٔ همکاریهای همهٔ جانبهٔ بین المللی» و... را که اندیشهٔ سیاسی مصالحهٔ ملی با اتکا بر مضمون مفاهیم مذکور انکشاف نمود، به شعار های میان تهی تبلیغاتی مبدل نموده است. این در حالیست که حتی مسایل مطرح شده در تیزسها نیز یا تحقق نمی یابند و یا هم در شکلیات تجسم می یابند. بطور مثال: «جبهه ملی پدر وطن»، علی الرغم طرح های**

**بلند بالای مبنی بر«توسعۀ حقوق دموکراتیک و صلاحیت های آن» در تیزسهای ده گانه، کماکان ساختار پوشالی باقی میماند. به همین ملحوظ در کنگره دوم حزب با انتقاد در مورد چگونگی اجرای تصامیم پلنوم شانزدهم کمیته مرکزی حزب (پلنومی که تیزس های ده گانه را مورد تصویب قرار داد) مطرح گردید که: «اجرای تصامیم پلینوم شانزدهم کمیته مرکزی ح. د. خ. ا با روش محافظه کارانه، تردد و عدم جسارت صورت میگرفت، سیاست توسعۀ پایه های اجتماعی دولت صرفاً به مفهوم تامین سهمگیری فزیکی سایر نیروها در شرایط حفظ انحصار قدرت در دستان ح. د. خ. ا درک میشد و در قبال سهمگیری عملی مخالفین و سایر نیروهای سیاسی در دولت نه برخورد سیاسی بلکه برخورد اداری صورت میگرفت».**

**بادر نظرداشت توضیحات فوق، در نهایت و به وضاحت میتوان نتیجه گرفت که تیزسهای ده گانه بنیادهای اندیشه یی سنتی ح. د. خ. ا و در مطابقت به آن ساختارهای سیاسی (حزبی، دولتی) واجتماعی سنتی، همچنان ماهیت و شیوه عملکرد این سازمانها را حفظ می نمود.**

## 4. 2: مصالحۀ ملی (نوسازی بنیادهای اندیشه یی، سیاسی وساختاری حزب)

**شیوۀ برخورد دوم با ضرورت «تحلیل وضع به شیوۀ جدید»، در محدودۀ بنیادهای اندیشه یی سنتی ح. د. خ. ا، سیاست ها و ساختارهای سیاسی مبتنی بر آن نمی گنجید. بنابرین با نفی علمی این ارزشها و ساختارهای سنتی، به «نو سازی» آنان یعنی گزینش بنیاد های اندیشه یی کیفیتاً نوین، سیاست ها و ساختارهای سیاسی ـ اجتماعی مبتنی بر آن، توجه داشت. از همین جاست که شهید دوکتور نجیب الله پیوسته روی «تحلیل واقعبینانه تری از شرایط اقتصادی ـ اجتماعی و ترکیب اجتماعی کشور، نه به شکلی که از احکام عام تیوریک و ذهنی گرایانه ناشی میگردید بلکه به ترتیبی که در زندگی واقعی وجود داشت» تاکید مینمود. ایشان طی گزارش اساسی به کنگره دوم حزب چنین گفتند: «<u>ما جستجو کنندگان خستگی ناپذیر حقیقت و</u>**

شاگردان مدرسۀ زندگی هستیم، این امر به توانایی ما در جهت تحقق سیاست بزرگ و انسانی مصالحه ملی خواهد افزود و ما را از اشتباه گرفتن شبه حقیقت ها بجای حقیقت نجات خواهد داد» .

در چنین اوضاع و با توجه به «زندگی واقعی» کشور بود که دوکتور نجیب الله در کنگره دوم حزب ضرورت تحلیل وضع به شیوۀ جدید را چنین مطرح نمودند : «لازم بود حزب وضع را به شیوه جدید تحلیل نموده و به حالت رکود و بن بست پایان بخشید، تحلیل انکشاف اوضاع، حزب و دولت را به این نتیجه رسانید که دیگر نمیتواند به چنین جریان امور ادامه دهد، از این رو با در نظر داشت منافع ملی و اوضاع تغییر یافته بین المللی و با توجه به این حقیقت که مسئله افغانستان نمیتواند از طریق نظامی حل گردد. حزب سیاست کیفیتاً نوینی را از طریق مشی مصالحه ملی در پیش گرفت.»

این نو سازی می باید قبل از همه به ح. د. خ. ا، بنیادهای اندیشه یی، اصول مرامی و تشکیلاتی آن معطوف میگردید. نو سازی می باید به حزب کمک مینمود «تا فاصله موجود بین سیاست های آن و واقعیت های عینی جامعه ما را از بین برده و اهداف مطروحه در برابر حزب واقعبینانه تر و عملی تر گردیده و با منافع و خواسته های اکثریت مطلق افغانها منطبق گردد». در تداوم چنین برخورد:

نخست از همه می باید دستگاه سنتی تفکر حزب، نو سازی میگردید. زیرا تا زمانیکه مفاهیم این دستگاه در ذهن و روان کادر رهبری، سایر کادرها و اعضای حزب مسلط می بود، آنها به جهان منجمله به کشور خویش و معضلات موجود آن، از دریچه این دستگاه نظر انداخته و آنرا به وسیله مفاهیم این دستگاه توضیح و تفسیر مینمودند، آنچه که نادرستی آن در تجربه برملا گردیده بود. بنابرین نوسازی دستگاه تفکر حزب و فرد، فرد از حزبی ها به ضرورت مبرم مبدل گردیده بود. هر عضو حزب می بائیست مصالحه را از خود و باخود، بخاطر باز یافتن خود و نجات خود از شر دستگاه ایدیولوژیک شدۀ تفکر خویش آغاز مینمود. مغلق بودن پروسۀ تحقق مصالحه از همین حقیقت ناشی میگردید؛ مصالحه از همینجا از نوسازی دستگاه

<u>تفکر هر عضو ح. د. خ. ا آغاز میگردید و می بائیست تمام حزب، تنظیم های اپوزسیون، سایر نیروهای سیاسی و اجتماعی را فرا میگرفت و تا سطح ملی گسترش می یافت</u>. اندیشۀ سیاسی مبتنی بر فلسفۀ صلح در یک کشور جنگ زده چنین جاذبه و توانایی نفوذ در مغزهای مسوول و دلهای پاک را داشت و دارد. مبارزه بخاطر پروسه تدوین و تعمیل مصالحۀ ملی با چنین درکی آغاز گردید و ادامه یافت.

در تداوم این مبارزه کنگره دوم حزب خاطر نشان ساخت که: «تاسیس ح. د. خ. ا نه تنها از روی کدام ضرورت ایدیولوژیک، بلکه براساس یک ضرورت تاریخی مبارزه بخاطر نجات جامعه از عقبماندگی، تامین ترقی، استقرار عدالت و برابری صورت گرفته است. در جریان تحقق سیاست حزب بود که فعالیت آن در اکثر عرصه ها تحت تاثیر ایدیولوژی معین قرار داده شد. این امر در برابر ایجاد پایۀ وسیع مردمی برای حزب موانع بزرگی بوجود آورد و به تحقق سیاست حزب مبنی بر تامین اتحاد نیروهای وطندوست و ترقیخواه افغانستان صدمات سنگینی وارد ساخت ... تجربه ح. د. خ. ا این حقیقت را نیز نشان داده است که مفکورۀ حزب با شرایط اقتصادی ـ اجتماعی کشوری که در آن فعالیت مینماید، پیوند ناگسستنی دارد، به همین جهت نامعقول خواهد بود که با تعهد یک جانبه و بی لزوم به این یا آن ایدیولوژی بنیاد اندیشوی خود را محدود سازد. ... در پروسۀ تدوین سیستم نظریات حزب در بارۀ سیاست مصالحۀ ملی، حزب قبل از همه به تفکر ملی، وطندوستانه، معتقدات مذهبی، رسوم و عنعنات مردم افغانستان و تجارب بیش از سه سال تحقق مصالحۀ ملی اتکا داشت، البته ما به تجارب سایر کشور های جهان نیز ارزش قایل می باشیم و از نظریات مفید متفکرین و دانشمندان بزرگ جهان بدون تعصب و همچنان بدون برخورد تعبدی مطابق به شرایط خاص کشور خود برای غنای اندیشوی حزب مبتنی بر مصالحۀ ملی و منافع علیای کشور استفاده مینمائیم.»

با در نظرداشت اصول فوق و تائید «نامعقول» بودن تعهد ایدیولوژیک ح. د. خ. ا، ضرورت نوسازی سیستم اندیشه یی حزب مؤجه گردید. بنابرین، مغز متفکر حزب با اتکا به فلسفۀ صلح، اندیشۀ سیاسی مصالحۀ ملی را بمثابه دستگاه تفکر سیاسی افغانی محتوی

بخشید. بر پایهٔ این اندیشه، سیاست مصالحهٔ ملی مطرح گردید و وسایل تحقق آن تدارک دیده شد. به همین ملحوظ دوکتور نجیب الله با درایت تاکید میداشت که: «این سیاست (سیاست مصالحهٔ ملی) با طرز تفکر نوین سیاسی و فلسفهٔ صلح ارتباط ناگسستنی دارد» (8) بی مورد نیست که سیاست مصالحهٔ ملی، سیاست : «گذار به شرایط جدید : از جنگ به صلح، از بی نظمی به ثبات و از مخاصمت گسترده به تفاهم سراسری ملی» خوانده میشد (9). سیاست مصالحهٔ ملی سیاست بزرگ برقراری صلح، حفظ صلح و اعمار بنیادهای اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی صلح بخاطر برگشت ناپذیری هیولای جنگ است و به تلقی عامیانهٔ نبود جنگ، محدود نمی گردد. به همین ملحوظ دوکتور نجیب الله تاکید میکرد که: «هدف مصالحهٔ ملی صرفاً محدود به قطع جنگ نبوده بلکه این یک مشی کاملاً استراتژیک است که متوجه سازماندهی مجدد زندگی ملی ما در عرصه های سیاسی، اقتصادی، اجتماعی، انسانی و اسلامی می باشد» (10). فلسفهٔ صلح و اندیشهٔ سیاسی مبتنی برآن، همچنان سیاست ها ی مبتنی بر این اندیشه نمیتوانست در محدوده آنچه مطرح گردد که «ارزشهای انقلاب ثور» خوانده میشد. بنابرین با اتکا به اندیشهٔ مصالحهٔ ملی، با مفهوم «انقلاب» برخورد جدیدی صورت گرفت که ارزشهای متفاوتی را در مقایسه با آنچه که «ارزشهای انقلاب ثور» خوانده میشد، ارا ئیه مینمود. درین مورد طی گزارش اساسی کمیته مرکزی حزب به کنگرهٔ دوم، چنین میخوانیم: «بیائید انقلاب را به مفهوم وسیع آن درک نمائیم و به همین جهت انقلاب به معنی تلاش ملیونها انسان برای دگرگون ساختن وضع نامطلوب و نیل به ترقی، عدالت و برابری یک پروسهٔ ریشه دار تاریخی است که بطور عینی وجود داشته، صرفنظر از دخالت و عدم دخالت ما ادامه خواهد داشت . ولی اگر منظور از انقلاب قدرت دولتی باشد که ۱۲ سال قبل به حزب ما انتقال یافت در آن صورت باید گفت ما به صراحت اعلام داشتیم رویداد ۷ ثور میتوانست به تحول عمیق انقلابی مبدل گردد که متاسفانه بنابه دلایلی که قبلاً توضیح شد این امر با دشواری ها و موانع مواجه گردید و تحقق نیافت. از سوی دیگر نه باید چنین تصور نمود که سرنوشت انقلاب با حفظ انحصار یک حزب بر قدرت سیاسی وابسته است، در حالیکه انقلاب به مفهوم

تحولات اقتصادی ـ اجتماعی کار توده های مردم بوده و یک حزب سیاسی نمیتواند به تنهایی مجری آن باشد. به این جهت است که امروز حزب قدرت را با سایر نیروهای سیاسی تقسیم مینماید و در آینده نیز از طرق قانونی و بر اساس موازین دموکراسی برای تامین سهم هرچه برازندهٔ حزب در حاکمیت سیاسی مبارزه میکند. ... ایدیالهای انقلابی به معنی واقعی آن صرفاً میتواند در گسترهٔ ایدیالهای انسانی، اخلاقی و دموکراسی زنده بماند و نه خارج از آن. از این رو با صراحت اعلان میداریم که ما جانبدار انقلاب هستیم، ما انقلاب را به مفاهیم چون اعمال زور، خشونت، انحصار قدرت به قیمت ادامهٔ جنگ، تحدید آزادی های اساسی اتباع و سوق جبری جامعه در مسیر کلیشه های ذهنی و عاریتی، کاملاً مردود میدانیم. ما طرفدار انقلاب به مفهوم اعتلای کشور، تحکیم وحدت ملی، دموکراسی، خوشبختی و رفاه مردم میباشیم. ما پشتیبان انقلاب همگانی و تدریجی، انقلاب صلح آمیز به اشتراک تمام مردم هستیم.»

اساسات اندیشه یی فوق قبل از همه ضرورت نوسازی اصول مرامی حزب را نیز مطرح مینمود. بر اساس همین اصل کنگره دوم حزب مبتنی بر بنیاد های «نو» اندیشه یی، مرامنامهٔ جدید حزب را تصویب نمود «که معطوف به برآورده شدن اهداف عمومی ملی» در آن «مرحله» بود، و «مشخصهٔ اصلی آن را گذار از جنگ به صلح و اعمار مجدد کشور تشکیل» میداد .

ساختارها و وسایل سیاسی که در تطابق و درخدمت «ارزشهای انقلاب ثور» قرار داشت نیز نمیتوانستند، در تطابق و در خدمت ارزشهای قرار گیرند که اندیشه کیفیتاً نوین حزب آنان را مطرح نموده بود ـ بنابرین حزب نوسازی ماهیوی ساختارها و وسایل سیاسی جامعهٔ افغانی، منجمله نوسازی ماهیوی ساختار و عملکرد خود حزب، ارگانهای دولتی (دستگاه اجرائیه، مقننه و قضائیه)، سازمانهای اجتماعی و سیستم حقوقی کشور را در برابر خود قرارد، که این سیستم حقوقی، ساختار های جدید ، ماهیت آنان و شیوهٔ عملکرد شان را تعریف و تثبیت مینمود.

به هدف تغییر ساختار و عملکرد ماهیوی تشکیلات حزب، کنگره اساسنامه جدید حزب را که «تفاوت کیفی» میان طرح نو و «طرح نافذ» قبلی وجود داشت، تصویب نمود. درین زمینه در گزارش اساسی تائید شده کنگره چنین میخوانیم: «باید درک نمود که طرح فعلی صرفاً وریانت تعدیل شدهٔ اساسنامه های قبلی حزب نیست... احکام و متن های مندرج آن بر پرنسیب های متفاوت از گذشته اتکا دارد. این مسئله در مقدمه طرح مذکور که در آن هویت حزب به صفت سازمان سیاسی و اجتماعی که در جهت دستیابی به صلح پایدار سراسری، دفاع از استقلال، حاکمیت ملی و تمامیت ارضی کشور، حفظ و استحکام وحدت ملی، اعمار مجدد و انکشاف اجتماعی ـ اقتصادی افغانستان و تامین عدالت، مجاهدت نموده عناصر ترقیخواه، وطندوست، ملی، دموکرات و مترقی را متحد می سازد، مشخص گردیده است. چنین فورمولبندی نه تنها دایرهٔ وسیعتری از اهداف مبرم ملی را در برابر حزب قرار میدهد بلکه همچنان دروازه های آنرا بروی حلقات وسیعتری از نیروهای سالم ملی نیز میگشاید. بر اساس مطالبات طرح جدید، آنعده از اتباع جمهوری افغانستان میتوانند عضویت حزب را حاصل نمایند که دارای اهلیت حقوقی بوده در جهت اهداف عالی حزب مبارزه نموده و به دین مقدس اسلام و سنن پسندیده مردم ما پابند باشند. البته این اصل منافی عضویت پیروان سایر ادیان نیز نمیگردد.»

سرانجام «با در نظرداشت عدم هماهنگی مرامنامهٔ [جدید] حزب با نام» قبلی آن «بجا» دانسته شد که «نام ح. د. خ. ا به حزب وطن»، «تعدیل» گردد.

در مطابقت با اندیشهٔ نوین سیاسی حزب، پروسهٔ تکوین «دولت جمهوری افغانستان» با ساختار و عملکرد کیفیتاً نوین، آغاز گردید و به مرور زمان ساختارها وعملکرد «دولت دموکراتیک جمهور افغانستان» را نفی و ساختار های جدید جانشین آن گردیدند. قانون اساسی جدید تصویب و برمبنای آن سیستم نوین حقوقی شکل و محتوی یافت و نافذ گردید.

در تداوم پروسهٔ تحقق مصالحهٔ ملی، کنگرهٔ دوم حزب یک بار دیگر «جهات اساسی مصالحهٔ ملی» درزمان تدویر کنگره را چنین مشخص نمود :

ـ حل مسایل حال و آیندهٔ افغانستان از طریق سیاسی با مرجح دانستن منافع ملی و صلح سراسری بر منافع طبقاتی، حزبی، قشری، محلی، قومی و قبیلوی.

ـ مبارزه بخاطر تامین دموکراسی در حیات جامعه به ترتیبی که هیچ نیرو و گروه اجتماعی از شرکت متساوی الحقوق در آن، مستثنا نباشند.

ـ پذیرش حق قانونی برای همه احزاب و سازمانهای سیاسی متکی بر سیستم تعدد احزاب .

ـ پیشبرد دیالوگ وسیع سیاسی با همه نیروهای درگیر در جنگ اعم از نیروهای مستقر در پشاور و تهران، طرفداران شاه سابق و روشنفکران افغانی مقیم غرب، نمایندگان مهاجرین و خاصتاً قومندانان داخلی بمنظور جستجوی راه های پایان دادن به انقطاب خونین کنونی و دسترسی به تفاهم وسیع بر مبنای منافع ملی .

ـ مساعی بخاطر رفع انحصار قدرت از جانب یک حزب، جستجوی ائتلاف های معقول و ممکن بمنظور ایجاد حاکمیت مؤثر و تامین کننده صلح سراسری از طریق انتخابات آزاد و دموکراتیک.

ـ مبارزه در راه اتخاذ تدابیر لازم تقنینی بمنظور تحکیم قانونیت درکشور و ایجاد اساس مطمین حقوقی بمنظور رشد اقتصاد چند نهادی.

ـ مبارزه در راه تامین اتحاد عمل همهٔ نیروهای جانبدار صلح و گسترش زمینه های شرکت فعال و مشترک آنها در حیات سیاسی و اجتماعی کشور.

ـ مساعدت به امر عودت آبرومندانه و اسکان مجدد مهاجرین به کشور»(11).

باید گفت که در زمان تدویر کنگرۀ حزب (۶ ـ۷سرطان ۱۳۶۹)، عودت کامل قوت های نظامی اتحاد شوروی قبلاً (۲۶ دلو ۱۳۶۷) تحقق پذیرفته و دفاع مستقلانه از جمهوری افغانستان با موفقیت ادامه داشت. به همین ملحوظ مسئله عودت قطعات مذکور و طرح دفاع مستقلانه از جمهوری افغانستان، شامل جهات اساسی فوق الذکر نگردیده اند.

بادرنظرداشت مضمون و محتوی اندیشۀ سیاسی مصالحۀ ملی، این اندیشه سلاح نیرومند فکری مبارزین راه صلح، دموکراسی، ترقی و عدالت اجتماعی مبتنی بر رفاه همگانی است. طبیعی است که دستیابی به ارزش های استراتژیک فوق، مبارزۀ پر از فراز و نشیبِ توأم با پیروزی های مقطه یی و شکست های مؤقت بوده و خواهد بود، اما باورما اینست که مبارزین معتقد به این سلاح فکری راه خویش را با رفع موانع، پیوسته به پیش به سوی رسیدن به اهداف شان، باز مینمایند. مبارزه برای تحقق مصالحۀ ملی، این آرمان بزرگ مردمی در کشور ما آغاز یافته و ادامه دارد.

تدویر مؤفقانه کنگره دوم حزب در سرطان 1369 خورشیدی و تائید کامل و با اتفاق آرای اعضای آن ازاندیشۀ مصالحۀ ملی، سیاست ها و عملکرد رهبری حزب، در حالی صورت گرفت که اکثریت مخالفین قبلی این اندیشه منجمله حامیان «تیزسهای ده گانه» ـ که در گزارش کمیته مرکزی ح. د. خ. ا آنان بمثابه دارندگان «روش محافظه کارانه، تردد و عدم جسارت» خوانده شده اند ـ در آن با رای مثبت سهم گرفتند، این حقیقتِ انکار ناپذیر، خود مؤید کامل درستی این اندیشه محسوب میگردد. در عین حال کسب اعتبار بین المللی اندیشۀ سیاسی مصالحۀ ملی در حال حاضر، مؤید آنست که این اندیشه بمثابه رهنمای عمل آگاهانۀ نیروهای سیاسی، در امر تحقق وظایف گذاراز جنگ به صلح و اعمار مجدد کشور، اهمیت خویش را حفظ نموده است. ما اطمینان داریم که اعضای وفادار به آرمانهای حزب وطن و رهبر این حزب

(شهید دوکتور نجیب الله) میتوانند و باید بتوانند با تبارز بلوغ فکری بر محور این اندیشۀ سیاسی ـ که خود افتخار ضرورت طرح، آغاز پروسۀ تکوین و جریان تحقق آنرا در دشوارترین لحظات تاریخی کشور بعهده داشتند ـ بدور هم جمع گردیده و با پیوست مجدد خویش به کانون گرم این خانواده سرافراز، به ضرورت زمان پاسخ منطقی بدهند. درعین حال اندیشمندان خانوادۀ سیاسی ما نباید فراموش کنند که در اوضاع تغییر یافتۀ کنونی کشور، سیاست های عملی مبتنی بر این اندیشه، اشکال تعمیل این سیاست ها، جهات اساسی آن و افزار مورد استفاده درین پروسه نیز میباید تغییر می یافت، آنچه که مجمع عمومی مؤرخ پنجم میزان **1391** خورشیدی به آن توجه معطوف داشت و ما بموقع به توضیح آن خواهیم پرداخت.

با توضیح ماهیت «تیزسهای ده گانه» و خطوط اساسی«سیاست مصالحۀ ملی» اینک میدانیم که مدافعین آنان دو موضعگیری سیاسی متفاوت را افاده مینمودند و مینمایند. بنابر اصل آزادی اعتقادات سیاسی، فرهنگ متمدن سیاسی حکم مینماید که می باید به حقوق سیاسی همه کسانی احترام گذاشته شود که به «تیزس های ده گانه» و یا هم به «مصالحۀ ملی» معتقد بودند و هم اکنون نیز به آن معتقد هستند، ولی با تأکید تذکار میداریم که این اصول اخلاقی را هم می باید در نظر داشت :

ـ به این حقیقت صراحت داده شود که «تیزسهای ده گانه» و «سیاست مصالحۀ ملی» دو موضعگیری متفاوت اندیشه یی و سیاست های عملی را افاده مینمایند. یعنی :

اولی : موضعگیری سیاسی ملهم از طرز تفکر و سیاستها سنتی ح. د. خ. ا و روان ناشی از آن بود و است و برحفظ ساختار های سنتی مذکور پافشاری داشت. درحالیکه ؛

دومی : موضعگیری ملهم از طرز تفکر« نو»، سیاست ها و ساختار های مبتنی بر آن (اندیشۀ سیاسی مصالحۀ ملی، سیاست های عملی و ساختار های مبتنی برآن ) بود و بر نفی علمی بنیادهای

اندیشه یی، سیاست ها و ساختار های سنتی پافشار داشت، که سرانجام موضعگیری سیاسی «حزب وطن» را افاده نمود و کنگرۀ دوم حزب با اتفاق آرأ برصحت آن مهرتائید گذاشت .

کنگرۀ دوم حزب «آغاز» مبارزه میان این دو موضعگیری («سیاست جدید و روان گذشته») را از ابتدای «سوق دادن حزب در مسیر تفکر و برخورد جدید» (12) تشخیص نموده بود. این بدان معناست که تدویر و تصامیم پلنوم هجدهم کمیته مرکزی حزب دموکراتیک خلق افغانستان تداوم پروسه مشروع مبارزۀ میان دو طرز تفکر و دو اندیشۀ سیاسی در درون حزب بود که سرانجام با طرد برداشتهای ایدولوژیک حزب، اندیشه سیاسی مطالحۀ ملی را بمثابه افزار تفکر سیاسی حزب، اعلام نمود و به آن رسمیت بخشید.

ـ ما به آن عده ازمعتقدینِ «تیزس های ده گانه» که همین اکنون نیز صادقانه در چنین موضع قرار دارند، مانند تمام مخالفین سیاسی مان، احترام میگذاریم و در عین حال از آنها توقع داریم که می باید بطورمستدلل و مهذب از اعتقادات خود، با شجاعت و صراحت دفاع نمایند. این وضع به آنها وجاهت خواهد بخشید. زیرا مانور کردن ابهام آمیز میان این دو موضعگیری، از یک طرف فضا را برای کلاه برداران سیاسی وابسته به مراکز ویژۀ اجنبی مساعد ساخته و از جانب دیگر برای خود آنان نیز جز مغشوش بودن سوال برانگیز ماهیت سیاسی، ثمری نخواهد داشت.

ـ آن عده یی ازمعتقدین سابق «تیزسهای ده گانه» که با مرور زمان، عدم کارایی اعتقادات قبلی شان را درک نموده و اکنون به درستی اندیشۀ سیاسی مصالحه ملی باور دارند، می باید صداقت و شجاعت بیان صریح به این حقیقت را تبارز دهند. این امر به مواضع ابهام آمیز سیاسی آنان خاتمه داده، برخورد صادقانۀ شان را با تصامیم کنگرۀ دوم تجلا بخشیده، اعتماد متقابل میان اعضای حزب وطن را تقویت نموده و پروسۀ پیوست مجدد آنان را در تشکیلات واحد حزبی مان تسریع مینماید. ما عقیده داریم که به جز خیانت به آرمانهای حزب وطن ـ این حزب پیش آهنگ مبارزه بخاطر صلح، ترقی، عدالت و

دموکراسی ـ هیچ چیز ما را از همدیگر جدا ساخته نمیتواند. میدانیم که در میان اعضای یک خانواده اختلافات سلیقوی، شکر رنجی ها و حتی بعضاً مخاصمت های مؤقتی نیز بروز مینماید که می باید با درایت و تعقل جهت حل و فصل آن اقدام کرد. نباید جهل و خود خواهی، نباید غرور منفی و نباید کلاه برداران سیاسی و اجیران معلوم الحال و شناخته شدهٔ بیگانه ـ که کمر به فروش بار دیگر ما بسته اند و میخواهند پارچه های این خانوادهٔ مقدس ما را در خدمت دستیابی به اهداف سازمان های ویژهٔ خارجی : آی .اس.آی پاکستان، آخند های ایران، فدراتیف روسیه و ... این دشمنان جهنمی و قسم خوردهٔ مادروطن و حزب محبوب ما، و یا هم در خدمت جهان خواران کهنه کار و تازه کار دور و نزدیک قرار دهند ـ باعث تداوم آتش نفاق در میان اعضای خانوادهٔ بزرگ و خانهٔ مقدس ما ( حزب وطن ) گردند. ما توان تبارز چنین بلوغ سیاسی را داریم و باید داشته باشیم.

بخاطر ورود بیشتر به بنیاد های فلسفی و اندیشه یی مصالحه ملی و سیاست های مبتنی بر آن ضرور دانسته می شود در فصل های بعدی به توضیح نسبتاً بیشتر و مفصل تر مسایل پرداخته شود .

## یادداشت های فصل اول :

1 ـ متن کامل این مقاله به تعقیب کنفرانس علمی مذکور در سایت انترنتی «آینده» ارگان نشراتی «نهضت آینده افغانستان» و همچنان در سایت انترنتی «پیام وطن» اقبال نشر یافت .

2 ـ دوکتور نجیب الله بعضی اوقات، طی جوابِ کنایه آمیزبه پرسش های غرض آلود حامیان طرزتفکرسنتی حزب، سیاست مصالحه ملی را چنین میخواند.

3 ـ در گزارش اساسی کنگره دوم ح. د. خ. ا که طی آن این حزب به حزب وطن مسما گردید، درمورد مفهوم انقلاب، همچنان حفظ و ادامۀ ماهیت انقلابی حزب دیدگاه جدیدی ارائه شده است . این دیگاه را در همین مجموعه و در همین فصل، تحت عنوان «مصالحه ملی یا نوسازی بنیادهای اندیشه یی، سیاسی و ساختاری حزب» ،مطالعه خواهید نمود .

4 ـ عبدالله نائبی، مضمون تحت عنوان «نفی گذشته یا نقد گذشته»، نشریه «آینده»، شماره مسلسل 15،مؤرخ میزان 1381- اکتوبر 2002، صفحه اول، ستون دوم .

ـ عبدالله نائبی، «پیگفتار» مضمون «گونه یی برسی از زندگی و فروپاشی حزب دموکراتیک خلق افغانستان، نشریۀ آینده، شمارۀ اول، سال اول، نشر شده در 4 جوزای 1379- 24 می 2000، صفحه پنجم، ستون های دوم وسوم.

6 ـ عبدالله نائبی ،همانجا، ستون سوم.

7 ـ عبدالله نائبی، مؤخذِ چهارم ،همان نشریه، همان صفحه، همان ستون .

**8 ـ بیانیه دوکتور نجیب الله در جلسه فوق العاده کمسیون مصالحه ملی، مؤرخ 26 جدی 1366 برگرفته از مجموعه : بخشی از بیانیه های شهید دوکتور نجیب الله در رابطه به مشی مصالحه ملی، نشر شده با مناسبت سومین سالگرد شهادت ایشان، صفحه 22 .**

**9 ـ گزارش اساسی کمته مرکزی به دومین کنگره ح . د . خ . ا.**

**10 ـ بیانیه دوکتور نجیب الله به مناسبت چهارمین سالگرد مشی مصالحه ملی ، مؤرخ 25 جدی 1369، برگرفته از مؤخذ ششم، صفحه 181 .**

**11 ـ گزارش اساسی کمیته مرکزی به دومین کنگره ح. د. خ. ا.**

**12 ـ گزارش اساسی کمیته مرکزی به دومین کنگره حزب دموکراتیک خلق افغانستان.**

# فصل دوم

# فلسفۀ صلح

## بنیاد اندیشۀ سیاسی مـصالـحۀ مـلی

شهید دوکتور نجیب الله بنیاد گذار و رهبر حـزب وطن، فـرآورده هـای فکری ـ سیاسی شان را که معطوف به تامین صلح اند، بارها «اندیشۀ صلح آفرین» خوانده اند. ایشان تاکید نموده اند که این «اندیشه» با «فلسفۀ صلح ار تباط نـاگسستنی دارد». افزون برآن ایشان «اندیشۀ مصالحۀ ملی» را از «سیاست مصالحۀ ملی» تفکیک نموده تاکید داشته اند که هدف «اندیشه و سیاست مصالحه ملی»، «صرف ختم جنگ نبوده» بلکه «تمام عرصه های اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی و سیاسی» را احتوا مینماید. بنابرین اندیشۀ سیاسی مصالحۀ ملی اجرای وظایف گذار از فرهنگ جنگ به فرهنگ صلح را در نظر دارند.

توضیح و تفسیر مسایل فوق مباحثی عمیق و گستردۀ علمی را ایجاب مینمایند. این مبحث مبتدی، صرف میتواند بمثابه آغاز تلقی گردد.

موضوع اصلی فلسفۀ سیاسی را بحث پیرامون چگونگی تنظیم حیات سیاسی بر مبانی اصول اخلاقی و ماهیت افزار و وسایل دستیابی به این مأمول تشکیل میدهد. بنابرین مسئله قدرت سیاسی، چگونـگی مشروعیت و ماهیتِ وسایل دستیابی به آن، همچنان مسایل مربوط به عدالت، برابری، آزادی و سایر مبانی خیر و صلاح عمومی از مسایل مورد بحث فلسفه سیاسی محسوب میگردند. یکی از مسایل مربوط به

خیر و صلاح عمومی مورد بحثِ فلسفه سیاسی، بحث روی مفهوم صلح است. از چنین دیدگاهی صلح را می باید چنین تعریف کرد:

صلح حالتیست منتج از التزام عامل آگاه و خردمند انسانی به اعتدال در حل تناقض های ضروری در حال بروز میان روندهای متغییر و روبه تکامل اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و سیاسی یک جامعه، همچنان میان جوامع مختلف و بهم مرتبط بشری بخاطر زیست ممکن باهمی طی پروسه قانونمند تاریخی تغییر و تکامل اجتماعی.

## 1.- روند ها، گرایشها و حالت های سه گانه در طبیعت:

حرکت، تغییر و تکامل قانون طبیعت است. انواع مادی و معنوی هستی، محصول پروسه متداوم و انتها ناپذیر حرکت، تغییر و تکامل دورانی (مارپیچی) از ساده به مغلق و از ادنی به اعلا است. عوامل این حرکت، تغییر و تکامل در ذات، در اصل و در درون تمام انواع هستی وجود دارند، زیرا پروسه متداوم و بدون انقطاع حرکت، تغییر و تکامل مذکور محصول تاثیرات متقابلِ روند ها وگرایشات(موافق، موازی و مخالفِ) اند که از اجزای ذاتی و درونی همان نوع از هستی ناشی میگردند. هویت مشخص یک نوع از هستی نمیتوانست انسجام داشته باشد، اگر میان اجزای ذاتی و درونی آن نوعی از هستی، همچنان میان گرایشات و روند های ناشی از این اجزا، حالت های تعادل سیال، نسبی و ممکن، سازگاری و همزیستی طبیعی مبتنی بر آن برقرار نمی بود . بنابرین حالت اصلی تشخُص هویت یک نوع از هستی، محصول قانون طبیعی تعادل و سازگاری و همزیستی میان اجزا و روند های درونی آن نوع از هستی در پروسه تغییرات و تحولات دورانی (مارپیچی) است. به مقصد بیان روشنتر مفاهیم افاده فوق می باید سه گرایش و سه حالت را هم در «طبیعت ناب» و هم در «جامعه» توضیح نمائیم که از ذات و جوهر هریک از انواع مشخص هستی ـ اعم از مادی و معنوی ـ ناشی میگردند.

قبل از توضیح گرایش ها و حالت های سه گانه مذکور می باید تذکار داد که این گرایش ها و حالت ها در جامعه بنابر نقش عامل آگاه

**و خرد ورز انسانی ـ در مقایسه با طبیعت ناب ـ مضمون، محتوی و کیفیت جدید کسب مینمایند. زیرا انسان اجتماعی و بخصوص انسان خرد ورز، رسالت و تلاش دارد تا طبیعت را انسانی سازد. افزون بر آن، به این حقیقت نیز می باید توجه داشت که گرایش ها و حالت های مذکور باهم ارتباط ارگانیک و انداموار داشته، نه بطور مجزا ازهم، بلکه همیشه به مثابه اجزای بهم مرتبط یک کُل واحد وجود داشته و متناسب به کمیت و کیفیت این وجود، در عمل و عکس العمل این کل واحد تبارز مینمایند.**

## 1. 1-:روند ها وگرایشهای سه گانه در طبیعت ناب :

**در اصل، در ذات و در درون هریک از انواع هستی اجزای سه گانۀ ذیل با روند ها و گرایش های مختص خویش موجود اند :**

**الف: روندها و گرایش های رجعت به هویت نفی شده:**

**اجزای اصلی تشکیل دهنده هویت قبلی یک نوع از هستی (هویت نفی شده طی پروسه دور قبلی تکامل)، همچنان گرایشات و روند های ناشی از آنان در ساختار و در درون نوع و هویت کنونی (هویت مولود پروسه تغییر و تکامل دور قبلی و هویت مسلط دور جاری) وجود و حضور جانبی دارند. این اجزا و روند های ناشی از آنان طی پروسه تغییر و تکامل دور قبلی، به تدریج بسوی ضعف و انحلال رانده شده، سرانجام از موضع گرایش مسلط کنار زده شده و در تدوام پروسه تکامل از دور و هویت قبلی به دور و هویت جدید بمثابه یک گرایش ضعیف و جانبی انتقال یافته اند. بنابرین اجزا و روند های مذکور متناسب به وجود و حضور شان، گرایش و تمایل برگشت (رجعت دوباره) به دور و هویت قبلی نفی شده را تبارز میدهند. در صورت تداوم قانونمند پروسه تکامل طی دور جدید، این اجزا و روند ها استحاله گردیده و در نتیجه وجود و حضور آنها از میان اجزا و روند های درونی مسلط هویت جدید، منتفی میشوند.**

**ب : روندها وگرایش های ثبات دهنده هویت موجود:**

**اجزا اصلی، روند ها و گرایش های که در دور و هویت نفی شده طی پروسه قبلی تغییر و تکامل، در درون آن نوع از هستی نطفه بسته، جوانه زده و با تحرک و پویایی خویش نه تنها خود بطور تدریجی تغییر و تکامل (کمی و کیفی) یافته، بلکه همزمان با آن زمینه های تشکل و انسجام درونی نوع جدید از هستی با هویت جدید (نو) را تدارک نموده و سر انجام با نفی نوع و هویت قبلی (کهنه)، این هویت «نو» و مختصات درونی آن را واقعیت بخشیده، وارد دور جدیدی از زنجیره تکامل نموده اند. این اجزا، روند ها و گرایش های ناشی از آنان که در دور قبلی تغییر و تکامل، رو بسوی تغییر و تکامل و در نتیجه رو بسوی تشکل و انسجام هویت جدید داشتند، بعد از انتقال به دور و هویت جدید، به مثابه عامل ثبات در حفظ هویت انسجام یافته موجود عمل نموده، در وهله نخست تمایلات مبنی بر تحقق انحلال کامل اجزا و گرایش های میراثی دور و هویت نفی شدهٔ قبلی را در استقامت برگشت ناپذیری پروسه تکامل تبارز داده و در وهله نهایی، تمایلاتی را در تقابل با تعمیق و انکشاف پروسه جاری تغییر و تکامل تبارز میدهند.**

**ج: روند ها و گرایش های روبه تکامل و زایش هویت نو:**

**اجزای اصلی که طی تداوم پروسه جاری تغییر و تکامل، در درون نوع و هویت موجود از هستی نطفه بسته، جوانه زده و توأم با حرکت، تغییر و بالندگی تدریجی، رو بسوی نفی هویت موجود، تشکل، تکامل و انسجام هویت جدید دارند. این اجزا، روند ها و گرایشات ناشی آز آنان در ابتدای زایش و بالایش خویش موازی به اجزای اصلی هویت دهنده موجود، گرایش برگشت ناپذیری به هویت نفی شده را تقویت نموده و طی بالندگی خویش در تقابل با اجزا، روند ها و گرایشهای حافظ حالت و هویت موجود، گرایش رو به تکامل را در استقامت تشکل و تحقق هویت «نو» ، تبارز و تقویت مینمایند.**

## 1. 2 ـ حالت های سه گانه در طبیعت ناب :

**حالت های سه گانۀ مورد بحث، محصول چگونگی اثرات روند ها و گرایش های درونی و بدین ملحوظ ناشی از واقعیت های درونی و ذاتی تمام انواع از هستی اند که طی ادوار مختلف تکامل، به این انواع، هویت مشخص میبخشند. سوال اینست که باوجود اجزای با گرایش متضاد در درون انواعی از هستی، چگونه و چرا هویت مشخص آنان طی یک دور مشخص تغییر و تکامل، محفوظ باقی میمانند؟. برای توضیح این مسئله لازم است روی سه حالت مورد بحث روشنی بیشتر و مشخصتر انداخته شود.**

### الف : حالت تعادل:

**حالتی منتج از تاثیرات متقابل روندها و گرایشهای موافق، موازی و متضاد ناشی از اجزای درونی و ذاتی یک نوع از هستی بر همدیگر است که در پروسۀ این تاثیرات متقابل سازگاری طبیعی یی در «حدی» مرعی میگردد که تعادل نسبی میان آنها و در نتیجه هویت آن نوع از هستی در یک مرحلۀ از تغییر و تکامل، حفظ گردد.**

**تعادل مطلق میان اجزای مختلف تشکیل دهنده یک نوعی از هستی، بیان حالتِ آن نوعی از هستی مذکور است که محصله تاثیر متقابل گرایشات و روند های درونی آن، مساوی به صفر باشد. درچنین حالتی حرکت، تغییر و تکامل بطور کامل قطع گردیده و سکون مطلق بر قرار میگردد. چون تداومِ بدون انقطاع حرکت، تغییر و تکامل اصل و قانون طبیعی است، بنابرین تعادل مطلق میان تاثیر متقابل اجزا و روندهای درونی انواع متغییر و روبه تکامل هستی (سکون مطلق یا قطع کامل پروسه تغییر و تکامل) ناممکن است. بدین ملحوظ در رابطه به یک نوع هستی با هویت مشخص، صرف میتوان از تعادل نسبی و ممکن حرف به میان آورد و تعادل مطلق نمیتواند تصوری بیش باشد.**

یعنی با وجود تداوم بدون انقطاع تغییرات کمی و کیفی اجزا و روند های درونی یک نوع از هستی و تاثیرات متقال آنان بر همدیگر، بنابر وجود تعادل نسبی و ممکن، تغییر یابنده و سیال، هویت آن نوع از هستی در یک دور از تکامل پایدار باقی میماند.

**ب ـ : حالت سازگاری:**

هویت یک نوع از هستی، طی هر دور از پروسه متداوم و انتها ناپذیر تغییر و تکامل، محصول تحقق یافته پروسه تغییر و تکامل دور قبلی است. حفظ این هویت مشخص طی پروسه یک دور معین تکامل ـ با وجود تغییرات کمی و کیفی اجزا و روند های درونی آن ـ ممکن نمی بود اگر تعادل نسبی و ممکن، تغییر یابنده و سیال میان اجزا و روندهای درونی این نوع از هستی، طی آغاز و انجام این دور از تکامل، پیوسته برقرار باقی نمی ماند. تداوم برقراری حالت تعادل نسبی و ممکن، تغییر یابنده و سیال میان اجزای متشکله یک نوعی از هستی محصول سازگاری پیاپی و مستمر این اجزا، همچنان روندها و گرایشات ناشی از آنان است که مبتنی بر این سازگاری روابط ضرور میان آنان پیوسته تجدید میگردد. پس سازگاری حالتی است که طی آن تعادل نسبی و ممکن، تغییریابنده و سیال میان اجزای اصلی انواع مشخص از هستی، همچنان میان گرایشات و روند های ناشی از این اجزا توأم با تجدید روابط ضرور میان آنان، بطور پیاپی و مستمر ممکن میگردد.

**ج: حالت همزیستی :**

حالت سازگاری مستمر و پیاپی میان اجزا و روند های درونی انواع مختلف هستی، همزیستی طبیعی میان این اجزا، روندها و گرایشهای ناشی از آنان را در پروسه متداوم و انتها ناپذیر تغییر، تکامل و تحول طبیعی ممکن می سازد که این همزیستی به نوبۀ خود متضمن تداوم پروسه طبیعی تغییر و تکامل (دورانی، از پایین به بالا، از ادنی به اعلی، تدریجی و آرام ) می باشد.

**پس تعادل نسبی و ممکن، تغییر یابنده و سیال، تجدید پیاپی و مستمر سازگاری و همزیستی متداوم میان اجزا و روند های رو به انحلال هویت قبلی، ثبات دهنده هویت فعلی و بالنده بسوی تشکل و انسجام هویت متکامل بعدی، پروسه تغییر و تکامل انتها ناپذیر هستی مادی و معنوی و وقوع تحولات کیفی طی این پروسه را بطور طبیعی ممکن میساز د.**

**نتیجه اینکه: با آغاز پروسه طبیعی تغییر و تکامل ماهیت یک نوع از هستی، پروسه تغییر نسبی تعادل موجود میان اجزای درونی و روندهای ناشی از آن نیز بطور تدریجی و سیال آغاز گردیده و انکشاف می یابد. چنین حالتی محصول سازگاری پیاپی و مستمر میان اجزا و روندهای درونی آن نوع از هستی بوده و همزیستی میان اجزا، گرایشات و روندهای مذکور را ممکن ساخته، پروسه آغاز شده تغییرات را بطور سازنده، آرام و تدریجی (طبیعی) در استقامت تولد نوع جدید از هستی با هویت و کیفیت متکامل، سمت میدهد که چنین هویت، پروسه جدیدی از تعادل، همخوانی و همزیستی میان اجزای متشکله و روندهای درونی خویش راطی دور جدید تغییر و تکامل برقرار مینماید.**

**اگر طی پروسه طبیعی تغییر و تکامل ماهیت یک نوع از هستی، تعادل میان اجزای درونی و گرایشات و روندهای ناشی از آنان، نه بطور طبیعی (نه بطور تدریجی و سیال) بلکه در اثر علل و انگیزنده های عارضی با کهالت مواجه و یا با شتاب برهم می خورد، سازگاری و همزیستی میان اجزای در حال تغییر و روند های موجود درونی آن نیز برهم خورده، پروسه آغاز شده به بحران مواجه و در نتیجه تقابل غیر طبیعی میان اجزا و روندهای درونی آغاز و سرانجام پروسه تغییر و تکامل از مسیر طبیعی و قانونمند خویش منحرف و به فساد کشانیده می شود.**

## 2 ـ روندها، گرایشها و حالت های سه گانه در جامعه:

چون انسان عالی ترین محصول و جامعه جزء عالی طبیعت است، پروسه ضروری تغییر و تکامل انسان وجامعه نیز نوع عالی، پیچیده و بغرنج پروسه تغییر و تکامل طبیعی است. زیراانسان بمثابه عامل آگاه، اندیشور و خرد ورز درین پروسه وارد گردیده اثر میگذارد.

تغییر و تکامل جامعه نتیجه تغییر و تکامل ساختارهای درونی مادی و معنوی (اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و سیاسی) آن جامعه است. زیرا گرایشها و روندهای مخالف ومتضاد موجود در درون ساختارهای مذکور عامل اساسی تغییر و تحول مورد بحث محسوب میگردند. پس تغییر و تکامل معلول عملکرد ساختارهای ذاتی و درونی جامعه و گرایشها و روندهای ناشی از آنان بوده و ناموس جامعه نیز است. بدین ملحوظ تعادل مطلق میان این گرایشها و روندها (سکون یا قطع کامل پروسه تغییر و تکامل جامعه) ناممکن می باشد. علی الرغم تداوم پروسه تغییر و تکامل جامعه، هویت مشخص آن طی یک دور معینی از تکامل تاریخی نمی توانست انسجام داشته باشد اگر جامعه مذکور از ثبات نسبی برخوردار نباشد. این ثبات نسبی صرف میتواند طی پروسه زمانی یی وجود داشته باشد که میان ساختارهای اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و سیاسی هویت دهنده جامعه مذکور و روند ها و گرایشهای ناشی از آنان تعادل سیال، نسبی و ممکن، همچنان سازگاری و همزستی معقولِ (با در نظرداشت این اصل که پروسه تغییر و تکامل عقل، اندیشه و خرد انسانی و اجتماعی تابع پروسه تغییر و تکامل انسان و جامعه است) متناسب با تعادل مذکور، موجود باشد. بنابرین حالت اصلی تشخص هویت یک جامعه طی مرحله معینی از تکامل تاریخی، محصول تعادل نسبی، همخوانی و همزیستی میان ساختار های مادی و معنوی آن جامعه و روند ها و گرایشهای ناشی از ساختارهای مذکور است. باید گفت که این گرایشها و حالت های متغییر، از ساختار های ذاتی و عینی درونی در حال تغییر جامعه ناشی گردیده که توأم با تغییر و تکامل آنان، شاخص های اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی و سیاسی جامعه نیز متغییر و سرانجام متحول گردیده، با نفی هویت قبلی،

جامعه هویت جدید را تبارز داده، وارد دور برین تکامل تاریخی میگردد.

باید گفت که تغییر و تکامل شاخص های اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی و سیاسی بر تغییر و تکامل عنصر انسانی جامعه اثر گذاشته، باعث تغییر و تکامل شاخص های انسانی وی میگردند. همچنان عنصر انسانی خود نیز بر پروسه تغییر و تکامل شاخص اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی و سیاسی جامعه اثر متقابل میگذارد. بنابرین تدقیق پیرامون عنصر انسانی و شاخص های معرف آن، می باید با در نظرداشت سطح تغییر و تکامل شاخص های اجتماعی ـ تاریخی صورت گیرد. یعنی انسان جامعهٔ مبتنی بر شیوهٔ تولید سنتی زراعتی در اکثر جهات، متفاوت از انسان جامعهٔ با شیوهٔ تولید مدرن صنعتی است، زیرا مختصات و شاخص های متفاوت مادی و معنوی این دو جامعهٔ متفاوت، بر تمامی انسان های جوامع مذکور اثر گذاشته، عناصر متفاوت را در تکوین اجتماعی شخصیت آنان، جاگزین می سازند . درک درست این مسئله، هم در تدقیق پیرامون پروسه های تاریخی و هم در تنظیم و تعمیل اقدامات سیاسی، از اهمیت بزرگ برخوردار است.

به منظور بیان روشنتر مسایل فوق، درین جا نیز می باید مختصات سه گرایش و سه حالتی طبیعی توضیح گردند که در پروسه تغییر و تکامل ساختار های مادی و معنوی جامعه (بطور مثال جامعه یی که در مرحله تکامل تاریخی سرمایه داری قرار دارد) تبارز نموده و به جامعه مذکور هویت می بخشند با این تفاوت که در جامعه بنابر نقش عامل انسانی ـ در مقایسه با طبیعت ناب ـ این گرایش ها و حالت های سه گانه محتوی و کیفیت اجتماعی کسب مینمایند.

## 2. 1 ـ روند ها و گرایش های سه گانه در جامعه:

برای توضیح این مسئله لازم است روی سه روند و گرایشی روشنی انداخته شود که خود از ذات جوامع درمراحل مختلف تکامل اجتماعی ـ اقتصادی و از چگونگی وضعیت عینی درونی آنان ناشی میگردند. بنابر کسب ماهیت اجتماعی این روند ها و گرایشات، بجاست

روندها وگرایشهای سه گانۀ رجعت به هویت نفی شده، ثبات دهنده هویت موجود و رو به تکامل و زایش هویت جدید که در طبیعت ناب مورد بحث اند، در جامعه با مفاهیم اجتماعی ای؛ به ترتیب: ارتجاعی، محافظه کار و ترقیخواه، افاده و با در نظرداشت چنین ماهیتی؛ بطور ذیل توضیح گردند:

**الف -: گرایشها و روند های ارتجاعی:**

با گذار جامعه از مرحله نفی شده تکامل تاریخی (بطور مثال مرحله فیودالی) به مرحله بعدی (بطور مثال مرحله سرمایه داری)، تمام ساختارهای اصلی هویت دهندۀ مرحله نفی شده، روندها و گرایشات ناشی از این ساختارها به یک بارگی و بطور کامل از میان نرفته، بلکه از حالت اصلی هویت دهنده جامعه نفی گردیده، بمثابه میراثی از هویت قبلی، در ساختارها، گرایشها و روندهای درونی هویت «نو»، با داشتن نقش جانبی، انتقال می یابند. بخصوص ساختارهای فرهنگی هویت نفی شده، گرایشها و روند های فکری - عقیدتی ناشی از آنان، در پروسه تغییرات طی مرحله جدید، در برابر ساختارهای فرهنگی هویت دهنده این مرحله از خود سخت جانی نشان داده در برابر پیشرفت ساختارهای اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و گرایشها و روندهای ناشی از آنان موانع ایجاد مینمایند .

به ملحوظ فوق ساختارهای اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و سیاسی میراثی مذکور که نقش متناسب به وجود و حضور شان در هویت جامعۀ دور جدید دارند، گرایش و تمایل رجعت دوباره به «بهشت برین» خویش (مرحله اجتماعی - تاریخی نفی شده) را تبارز میدهند. در صورت تداوم قانونمند پروسه تغییر و تکامل اجتماعی - اقتصادی طی دور جدید، این ساختارها به مرور زمان استحاله گردیده، روندها و گرایشهای ناشی از آنان نیز پیوسته به تحلیل رفته سرانجام زایل میگردند.

باید گفت که روند ها و گرایشات اجتماعی - ارتجاعی، یک دست و دریک سطح نبوده بلکه دارای لایه های مختلف «افراطی»،

«اعتدالی» و «سازشکار» می باشند. تفکیک این لایه ها از همدیگر و چگونگی برخورد با آنان، یکی از مسایل علمی با اهمیتِ مورد بحث در جامعه شناسی سیاسی، محسوب میگردد.

**ب: گرایشها و روند های محافظه کار:**

ساختارهای اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و سیاسی، همچنان گرایشها و روند های ناشی از آنان که طی تداوم پروسه تغییر و تکامل مرحله اجتماعی ـ اقتصادی نفی شده قبلی (بطور مثال فیودالی) در درون این مرحله نطفه بسته، جوانه زده و با تحرک و پویایی خویش، نه تنها خود بطور تدریجی تغییر و تکامل (کمی و کیفی) یافته؛ بلکه همزمان با آن زمینه های تشکل و انسجام درونی هویت مرحله تاریخی اجتماعی ـ اقتصادی جدید (بطور مثال سرمایه داری) را تدارک نموده و سر انجام با نفی هویت قبلی [«کهنه» (فیودالی)]، این هویت تاریخی [«نو» (سرمایه داری)] و مختصات درونی آن را واقعیت بخشیده، وارد دور جدیدی از زنجیره تکامل اجتماعی ـ تاریخی نموده اند. این ساختارها، روندها و گرایشهای ناشی از آنان که در دور قبلی تغییر و تکامل اجتماعی ـ تاریخی، رو بسوی تغییر و تکامل و در نتیجه رو بسوی تشکل و انسجام هویت فورماسیون اجتماعی ـ اقتصادی جدید داشتند، بعد از انتقال به مرحله کنونی تاریخی، تکمیل هویت جدید و مستحیل نمودن گرایشها و روندهای ارتجاعی، خود از «نهضت» به «نهاد» تبدیل گردیده، به مثابه عامل ثبات در حفظ هویت انسجام یافته موجود و ساختارهای تشکیل دهنده اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و سیاسی آن عمل مینمایند. روندها و گرایشهای محافظه کار که در وهله نخست و آغاز مرحله کنونی تکامل تاریخی [«نو» (سرمایه داری)]، تمایلات مبنی بر تحقق انحلال و زوال کامل ساختار ها و گرایش های میراثی دور و هویت نفی شدۀ قبلی [«کهنه» (فیودالی)] را در استقامت برگشت ناپذیری پروسه تکامل اجتماعی ـ اقتصادی تحقق می بخشند، در وهله نهایی این مرحلۀ از تکامل اجتماعی ـ تاریخی، تمایلات محافظه کارانه در تقابل و تضاد با تداوم و تعمیق پروسه جاری تغییر و تکامل اجتماعی (نطفه بندی، جوانه زدن، نضج یافتن و رشد و

گسترش ساختارهای اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و سیاسی بالنده) را تبارز میدهند.

ساختارهای اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی و سیاسی محافظه کار، گرایشها و روندهای ناشی از آنان، نیز یک دست و در یک سطح نبوده بلکه دارای لایه های سه گانۀ «افراطی»، «اعتدالی» و «سازشکار» می باشند که می باید در محاسبه آرایش نیروهای اجتماعی ـ اقتصادی و رهبری سیاسی جامعه، در نظر گرفته شوند.

**ج: گرایشها و روند های روبه تغییر و تکامل:**

عبارت از ساختارهای اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی و سیاسی، همچنان گرایش ها و روند های ناشی از آنان اند که طی تداوم پروسه تغییر و تکامل مرحله تاریخی اجتماعی ـ اقتصادی جاری (بطور مثال سرمایه داری)، نطفه بسته، جوانه زده، نضج یافته و توأم با حرکت، تغییر و بالندگی تدریجی، تمایلات و گرایشهای نفی هویت این مرحله و تشکل و انسجام هویتِ با کیفیت جدید اجتماعی ـ اقتصادی را تبارز میدهند. این ساختارها، روندها و گرایشهای ناشی آز آنان در ابتدای زایش و بالایش خویش موازی به ساختارهای اصلی هویت دهنده مرحله تاریخی اجتماعی ـ اقتصادی موجود (سرمایه داری)، گرایش برگشت ناپذیری به هویت نفی شده (بطور مثال فورماسیون اجتماعی ـ اقتصادی فیودالی) را تقویت نموده و طی پروسه بالندگی خویش در تقابل با ساختارهای اجتماعی ـ اقتصادی حافظ هویت موجود (سرمایه داری)، گرایش رو به تکامل را جهت تشکل و انسجام هویت مرحله تاریخی جدید تر «نو» اجتماعی ـ اقتصادی تبارز و تقویت مینمایند. تا سرانجام وظیفه و رسالت تاریخی شان را جهت نفی هویت موجود و تشکل و انسجام هویت جدید تحقق بخشند.

ساختارهای اجتماعی ـ اقتصادی جامعه، همچنان روندها و گرایشهای سه گانۀ فوق الذکر ناشی از آنان، واقعیت های درونی و ذاتی جامعه بوده، عینی و مستقل از ذهن انسان های منفرد و گروه

های اجتماعی اند، که طی ادوار مختلف تکامل تاریخی اجتماعی - اقتصادی، به این جوامع هویت مشخص میبخشند.

با درک مسایل اهم فوق، بجاست اکنون این سوال پاسخ یابد که با موجودیت گرایشها و روندهای مخالف و متضاد در درون ساختارهای اجتماعی - اقتصادی، چگونه و چرا هویت مشخص جوامع، طی یک دور مشخص تغییر و تکامل اجتماعی - اقتصادی تاریخی (صورتبندی اجتماعی - اقتصادی)، محفوظ باقی میمانند. حفظ هویت مذکور طی پروسه تغییر و تکامل، در یک مرحله مشخص تاریخی، صرف میتواند محصول ثبات نسبی ساختارهای درونی اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و سیاسی جامعه مذکور درین مرحلۀ از تکامل تاریخی باشد. پس کدام عوامل باعث این ثبات نسبی میگردند ؟.

## 2. 2 - حالت های سه گانه در جامعه :

درین مقطع لازم است روی سه حالتی روشنی انداخته شود که خود از ذات جوامع درمراحل مختلف تکامل اجتماعی - اقتصادی جامعه و از چگونگی وضعیت عینی درونی آنان ناشی میگردند. چون حالت های سه گانه مورد بحث در طبیعت ناب: تعادل، سازگاری و همزیستی خود انگیختۀ طبیعی، در جامعه ماهیت اجتماعی کسب مینمایند، لازم است با مفاهیم اجتماعی؛ به ترتیب: حالت اعتدال بمثابه بنیاد عدالت، حالت سازگاری بمثابه بنیاد دموکراسی و حالت همزیستی بمثابه بنیاد صلح، بیان و بطور ذیل توضیح گردند.

### الف : حالت اعتدال (بنیاد عدالت)

حالت رعایت حد میانه در پروسه نضج و تبارز اندیشه و عمل انسانِ (یا گروه های اجتماعی) خرد ورز (1)، مبتنی بر استنتاج واقعیت های موجود اجتماعی - اقتصادی بوده و اصلی است که تابع عواطف و احساسات ذهنی شخصی، گروهی، محلی، سمتی، زبانی، نژادی و همچنان برداشت های عقیدتی و ایدیولوژیک نبوده و می باید عواطف

واحساسات مذکور جایگاه شان را درین اصل و در متن این واقعیت ها دریابند. بدین ملحوظ:

ذهن انسان و گروه های اجتماعی، قبل از همه می باید به وجود و حضور عینی واقعیت های موجود (ساختارهای مادی و معنوی متمایل به رجعت دوباره به گذشته نفی شده، محافظه کار و روبه تکامل، گرایش ها و روندهای ناشی از آنان)، آن طوریکه «هست» اند اعتراف نموده و از هرنوع برخورد ذهنی با واقعیت های مذکور و جانشین ساختن برداشت های ذهنی خویش بجای این واقعیت ها احتراز نمایند، زیرا چنین برخوردی برداشت های ذهنی جای واقعیت ها را گرفته عمل انسان و گروه های اجتماعی را به بیراهه می کشاند.

بدین ملحوظ انسان و گروه های اجتماعی خرد ورز توأم با تلاش و مبارزۀ معقول بخاطر حفظ و تقویت مواضع خویش، می باید به وجود و حضور عینی آن نیروها و ساختارهای اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی و سیاسی نیز اعتراف نمایند که مغایر تمایلات و منافع آنان، در لحظات زمانی پروسه عینی تغییرات اجتماعی، «هست» گردیده و «واقعیت» یافته اند. عدم اعتراف به این واقعیت های تحقق یافته و توسل به قهر و خشونت برای حذف آنان، مغایر قانونمندی طبیعی و متضاد با ماهیت انسان و گروهای اجتماعی خرد ورز (با درک این حقیقت که انسان، جامعه و خرد انسانی و اجتماعی خود محصول حرکت، تغییر و تکامل طبیعی اند) می باشد.

انسان و گروه های اجتماعی خرد ورز میتوانند با در نظرداشت مواضع و منافع ممکن خویش ـ که صرف در منافع مجموع جامعه مضمر است ـ پروسه حرکت تغییر و تکامل جامعه را در «حد» طبیعی آن تسریع و یا بطی سازند. تمایلات افراطی و خشن بخاطر لغزش به عقب و یا جازدن پروسه تغییر و تکامل، همچنان بمنظور تازاندن آن، پروسه مذکور را از بستر حرکت طبیعی آن منحرف ساخته، بسوی فاجعۀ تخریب ساختارهای اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی و سیاسی میکشاند. بنابرین رعایت اصل اعتدال در مناسبات اجتماعی، بنیاد عدالت و متضمن تحقق آن است.

**ب -: حالت سازگاری (بنیاد دموکراسی):**

**عامل اساسی در پروسه تشکل و تغییر ساختار های اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی و سیاسی یک جامعه را در مراحل مختلف تکامل اجتماعی ـ اقتصادی آن، انسانهای اجتماعی (مردم) تشکیل میدهند. مردمی که خود بمثابه موجود اجتماعی در تمام ابعاد مادی و معنوی هستی شان، محصول حرکت، تغییر و تکامل اجتماعی ـ تاریخی اند. بدین ملحوظ کیفیت مفهوم مردم را می باید در پیوند آن با مراحل تاریخی تکامل اجتماعی ـ اقتصادی در نظر داشت. در غیر آن اتکا روی برداشت های ذهنی درین زمینه و استنتاج مبتنی بر چنین برداشت ها، بازهم اندیشه و عمل انسانی را به گمراهی میکشاند. درک این مسئله در جامعه شناسی سیاسی از اهمیت با ارزش بلند برخوردار است. بنابرین هر نیروی سیاسی اعم از عقب گرا، محافظه کار و یا ترقیخواه که مولود واقعیت های اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی جامعه در مقطع معینی از تکامل تاریخی آن نباشد و یا اتکایی روی بخشهای از این واقعیت ها (ساختار های اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی جامعه) نداشته باشد، نیروی سیاسی بیگانه با جامعه است.**

**نیروهای سیاسی مولود واقعیت های اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی جامعه قبل از همه می باید با تکمیل شناخت خویش از ویژگی های این واقعیت ها، نه تنها جایگاه خویش را ـ مبتنی بر یکی از گرایش های سه گانهٔ: رجعت به گذشته، حفظ وضعیت موجود و یا تلاش در استقامت نفی وضعیت موجود و تقویت حرکت، تغییر و تکامل ـ در وضعیت سیاسی جامعه مذکور معین سازد، بلکه جهانبینی و مبتنی برآن اندیشه سیاسی و سیاست های عملی اش را نیز توضیح نموده تا بر بنیاد آن درستی موضعگیری اش را استدلال و بخشهایی از مردم را عقب خواست ها و گرایش های شان بکشانند. رعایت نسبت و تناسب کمیت های مردمی ـ که این کمیت ها در روندها و ساختار های اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و سیاسی جامعه نقش و سهم شان را دارند ـ در عقب گرایش های سه گانه فوق و قبول واقعیت آن، می باید سمت حرکت اجتماعی و اقتصادی را استقامت دهد. میکانیزم تعمیل**

دموکراسی در حقیقت میکانیزم تثبیت وزنه و درجه اثر گذاری نیروی سیاسی بر جامعه، بمنظور سازگاری باهمدیگر و قبول واقعیت های ناشی از همین سازگاری و احترام به آن است.

پیشآهنگ سیاسی که نتواند بخشهای از مردم را عقب خواستها و گرایشهای اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی و سیاسی خویش بکشاند و یا بطور تدریجی پشتیبانی آنان را ازدست دهد، طبیعی است که بصورت تدریجی استحاله گردیده، سرانجام حق زیستن را خود از خویش سلب نموده است.

### ج : حالت همزیستی (بنیاد صلح):

تداوم مستمر حالات اعتدال و مردم سالاری دراندیشه و عمل انسان و گروه های اجتماعی خرد ورز، که خود بخشی از جامعه، همچنان متأثر از ساختار های مادی و معنوی آن و نیز مؤثر بر این ساختار ها بوده، زمینه های عینی و طبیعی همزیستی میان گروه های بهم مرتبط اجتماعی و ساختار های مادی و معنوی جامعهٔ را طی پروسه متداوم و انتها ناپذیر تغییر و تکامل، تدارک و مرعی میدارند. عوامل همین همزیستی، بنیادهای استقرار حالت صلح را تضمین مینمایند. به همین ملحوظ صلح حالتی منتج از التزام عامل آگاه و خردمند انسانی به اعتدال در حل تناقض های ضروری در حال بروز میان روند های متغییر و روبه تکامل اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و سیاسی یک جامعه و نیز میان جوامع مختلف و بهم مرتبط بشری بخاطر زیست ممکن باهمی طی پروسه قانونمند تاریخی تغییر و تکامل اجتماعی، تعریف گردیده است.

اعتدال، مردم سالاری و صلح زمینه های عینی تداوم پروسه تغییر و تکامل انتها ناپذیر جامعه و وقوع تحولات کیفی طی این پروسه را بطور طبیعی نیز ممکن میسازند. در عین حال با تغییر و تحول انسان و جامعه، ماهیت و مفهوم واقعیت اعتدال، مردم سالاری و صلح نیز متحول گردیده غنا کسب مینمایند. یعنی اعتدال، مردم سالاری و صلح اگر از یک سو محمل های تغییر و تکامل انسان و جامعهٔ محسوب

میگردند، از سوی دیگر تغییر و تکامل انسان و جامعه خود مضمون و محتوی واقعیت های را متحول ساخته و غنا می بخشند که بوسیلهٔ این مفاهیم بیان میگردند. بنابر همین اصل است که این مفاهیم همیشه و طی تداوم تاریخی، در حوزه اندیشه یی و اخلاقی انسان و جامعه، جایگاه برگزیده و رفیع دارند .

چون انسانها (با گرایشهای سه گانه) در پروسه تاریخی تغییر و تکامل اجتماعی، همیشه وجود و حضور دارند، تلاش مینمایند تا مبتنی بر علایق و گرایشهای فردی و یا گروهی خویش بر چگونگی این پروسه اثر بگذارند. گستره و عمق این اثر گذاری متناسب به نفوذ و امکانات اجتماعی ـ اقتصادی آنهاست. این نفوذ و امکانات ثابت نمانده در نتیجه تعاملات پیچیده طی پروسهٔ حرکت، تغییر و تکامل اجتماعی بطور قانونمند و مستقل از ذهن و گرایش آنان، تغییر می پذیرند. هرگاه انسان و یا گروهای انسانی نتوانند ماهیت و مضمون این تغییر قانونمند را مبتنی براعتدال(بنیادعدالت)، سازگاری(بنیاد دموکراسی) و همزیستی (بنیاد صلح) درک نمایند و بخواهند مطابق به تمایلات ذهنی خویش با توسل به خشونت در برابر پروسهٔ تغییر و تکامل جامعه، موانع ایجاد و یا بی اعتنا به خصلت تدریجی آن بخواهند این پروسه را با محرک ها و انگیزنده های مصنوعی شتاب بخشند وهمزیستی میان روند های در حال تغییر و تکامل را مختل سازند، درین صورت پروسه تغییر و تکامل جامعه را به فساد سوق نموده و به بحران اجتماعی دامن میزنند. زیرا در صورت ایجاد ممانعت در برابر پروسهٔ تغییر و تکامل، تضادهایی که درعرضه های مختلف اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی بروز مینمایند راه حل تدریجی نیافته، تراکم نموده و سرانجام باعث انفجار میگردند. همچنان تلاش توأم با خشونت برای برای لغزاندن حرکت جامعه به عقب و یا تازاندن پروسه حرکت، تغییر و تکامل آن، مقاومتها و در نتیجه «جنگ» را برانگیخته، فاجعه بار می آورند که تحمیل آن، ضایعات بزرگ اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی و سیاسی را باعث میگردد. بنابرین هم در روابط و مناسبات میان انسانهای منفرد، هم در روابط و مناسبات میان گروه های اجتماعی و هم در روابط و مناسبات میان جوامع بشری، جنگ پدیده عارضی است. بدین ملحوظ و با در

نظرداشت عواقب نامطلوب آن، جلوگیری از وقوع و تقبیح جنگ همیشه طی تداوم تاریخی، در حوضه اندیشه یی و اخلاقی انسان و جوامع بشری مطرح بوده و خواهد بود.

نتیجه اینکه تنوع و کثرت در وحدت، خصلت ذاتی طبیعت و جامعه ـ بمثابه جزیی از طبعیت ـ است. وحدتی که بر اعتدال، سازگاری و همزیستی میان گرایشهای متقابل و متضاد، استوار است. بدین ملحوظ جنگ از قانونمندی های درونی و در نتیجه ار ذات جامعه ناشی نگردیه بلکه پدیدهٔ عارضی در حالیکه صلح خصلت ذاتی جامعه و ناشی از قانونمندی درونی آن محسوب میگردد و همزمان به رشد و تکامل جامعه مفهوم و محتوی آن نیز غنا کسب نموده و گسترش می یابد.

## 3 ـ غنا و گسترش مفهوم صلح :

چون صلح محصول تعادل نسبی و سیال، همچنان سازگاری و همزیستی میان روندهای اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی یک جامعه و نیزمیان جوامع مختلف بهم مرتبط بشری است، بنابرین با تکامل جوامع بشری و با گسترش روابط میان آنها، نه تنها مفهوم صلح غنا کسب مینماید بلکه خصلت صلح نیز از محلی بسوی منطقوی وجهانی شدن گسترش می یابد. بدین ملحوظ مفهوم صلح، ماهیت و خصلت آن، اهداف مضمر در قبال صلح، شاخص های ناقض و تهدید کننده صلح، شیوه ها و تدابیر دستیابی به امر صلح، در پروسه تکامل جوامع بشری و گسترش روابط میان آنان، یکجا با این پروسه متحول گردیده، غنا یافته و جهانی گردیده اند.

با عارض شدن جنگ انتظام طبیعی ساختارهای بهم مرتبط اجتماعی، عناصر درونی این ساختار و عملکرد ارگانیک آنها مبتنی بر اعتدال، سازگاری و همزیستی برهم خورده، سراپای جامعه را بحران درهم میپیچد. بدین ملحوظ رفع بحرانِ ناشی از جنگ و اعاده مجدد انتظام طبیعی ساختارهای اجتماعی، عناصر متشکله این ساختارها و عملکرد ارگانیک آنان، پروسهٔ پیچیده و دراز مدت محسوب میگرد. در جهان کنونی که روابط میان جوامع بشری گسترده تر، پیچیده و دارای

ابعاد متعدد گردیده است ؛ جنگِ عارض شده اگرچه داخلی هم باشد بالای سایر کشورها نیز بی تاثیر بوده نمیتواند و باعث میشود تا کشور های دیگر نیز دخیل ساخته شوند و یا خود بنابر دلچسپی های شان در آن مداخله نمایند. به همین ملحوظ امروز صلح نه تنها خصلت جهانی کسب نموده بلکه از لحاظ مفهوم خویش نیز دیگر صرف به معنای نبود برخورد و خشونت نظامی نبوده بلکه صلح واقعی و پایدار، نبود انواع خشونت اعم از خشونت سیاسی، اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و محیط زیستی (جلوگیری از تخریب سلامتی محیط زیست و آلودن آن) را نیز شامل میگردد. وجود و حضور خشونت (که خود ناقض عدالت، سازگاری و همزیستی است) در عرصه های فوق الذکر حیات اجتماعی ـ اقتصادی یک جامعه و در میان جوامع بشری، علل و عوامل بنیادی تحریک جنگ بوده و خشونت نظامی و جنگ معلول این علل محسوب میگردند. بنابرین تا زمانیکه این علل و عوامل وجود داشته باشند، امکان تامین صلح پایدار ممکن و میسر بوده نمیتواند.

غنا و گسترش مفهوم صلح از اینجا نیز ناشی می شود که مفهوم متحول شدهٔ کنونی صلح بر امنیت ملی اتکا دارد. بدون تامین امنیت ملی، تامین صلح واقعی و پایدار ممکن بوده نمیتواند. امنیت ملی در بعد داخلی آن بدون امنیت نظامی (امنیت جان، مال و نوامیس افراد جامعه در برابر حملات احتمالی جنایت کاران، تروریست ها و سایر تجاوزکاران)، امنیت سیاسی (تامین حقوق سیاسی افراد اعم از آزادی های سیاسی و شرکت عادلانه شان در ساختارهای مرکزی و محلی قدرت و اداره دولتی همچنان احزاب و سازمانهای اجتماعی)، امنیت اقتصادی (تشبث آزاد، حق مالکیت و تصرف در آن،حق کار و آزادی در انتخاب نوع و محل آن، حق برخورداری از نیازمندیهای ضرور معیشتی و تامین حد ضرور رفاه اقتصادی) و امنیت اجتماعی (تامین نیازهای اساسی بشری: مسکن، صحت، آموزش، حمایت از ارزش های فرهنگی افراد و گروه های اجتماعی همچنان محافظه آنان در برابر انواع ستم و شکنجه های جسمی و روحی و پاکیزه نگهداشتن محیط زیست و جلوگیری آز انواع آلودگی آن) و در نهایت صلح بدون تامین حقوق و آزادی های بنیادی بشری روئیت نمی یابد. به همین ملحوظ دولت هایی

که وظایف و مسولیت های خویش را در عرصه های فوق به درستی ایفا نموده نمیتوانند، دولت های فاقد کارایی برای تامین امنیت ملی و در نتیجه دولت های ناتوان برای تامین صلح پایدار محسوب گردیده، مشروعیت خویش را بمثابه دولت مدرن حفظ نموده نمیتوانند. قادر گردیدن یک دولت به انجام وظالف فوق الذکر امر ذهنی نبوده بلکه چنین دولتی محصول پروسه پیچده و عینی تکامل اجتماعی ـ اقتصادی است که می باید طی این پروسه ماهیت متکامل «دولت ـ ملت» تکوین یافته باشد. به همین ملحوظ پروسه تکوین صلح با پروسه تشکل دولت ـ ملت مرتبط میگردد.

مسئله اتکای صلح بر امنیت ملی در بعد خارجی آن با برداشت کنونی، نه تنها حفظ تمامیت ارضی، حاکمیت ملی و استقلال سیاسی یک کشور را از تعرض دول خارجی، شامل میگردد؛ بلکه امادگی یک کشور برای حمله نظامی بر کشور دیگر، اعزام مخفیانه نیروهای مسلح اجیر بوسیله یگ کشور بمنظور اخلال امنیت داخلی کشور دیگر و یا حمایت مالی، لوژستیکی و تسلیحاتی گروه های تخریبی و ترورستی داخلی یک کشور بوسیله گشور دیگر، قاچاق مواد مخدر و تجهیزات نظامی از خاک یک کشور به کشور دیگر، همچنان تخریب و آلوده ساختن محیط زیست بوسیله یک کشور و گسترش اثرات نامطلوب و زیانبار آن به جغرافیای تحت حاکمیت کشور دیگر نیز تهدیدی برای امنیت ملی یک کشور بوسیله کشور دیگر و در نتیجه تهدیدی برای زندگی صلح آمیز کشور دیگر و عوامل تحریک جنگ محسوب میگردند.

افرون بر آن در نتیجهٔ تسریع پروسهٔ جهانی شدن و گسترش روابط میان دولت ها، صلح نیز ماهیت فرا ملی کسب نموده است. بنابرین صلح جهانی نیز نمیتواند بدون تحفظ و تامین امنیت جهانی تصور گردد. به همین ملحوظ عناصر مخل امنیت جهانی، علل و انگیزه های تحریک جنگ و در نتیجه خطر برای صلح جهانی محسوب میگردند. تلاش علنی و حتی اقدامات مشکوک برخی کشور ها برای دستیابی به سلاح های کشتار جمعی اعم از اسلحه اتومی، کمیاوی و بیولوژیکی، تروریزم بین المللی، جرایم سازمان یافته بین المللی منجمله مافیای بین المللی مواد مخدر و سازمان های بین المللی قاچاق

انسان، اسلحه، مواد و فن آوری اسلحه اتومی، ترویج سازمانیافته افکار، اندیشه ها و عقاید تروریستی همه خطر برای امنیت و صلح جهانی محسوب میگردند.

همچنان تداوم آلودگی محیط زیست به ناامنی حیات انسان در کره زمین منجر میگردد. سوراخ شدن لایۀ اوزون در اثر گاز های گلخانه یی باعث گرم شدن تدریجی کره زمین گردیده که با آب شدن یخ های قطبی، سطح آب بحرها بلند رفته باعث میگردد که بخش های بزرگی از زمین زیر آب گردند. همچنان با گرم شدن هوای زمین جنگل ها از بین رفته، رود خانه ها خشک و آلودگی آب و هوا، زمینه های شیوع امراض را مساعد ساخته، سطح مرگ و میر انسانها و سایر موجودات زنده کره زمین را بالا میبرد. بنابرین گسترش روند آلودگی محیط زیست، صلح و امنیت جامعه جهانی را با خطر مواجه میسازد. بدین ملحوظ در مقابله با هر تهدید به صلح و امنیت بین المللی( جهانی، قاره یی، منطقه یی و داخلی)، شورای امنیت ملل متحد برخاسته و به نمایندگی از جامعه جهانی اقدام نموده و در صورتیکه ایجاب نماید از قدرت نیز استفاده مینماید. ضرور است درینجا به این حقیقت تلخ نیز اشاره گردد که برخی از قدرت های جهانی با استفاده نا جایز از ماهیت جهانی صلح و توجیهات ناروا از آن، همچنان بی توجه به عوامل ریشه یی جنگ، اهداف و اعمال تجاوزگرانه شان را بر حریم کشورهای مستقل، مستور ساخته از آن در جهت اغفال ذهنیت های عامه شهروندان کشور خویش و ذهنیت های عامه جهانی بهره می برند.

مفهوم صلح را در گستره دستیابی به چنین اهدافی می باید درک کرد و اندیشه سیاسی مصالحه ملی دستیابی به چنین اهدافی را در عرصه ملی و روابط خارجی کشور افاده مینماید. کسیکه مفهوم صلح و مصالحه ملی را در چنین گسترۀ درک نمی نماید به توهم ساده انگاری مبتلا بوده از درک عمیق و علمی این مفهوم ناتوان است. زیرا قطع برخورد نظامی و انفاذ آتش بس، بمثابه مُسَکنی است برای تسکین مؤقتی که به هیچ صورت علل و عوامل اساسی مرض و درد ناشی از آن را درمان نموده نتوانسته و با زایل شدن اثرات مُسَکن، ارگانیزم مصاب، دوباره و به تکرار از شدت درد ناشی از علل و عوامل مذکور،

درهم می پیچد. به همین علت پروسه صلح از سرد سازی فضا و وضعیت جنگی، قطع جنگ و انفاذ آتش بس، آغاز و تا زمانی ادامه می یابد که میان خواست های سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی افراد و گروه های متخاصم اجتماعی و یا جوامع متخاصم، با توصل به یک میکانیزم و طرزالعمل اصولی و عادلانه توازن، تعادل، سازگاری و همزیستی قانونمند، دوباره برقرار گردد.

به ملحوظ فوق، دستیابی به صلح واقعی و پایدار در جوامع مصاب به جنگ، امر آنی نبوده بلکه پروسه دراز مدتی را احتوا مینماید که از مراحل ذیل متشکل است.

### 3. 1- قطع جنگ و برقراری صلح :

مرحلهٔ را احتوا مینماید که در جریان آن مجموع اندیشه ها، تدابیر، ساختارها و سایر وسایلِ معطوف به سرد سازی فضای جنگی، قطع اشکال فزیکی، تبلیغاتی و روانی جنگ بوده و روی برقراری «آتش بس» در این عرصه ها تاکید دارد. طی این مرحله همه اندیشه ها، تدابیر، ساختارها و وسایل معطوف به قطع تشدد در عرصه های فوق بوده و بر تامین امنیت فزیکی افراد، گروهای اجتماعی و ملت ها نظارت مینماید. طی این تدابیرعوامل بنیادی جنگ دست ناخورده باقی میماند. یعنی این مرحله معطوف به تسکین درد است، نه شناخت و امحای عوامل مرض و درد ناشی از آن.

### 3. 2 - حفظ صلح:

مرحلهٔ را احتوا مینماید که طی آن مجموع اندیشه ها، تدابیر، ساختارها و سایر وسایل، خصلت بازدارنده داشته و معطوف به جلوگیری از درگیری مجدد اشکال فزیکی، تبلیغاتی و روانی جنگ میباشند. نظارت بر چگونگی رعایت توافقات آتش بس بوسیله جوانب متخاصم قبلی و توظیف مکانیزم و قوای حفظ صلح از جمله مشخصات این مرحله اند.

### 3. 3 ـ اعمار صلح :

طولانی ترین و پیچیده ترین مرحله در پروسه تحقق صلح محسوب میگردد. طی این مرحله مجموع اندیشه ها، تدابیر، ساختارها و سایر وسایل و امکانات، معطوف به شناخت عینی علل و عوامل بنیادی اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی و روانی جنگ بوده، وظیفه رفع اساسی و ریشه یی این علل و عوامل، بازسازی، اعمار و جبران مجدد خرابی های ناشی از جنگ در عرصه های اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی وروانی را تا مرحلهٔ آماده نمودن جامعه بخاطر سوق آن بسوی پروسه انکشاف اقتصادی ـ اجتماعی و تامین مجدد تعادل، سازگاری و همزیستی طبیعی میان گرایشها و روندهای اجتماعی، ادامه می یابد. یعنی طی این مرحله می باید پروسه گذار از فرهنگ جنگ به فرهنگ صلح تکمیل گردد. یعنی اندیشه های معطوف به تحریک و تشویق جنگ بی اغتبار ساخته شوند. ساختارهای سیاسی، حقوقی، اجتماعی و فرهنگی که بمثابه آلات و وسایل ستم، تبعیض، تفرقه و سرکوب بکار میرفتند، مضمحل و بجای آنها ساختارهای نو با ماهیت دموکراتیک، تاسیس و بکار انداخته شوند.

میان مراحل سه گانه فوق از لحاظ زمانی نمیتوان خط فاصلی ترسیم نمود. آنها میتوانند همزمان و یا در زمان های متداخل باهم آغاز و ادامه یابند ولی اجرای وظایف مربوط به دو مرحله که در اول تذکار یافته کوتاه مدت بوده در حالیکه اجرای وظایف مربوط به مرحله سومی دراز مدت محسوب میگردد. افزون بر آن، تحقق پروسه صلح، مستلزم شرکت تمام جوانب متخاصم و یا حد اقل جوانب عمده متخاصم می باشد که بتوانند نقش تعیین کننده در تحقق این پروسه و دست یابی به صلح پایدار را ایفا نمایند.

## 4 ـ اندیشهٔ سیاسی مصالحه ملی

## افزار فکری پروسهٔ تحقق صلح

بیان اندیشه یی ـ سیاسی پروسه تحقق مراحل سه گانهٔ صلح، تعیین اهداف، تشخیص افزار و وسایل و طریقه های بکاربرد آنان بمنظور دستیابی به این اهداف که در مجموع دستیابی به امر صلح واقعی و پایدار را ممکن و میسر سازد، اندیشه سیاسی معطوف به صلح محسوب میگردد .

اندیشهٔ سیاسی مطابق به تعریف ریمون آرون نویسندهٔ فرانسوی عبارت است از: «کوشش برای تعیین اهدافی [ سیاسی ] که به اندازهٔ معقولی احتمال تحقق دارد و نیز تعیین افزار های که در حد معقولی میتوان انتظار داشت موجب دستیابی به آن اهداف بشوند» (2).

با توجه به تعریف فوق، میتوان تذکار داد که اندیشهٔ سیاسی بر فلسفهٔ سیاسی اتکا داشته ولی از فلسفه سیاسی بخاطری متمایز است که صرف در محدودهٔ علایق عام و انتزاعی توقف ننموده بلکه جنبه های عملی تری را احتوا مینماید. یعنی اندیشه سیاسی به این مسئله توجه دارد که زندگی سیاسی را چگونه بر بنیاد کدام اصول فلسفی ـ سیاسی، سازمان دهد. مثلاً : تعریف صلح با توضیح ماهیت افزار و وسایل دستیابی به آن، کار فلسفه سیاسی است، اما با اتکا به همین تعریف و توضیح، بیان کلی این مسئله شامل حوزه اندیشه سیاسی میگردد که : چگونه و با استفاده از کدام وسایل امر دستیابی به صلح سازمان داده شود تا رسیدن به این هدف را بطور معقول ممکن سازد.

اندیشه سیاسی اگرچه عناصری از نظریه سیاسی را در ترکیب خویش دارد، اما متفاوت از آن است. زیرا نظریه سیاسی با بکاربرد روشهای اثباتی علوم، به تحلیل و تبینِ اغلباً اجزا توجه داشته، به تجویز تغییر واقعیت اجتماعی و سیاسی و عمل در قبال آن سروکار ندارد. در حالیکه اندیشه سیاسی توضیح علمی واقعیت اجتماعی و سیاسی را در کلیت آن چنان در نظرداشته که رابطه انداموار میان اجزای پراکنده آنرا برملا، تغییر واقعیت را تجویز و عمل در قبال آنرا توأم با تائید و یا سرزنش اخلاقی، توصیه نماید(3).

اندیشه سیاسی باوجود داشتن همسانی در برخی مواردی، ایدیولوژی سیاسی نیست، زیرا مانند ایدیولوژی سیاسی مجموعۀ از حقایق مطلق و تغییرناپذیر مبتنی بر احکام عام و جهانشمول تلقی نشده و به تعبد و اطاعت مذهبی گونه نمی انجامد، بلکه مجموعۀ از اندیشه های متحول مرتبط بهم را شامل میگردد که بر مبنای بیان علمی واقعیت های مشخص جوامع معین، اهداف سیاسی را تعیین و افزار و روش های دستیابی به این اهداف را معین ساخته و مبتنی بر اقناع، اعتقاد را برمی انگیزد. چون اندیشه های سیاسی توأم با شناخت و توضیح علمی واقعیت، تغییر آنرا نیز در برابر خویش قرار میدهند، بنابرین اندیشه های سیاسی اکثراً میتوانند جنبش های سیاسی را در حول خویش ایجاد و آنان را سمت دهند.

بدین ملحوظ: «اندیشمند سیاسی کسی نیست که صرفاً دارای مجموعۀ از آرأ و اهداف باشد و افزار رسیدن به آن هدف ها را به دست دهد، بلکه باید بتواند در بارۀ آرأ و عقاید خود به شیوۀ عقلانی و منطقی استدلال کند، تا حدی که اندیشه های او دیگر صرفاً آرأ و ترجیحات شخصی بشمار نرود»(4).

بادرک از مفهوم صلح و ماهیت اندیشه سیاسی، اینک در انطباق با آن فراورده های فکری ـ سیاسی شهید دوکتور نجیب الله رئیس حزب وطن و رئیس جمهور سابق افغانستان را در رابطه به دستیابی به صلح در کشور ما، مورد تدقیق قرار میدهیم:

شهید دوکتور نجیب الله فرآورده های فکری خویش را در رابطه به دستیابی به صلح در کشور ما، « اندیشۀ صلح آفرین » میخواندند. بطور مثال ایشان با تواضع، طی یکی از بیانیه های شان در زمینه چنین گفته اند: « این اندیشۀ صلح آفرین که بوسیله خود مردم بوجود آمده بصورت هرچه بیشتر عقول و قلوب مردم را تسخیر میکند. نیرو و جاذبه این اندیشه، غلبه ناپذیری و قابلیت زیست آن در پیوند ناگسستنی با روان مردم قرار دارد»(5).

**چرا دوکتور نجیب الله این فرآورده ها ی فکری را اندیشۀ سیاسی میخواندند؟:**

**ـ اندیشۀ سیاسی مصالحه ملی مطابق به دیالکتیک اندیشه و واقعیت، از یک سو خود محصول اوضاع عینی اجتماعی ـ اقتصادی جامعه افغانی بوده و از سوی دیگر مانند هر اندیشۀ سیاسی دیگر بر تغییر اوضاع مذگور تاکید دارد و به منظور تغییر اوضاع مذکور نه تنها مجموعه آرأ و اهدافی معقول و قابل تحقق را در رابطه به دستیابی به صلح ارائه میدارد، بلکه وسایل و افزار سیاسی، اقتصادی و فرهنگی معقولی را نیز معین می سازد که با بکاربرد آنها میتوان در حد معقولی دستیابی به امر صلح را انتظار داشت.**

**ـ چون صلح در زمرۀ مفاهیم خیر و صلاح عمومی، یکی از مباحث فلسفه سیاسی را تشکیل میدهد، اندیشۀ مصالحه ملی نیز مانند هر اندیشه سیاسی دیگر با فلسفه سیاسی قرابت دارد. با همین برداشت بود که دوکتور نجیب الله تاکید مینمود:«این سیاست با طرز تفکر نوین سیاسی و فلسفه صلح ارتباط ناگسستنی دارد»(6).**

**ـ اندیشۀ مصالحۀ ملی تحلیل و تبین محض نبوده بلکه توأم با تحلیل و تبین مقاصد خویش، مانند هر اندیشه سیاسی دیگر، پیوسته راه و روش دستیابی به این مقاصد و وسایل مورد استفاده در زمینه را تجویز نموده و در قبال آن به عمل وادار میسازد.**

**ـ اندیشه مصالحه ملی مانند هر اندیشه سیاسی دیگر نه تنها با واقعیت های اجتماعی ـ اقتصادی جامعه افغانی سروکار دارد بلکه در برخورد با این واقعیت ها بیطرف نمانده مطابق به اصول خویش به نقد آن جهت تصحیح، تکمیل، تغییر، تردید و یا تائید آن می پردازد.**

**ـ اندیشه مصالحه ملی وضعیت سیاسی، اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی و نظامی جامعه افغانی، همچنان روابط و مناسبات آن را با کشورهای همسایه و جهان، نه جدا از هم بلکه در کلیت آن مورد برسی قرار داده، شناخت از آنان را تامین و روابط ارگانیک (انداموار) میان**

شان را وضاحت داده، در نتیجه سیستم بهم مرتبط از اندیشه های سیاسی را بمثابه نخستین دستگاه تفکر سیاسی در تاریخ اندیشه های سیاسی افغانستان ارائه میدارد. مبتنی بر همین اصل دوکتور نجیب الله تاکید میداشتند که: «این سیاست تمام عرصه های زندگی اجتماعی یعنی اجتماعی، فرهنگی، ساختار های نظامی و ایجاد دولت داری جدید را در بر میگیرد»(7).

ـ شهید دوکتور نجیب الله نه تنها اندیشهٔ سیاسی مصالحهٔ ملی را در عرصه های مختلف اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی و نظامی به هدف دستیابی به صلح پایدار مطرح نمودند و آن را پیوسته طی سالهای 1365- 1371 در جریان تلاش و مبارزهٔ عملی غنا بخشیدند، بلکه بطور گسترده و پیگیر از این آرأ و عقاید خویش بطور عقلانی و منطقی در داخل حزب، در پارلمان افغانستان، از طریق رسانه های گروهی داخلی و خارجی، در سازمان ملل و سایر مجامع بین المللی دفاع نموده صحت و حقانیت آنرا تا حدی مستدلل ساختند که این اندیشه ها دیگر «صرفاً آرأ و ترجیحات شخصی» ایشان محسوب نمیگردید و اینک در حول آن جنبش های وسیع سیاسی و اجتماعی نه تنها در افغانستان بلکه (علی الرغم سکوت توطئه آمیز در برابر طراح وزادگاه این اندیشه) در سایر نقاط جهان ایجاد گردیده است.

چون سازمان ملل متحد بنابر دلایل متعدد، طی سالهای اعلام، پروسه غنا و تعمیل اندیشهٔ سیاسی مصالحه ملی بوسیله شهید دوکتور نجیب الله و حزب وطن، در مسئلهٔ حل معضله افغانستان دخیل گردانیده شد و در پروسهٔ تحقق سیاست مبتنی بر این اندیشه شرکت نمود، با انتباه از این پروسه و تعمیم آن درسایر کشورهای با اوضاع مشابه به افغانستان، به این اندیشه خصلت جهانی بخشیده است. اینک جنبش مصالحه ملی به جنبش جهانی مبدل گردیده است که اکثراً تحت رهبری سازمان ملل پیش برده می شود.

دوکتور نجیب الله همیشه از «اندیشه و سیاست مصالحه ملی» با تفکیک از همدیگر یاد مینمود. مثلاً در بیانیه خویش طی دومین اجلاس کمسیون عالی مصالحه ملی، مؤرخ 6 سرطان 1366 چنین

گفته اند:«اندیشه و سیاست مصالحه ملی علاقمندی عظیمی را در خارج از کشور، در ملل متحد، در سازمان کنفرانس اسلامی، در مذاکرات افغانستان و پاکستان در ژینو، در گردهمایی های احزاب دوست و برادر و در سازمانهای اجتماعی بین المللی بوجود آورده است. در همه جا به حقانیت انتخاب ما به نفع صلح، اعتقاد بیشتر میگردد». بنابرین اقدامات عملی مبتنی بر اندیشه سیاسی مصالحه ملی در اوضاع و احوال مشخص، در عرصه های مختلف حیات اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی، نظامی و مناسبات خارجی،«سیاست مصالحهٔ ملی» محسوب میگردد.

با درنظرداشت عمق و پهنای غنای مفهوم صلح، دستیابی به آن در کشورهای جنگ زدهٔ با وضعیت مثل افغانستان اگر از یک سو ضرور تلقی میشد و میشود از جانب دیگر وظیفه دشوار، پیچیده و دراز مدت محسوب میگردید و میگردد. با توجه به همین حقیقت بود که: هدف اندیشهٔ سیاسی مصالحهٔ ملی صرف ختم جنگ نه، بلکه اجرای وظایف گذار از فرهنگ جنگ به فرهنگ صلح را در نظر دارد. به همین ملحوظ دوکتور نجیب الله سیاست مبتنی بر همین اندیشه (سیاست مصالحهٔ ملی) را سیاست دراز مدت (استراتژیک) میخواندند.

در اخیر این فصل ضرور است تاکید گردد که نقش عامل انسانی در امر تحقق اندیشه های سیاسی و سیاست ها، تعیین کننده است. هیچ اندیشه سیاسی و سیاست های مبتنی آن، بدون موجودیت عامل آگاه، معتقد و مؤمن به آرمانهای خویش، نمیتواند تحقق یابد. با در نظرداشت این اصل باید تذکار نمود که چون مضمون اساسی اندیشهٔ سیاسی مصالحه ملی را اصل های «صالح» بودن و «ملی» بودن این اندیشه (ملی بودن : هم از لحاظ خاستگاه و هم از لحاظ عملکرد آن ) تشکیل میدهند. دستیابی به آرمانهای مطروحه بوسیله این اندیشه صرف بوسیله کادرهای «صالح» و «ملی» صورت گرفته میتواند. زیرا تعمیل سیاست ها و تاسیس ساختارهای سیاسی، اجتماعی و فرهنگی «صالح» و «ملی» به کادر های آگاه، معتقد و مؤمن به رسالت خویش، همچنان با تقوا ضرورت دارد، تا استعداد های معنوی و فزیکی اتباع، ظرفیت های اقتصادی دست داشته (از منابع داخلی و مساعد

**خارجی) وساختار های سیاسی، اجتماعی و علمی را در استقامت های فوق بکار برده، پروسه را آگاهانه، هدفمند، عادلانه و با مؤثریت هرچه بیشتر سازماندهی و نظارت نماید. یعنی این مامؤل بدون حضور با لفعل نیروی پیشآهنگ متشکل وآگاه، معتقد، مومن و با وقف مُصلِح و ملی، که پروسه را سازماندهی و رهبری نماید ، ممکن نیست.**

## یادداشت های فصل دوم:

**1 ـ توان درک حقیقت ساختار های طبیعت (منجمله جامعه) و چگونگی عملکرد و گرایشات ذاتی و درونی این ساختارها و روند های ناشی از آنان بوسیله عامل آگاه انسانی و سازمان دهی آگاهانۀ اندیشه و عمل فردی و اجتماعی مبتنی بر این درک بخاطر تقویت گرایشهای و روندهای مطلوب و تضعیف گرایشهای نامطلوب مذکور،عمل خردمندانه است. پس اندیشه و عمل خردمندانه افراد و گروه های اجتماعی نه تابع امیال ذهنی و سلیقوی بیگانه و مستقل آنان از واقعیت، بلکه ناشی و در محدوده از واقعیت های مذکور اند.**

**2 ـ ریمون آرون، با نقل از تاریخ اندیشه های سیاسی قرن بیستم، جلد اول صفحه 16، اثر حسین بشیریه.**

**3 ـ ر.ک : حسین بشیریه، تاریخ اندیشه های سیاسی قرن بیستم، صفحات 17 و 18.**

**4 ـ همانجا ، صفحه 16.**

**5 ـ دوکتور نجیب الله، بیانیه در دومین اجلاس کمیسون عالی مصالحه ملی، مؤرخ 6 سرطان 1366، برگرفته از مجموعه نشر شده به مناسبت سومین سالگرد شهادت دوکتور نجیب الله.**

**6 ـ دوکتور نجیب الله، بیانیه در اجلاس کمیسون عالی مصالحه ملی، منعقدۀ مؤرخ 26 جدی 1366، برگرفته از مجموعه نشر شده بمناسبت سومین سالگرد شهادت ایشان، صفحه 21.**

**7 ـ دوکتور نجیب الله، بیانیه در اجلاس کمیسون عالی مصالحه ملی، مؤرخ 26 جدی 1366، برگرفته از مجموعه نشر شده به مناسبت سومین سالگرد شهادت ایشان، صفحه 23.**

# فصل سوم

## ماهیت اندیشهٔ سیاسی مصالحهٔ ملی

**اندیشهٔ سیاسی مصالحهٔ ملی هم از لحاظ مضمون و محتوی خویش، هم از لحاظ بسترِ نطفه بندی، زایش، پیدایش، تکامل و غنای خویش و هم از لحاظ اهداَف و وسایلی که برای دستیابی به این اهداف بکار گرفته می شود، اندیشهٔ سیاسی دارای ماهیت ملی است .**

### 1 ـ مفهوم مصالحه ملی:

**مفهوم ترکیبی مصالحهٔ ملی، باتوجه به بنیادهای اندیشه یی خویش، سه مسئله اساسی ذیل را افاده مینماید:**

**الف ـ واژهٔ «مصالحه» سیستمی از اندیشه ها و مبتنی بر آن اتخاذ تدابیر و اقدامات عملی استراتژیک و تاکتیکی، همچنان روشها و وسایلی را احاطه مینماید که معطوف به پروسه تحقق صلح ( برقراری صلح، حفظ صلح و اعمار صلح ) است.**

**ب ـ واژه «ملی» در مفهوم فوق، سیستمی از اندیشه ها و مبتنی بر آن اتخاذ تدابیر و اقدامات عملی استراتژیک و تاکتیکی، همچنان انتخاب روشها و وسایلی بخاطر تامین و حفظ منافع ملی و پروسه بالندگی ارزشهای ملی را در استقامت های ذیل در بر میگیرد:**

**ب ـ 1 ـ در حیات داخلی: اندیشه ها، تدابیر، اقدامات، روشها و وسایلی را احتوا مینماید که معطوف به پروسه رشد و تحول خورده خواستها، تمایلات و مختصات تباری، سمتی، محلی و... به خواستها، تمایلات و مختصات کلان ملی باشند. این مأمول همسنگ و موازی با پروسه تکوین «ملت»، پیوسته و به تدریج، تبارز یافته، به پختگی**

میرسد. یعنی اندیشۀ سیاسی مصالحۀ ملی و سیاست های مبتنی بر آن از یک طرف دسترسی به اهداف فراقومی، فراسمتی و فرامحلی؛ یعنی دسترسی به اهداف ملی را در برابر خویش قرار میدهد، مختصات و ارزشهای ملی را تشخیص آنرا تحرک و پویایی بخشیده، تقویت مینماید و از جانب دیگر خود بر مختصات و ارزشهای ملی اتکا نموده مبتنی بر خواستها و ضرورت های ملی مطرح و در بستر متغییر و متحول ارزشهای ملی، پیوسته رشد یافته و غنا کسب مینماید.

با درنظرداشت تعریف ملت که : محصول سطحی از رشد و پختگی نظام اجتماعی ـ اقتصادی است که با پیمودن مراحل و مدارجی از تکامل تاریخی اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی بر مبنای مشترکات باهمی گروه های اتنیکی، در یک جغرافیای مشترک بوجود می آید. پروسه مصالحه در یک کشور مصاب به جنگ داخلی هم مانند افغانستان، با پروسه تکوین ملت ـ که به علت تداوم جنگ مختل گردیده است ـ می باید موازی و مرتبط به هم در نظر گرفته شوند. گذار از فرهنگ جنگ به فرهنگ صلح مستلزم کار و مبارزه دراز مدت، وسیع و برنامه ریزی شده از جانب ساختار های سیاسی ملی، منجمله دولت ملی است .

پس سیاست مصالحۀ ملی، سیاست علمی تحقق صلح (سیاست برقراری صلح، حفظ صلح، اعمار بنیاد های اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی صلح یعنی سیاست بر گشت ناپذیر ساختن جنگ) و ملی است . بخاطری ملی است که از یک جانب فراقومی و فرا سمتی است و مجمع ملی و منافع آن را در نظر دارد و از جانب دیگر در بستر خواسته ها و ضرورت های ملی زاده شده، رشد کرده، غنا یافته و غنی تر میشود و همچنان بر مختصات و ممیزات و ارزشهای ملی اتکا دارد .

ب ـ 2 ـ در روابط خارجی: در برخورد با کشورهای دیگر، در تمام عرصه ها طی تدابیر و اقدامات خویش، تامین و تحکیم منافع ملی را در نظر داشته و آنرا محور اساسی مناسبات، مراودات، تفاهمات و توافقات خویش قرار میدهد.

ب ـ 3 ـ اندیشهٔ سیاسی مصالحهٔ ملی سیستم یا دستگاه فکری ـ سیاسی واحد و ارگانیک است. بنابرین اندیشه ها، تدابیر و اقدامات معطوف به پروسهٔ تکوین صلح و همچنان اندیشه ها، تدابیر و اقدامات معطوف به امر تحول خرده خواست ها و تمایلات تباری، محلی و سمتی، به خواست ها و تمایلات کلان ملی، دریک کشور مصاب به جنگ (جنگ داخلی با در نظر داشت ابعاد منطقوی و بین المللی آن)، نه باید مجزا از هم دیگر، بلکه بمثابه اندیشه ها، تدابیر و اقدامات معطوف به پروسه واحد ارگانیک و مؤثر بالای همدیگر، طرح و تعمیل گردد.

## 2 ـ ضرورت طرح و بستر تاریخی

## اندیشهٔ سیاسی مصالحه ملی

چون اندیشهٔ سیاسی مصالحهٔ ملی سیستمی از نظریات بهم مرتبط برای حل ابعاد داخلی و خارجی معضلات متراکم جامعه افغانی در یک «مرحلهٔ» معین است؛ بنابرین شناخت پروسه تاریخی تشکل و محتوای این معضلات، دستیابی به درکِ علل تراکم و حل نشدن به موقع ومعقول آنها و سرانجام تشخیص عوامل داخلی و خارجیِ تحریک، گسترش و بروز بی کنترول و انفجاری آن ـ که نه تنها سرا پای جامعهٔ افغانی و منطقهٔ ما را به بحران کشانید بلکه پای جامعهٔ جهانی را نیز در بسا جهات دخیل گردانید ـ به ما کمک مینماید تا معقولیتِ را درک نمائیم که اندیشهٔ حل این معضلات را به نام «اندیشهٔ سیاسی مصالحهٔ ملی» یاد نموده اند .

چگونگی درک معضلات متراکم جامعه افغانی، پروسهٔ تاریخی تشکل و محتوای این معضلات، علل تراکم و تعیین راه ها و وسایل حل آنها، از دو دیدگاه افراطی بیگانه با واقعیت های موجود جامعه افغانی (ایدیولوژی های راست افراطی و چپ افراطی) و با توسل به زور ـ که آنهم با اتکا به نیروها و محرکات خارجی و مطابق به منافع آنها تعمیل میگردید ـ نه تنها زمینه های حل معقول و آرام این معضلات را مساعد نساخت بلکه معضلات مذکور را هرچه بیشتر مکروبی ساخت، تعمیق نمود، گسترش داد و باعث بروز انفجاری آنها نیز گردید. درنتیجه در

ساختار ومحتوای زندگی اجتماعی، اقتصادی، سیاسی و فرهنگی کشورما، گرایش های متضاد و متناقض راست و چپ افراطی زمینه تبارز یافته، نه تنها در تقابل و تنازعِ توأم با خشونت باهم، بلکه در برخورد خشن با واقعیت های جامعۀ افغانی و جریان رشد طبیعی آنان نیز قرار گرفتند.

این وضعیت بطور طبیعی ضرورت زایش اندیشۀ جدیدی را مطرح کرد که بتواند وضعیت موجود را ارزیابی و واقعیت ها را آنطوریکه هستند بازخوانی نماید؛ نه آنطوریکه دو افراط راست و چپ تصور می نمودند. اندیشۀ سیاسی مصالحۀ ملی در حول چنین وضعیتی زاده شد، محتوا یافت و جویای غنامندی، همچنان پویای دست یابی به اهداف خویش است. بنابرین این اندیشه همه جهات و گرایشهای متقابل و متنازع فوق را از موضع ملی و در گسترۀ آن، به مصالحه فرا خواند؛ تا درتمام عرصه های اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی و سیاسی اعتدال و کثرت را بپذیرند و به تقابل و تنازع ـ ازمواضع افراطِ تمامیت خواهانۀ توأم با خشونت و زور که از منابع خارجی تحریک و تمویل و در استقامت های منافع آنان سوق میگردند ـ خاتمه دهند .

ضرورت تکوین اندیشۀ مصالحه ملی و ضرورت اتخاذ روشها و وسایل سیاسی برای تعمیل اندیشۀ مذکور، در چنین شرایطی، به هدف نه تنها رفع تناقض مذکور، بلکه اعادۀ مجدد تداوم رشد موزون روند های سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی جامعه افغانی، بوجود آمد. بنابرین بنیادهای اندیشه یی ـ سیاسی مصالحه ملی برمبنای دیالکتیک اندیشه و واقعیت جامعه افغانی محتوی یافت و به مرور زمان بمثابه دستگاه فکری ـ سیاسی افغانی ـ با تاثیر متقابل اندیشه و عمل ـ غنا کسب نمود و مینماید. طبیعی است که این دستگاه فکری عمدتاً از واقعیت های جامعه افغانی ـ که در امتداد سده ها شکل گرفته و محتوا کسب نموده اند ـ و مبتنی بر شناخت علمی از این واقعیت ها، تغذیه مینماید و در عین حال عناصر بالندۀ این واقعیت ها را تشخیص، پالایش و تقویت نموده و برای رشد و انکشاف طبیعی و موزون آن به سطح ارزشهای معاصر ملی، کمک مینماید.

منطقی است که برای شناخت این دستگاه فکری، عناصر متشکله آن و پروسهٔ تاریخی تشکل هریک از این عناصر، باید به جامعه افغانی، سیر تکامل تاریخی و تاثیرات متقابل روابط آن با سایر جوامع بشری ـ در تمام ابعاد و عرصه های مادی و معنوی ـ مراجعه نمود. پا به پای تکامل تاریخی جامعه و فراز و فرود این تکامل، حضور این عناصر، مضمون آنان، تحول و غنای مفاهیم متشکله این دستگاه رادر نظر گرفت .

اینک مسئله را بطور مشخص مطرح مینمائیم :

کلمهٔ «مصالحه» در زبان فارسی و معادل ترکیبی پشتوی آن (روغه جوړه) برای تمام گویندگان این دو زبان و همه لایه ها و اقشار مردم ما ـ با در نظرداشت سطح متفاوت سویه و سواد شان ـ قابل درک است. در سیر تکامل تاریخی کشور و انکشاف اجتماعی ـ اقتصادی آن، مفهوم مصالحه و یا معادل آن در تمام زبانهای باستانی و موجود سرزمین ما وجود داشته و دارد ،این مفاهیم در مناسبات اجتماعی باشندگان این سرزمین و عرصه های مختلف حیات فرهنگی وسیستم اندیشه یی آنان، کاربرد داشته که مضمون آن پیوسته غنا کسب نموده و مینماید. بحث درین زمینه را میتوان بر پایهٔ کار تدقیقی و تحقیقی بطور علمی ادامه داد.

چنانچه توضیح گردید که مصالحه یکی از مفاهیم فلسفهٔ سیاسی بوده و بخشی از مباحث مربوط به مبانی خیر و صلاح عمومی را احتوا مینماید. بکاربرد این مفهوم در ارشادات دینی نیز بیشتر بار سیاسی دارند تا صرفاً دینی و اخلاقی . بطور مثال:

در نخستین دین یکتا پرستی باستانی باشندگان سرزمین خود مان، دریافت دو نیروی متضادِ سپنتا مینو(نیروی مظهر اندیشه، گفتار و کردارنیک) و انگره مینو (نیروی مظهر اندیشه، گفتار و کردار بد) بوسیله زرتشت سپنتمان در بیشتر از سه هزار سال قبل از امروز و طرح آن بمثابه بنیاد اساسی نخستین دین یکتای پرستی مردم ما( دین مزدایی)، همچنان مطرح بودن صلح (اندیشه، گویش و کنش مبتنی

برصلح بمثابه امرنیک) وجنگ (اندیشه، گویش و کنش مبتنی بر جنگ بمثابه امر بد) درین میان، خود مؤید ادعای فوق است. بخصوص که زرتشت انگیزه های نخستینِ نجات انسان را از زشتی و هدایت آنان رابه نیکی، با نفرت از جنگ برگرفت و بعدها مایه های نخستین برای داعیۀ او گردید. میگویند: «از هفت سالگی تا پانزده سالگی، زرتشت نزد خردمند و پارسای بزرگ زمان، بنام بُرزین به فراگرفتن اصول دینی و روش کشاورزی و درمان بخشی و شفای بیماران پرداخت. چون پس از تحصیل علم و دانش نزد قوم خود وارد شد، در جرگۀ مردان بالغ پذیره شدندش و کمرآویزی را که نشان این مقام بود به کمرش بستند.

سال چند نگذشت که تورانیان به ایران زمین ( نام باستانی افغانستان امروز ـ ودان) تاختند. زرتشت جوان نیز برای دفاع از میهن، جنگ افزار برگرفت و به نبرد رفت. این پیکار مدت ها طول کشید. در برابر دیدگانش چه بسیار کسانی که از زخم سلاحهای بُرنده و جان سِتان به دست مرگ میرفتند. دروغ و زشتی و کژآهنگی غالب می آمد و مردان یکدیگر را میکشتند. دلش از این اعمال به درد آمد، پس از صف جنگ آوران خارج شد و به درمان خستگان و زخم دیدگان پرداخت تا به جای مجروح کردن، مرهم نهد و جراحات را التیام بخشد ... اندیشه اش آن بود تا راهی بیابد که رنج را تخفیف دهد. مردمان را به جای انهدام و ویرانی به سازندگی و آبادانی و زیبایی ترغیب سازد، زشتی و پلیدی را فروافگند و راستی و درستی و نیکی را رایج کند»(1).

بادرنظرداشت این مسئله که دین زرتشتی صرفاً در محدوده تلقین باورهای یکتا پرستی و اخلاقی باقی نمانده بلکه تغییر یک شیوۀ زندگی (چادر نشینی وبیابان گردی، غارتگری و شکار) را به شیوۀ متکاملتر زندگی (ده نشینی، کشاورزی، اهلی ساختن و تر بیه مواشی) و در نتیجه جاگزینی مناسبات و فرهنگ «نو» اجتماعی را بجای «کهنه» در برابر خویش قرار داده بود، طرح مفاهیم صلح و جنگ در چنین جایگاهی، از اهمیت، عمق و پهنای بیشتر برخوردار میگردند. زرتشت، طرفداران شیوۀ زندگی، مناسبات وفرهنگ «کهنه» راعامل

جنگ و از «نو» راعامل صلح میخواند. زرتشت از چنین موضیعی منادی صلح بود. او میگفت:

«ای آهورا مزدا ! آنچنان نیرویم بخش تا بتوانم صلح و سازش را برقرار کنم و بیداد و ستم را براندازم» (2).

ویا :

«ای آهورا ! به روان آفرینش، تاب و توانایی بخش، از راستی و پاک منشی وسیله یی برانگیز که از نیروی آن، صلح و آسایش برقرار گردد» (3).

و یا:

«می ستایم دین مزداپرستی را، دُورکنندهٔ جنگ را، بر زمین گذارندهٔ جنگ افزار را، خویشی پدید آورنده میان مردمان را... الخ»(4).

چنین مثال ها را در دین بودایی ( دومین دین باستانی مردم ما ) نیز میتوان جستجو نمود. بودا معتقد بود که در جستجوی صلح به شرایط «نیروانا» (رسیدن به آرامش ابدی روح) دست یافته است. همچنان در قرآن عظیم الشان، در تورات، در انجیل و سایر کتب مقدس دینی متون فراوان وجود دارند که طی این متون مقدس به صلح و تلاش بخاطر تامین آن، ارج فراوان گذاشته شده و صالحین مورد رحمت خداوند دانسته شده اند. مثلاً در تورات شریف میخوانیم «هدف تورات ترویج صلح است» و همچنان در انجیل شریف آمده است: «درود بر پیروان صلح، کسانیکه میتوان آنها را فرزندان خداوند نامید»، در قرآن کریم عبارت قصیر «و الصلح خیر » مفاهیم و معانی بزرگی را افاده می نماید .

افزون بر آن در اعتقادات اسلامی مردم ما، درعرفان و حکمت اسلامی و سایر فرآورده های عقلانی، عاطفی، سنن و سلوک مردم ما

در طول تاریخ، میتوان تائید و توصیف صلح را فراوان دریافت و از آنها تعبیرها و تفسیر های فلسفی، جامعه شناسانه و سیاسی بعمل آورد.

با اتکا به مثال های محدود فوق نیز میتوان با اطمینان پذیرفت که کلمه «مصالحه» وهمچنان «آشتی» و معادل های پشتوی آنها «روغه جوړه» و«پخلاینی» کلماتی آند که برای مردم ما نامفهوم و بیگانه نبوده، عنعنهٔ تاریخی «جرگه» و «سنگ ماندن» مؤید این واقعیت است. پس «مصالحه» و «آشتی» و معادل های پشتوی آنها («روغه جوړه» و «پخلاینی») در فرهنگ و زبان های مردم ما کاربرد داشته و همپا با تکامل جامعهٔ ما، مضمون آن غنا کسب نموده و تعاریف و تفاسیر مکمل تری آن آنها بعمل آمده و خواهد آمد. مفهوم غنامند فلسفی، جامعه شناسانه و سیاسی معاصر آنرا دوکتور نجیب الله در اندیشهٔ سیاسی « مصالحهٔ ملی» ارائه نمود. دوکتور نجیب الله این اندیشه را با بهره گیری از خرد و سلوک تاریخی مردم ما و جامعهٔ بشری، مختصات جامعه افغانی و اوضاع همان وقت افغانستان و مسایل شکل یافته در اطراف آن، با نقد شجاعانهٔ گذشتهٔ ح. د. خ. ا و نفی فلسفی آن، تدوین و آن را در یک پروسهٔ دشوار و پر از فراز و نشیب مبارزهٔ درون حزبی و اوضاع بحرانی کشور، در عرصه های اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی و دفاعی ـ نظامی، انسجام بخشید. از آنجائیکه خرد افغانی نمیتواند مجرد و بی ارتباط با خرد جهانی باشد، مصالحهٔ ملی نیز نمیتواند بی بهره از این خرد باشد. با توجه به این مسئله شهید دوکتور نجیب الله در کنگره دوم ح. د. خ. ا چنین گفتند: « تجربهٔ ح. د. خ. ا این حقیقت را نشان داده است که مفکوره یک حزب با شرایط اقتصادی ـ اجتماعی کشوریکه در آن فعالیت مینماید، پیوند ناگسستنی دارد. به همین جهت نامعقول خواهد بود که حزب با تعهد یک جانبه و بی لزوم به این یا آن ایدیولوژی بنیاد اندیشوی خود را محدود سازد .... در پروسهٔ تدوین سیستم نظریات حزب دربارهٔ سیاست مصالحهٔ ملی، حزب قبل از همه به تفکر ملی، وطندوستانه، معتقدات مذهبی، رسوم و عنعنات مردم افغانستان و تجارب بیش از سه سال تحقق مصالحهٔ ملی اتکأ داشت. البته ما به تجارب سایر کشورهای جهان نیز ارزش قایل

می باشیم و از نظریات مفید متفکرین و دانشمندان بزرگ جهان بدون تعصب و همچنان بدون برخورد تعبدی مطابق به شرایط خاص کشور خود برای غنای اندیشوی حزب مبنی بر مصالحه ملی و منافع علیای کشور استفاده مینمائیم . »

به برداشت فوق، اندیشه مصالحه ملی نه تنها از خرد جهانی اثر پذیرفته؛ بلکه خود نیز بر خرد جهانی اثر گذاشته است. زیرا اکنون شاهد آنیم که اندیشهٔ مصالحه ملی بمثابه نوعی از تفکر سیاسی، معقولیت بین المللی یافته و در اسناد سازمان ملل متحد برای حل معضلات کشورهای همگون با شرایط افغانستان، منعکس گردیده است. تدقیق پیرامون طرحهای ملل متحد از لحاظ زمانی درین زمینه، همچنان اعلام و تعمیل مصالحه ملی در برخی از کشورها، در مقایسه با تاریخ طرح و تعمیل این سیاست در افغانستان، خود مؤید این حقیقت انکار ناپذیر است که اندیشهٔ سیاسی مصالحهٔ ملی نخستین بار در افغانستان و بوسیله دوکتور نجیب الله رئیس جمهور آن وقت کشور مطرح و پروسهٔ تحقق آن آغاز گردیده است.

باوجود آنکه طرح و تعمیل سیاست مصالحه ملی از ضرورت های اوضاع موجود کشور ما ناشی و با اتکأ به ارزشهای جامعه افغانی انسجام یافت؛ با درنظرداشت وضعیت پیچیده افغانستان، در صورت نبود اوضاع مساعد در عرصه بین المللی، این سیاست نمیتوانست فکتور حمایت جامعه جهانی را ـ که سازمان ملل متحد ممثل آن بود ـ باخود داشته باشد. وجود این حمایت یکی از پایه های با اهمیت در طرح و تعمیل این سیاست محسوب میگردید. بنابرین سیاست مصالحه ملی، سیاست معقولی بود که برای طرح و تعمیل آن محمل های عینی ملی و بین المللی وجود داشت.

با توضیح مفهوم معاصرمصالحهٔ ملی، وقت آن فرارسیده است تا روی برخی از نظریات ارائه شده از مواضع مخالفت با اندیشه و سیاست مصالحهٔ ملی، نیز مکث نمائیم.

اندیشمند جوان کشورما، محترم فیاض نجیمی بهرمان گرداننده سایت انترنتی «دیدگاه»، طی مضمون منتشره مؤرخ 19 فبروری 2007 خویش درین سایت، تحت عنوان «مصالحه ملی ـ اندیشه یی در میان خیالات»، با جمعبست التقاطی، «روایتِ» به عاریت گرفتۀ از مراکز صاحب غرض را ـ با انکار از استعداد و خرد افغانی ـ مبنی بر «وارداتی» بودن مصالحه ملی، چنین مطرح نموده اند:

[«در رابطه به «مصالحه ملی» در دوران حاکمیت ح. د. خ. ا (وطن) زیاد نگاشته شده است. عده یی از طرفداران مشی «مصالحه ملی» کوشیده اند تا آن سیاست را یک تفکر جدید در حوزه فلسفه سیاسی کشور و یک سیاست افغانی بدانند، که طراح آن نجیب الله بود؛ عده یی دیگر آنرا ادامه یی سیاست هایی میپندارند که از زمان ببرک کارمل آغاز گردید. هردو طرف میکوشند تا بر تفسیر روایت هایشان، «چشم اسفندیار حقیقت» را بر کرسی نشانند، درین سطور کوشیده میشود تا روایت دیگری از این بحث داده شود، که بیشتر بر وارداتی بودن مصالحه به مثل تزس های ده گانه اتکا دارد»]. ایشان حکم «وارداتی بودن مصالحه» را طی این مضمون به تکرار و ازجمله باز هم چنین مطرح نموده اند:

ـ «سناریوی مصالحه ملی به دستور گردانندگان کاخ کرملین در ماسکو نوشته شده بود و جانب افغانی تنها مجری عادی این طرح بود.»؛

ـ « طراحی مصالحه را به شوروی ها نسبت میدهند »؛

و سرانجام جناب شان خواسته اند، گویا «روایتِ» نوی را از مصالحۀ ملی «تفسیر» و«چشم اسفندیار حقیقت» را بر کرسی نشانند. ایشان این کهنه ادعای رنگ و رو رفته یی را یک بار دیگر رنگ آمیزی نموده، چنین تکرار مینمایند : [«اینکه مصالحه ملی ساخته وپرداختۀ مسکو بود، شکی وجود ندارد. اما نیت شوروی ها از ورای آن به مفهوم وسیع کلمه چی بود؟ در ظاهر امر سعی میشد تا از نظر عملی مصالحه را پادزهر جنگ ها و درگیریهای منطقوی در کشورهای

دوست توضیح کنند، و از نظر تیوریکی انتی تز «راه رشد غیر سرمایه داری». اما در اصل طرح مصالحه چیزی به جز ادامه نفوذ شوروی به گونهٔ دیگر نبود»](5).

برای روشن شدن حقایق پیرامون ادعاهای فوق می باید یک بار دیگر این سوال را از چنین دیدگاه مطرح و مطابق به آن حقایقی را توضیح نمائیم که سیاست مصالحهٔ ملی در کدام شرایط اعلان گردید و پروسهٔ تکوین آن درین راستا چی سیری داشت.

مبرهن گردید که سیاست مصالحهٔ ملی ضرورت برخاسته از وضعیت عینی کشورما در همان وقت است. اجزا و عناصر این سیاست مانند مارکسیزم ـ لیننیزم قبلاً در کشور و یا کشور های دیگر تکوین و چون نسخه های از قبل آماده شده به افغانستان صادر نگردیده بود. به همین نسبت دوکتور نجیب الله سیاست مصالحهٔ ملی را«سیاست در حال ایجاد» و «ثمرهٔ تجارب و استعداد و خلاقیت توده های حزبی و ارادهٔ همه وطندوستان افغان» میخواند (6 ). بنابرین این سیاست گام به گام در پراتیک افغانی مطابق به ضرورت های ناشی از وضع بحرانی، شکل گرفت، با اتکأ به خرد افغانی محتوا یافت وطی مبارزهٔ حاد و پر از فراز و نشیب میان مدافعین و مخالفین ـ هم در داخل ح. د. خ. ا ، هم در جامعه افغانی وهم در مناسبات با کشورهای و نهاد های بین المللی ذیدخل در مسایل افغانی ـ راه خویش را باز میکرد. در رابطه به مبارزه میان مدافعین و مخالفین سیاست مصالحهٔ ملی در درون حزب و درین زمینه، تفاوتهای کیفی سیاست مصلحه ملی با «تیزس های ده گانه»، را در صفحات گذشته این مجموعه مطالعه نمودید؛ درینجا مبتنی بر ادعای «اینکه سیاست مصالحهٔ ملی ساخته و پرداختهٔ مسکو بود» می باید عرصهٔ دیگر از این مبارزه را مورد بحث قرار دهیم که این سیاست از موضع منافع ملی در برابر تمایلات متقابل خارجی، انجام داده است.

سیاست مصالحهٔ ملی در شرایطی اعلان گردید که مسئلهٔ افغانستان از مسئلهٔ صرفاً داخلی فراتر رفته، ابعاد منطقوی و جهانی

کسب نموده و به مسئلهٔ با چنین ابعاد مبدل گشته بود. نقش سازمان ملل در حل معضله افغانستان بر این حقیقت تلخ مبتنی است.

در شرایطی که سیاست مصالحهٔ ملی اعلان گردید، متأسفانه این سیاست وجود و حضور بیش از یک صد هزار تن از اردوی سرخ شوروی را با تمام سازو برگ مدرن نظامی شان از سیاست های قبلی به میراث گرفته و افغانستان به گرهگاه جنگ سرد میان ابرقدرت ها مبدل گردیده بود. ماشین جنگی دولتِ در حال جنگ را تمویل مینمودند ودولت اکثراً روی کمک های اتحاد شوروی و سایر کشورهای سوسیالستی اتکأ داشت. افزون بر آن کشورهای منطقه ـ بخصوص پاکستان و ایران ـ و ده ها کشور دور و نزدیک دیگر چه مستقیم و چه غیر مستقیم در مسایل افغانستان مداخله نموده و یا هم دخیل گردیده بودند. سیاست مصالحهٔ ملی به هیچوجه نمیتوانست یک سیاست معقول باشد اگر این حقایق تلخ را در نظر نمیداشت. دوکتور نجیب الله پنهان نمیکرد که : ما سیاست مصالحهٔ ملی را برمبنای ضرورت های کشور خود بخاطر تامین صلح و از موضع حفظ منافع ملی خویش مطرح نموده ایم و طبعاً تفاهمات بین المللی را نیز در نظر داشته ایم. حد و مرز این «تفاهمات» با یک سنگ محک سنجیده می شد و آن «منافع ملی» بود. مبتنی بر چنبن تفکر، سیاست مصالحه ملی اعلان گردید و به مرور زمان از فرمول های عام به طرح های مشخص سیر مینمود وتکمیل تر میگردید. اینکه رهبران«مسکو»با درنظرداشت «تفاهمات» موجود اولی، از این سیاست کدام برداشت را داشتند، کاملاً مربوط به آنهاست، همچنان دیگر کشورهای دخیل در مسایل افغانستان مواضع و اهداف خود را در قبال این سیاست داشتند و آنرا دنبال مینمودند. مبتکرین و مدافعین افغانی سیاست مصالحهٔ ملی هم اهداف خود را داشتند و با اعتقاد کامل وعزم راسخ، در راه تحقق آن میرزمیدند. سرنوشت و شهادت دوکتور نجیب الله بمثابه قافله سالار این راه، مصداق این حقیقت است. غیرعادلانه خواهد بود که ما در «روایت» خویش بی توجه به مواضع خودی و بی اعتقاد به استعداد و خرد افغانی، حقایق زنده را انکار و برخلاف واقعیت، «بیشتر به وارداتی بودن مصالحه ... اتکأ» و آنرا «ساخته و پرداختهٔ مسکو» قلمداد کنیم.

واقعیت اینست که «مسکو» از سیاست مصالحه ملی نه توقع «انتی تز راه رشد غیرسرمایه داری» را داشت و نه آنرا« وسیلهٔ نفوذ شوروی به گونهٔ دیگر» ـ آنطوریکه «روایت» مبتنی بر«خیالات»، تخیل نموده است ـ می پنداشت. بلکه تلاش داشت با استفاده از نفوذ و ریزرف های افغانی خویش که در داخل ح. د. خ. ا و متحدین سیاسی این حزب، در دولت جمهوری افغانستان و در میان اپوزسیون مسلح و غیر مسلح دولتی داشت و همچنان با تاثیرگذاری بر مجامع بین المللی، بتواند با اِحمال نفوذ در پروسهٔ تحقق این سیاست، ثبات سرحدات جنوبی خویش را تضمین نماید. زیرا آن موقع «مسکو» در موقعیت بلند پروازیهای تعرضی گذشته قرار نداشت و در بهترین حالت میتوانست صرف مواضع دفاعی اتخاذ کند. تحت چنین تاثیر بود که در ابتدای اعلان سیاست مصالحه ملی، «مسکو» همه امکانات و ریزرف هایش را که در داخل ح. د. خ. ا ، در میان متحدین سیاسی این حزب و در دولت افغانستان داشت در دفاعِ از این سیاست، سوق نمود. همزمان با رشد و تعمیق سیاست مصالحه ملی در خط مصالح و منافع ملی و در استقامت پلان صلح پنج فقره یی ملل متحد ؛ «مسکو» دیگر در این سیاست منافع خویشتن را ـ آنطوریکه توقع داشت ـ نمی یابد و راه خود را می رود. فاصلهٔ تدریجی مواضع مسکو از مواضع دوکتور نجیب الله و فاصله گرفتن تدریجی برخی از رهبران ح. د. خ. ا ، متحدین سیاسی این حزب و شخصیت های معلوم الحال نظامی و سیاسی دولتی از دوکتور نجیب الله و سرانجام مخالفت شدید و علنی آنان با دوکتور نجیب الله و پلان صلح ملل متحد، همچنان شرکت آنان در بغاوت و سرانجام در کودتا علیه دوکتور نجیب الله ـ حمل 1371 ـ انکشافاتی بود در همین راستا. «مسکو» توقعاتی را که از سیاست مصالحه داشت، خواست در نسخهٔ «مصالحهٔ بدون مانع» ـ یعنی مصالحهٔ فاقد محتوای «ملی» ـ بوسیلهٔ «ائتلاف شمال» عملی سازد، که عواقب فاجعه باری را باعث گردید. منبع «روایتِ» نویسندهٔ محترم درحقیقت گفتار پایدوهای افغانی «مصالحهٔ بدون مانع»، علیه سیاست مصالحه ملی و علیه مبتکر این سیاست (دوکتور نجیب الله) است که به زبان «راوی» بازگو گردیده است. ترویج این «روایت» را «مسکو» ـ چه مستقیم و چه بوسیله پایدو های افغانی خویش ـ سالها قبل آغاز نموده و اینک

**بازتاب کتبی آنرا از قلم یک اندیشمند جوان افغان، هم خواندیم . اتکأ روی «روایت» های مبتنی به نیات و گفته های مراکز شناخته شده صاحب غرض بیگانه، راوی را به چنین نتیجه گیری های ناصواب میرساند؛ به این نتیجه گیری توجه کنید: «گفته میشود که مصالحه به دلیل بیهودگی راه حل نظامی و خستگی مردم از جنگ مطرح گردید.... جای شک نیست که بخش های از مردم هم از جنگ خسته شده بودند و هم متضرر.... اما این وضع، شامل حال تمامی باشندگان کشور نمیشد و تجربه نشان داد که مردم افغانستان آنطوریکه تصور میرفت از جنگ خسته نشدند، زیرا مدتهاست که جنگ درکشور ما به یک صنعت و منبع درآمد مبدل شده است»(7).**

**باتوجه به مفاهیم جملاتِ: «بخش های از مردم افغانستان از جنگ خسته شده بودند» و«مردم افغانستان ... از جنگ خسته نشدند» زیرا«جنگ در کشور ما به یک صنعت ومنبع درآمد مبدل شده است»، هر خواننده به این شک می افتد که آیا «راوی» محترم مفاهیم «مردم افغانستان» را با «بخشی های از مردم» (اگر بتوانیم جنگ سالاران را- که جنگ به یک صنعت و منبع درآمد برای شان مبدل شده است - چنین بخوانیم) عوضی نگرفته اند. چنین حکمی به ادرس «مردم افغانستان»، اهانت به آنها و در نتیجه تخریش ارزشها و هویت ملی ما نیست؟ آیا این خود ناشی از خود گم کردن در بیگانه و بیگانه شدن از خویش نمی باشد. از خود بیگانگی یی که حتی جناب شان زحمت جستجوی مفهوم «مصالحه» را در «فرهنگ» خود ما تبارز نداده بلکه این «زحمت» را برای جستجوی این مفهوم در«فرهنگ» های«روسی به فارسی» و... معطوف داشته، تا «عصر عتیق»، به کاوش پرداخته، بی توجه به دین اکثریت مطلق مردم افغانستان (دین اسلام)، حکم نموده اند که: «این مفهوم از متون مذهبی یهودی - عیسوی استخراج شده است»، «در ادیان سامی - یهودی، عیسوی کار برد داشته» و با یک نی و صد آسان نوشته اند که : «چنین به نظر میرسد که جایگاه این کلمه در فرهنگ سیاسی ما گم باشد» و «در زبان فارسی دری وجود ندارد» و سرانجام بر مبنای این «کجراهه» ، به نتیجه گیری مضحکی رسیده اند که مفهوم «مصالحه» را با «به آتش سوختاندن» انسانها**

یکی دانسته و نوشتنه اند که : «در عصر انکیزاسیون، آشتی و مصالحه مفهومی بوده که بر اساس آن متهمین را بخاطر انجام اعمال انجام شده و کفاره گناهان شان به آتش می سوختاندند». همچنان ایشان، برعکس، تمام افتخارات تاریخی، جنبش های آزادی بخش و ترقیخواهانهٔ مردم افغانستان و پیش آهنگان سیاسی آنان را نادیده گرفته و حکم صادر نموده اند که: «توطئه هم در فرهنگ سیاسی و [هم در] تاریخ افغانستان یک پدیدهٔ عام بوده و...»( 8)

اینک بحث روی یک نتیجه گیری دیگری در همین مضمون را ضروری میدانیم و آن اینکه «روایت» کننده محترم چنین نوشته اند: «سیاستِ که بنام مشی مصالحهٔ ملی در افغانستان در نیمهٔ دوم دههٔ 1980 مطرح گردید، عمدتاً در راستای حفظ منافع و تداوم نفوذ شوروی بود تا منافع افغانستان. و در عقب آن سیاست واقعاً تلاش دوگانه: یعنی خروج عساکر شوروی از افغانستان و بقا و تداوم عمر رژیم نهفته بود»(9).

شوروی ها هرنوع منافعی را که در قبال خروج عساکر شان از افغانستان داشتند، حق شان و مربوط به آنها بود. اما تعجب اینجاست که «راوی» محترم این منافع را میتواند از موضع و«دیدگاه» آنها ببیند، ولی چشم بصیرت افغانی جناب شان متاسفانه نتوانسته سربلندی تاریخی «نجات ملی» افغانستان را از سیطرهٔ اشغال آنان، نیز ببیند . نتیجهٔ دیگری که از احکام فوق الذکر راوی محترم میتوان بدست آورد اینست که «خروج عساکر شوروی از افغانستان» «در راستای حفظ منافع شوروی بود تا منافع افغانستان» و به این طریق خواسته اند برعکسِ آن را به خواننده های مضمون خویش تلقین نمایند. یعنی که «عدم خَروج عساکر شوروی از افغانستان» «در راستای منافع افغانها بود تا منافع شوروی ها». این تلقین در حقیقت همان موضعگیری معروف مخالفت با خروج نیروهای متجاوز شوروی از افغانستان است که ستر جنرال نبی عظیمی در صفحه 395 کتاب «اردو و سیاست در سه دههٔ اخیر افغانستان» ، چنین نقل قول نموده اند : «بیرون کردن قوت های نظامی شوروی از افغانستان به معنی نابودی مردم ما، حزب ما و ملت ما و انقلاب ماست.» ؛ بنابرین استدلال فوق الذکر «راوی»

**محترم را جز حواریون و ریزه خواران خوان «تاج و تخت» ـ که میخواستند در زیر چکاچک پاشنه های عساکر بیگانه «منافع» و امتیازات شانرا حفظ کنند ـ هیچ افغان آزاده وطنپرست نه اظهار میکند و نه میپذیرد. امتیاز باختگان ناشی از خروج عساکر شوروی، در حالیکه «منافع» خود شان را «منافع افغانستان» جامیزنند، با سیاست مصالحهٔ ملی، طراح و حامی این سیاست (شهید دوکتور نجیب الله) و مدافعین آن خصومت میورزند.**

**«راوی» محترم «تداوم عمر رژیم» را هم از«دیدگاه» «تداوم نفوذ شوروی» نظاره مینماید و آنرا با سیاست مصالحهٔ ملی پیوند میزند، در حالیکه مصالحه ملی نه «تداوم عمر رژیم» را بلکه «تغییر رژیم» را و در نتیجه ختم «نفوذ شوروی» و «تحکیم حاکمیت ملی» را در برابر خود قرار داده بود. بنابر همین حقیقت، شوروی در حالت نزع نیز نتوانست تعمیق پروسهٔ تحقق مصالحهٔ ملی (تطبیق پلان پنج فقره یی سرمنشی سازمان ملل متحد) را تحمل نماید وبه توطئهٔ سازماندهی بغاوت شمال توسل جست. اگر«راوی» محترم توان اعتراف به این حقیقت را نداشته اند، آنرا انکار نموده هم نمیتوانند. ایشان که نتوانسته اند علت اصلی و معلوم خصومت شان را با سیاست مصالحهٔ ملی و مبتکر این سیاست پنهان نماید، مینویسد: «سیاست مصالحهٔ ملی بحیث یک مشی سیاسی جدید با تطبیق عملیهٔ تعویض در رهبری شروع شد. روسها حتی برای توجیه تغییرات بحث تعلقیت قومی را ... پیش کشیدند ... که با قطعهٔ قومی میتوانند زمینهٔ گسترش نفوذ کابل را به طرف مشرق و آنسوی مرز افزایش داده و...». او مبتنی بر«بحث تعلقیت قومی» مینویسد: «...کاندید های داغ آنها دو نفر: یکی نجیب الله و دیگری اسد الله سروری بودند.» (10)**

**نگارنده چگونگی انتخاب دوکتور نجیب الله را در مقام منشی عمومی کمیته مرکزی ح.د.خ.ا آنطوریکه حقیقت داشت در کتاب «سیاست مصالحهٔ ملی و جبهه گیری ها در حزب وطن ـ حقایق پندارها و کردار ها) (11) نوشته و تکرار آنرا درینجا اضافی میدانم. اما بجا خواهد بود که بی پایه بودن ادعای را که گویا «گفته میشد رهبر آینده افغانستان باید پشتون تبار باشد» از قلم سلطانعلی کشتمند بزرگترین**

مخالف سیاسی دوکتور نجیب الله ـ که اینک بنابر ملحوظات معلوم، یک بار دیگر به ببرک کارمل متوفی ابراز وفاداری مینماید ـ بخوانیم: او این ادعا را که گویا «گفته میشد رهبر آینده افغانستان باید پشتون تبار باشد»، «پندار های واهی ای بیش نبودند» خوانده و به تعقیب آن اضافه مینماید: «واقعیت امر اینست که که بُنبست در مبارزه بر ضد گروه های مسلح، رکود در فعالیت های نظامی، عدم علاقمندی نظامیان شوروی، تشدید اختلافات درون حزبی، بحیث دلایل، اعضای رهبری حزب اعم از خلقی ها و پرچمی ها را متقاید به تغییر در رهبری حزب ساخت» (12) . او بار دیگر در حالیکه نمیتواند انکار نماید که نجیب الله «تا آستانه استعفای ببرک کارمل مناسبات خوبی را با وی حفظ کرده بود» (13) با تاکید می نویسد که : «سال 1986 در حالی آغاز گردید که اختلافات درون رهبری یک بار دیگر اوج گرفته بود و این بار نمیتوانست بدون تعویض رأس رهبری فروکش نماید. اکثریت اعضای بیروی سیاسی مسئله تعویض رهبری را یک ضرورت جدی می پنداشتند.» (14) و باز هم می نویسد که: « قبل از برگزاری پلینوم هجدهم کمیته مرکزی، رفت و آمد ها، سرگوشی ها و صحبت های تلخ و شیرین فراوان انجام می شد، تا اینکه تمام اعضای بیروی سیاسی به استثنای نجیب الله، محمود بریالی و اناهیتای راتب زاد، نزد ببرک کارمل شتافتند تا به وی ابلاغ نمایند که اکثریت قاطع در رهبری حزب بملاحظه بیماری وی به این نتیجه رسیده اند که رهبر جدیدی برای حزب تعیین گردد. پس از گفت و شنود مختصری، کارمل پذیرفت که مقام منشی عمومی کمیته مرکزی حزب، به نجیب الله واگذار گردد»(15) و در ادامه مینویسند : « پلینوم هجدهم کمیته مرکزی به تاریخ 14 ثور 1365 (4 می 1986) در حالی دایر گردید که محمود بریالی و اناهیتای راتب زاد بنابر رعایت مناسبات خانوادگی در آن شرکت نداشتند. بقیه اعضای کمیته مرکزی به اتفاق آرأ پیشنهاد ببرک کارمل را مبنی بر استعفای وی از مقام منشی عمومی کمیته مرکزی ح. د. خ. ا پذیرفتند و نجیب الله را به اتفاق به عوض وی انتخاب نمودند» (16). افزون بر آن نادرستی استدلال و بی خبری جناب فیاض نجیمی از این هم استباط میگردد که ایشان نام نجیب الله را با اسدالله سروری در یک ردیفِ « تعلقیت قومی» قرار میدهد و این « روایت گرِ» از

همه چیز با خبر(!) نمیداند که اسدالله سروری به ملیت برادر پشتون تعلق نداشته ، بلکه متولد قریۀ « پسنده » واقع در حوالی شهر غزنی، پسر سرور خان و نواسۀ مرزا فتح محمد خان بوده، از پدر، پدر به ملیت تاجک تعلق دارند.

کسانیکه عمق و پهنای اندیشه مصالحه ملی و سیاست های مبتنی بر این اندیشه را در ابعاد توضیح شدۀ آن درک ننمایند، مصالحۀ ملی را درک نه نموده وآمادگی ذهنی برای درک آن ندارند، درین میان برخی از اعضای حزب وطن نیز چنین ناتوانی را تبارز داده و یا تبارز میدهند. علت آن است که آنها یا اگاهانه عقاید ح. د. خ. ا را حفظ نموده و یاهنوز هم در تحت الشعور خود ترسباتی نا آگاهانه از مبانی عقیدتی این حزب را دارند. این افراد تخیل مینمایند - یا معتقد هستند - که «حزب وطن» بدون گسست اندشه یی - سیاسی با «ح. د. خ. ا»، تداوم این حزب صرف با نام جدید است و این حزب (حزب وطن) درست از چنین جایگاهی سیاسی - عقیدتی، مصالحۀ ملی را بمثابه « تاکتیک» مطرح نموده است. این برداشت نادرست است. طرح سوال ساده انگارانۀ «مصالحه با کی؟» بوسیله نویسنده محترم مضمون «مصالحه ملی - اندیشه یی در میان خیالات» نیز ریشه در نادیده گرفتن آگاهانۀ محتوا و خصلت این اندیشه دارد. هردو مسئله را توضیح میدهیم :

## 3 - مصالحه ملی:سیاست تاکتیکی است یا استراتژیک؟

اتخاذ روشها و وسایل جهت تعمیل اندیشه مصالحۀ ملی در مراحل تاریخی و مقاطع معین و مشخص زمانی؛ سیاست مصالحۀ ملی است. مصالحۀ ملی سیاست بزرگ بود و است و مانند هر سیاست بزرگ، دارای ابعاد بلند مدت (استراتژیک) و کوتاه مدت (تاکتیکی) است.

اهداف بلند مدت و استراتژیک، همچنان کوتاه مدت و تاکتیکی سیاست مصالحۀ ملی رامی باید در معانی و تعریف دقیق وعلمی مفاهیم «مصالحه» و «ملی» و همچنان در رابطۀ این دو مفهوم با همدیگر طی پروسۀ دوامدار تکوین آنان، جستجو نمود. مصالحه از لحاظ لغوی

به معنای صلح کردن است و تعریف علمی ازمفهوم صلح با تلقی ساده و عامیانۀ «نبود جنگ» تفاوت اساسی دارد. بنابرین صلح نتیجۀ پروسۀ طویل المدتیست که از حدود صرفاً خاموش ساختن فزیکی تفنگ ها فراتر میرود و نه تنها ریشه کن نمودن عوامل تاریخی، سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی جنگ را؛ بلکه وظایف دراز مدت اعمار صلح و تدابیر برگشت ناپذیر گردیدن جنگ را نیز شامل میگردد. بنابر چنین درک بود که شهید دوکتور نجیب الله تاکید مینمود :« هدف مصالحه ملی صرفاً محدود به قطع جنگ نبوده بلکه این یک مشی کاملِ استراتیژیک است که متوجه سازماندهی مجدد زندگی ملی ما درعرصه های سیاسی، اقتصادی، اجتماعی، انسانی و اسلامی میباشد»(17).

در گزارش اساسی کمیته مرکزی به دومین کنگره ح. د. خ. ا ـ که توسط دوکتور نجیب الله قرائت گردید. چنین آمده است: « دومین کنفرانس سراسری ح. د. خ. ا مشی مصالحه ملی را بحیث مشی ستراتژیک حزب اعلام داشت...»(18).

همچنان درپراگراف اول «عرصه سیاسی» مرامنامه حزب وطن مصوب کنگره 1369 خورشیدی، درین زمینه چنین میخوانیم: «سیاست مصالحۀ ملی مشی ستراتژیک و معرف طرز تفکر حزب وطن است. حزب اهداف مصالحۀ ملی را در همه عرصه های سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی در نظر داشته، محتوای آنرا برمبنای معتقدات اسلامی، وطندوستی و سنن پسندیده مردم و تجارب سیاست عملی، انکشاف و تمیم میبخشد» (19).

به همین ترتیب دوکتور نجیب الله خطاب به اشتراک کنندگان «اولین جلسه وسیع رهبری احزاب و سازمانهای سیاسی کشور» که بتاریخ 11 سنبله 1367 دایر گردیده بود، میگوید: «ما نباید هدف اساسی استراتژیک نظام ما یعنی سیاست مصالحۀ ملی را فراموش کنیم. اگر آنها جنگ را بالای ما تحمیل میکنند ما به نوبه خویش باید سیاست مصالحه ملی را بالای آنها تحمیل کنیم. برای این کار ظرفیت ها و امکاناتی وجود دارد که تا اکنون از آن استفاده بعمل نیامده است» (20).

**مرامنامه حزب وطن«وظایف جدید حزب» را تدوین شده «در چوکات یک سیاست کیفیتاً نوین، یعنی مشی مصالحهٔ ملی» میخواند. با در نظرداشت این اصل در پراگراف دومِ «عرصه اقتصادی و عمران مجدد» مرامنامه حزب وطن ؛ میخوانیم که :«عمران مجدد افغانستان یک دورهٔ خاص انکشاف اقتصادی ـ اجتماعی را در بر میگیرد»(21).**

**همچنان در گزارش کمیته مرکزی ح. د. خ. ا به کنگره دوم حزب در رابطه به طرح مرامنامه حزب وطن، چنین آمده است:« طرح معطوف به برآورده شدن اهداف عمومی ملی در مرحله کنونی است که مشخصه اصلی آنرا گذار ازجنگ به صلح واعمار مجدد کشور تشکیل میدهد»(22).**

**بنابر چنین درکی بود که دوکتور نجیب الله، به ادرس طیف های مختلفِ اپوزیسیون آن وقت، گله کنان مطرح میکرد: «... راهی که طی پنج سال در جهت تحقق این سیاست پیموده شد، پر از دشواری ها و فرازو نشیب ها بود. یک تعداد نیروهای طرف مقابل سیاست مصالحه ملی را بشدت رد کردند، برخی دیگر سیاست مذکور را برخورد تاکتیکی پنداشتند...»(23).**

**اعمار صلح مجموعه تدابیر و اقدامات اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی را شامل میشود که از بروز مجدد منازعه جلوگیری نموده و این امر از راه نوسازی( مثلاَ نوسازی ساختارهای سیاسی، قضایی، اجتماعی و فرهنگی شرایط جنگ که خصلت ضد دموکراتیک داشتند) و بازسازی (مثلاَ احیای مجدد ساختارهای فزیکی که در جنگ تخریب گردیده اند)، خلع سلاح گروه های مسلح غیر قانونی و ایجاد اشتغال سالم برای افراد مربوط به این گروه ها، همچنان احیای نظم و قانون، تامین ثبات اجتماعی و اقتصادی، تامین عدالت و تضمین حقوق و آزادی های اتباع، رعایت حقوق بشر، و... تعمیل میگردد. فلیپ کاروین کارمند ملل متحد و مؤظف در تیم همکاران بنین سیوان در افغانستان ، «اعمار صلح» را اصطلاحی میخواند که « جدیداً بوجود آمده و احتمال دارد [ که بنابر تداوم جنگ و عدم کارایی دستگاه دولتی بمثابه وسیله عمده جهت تعمیل و رهبری این پروسه در مدت مورد نظر تحقق نیافت**

**ـ ودان] در اولین دههٔ قرن بیست و یکم در افغانستان پیاده شود». بگفته او اعمار صلح فعالیت های را شامل میگردد که : «دور از ساحه جنگ غرض تجدید مبانی صلح و تهیه وسایل ساختمان آن مبانی، در عدم موجودیت جنگ صورت میگیرد»(24).**

**پروسه تحقق صلح یعنی« برقراری صلح»، «حفظ صلح» و «اعمار صلح» (25) در یک کشور مصاب به جنگ داخلی، با پروسه تکوین «ملت» که به علت جنگ مخَتل گردیده، می باید موازی و مرتبط به هم در نظر گرفته شود. گذار از «فرهنگ جنگ » به « فرهنگ صلح» مستلزم کار دراز مدت، وسیع و برنامه ریزی شده از طرف دولت ملی است. درین تلاش علاوه بر اجرای اموری که گروه های متخاصم را به یکدیگر نزدیک میکند و روحیه تعاون ومشارکت جمعی آنان را تقویت مینماید، باید از هرگونه اقدام و تحریکاتی که پراگندگی آنان را تشدید مینماید و به اتحاد ملی آنان لطمه میزند، احتراز کرد . کار ارتجاعی نفاق افگنانه ضد ملی که هم اکنون متأسفانه بوسیله عده یی از «روشنفکران؟؟؟» ما یا ناخود آگاه و یا هم «دستوری»، برخلاف منافع ملی کشور، صورت میگیرد.**

**شهید دوکتورنجیب الله با چنین برداشتی، «سیاست مصالحهٔ ملی» را برحق سیاست بزرگ و«مشی استراتیژیک » میخوانند و برای تدوین اساسات، غنا و تعمیل آن، آگاهانه و علمی برخورد مینمودند. ایشان قبل از همه :**

**اول ـ علل و عوامل اجتماعی، اقتصادی، سیاسی و فرهنگی جنگ را در ابعاد داخلی و خارجی آن بمثابه معضله افغانی، تشخیص نمودند .**

**دوم ـ برای رفع و برطرف نمودن علل و عوامل جنگ با درنظرداشت منافع ملی و دیدگاه ترقیخواهانه، تدابیر کوتاه مدت و دورنمایی اتخاذ نمودند.**

**سوم ـ شیوه ها، وسایل و ساختار های تعمیل این تدابیر را مشخص ساختند.**

**ایشان در هرسه استقامت فوق به نظریات مردم مراجعه و بر اساسات دین مقدس اسلام، سنن، عنعنات، مختصات و ارزشهای افغانی اتکا نمودند. ایشان متوجه شدند که این معضلات دارای ابعاد داخلی و خارجی بوده و ریشه های عمیق تاریخی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی دارند که رویداد های سالهای اخیر صرف زمینه های تبارز بحرانی آنها را مساعد ساخته است. بنابرین حل ریشه یی و صادقانه این معضلات در هردو بُعد آن نه صرفاً با اقدامات تاکتیکی و کوتاه مدت بلکه با تدابیر بلند مدت و استرا تیژیک ممکن و میسر میگردد.**

**استعداد استثنایی دوکتور نجیب الله درین بود که ایشان با درنظرداشت واقعیت های فوق، اساسات سیاست مصالحه ملی را طرح و آنرا بمثابه یک سیاست زنده و پویا ( نه دُگم و محجر) پیوسته غنا بخشیدند و به وسیلۀ مؤثر دستیابی به اهداف مطروحه میدل نمودند، چیزیکه جوهر این سیاست است و می باید پیوسته آنرا در نظر داشت.**

**بنابرین مدافعین سیاست مصالحه ملی در ح. د. خ. ا و بعد در حزب وطن نیروی بالنده و مصمم سیاسی یی تحت رهبری دوکتور نجیب الله بودند که با سطح بلند شعور سیاسی و آزاد از امر و نهی عاملین بُعد خارجی معضله افغانستان، در تفاهم با جامعه بین المللی (که سازمان ملل مسولیت انسجام آنرا پذیرفته بود) حل کامل سیاسی معضله افغانستان رابطور علمی مطرح و آنرا گام به گام و در جریان مبارزه حاد، عمق و گسترش و غنا بخشیده و زمینه های نفوذ و اعتبار آن را در بین جامعه (منجمله در داخل ح. د. خ. ا و در میان اپوزسیون) و در عرصه بین المللی، به تدریج مساعد ساختند. دوکتور نجیب الله معتقد بود که: « وظیفه نیروهای سالم ملی در شرایط حساس کنونی نه انتظار پسیف برای شرایط مطلوب، بلکه فعالیت پرتحرک در جهت ایجاد چنین شرایط می باشد»(26). بنابر چنین اندیشه و کار پرتحرک بود که در استانه تطبیق پلان صلح ملل متحد، هیچ طرف داخلی و خارجی دخیل در معضله افغانستان نتوانستند آنرا رسماً قبول نه نمایند ـ به همین**

ملحوظ عده یی از میان آنان ـ نه از راه های قانونی و مشروع ـ بلکه با توسل به توطئه علیه این پلان عمل نمودند.

همانطوریکه با درک از ابعاد و علل اساسی جنگ، تشخیص اهداف اساسی سیاست مصالحه ملی ممکن گردید، دوکتور نجیب الله با عطف توجه به شناخت انگیزنده های بروز جنگ و اتخاذ تدابیر متقابل، سیاست مصالحه ملی را محتوی بخشید، همچنان وسایل تحقق آنرا تشخیص و با نو سازی و یا هم بازسازی این وسایل آنان را به هدف تعمیل این سیاست بکار بست. این مسئله را بیشتر توضیح میدهیم:

## 4 ـ مصالحه می باید از کجا آغاز میگردید ؟

مصالحهٔ ملی اندیشهٔ سیاسی است. این اندیشه نه تنها تمام افغانها بلکه مجموع ساختارهای اجتماعی ـ اقتصادی، سیاسی، نظامی و فرهنگی بحران زدهٔ افغانی، رفع این بحران، همخوانی مجدد روند های اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی و سیاسی جامعهٔ افغانی و دستیابی به رشد موزون باهمی این روندها را در نظر داشت و دارد. همچنان همزیستی و آمیزش معقول و مشروع روند های جامعهٔ افغانی را با روند های مشابه منطقوی و جهانی، هدف قرار داده بود و قرار داده است .

بنابر آن با اتکا به چنین معقولیت خویش، نفوذ در اذهان و جلب اعتقاد قاطبهٔ افراد جامعهٔ افغانی را در نظر داشت. این افراد میتوانست در درون ح. د. خ. ا (اعم از جناح خلق و پرچم)، در میان متحدین سیاسی این حزب، در میان لایه های مختلف اپوزسیون آن وقت اعم ازمسلح و غیر مسلح و سر انجام در میان تمام افغانها وجود داشته باشد.

همچنان این اندیشه تلاش داشت در جامعهٔ جهانی، اعتقاد به درستی و حقانیتِ خود را برانگیزد. حقایق انکار ناپذیر (هم در جریان تعمیل این سیاست بمثابه سیاست رسمی حزب وطن و دولت جمهوری افغانستان و هم امروز و مطمیناً در آینده نیز) مؤید آنست که این

اندیشه راه خود را در اذهان مردم افغانستان وهم در مجامع بین المللی باز نموده بود و باز مینماید. اعترافات متعددِ صریح و یا افاده های شرمگینانه مخالفین دیروزی این سیاست ـ به شمول عده یی ازافراد شاخص تنظیم های «جهادی» افغانی و رهبران کشورهای دخیل در توطئه اپریل 1992 علیه این سیاست ـ مبنی بر درستی و حقانیت آن، یا عنوان نمودن کنونی آن توسط همین مخالفین، مصداق دقیق این حقانیت است.

طرح سوال «مصالحه باکی؟» صرف میتواند ناشی از درک محدود مطرح کنندگان آن از گستره مفهوم اندیشه سیاسی مصالحۀ ملی و اثر گذاری آن بر ابعاد مختلف زندگی اجتماعی ـ اقتصادی باشد؛ زیرا این سوال نمتوانست و نمیتواند ظرفیت های را افاده نماید که اندیشه سیاسی مصالحۀ ملی و سیاست های مبتنی بر این اندیشه، در نظر داشت و در نظر دارد. مبتنی بر اندیشه مصالحۀ ملی، می باید مصالحه را تمام افراد طرف های درگیر جنگ از «خود فردی» خویش آغاز می کردند، یعنی بمثابه یک فرد با «خویشتن افغانی» خود مصالحه می کردند. زیرا انبوهی از مفاهیم تلقین شدۀ ایدیولوژیکِ بیگانه با واقعیت های اجتماعی، اقتصادی، سیاسی و فرهنگی افغانی، آنان را از درک درست این واقعیت ها عاجز ودر نتیجه ازخویشتن افغانی شان بیگانه ساخته بود. این بیگانگی تا زمانی رفع نمی گردید و نمیگردد که دستگاه تفکر آنان نه با جهانبینی و مفاهیم علمی مجهز؛ بلکه به جهان بینی ایدیولوژیک و مفاهیم آن مصاب باشد و نتواند «از احکام و مدل های کلیشه یی بیگانه با واقعیت جامعۀ ما» رهایی یابد. دستیابی به رفع این بیگانگی به زمان ضرورت داشت و به چگونگی تصمیم و تلاش اگاهانۀ خود آنها مربوط بود و مربوط است. این برخورد می باید از «خود فردی» آغاز و به سوی «خود جمعی» یعنی از «من» به «ما» گسترش می یافت. بعضی ها «مصالحه با خود» را با برداشت نادرست بمثابه «خود حزبی» در وجود «ح. د. خ. ا (وطن)» مطرح مینمایند. ازجمله جناب فیاض نجیمی بهرمان طی مضمون «مصالحۀ ملی: اندیشه یی در میان خیالات» در زمینه چنین مینویسند : «ار چند ح. د. خ. ا (وطن) سیاست مصالحۀ ملی را پذیرفت و گویا میخواست با

**مخالفین کنار آید، اما هیچگاه به سوی خود نگاه نکرد. آن حزب اول باید مصالحه را باخود و در درون خود آغاز میکرد؛ بعد با مخالفینی که در زیر سلطهٔ حاکمیتش قرار داشتند؛ بعد با مخالفین مسلح و در نهایت با همه مردم افغانستان. این غیر ممکن بود...» (27).**

**در مورد این ادعا که : «آن حزب [( ح. د. خ. ا )] مصالحه را با خود و از درون خود آغاز میکرد»؛ سوال مطرح می شود که آیا «ح. د. خ. ا (وطن)» بمثابه یک واحد ارگانیکِ «خود حزبی» وجود داشت؟**

**راوی محترم خود در زمینه معتقد است که:«... ساختاری که به نام ح. د. خ. ا یاد می شد اگرچه رنگارنگی اتنیکی جامعه ما را در خود انعکاس میداد ولی همان تنوع نه به نفع وفاق بلکه شقاق در درون آن تمام شد که در بَعد تاثیر منفی بر جامعهٔ ما گذاشت . در اصل حزب یا «اتحاد» دموکراتیک خلق مجموعهٔ از احزاب و دسته هایی بود، که از دو بزرگ نام «خلق» و «پرچم» از یک سو و اتحاد دسته ها و گروه های قومی، منطقه ای و زبانی از سوی دیگر تشکیل یافته بود. هرگروه، برخوردار از یک رهبر در رأس خویش بود. در پائین، میزان توانایی هر رأس بر اساس کمیت طرفداران و همچنان توافق، همسویی و حتی معامله با رهبران دیگر محاسبه میشد ـ البته درین قاعده استثناآتی هم وجود داشتند، که تعیین کننده نبودند ـ تقسیم مقامات رهبری به اساس فاصله با مسکو و وفاداری به یکی از بزرگ نام ها و در درون بزرگ نام ها وفاداری به اهرم تعیین می شد. وفاداری اعضا در وهلهٔ نخست نه به حزب و آرمانهای آن بلکه به شخصیت ها سنجش میشد. اندیشه و تیوری توطئه جزء زندگی روتین حزب بود.... میتوانیم حزب دموکراتیک خلق را ساختار نیمه مدرن شبه «کنفدراسیون قبیله» ای نام دهیم، که از توصیف های بالا، اندیشه های استبدادی و فشارهای بیرونی اثر پذیرفته و باهم جمع شده بود» (28).**

**با حفظ مسایل قابل بحث در نقل قول فوق، نتیجه درستی که از آن به یقین کامل استنباط میگردد، این است که هستی «خود حزبی» این ساختار («ح. د. خ. ا ـ وطن») را بمثابه یک حزب مدرن**

(آنطوریکه ادعا می شد و میشود) مورد سوال قرار میدهند. اندیشه مصالحهٔ ملی به سوی ح. د. خ. ا «نگاه» کرد و از درون آن نیز «آغاز» کرد، زیرا بطور طبیعی می خواست نخستین «ما»ی معتقد ومدافع خود را در وجود این «خود حزبی» مشاهده نماید، ولی آنرا نه «خود حزبی» و «ما»ی ارگانیک، بلکه چنان «یافت» که «بود». پس در ح. د. خ. ا آنهائیکه توانستند با خویشتن افغانی خویش مصالحه و رفع از خود بیگانکی کنند، آن «ما»ی معتقد و مدافع مصالحهٔ ملی را واقعیت بخشیدند که نه همهٔ حزب، بلکه اکثریت آنرا احتوامیکرد. زیرا مصالحهٔ ملی جادهٔ یک طرفه نبود، آنهائیکه در مواضع چپ افراطی باقی ماندند، نتوانستند و یا آگاهانه نخواستند تلقین های ایدیولوژیک را ترک نمایند؛ آنهائیکه بجای پذیرش اعتدال، به فرهنگ زور، خشونت و توطئه و«اندیشه های استبدادی» معتقد ماندند؛ آنائیکه نتوانستند به معقولیت منطق کثرت دست یابند و در حصار خود منشی تمامیت خواهانه محصور ماندند؛ آنهائیکه نتوانستند و یا نخواستند به اندیشه های ملی برسند و در زندان تفکر و فرهنگ قبیلوی محبوس ماندند و سرانجام آنانیکه نه در «فاصله» با «مسکو» «اسلام آباد» و«تهران» بلکه درمراکز بخصوص آنان «ذوب»، از خویشتنِ افغانی شان بیگانه شده بودند و منافع آنان را در برابر منافع ملی افغانستان ترجیح میدادند، به درجات وفاصله های متفاوت وحتی بعضی ازمیان آنها در خصومت با این اندیشه قرار گرفتند و با مانور های رنگارنگ متوسل و سرانجام راه توطئه و اقدامات مسلحانه علیه این اندیشه، سیاست مبتنی بر آن و مواضع خصمانه با مدافعین آن را برگزیدند.

اگر از «دیدگاه» بی تعصب به پروسه تعمیل سیاست مصالحهٔ ملی نظر افگنیم این حقیقت را به وضاحت می یابیم که اندیشهٔ سیاسی مصالحهٔ ملی به تدریج و به مرور زمان راه خویش را با موفقیت دراذهان «مخالفینی که زیر سلطهٔ حاکمیتش [(حاکمیت جمهوری افغانستان)] قرارداشتند»، همچنان در ذهن و روان عدهٔ زیادی از «مخالفین مسلح»، اکثریت «مردم افغانستان» ودر عرصهٔ بین المللی بازنمود. در نتیجه باعث تقلیل تدریجی فاصله آنان از دولت جمهوری افغانستان و تغییر مواضع سیاسی شان گردید. حتی رهبری افراطی

ترین بخش های اپوزسیون مسلح درنتیجهٔ فشار ذهنیت های عامه و فضای بین المللی - که سیاست مصالهٔ ملی در رابطه به مسئلهٔ افغانستان ایجاد نموده بود- حاضر به مذاکرهٔ مکرر - نه چندان مخفی - با رهبری ح. د. خ. ا گردیدند: مذاکرات مستقیم با حواریون شاه سابق آغاز گردید و ادامه یافت، تماسهای مستقیم رهبری حزبی و دولتی با تکنوکرات های افغانی مقیم خارج تامین گردید، عده یی زیادی از قومندانان مسلح مخالف یا عملاً تغییر جبهه داده، بطور علنی در کنار قوای مسلح جمهوری افغانستان قرار گرفتند؛ یا بدون علنی شدن با امضای پروتوکولهای همکاری با دولت در محلات شان باقی ماندند و محلات شان را مناطق صلح اعلان نمودند؛ یا بدون ارتباط با دولت عملاً ازجنگ دست کشیدند، زیرا درنتیجهٔ تعمیل سیاست مصالحهٔ ملی دیگر انگیزه های عقیدتی و روانی را برای اداومهٔ «جهاد» از دست داده بودند. دوکتور نجیب الله طی گزارش به کنگرهٔ دوم حزب درین زمینه چنین گفتند: «طی پنج سال گذشته ... تفاهم و مذاکره در سطوح مختلف با مخالفین به پیش برده شده تعداد افراد گروه های پیوسته به مشی مصالحهٔ ملی که اکنون رقم اضافه از یک صد هزار نفر را نشان میدهد و کاهش نیروهای فعال جنگی مخالفین به وضاحت نشاندهندهٔ گرایش عمیق آنان بسوی تامین صلح در کشور می باشد. در حال حاضر دو سوم قومندانان گروه های مسلح مخالف یا در حال مذاکره با دولت قرار دارند و یا با درک بیهودگی جنگِ برادر کشی از فعالیت محاربوی دست کشیده اند...

ح. د. خ. ا با تعمیق مشی مصالحهٔ ملی اکنون از پرستیژ بیشتری در عرصهٔ ملی و بین المللی برخوردار گردیده است.»

مخالفین سیاسی که در ساحات تحت حاکمیت دولت قرار داشتند، به فاصله های متفاوت در جهت نزدیکی با حزب و دولت تغییر موضع دادند. عده یی از آنها تا سرحد اشتراک در حکومت به همکاری پرداختند (از جملهٔ 32 تن عضو کابینه، 22 تن آن به شمول صدراعظم و همچنان از جملهٔ 4 معاون رئیس جمهور، دوتن شان غیر حزبی بودند). در انتخابات برای احراز کرسی های پارلمان، ارگانهای محلی قدرت و ادارهٔ دولتی و رهبری سازمانهای اجتماعی شرکت نمودند و

درصورت بدست آوردن آرای لازم درین کرسی ها قرار گرفته و مسوولیت پذیرفتند (اعضای حزب عدۀ محدود اعضای پارلمان را تشکیل میداد، قضا وڅارنوالی غیر حزبی گردیده بود) وحتی به تاسیس سازمانهای سیاسی علنی و قانونی اقدام نمودند. شش سازمان سیاسی با قبول اصول سیاسی و تشکیلاتی حزب بطور کامل به آن پیوستند. همچنان بعد از انفاذ قانون احزاب ده حزب و سازمان سیاسی رسماً به فعالیت علنی آغاز نمودند (29) ؛ در نتیجه: برعکس تخیل راوی «در رده بندی قدرت تغییر» زیاد رونما گردید و «به انحصار قدرت پایان داده» شد.

وضعیت در سازمان ملل متحد و کشورهای عضو این سازمان در برخورد با مسایل افغانی و در برابر دولت جمهوری افغانستان تغییر مثبت نمود. دیگر در اسامبلۀ عمومی این سازمان، اکثریت اعضا، دستهای شان راعلیه جمهوری افغانستان و بخاطر محکومیت آن بلند نمی نمودند و افغانستان داشت آهسته، آهسته از حالت یک کشور تجرید شده، بدر آمده جایگاه مناسب خود را در جامعۀ جهانی باز می یافت.

در نتیجۀ اندیشۀ سیاسی مصالحۀ ملی و سیاستِ مبتنی برآن بود که پایگاه اجتماعی دولت جمهوری افغانستان گسترش یافت و تقویت شد و دفاع مستقلانه ممکن گردید. بخش های بزرگِ از اپوزسیون مسلح پشتوانه های عقیدتی و روانی «جهاد مقدس» در برابر«کفار» و انگیزه های ملی برای دفاع از سرزمین آبایی در مقابل «تجاوز بیگانه» را ازدست دادند. در نتیجه تکیه گاه مردمی افراطی ترین حلقات رهبری اپوزسیون مسلح هرچه بیشتر تضعیف میگردید.

برعکس ادعای راوی محترم، این «ممکن» گردید که مصالحۀ ملی بمثابه اندیشۀ جدید سیاسی، بعد ازاعلام خویش بتواند، به مرور زمان در ذهن و روان اکثریت اعضای ح. د. خ. ا و همچنان حزب وطن؛ اکثریت اپوزسیون مسلح و غیر مسلح آن وقتِ دولتی و اکثریت مردم افغانستان نفوذ نموده، اندیشه و عمل آنها را سمت دهد.

## 5 ـ موانع و دشواری ها در راه تحقق مصالحهٔ ملی :

**همانطوریکه اندیشه سیاسی مصالحهٔ ملی و سیاست های مبتنی بر این اندیشه، حل ابعاد داخلی و خارجی معضله افغانستان را احتوا مینماید؛ بنابرین مجموع گرایشات موافق و مخالف در گستره ابعاد مذکور را نیز می باید در محاسبه میداشت. بدین ملحوظ نیروهای موافق و همچنان نیروهای مخالف این اندیشه در درون ح. د. خ. ا، سپس حزب وطن، در میان متحدین سیاسی این حزب، در میان اپوزسیون مسلح و غیر مسلح و در مجموع جامعه افغانی اعم از افغان های مقیم کشور و خارج از آن، افزون بر آن در دسته بندی های مختلف نیروهای سیاسی کشور های دخیل در معضله افغانستان ـ از جمله در پاکستان، در ایران، در کادر حزبی و دولتی اتحاد شوروی و در دولت و احزاب ایالات متحده امریکا و اقمار هریک از این ابر قدرت ها با تبعیت از توجیهاتی که از منافع شان بعمل می آردند ـ وجود داشتند که می باید در یک تدقیق، تحلیل و محاسبه دقیق، چگونگی برخورد با هریک از این نیروها تنطیم میگردید. مبرهن است که در گستره مورد نظر، نیروهائیکه از تامین صلح و قطع جنگ در افغانستان طرفداری و حمایت مینمودند و مینمایند، بطور قطع اکثریت مطلق را در مقایسه با آنانیکه خواهان تداوم جنگ اند، تشکیل میدادند و میدهند. اندیشه سیاسی و سیاست های مبتنی بر مصالحه ملی در افغانستان با اتکا به همین اکثریت مطلق تلاش داشت، نیروهای معتدل در میان مخالفین این سیاست را تشویق به حمایت از پروسه تحقق مصالحه ملی نموده و در نتیجه افراطی ترین بخش های مخالفین این امر را تحت فشار قرار داده، صلح را بر ایشان تحمیل نماید. با در نظرداشت اصول فوق پروسه مبارزه برای دستیابی به اهداف مصالحه ملی آغاز و ادامه یافت که اینک از این میان موانع در برابر مصالحه ملی در داخل ح. د. خ. ا را در پیوند با برخی از نیروهای خارجی دخیل در معضله افغانستان، مورد بحث قرار میدهیم:**

**حزب دموکراتیک خلق افغانستان نیروی سیاسی بود که ایدیولوژی چپ افراطی مبانی اندیشه یی وسمت دهندهٔ عملکرد سیاسی**

کادر رهبری و سیاست های رسمی آنرا تشکیل میداد. با داشتن چنین مشخصه، این حزب در یک طرفِ بُعد داخلی جنگ نیز قرار داشت.

در عین حال این حزب بخشی از جامعهٔ افغانی بود و اعضای آن از بطن همین جامعه سربلند نموده، بنابرین خواهی نخواهی از مختصات اجتماعی ـ فرهنگی جامعه افغانی (ازسنن و سلوک ساکنین دهات گرفته تا شهرنشینی) و همچنان از تلقینات ایدیولوژیک اثر پذیرفته بودند. دوکتور نجیب الله «نو سازی حزب» را «شرط ضروری تامین صلح و اعمار مجدد کشور» میخواند. به همین مبنا با تصویب برنامه و اساسنامه کیفیتاً جدید و تغییر نام ح. د. خ. ا به «حزب وطن»، این مأمول مورد نظر قرار داشت .

در عین حال طبعیست که تاثیر تلقینات ایدیولوژیک بر ذهن و روان رهبران، کادرها و اعضای حزب، پدیده نبود که همزمان با پذیرش رسمی اساسات جدید اندیشه یی، در یک روز بدور انداخته شود. لازم بود هر عضو حزب دستگاه تفکر شان را «نو سازی» نمایند. یعنی آن را از شر مفاهیم تلقین شده ایدیولوژیک آزاد و واقعیت ها را همان طوری که هستند درک و بکمک مفاهیم علمی بیان، توضیح و تفسیر نمایند. همین پروسه، پروسهٔ بازیافتن خویش و مصالحه باخود است. با توجه به این مسئله هم بود که دوکتور نجیب الله «نو سازی حزب» را «شرط ضروری تامین صلح و اعمار مجدد کشور» میخواندند و بر همین مبنا با تصویب مرامنامه و اساسنامه کیفیتاً جدید و تغییر نام ح. د. خ. ا به «حزب وطن»، این مامول را مورد نظر داشتند. ایشان نه صرف تغییر مرامنامه، اساسنامه و نام حزب بلکه مهمتر از همه تغییر «هر عضو حزب» را مطالبه مینمودند. به همین ملحوظ در آخرین قسمت بیانیه خویش درکنگره دوم حزب با تاکید، خطاب به اعضای کنگره؛ چنین گفتند: «نوسازی باید همه عرصه های حیات حزبی اعم از سازمانی، مفکوروی، ساختار و فعالیت مجموع حزب و هر سازمان حزبی را در بر گیرد. نوسازی باید به امر هر سازمان حزبی و هر عضو حزب مبدل گردد». این پروسه یی بود که آغاز یافته و می باید بطور معقول ادامه می یافت.

درست به علت فوق هم بود که در درون ح. د. خ. ا و حتی در حزب وطن نیز موانعی در برابر اندیشه جدید حزب وجود داشت. این موانع عبارت بودند از:

ـ نفوذ تلقینات ایدیولوژیک در اذهان وکردار اعضای حزب و سؤ استفاده عده یی از رهبران محافظه کار، دوران زده و امتیاز باخته ازاین تلقینات. این رهبران « بازگشت حزب را به اصطلاح به مواضع طبقاتی، که در عمل چیزی جز فاصله گرفتن از واقعیت های کشور، جز نفی مشی مصالحۀ ملی و طولانی ساختن جنگ وخونریزی بوده نمیتوانست، تقاضا میکردند»(30). آنها تلاش داشتند بنیادهای اندیشه یی، سیاست های عملی وحتی نام حزب (ح. د. خ. ا)، نام دولت (جمهوری دموکراتیک افغانستان)، جناح های قبلی حزب («خلق» و «پرچم») و سمبول هایی چون بیرق و نشان حزب و دولت را نیز حفظ نمایند. زیرا دراین بنیادهای اندیشه یی، سیاست ها، نامها و سمبول ها، خود و نقش تاریخی خویش را میدیدند و در حقیقت در حفظ آنها، حفظ خود و تداوم نقش شان را در نظر داشتند.

ـ گرایشات عقب ماندۀ فکری متمایل به جهت گیریهای خصمانۀ اتنیکی، زبانی و سمتی که به مثابه ترسبات ذهنی در تحت الشعور عده یی از رهبران، کادرها و اعضای حزب وجود داشت و با درز برداشتن اعتقادات ظاهراً غالب قبلی («ایدیولوژی دوران ساز طبقۀ کارکر»)، دوباره عود و چون عقده های واپس زده، نیرومند تر از گذشته سر بلند نموده و در برابر پروسۀ تکوین ملت (یکی از شاخص های اندیشۀ مصالحۀ ملی) به مقاومت پرداختند. این گرایشات مضر نیز محملی شد برای سؤاستفادۀ عده یی از رهبران سنتی و فاقد دورنما در سیاست های جدید.

ـ امتزاج حزب با دولت و تبدیل آن به پدیدۀ حزب ـ دولت، مانع دیگری در برابر تحقق سیاست مصالحۀ ملی بود. تخلیۀ نمودن ساختار دولتی از وجود اعضای حزب و بازگشت به حزب و دولتِ جدا ازهم ، با مقاومت حلقات تمامیت خواه و محافظه کار مواجه شده به تحریکات علیه این سیاست و طرح کنندگان و مدافعین آن زمینه میداد. سبکدوشی

یک وزیر حزبی بخاطر تقرر یک فرد غیر حزبی در آن مقام و اعاده نقش غیر حزبی ها در ساختار قدرت، چه بسا که باعث برانگیختن وزیر سبکدوش شده در مخالفت با سیاست مصالحه ملی و حامیان این سیاست میکردید. دوکتور نجیب الله درین زمینه در کنگرۀ دوم حزب چنین گفتند: «... برای برخی از اعضای حزب که قدرت را بلا منازع در اختیار داشتند و مغرورانه بر کرسی ها تکیه زده بودند، دشوار بود درک کنند که حاکمیت به مردم تعلق دارد و مردم در خارج حزب نیز زندگی و کار میکنند. آنان نیز باید در همه امور دولتی بطور متساوی الحقوق با حزبی ها سهیم گردند و قدرت به آنان بر مبنای معیارهای دموکراسی تقسیم گردد. برای آنهائیکه سالها حق موجودیت سازمانها و احزاب سیاسی دیگر را نفی کرده بودند و فقط در چارچوب سیستم یک حزبی قادر به تفکر بودند، دشوار بود که با همین سازمانها و احزاب مشترکاً کار کنند و یا موجودیت آنان را تحمل کنند.»

ـ نفوذ عوامل بیگانه در کادر رهبری ح. د. خ. ا و بعد تداوم این نفوذ در حزب وطن. هریک از جوانب خارجی دخیل در قضایای افغانستان، میخواستند با استفاده از مهره های تعبیه شده شان در این حزب بزرگ، در برابر پروسۀ تحقق سیاست مصالحۀ ملی موانع ایجاد و یا حد اقل پروسۀ مذکور را برخلاف منافع ملی افغانستان، در سمت و سوی اهداف و منافع شان سوق دهند. این عوامل بیگانه در درون ح. د. خ. ا و بعد در حزب وطن نیز، خواستند نیات باطنی شان را در دفاع از منافع بیگانه، زمانی تحت ساترهای دفاع از ارزشهای ایدیولوژیک ح. د. خ. ا ؛ زمانی هم تحت ساتر های تمایلات عقب ماندۀ تباری و بعضاً با نفاق افگنی های مذهبی نیز می پوشانیدند. مثالهای مشخص و متبارز آنان عبارتند از:

1- چپ نما هائیکه دراوایل مخالفت شان را با سیاست مصالحۀ ملی؛ دفاع از ارزشهای سنتی ح. د. خ. ا (با مانور فریبنده از موضع جناح خلق) وانمود کردند و در نهایت همین چپ نما ها ـ بنابر دساتیر مراکز خارجی ـ برخلاف منافع ملی به اقدامات نظامی دست یازیدند. سرانجام از مواضع مضر تباری سر برون نموده و بطور علنی در کنار

گلبدین حکمتیار و درخدمت آی.اس.آی پاکستان قرار گرفتند، که تا اکنون هم قرار دارند.

2 ـ چپ نماهائیکه در اوایل مخالفت شان را با سیاست مصالحهٔ ملی دفاع از ارزشهای سنتی ح. د. خ. ا (با مانور فریبنده از موضع جناح پرچمی) وانمود کرده و در نهایت همین چپ نماها مطابق سناریوی خارجی، اعتقاد «انترناسیونالیزم پرولتری» را یک شبه کنار گذاشته، گرایشات مضر تباری و سمتی را تبارز دادند. در کنار شورای نظار و جمعیت اسلامی قرار گرفتند، به اقدامت نظامی متوصل و برخلاف منافع ملی تحقق پلان صلح پنج فقره یی سازمان ملل را در ثور 1371 ناکام نمودند.

3 ـ آنهائیکه در اوایل با سیاست مصالحه ملی تفاهم نشان دادند، اما با رشد سیاست مصالحهٔ ملی از فورمولهای عام به طرح های مشخص که معطوف به تکوین صلح و مدافع مصالح و منافع ملی بود، همزمان و موازی به گرایش مسکو و تهران در ضدیت با این سیاست، آنها نیز مطابق سناریوی مسکو و تهران از مواضع سیاست مصالحهٔ ملی به مواضع سیاست مصالحهٔ ضد ملی ـ که منافع مسکو و تهران را در نظرداشت ـ میلان نمودند و سرانجام با تبارز گرایشات مضر تباری و تفرقه افگنی مذهبی ـ مانند گروه دوم و یکجا با آنها ـ به اقدام نظامی دست زده در کنار «شورای نظار» و «حزب وحدت اسلامی» قرار گرفتند.

جناب فیاض نجیمی بهرمان در مضمون «خیالات» خویش، عینیت موانع فوق را در برابر مصالحهٔ ملی ـ که مثال های مشخص انکار ناپذیر درعملکرد افراد وحلقات معین در رهبری ح. د. خ. ا و بعد در رهبری حزب وطن دارند ـ نادیده گرفته و یا با کلی گویی از بیان صریح آنها طفره میرود. اما بنابر کینهٔ با منشهٔ معلوم، تحت عنوان «موانع مصالحه» با عجله مینویسد:«1. رئیس جمهور نجیب الله» و به تعقیب آن «نبود فرهنگ بیوگرافی نویسی سیاسیان درکشورما» را با ابتکارِ «یادداشت» از «خاطراتِ» «همکاران روسی» و«نزدیکان واطرافیان» معلوم الحال، جبران نموده «کوشش» مینماید تا این

«فرهنگ» را «در کشورما» پایه گذاری نمایند. بنابرین برای «پرزدنت نجیب الله» در«خیالات» خود، «بیوگرافی سیاسی» میتراشند و در نتیجه به کشف «ویژگی خاص شخصیت» او دست می یابند تا اورا «مانع مصالحه» قلمداد کنند. چگونگی پرداخت مسئله نشان میدهد که راوی تحت فشار منابع «روایت» مرتکب چنین سفسطه شده اند. زیرا این خود اوست که چنین سوال را مطرح مینماید:« آیا ممکن است که چهرهٔ که خود ممثل یک سیاست پنداشته می شد، دفعتاً عامل جدی بازدارندهٔ تحقق آن شمرده شود؟.»

همه میدانند که نجیب الله طراح و مبتکر مصالحهٔ ملی بود. مصالحهٔ ملی بازتاب استنتاج نهایی ذهن قوی این شخصیت سیاسی با استعداد و جسور و برخاسته از عمق اعتقادات او بود. او به حقانیت و درستی این اندیشه برای حل معضلات افغانی باور کامل داشت و به همین علت ـ چنانچه بارها گفته بود ـ در راه تحقق آن حاضر گردید تا بطور داوطلبانه از قدرت دولتی کنار رود و سرانجام در این راه جانش را فدا نمود و حماسهٔ جاویدان شهادتش را ثبت تاریخ کرد. راوی محترم هم نتوانسته اند کوه بلند شخصیت ایشان را نادیده انگارند. ایشان ـ اگر چه توأم با سم پراگنی و دلیل تراشی ـ چنین اعتراف مینماید: «وی[(دوکتور نجیب الله)] در میان همقطارانش توانست در پارهٔ از مسایل ملی و بین المللی از خویش فراست، دراکیت و درایت نشان دهد. همچنان تا اندازه یی موفق شد تا سیمای خویش را از یک فرد وابسته به روسها تغییر داده و به یک شخصیت مورد پذیرش در میان بسیاری از شهروندانی که در زیر سلطهٔ حاکمیتش قرار داشتند، مبدل سازد. حتا امروز، علی الرغم نبودش، یکی از مورد علاقمند ترین شخصیت های سیاسی ـ در گذشته ـ در افغانستان محسوب می شود. فوتوها، فلم ها و سخنرانی هایش را بفروش میرسانند، که منبع درآمد می باشد. یک نوع شباهتی بین او و چه گوارا صرف در رابطه با شهرت الگویی پدید آمده است.»(31)

راوی در متن به ظاهر توصیف آمیز مثبتِ فوق، تلاش نموده با بکاربرد برخی مفاهیمی چون :« پارهٔ از مسایل ملی و بین المللی» ، «یک فرد وابسته به روسها»،«شهروندانی که در زیر سلطهٔ حاکمیتش

قرار داشتند» صفات مثبت بیان شده را ناچیز وکم اهمیت جلوه داده و شخصیت مستقل و ملی نجیب الله را زیر سوال ببرد. او باید بداند آنهائیکه وابسته به روسها بودند، هیچ وقت نتوانسته اند از دکته روسها حتی تا امروز سرباز زنند. کردار سیاسی این عده مؤید آنست که آنها منافع روسها را بر منافع ملی رجحان داده و هم اکنون نیز رجحان میدهند. حرکت قاطع دوکتور نجیب الله در استقامت مصالحهٔ ملی و رد قاطع «مصالحه» مطابق نسخهٔ روسی، ازجانب او که «ائتلاف شمال» و «ستون پنجم» در درون حزب وطن مجری ناکام آن گردید، مصداق روشن استقلالیت دوکتور نجیب الله بمثابه یک شخصیت مستقل ملی است. بی جهت نیست که شهید دوکتور نجیب الله در بخشی نامه یی ـ منتشره در سایت «پیام وطن» ـ که در جولای 1996 از پناهگاه خویش (مقر سازمان ملل در کابل) به اعضای فامیل خویش فرستاده اند، در ضمن یاد آوری برخی اقدامات مستقلانه ملی خویش منجمله اعلان «روز نجات ملی افغانستان» چنین نوشته اند: این اقدامات «افتخارات تاریخی مرا رقم زدند و ثابت ساختند که غلام کس نبودم و دوستی میکردم نه غلامی، آنانیکه این حلقه غلامی را به گردن محکم نگهداشتند، حال شان را می بینید و هنوز کجاست؛ جواب فردایش بسیار، بسیار مشکل خواهد بود و جواب ندارند و نا بخشودنی اند.»

«راوی» تلاش نموده اند علل عینی ومنطقی محبوبیت دوکتور نجیب الله در میان مردم افغانستان را ـ که در اندیشه مصالحهٔ ملی و عملکرد سیاسی مستقلانه ملی او مبتنی بر این اندیشه مبنا دارد ـ اغماض و برای توجیه نیات نا صواب خود دلیل تراشی نماید. او چند فروشندهٔ «فوتوها، فلم ها و سخنرانی های» دوکتور نجیب الله را ـ که احتمالاً با انگیزهٔ «منبع درآمد» به فروش آنها توسل می جویند ـ می بیند، اما چشم دیدن آنرا ندارند تا صدها هزار شهروند افغان را نیز ببینند که علی الرغم ضعف اقتصادی، پول میدهند و این فوتوها، کست ها و ویدوکستِ فلم ها و سخنرانی های مذکور را میخرند. ایشان «اعتبار» «پرزدنت نجیب الله و رژیمش را» محدود به «بسیاری از باشندگان شهر کابل» ساخته و آنرا هم نه در قوت خود «پرزدنت نجیب الله و رژیمش»، بلکه در ضعف «تنظیم های جهادی» وانمود کرده و

صرف انگیزه های عاطفی ـ ناشی از «مرگ وی با آن شیوۀ بربر منشانه و وحشتناکی که طالبان انجام دادند». را محرک این اعتبار میخواند و سرانجام این اعتبار و محبوبیت را توأم با کینه و حسادت؛ نابجا و بیمورد، توسط نظریۀ دور تسلسل استبداد نظام الملک «استبداد ـ شورش ـ استبداد جدید» توجیه مینماید.

می باید ازاین ادعای «راوی» نیز بی تدقیق نگذریم که : چرا دوکتور نجیب الله یا«چهرۀ که خود ممثل یک سیاست» بود «دفعتاً عامل جدی بازدارندۀ آن شمرده شود؟.»

برای تدقیق دقیق و درست مسئله، نخست میباید به سوال ذیل پاسخ ارائه نمود.

ـ دوکتور نجیب الله ممثل کدام سیاست بود و منبع «روایت» جناب «راوی» کدام سیاست را در نظر دارد که نجیب الله را «عامل جدی بازدارندۀ آن» می شمارد؟.

در فصل دوم این اثر ، با توضیح بیشتر، دو سیاست مصالحه از همدیگر تفکیک گردید:

یکی ـ سیاست مصالحۀ ملی که دوکتور نجیب الله ممثل و مدافع آن بود .

دو ـ برداشت مسکو از این سیاست با توجیه به منافع خود شان یعنی« مصالحه بدون مانع» که در حقیقت فاقد محتوای ملی و یا دقیقتر سیاست مصالحۀ ضد ملی بود.

حکم در مورد محرکات و موانع مصالحه را می باید از این دیدگاه برسی کرد که مرجع حکم، کدام مصالحه (اولی یا دومی) را در نظر دارند. مجموع محتوای نوشتۀ مورد بحثِ «راوی»، این حقیقت را با وضاحت تائید مینماید که ایشان مسئله را از «دیدگاه» دوم «روایت» مینمایند. بنابرین او و منابع روایتش حق دارند دوکتور نجیب الله

را«عامل جدی بازدارندهٔ» این نوع «مصالحه» بخوانند. اما حق ندارند کلمهٔ «دفعتاً» رادرین مورد بکار ببرند. زیرا مخالفت دوکتور نجیب الله با گرایشات مسکو درین زمینه نه دفعتاً و به یک بارگی، بلکه از همان ابتدا با تاکید روی خصلت ملی این سیاست و از همین موضع با گرایشهای مسکو ـ که منافع خود را در نظرداشت ـ به مخالفت آغاز کرد که به مرور زمان تعمیق گردید. مخالفت نجیب الله :

ـ با طرح روسی تخلیه مناطق شرقی و جنوبی کشور و عقب کشیدن قوت های نظامی و تشکیلات دولتی به شمال افغانستان به غرض ایجاد سپر دفاع از مرزهای جنوبی اتحاد شوروی و به قیمت تجزیه افغانستان.

ـ با پلان روسی سپردن ولایات شمال افغانستان به حیث مناطق خود مختار به احمد شاه مسعود که بعد از مخالفت نجیب الله، برای تعمیل این پلان، پیش کشیدن حسن شرق را با وارد نمودن فشارهای زیاد مطرح کردند که باعکس العمل مجدد نجیب الله، خنثی گردید .

ـ مخالفت با ارائه سند مبنی بر عدم درخواست غرامت جنگی از روس ها و قبول مسوولیت جانب افغانی مبنی بر «دعوت» اردوی سرخ به افغانستان که در تداوم این مخالفت نجیب الله از موضع دفاع از منافع ملی «روز نجات ملی افغانستان» را اعلام نمود .

این مخالفت ها و نظایر آن در مسایل خورد و بزرگ دیگر، استراتژیست های روسی را معتقد ساخت که با موجودیت نجیب الله نمیتوانند سناریوی «مصالحهٔ» مورد نظر شان را تطبیق و در نتیجه منافع شانرا در افغانستان حفظ نمایند. بنابرآن اقدامات ذیل رابرای تضعیف موضع دوکتور نجیب الله وناکام ساختن پروسهٔ مصالحهٔ ملی ـ در همان وقت ـ روی دست گرفتند:

ـ سازماندهی کودتاه نظامی با پیش کشیدن دوکتور حسن شرق به همکاری بخش نظامیان گماشته شده از جانب سازمان استخبارات نظامی شوروی که می باید در آستانه خروج کامل نظامیان شوروی از

افغانستان (26 دلو 1357)، دست به اقدام نظامی می زدند. این حرکت با سبکدوشی اضطراری دوکتور حسن شرق از مقام صدارت و سبکدوشی برخی از نظامیان از وظایف شان، قبل از اقدام به کودتا، خنثی ساخته شد.

ـ تحریک کودتای شهنواز تنی به هدف تدارک زمینه های بعدی برای پیروزی بغاوت شمال. این نخستین پروژه مشترک کا. جی . بی شوروی با ای. اس. آی پاکستان بود که هریک اهداف و منافع خود را در آن در نظر داشتند. کوتای مذکور در 16 حوت 1358 با اقدام نظامی آغاز و در مدت 24 ساعت سرکوب و ناکام ساخته شد.

ـ سازماندهی ائتلاف شمال، آغاز و گسترش بغاوت نظامیان افغانی وابسته به استخبارات نظامی شوروی و سپاه پاسداران جمهور اسلامی ایران، با حمایت کادر سیاسی «ستون پنجم» شان که سرانجام اقدام آنان به کودتای نظامی علیه دوکتور نجیب الله، به هدف ناکام ساختن پلان پنج فقره یی سرمنشی ملل متحد در 26 حمل 1371 تحقق و کشور به سوی دور مکرر فاجعه سوق گردید.

بعد از پیروزی همین کودتا بود که عبدالوکیل عضو هیئت اجرائیه شورای مرکزی حزب وطن و وزیر خارجه، نجیب الله را «مانع» بر سر راه مصالحهٔ مورد نظر شان (مصالحهٔ ضد ملی) خواند. او در حالیکه ائتلاف شمال را در نظر داشت، با تبختر طی کنفرانس مطبوعاتی دربرابر خبرنگاران داخلی و خارجی اظهار نمود که: با برطرف شدن این مانع اکنون مردم افغانستان خواهند دید که در ظرف چند روز مصالحهٔ بزرگ ما با «برادران» تحقق میپذیرد. با نظر اندازی از چنین «دیدگاه» است که جناب فیاض نجیمی بهرمان در ردیف «موانع مصالحه» دوکتور نجیب الله را نمره یک («1- رئیس جمهور نجیب الله») عنوان نموده، ایشان را درین زمینه «عامل جدی بازدارنده» میخوانند. این همان مصالحهٔ بود که باریس یلتسین رئیس جمهور فدراتیف روسیه ماه ها قبل (در 15 نوامبر 1991) از کودتای 15 اپریل 1992در افغانستان، سند آن را به برهان الدین ربانی سپرده و برادران کمونیست را به سلامی و اظهار ارادت و تعهد خدمت گذاری

**نزد او به هوتل «اکتیابرسکایا» فرستاده بود(32). مخالفت دوکتور نجیب الله با چنین «مصالحه» برحق بود، زیرا این «مصالحه» نمیتوانست ـ چنانچه نتوانست ـ صلح و ثبات را به افغانستان به ارمغان بیاورد، بلکه دور شیطانی دیگری را در تداوم جنگ زمینه میداد (چنانچه زمینه داد) تا بدین وسیله دروازهٔ آسیای مرکزی بسوی بحر هند و در نتیجه بسوی جهان (افغانستان) را به نفع روسیه، نامصؤون نگهدارند. دوکتور نجیب الله به نیات واهداف روسها پی می برد و در برابر آن چون سد استوار ایستاده و مانع تحقق آن می گردید. تداوم این تلاش هم اکنون نیزدر عملکرد برخی حلقات سیاسی درکشور مشهود است.**

**در خاتمهٔ این بحث می خواهم این اعتقادم را مطرح نمایم که: از نگاه به گذشته و نقد آن، می باید درسها یی را فراگیریم که در پرتو آن بتوانیم اندیشه و عمل امروز خویش را بسوی آیندهٔ مطلوب سمت داده واز تکرار اشتباهات فاجعه بار جلوگیری نمائیم .**

## یادداشت های فصل سوم :

1 ـ هاشم رضی، زرتشت پیامبر ایران باستان، چاپ هفتم سال 1384، تهران انتشارات بهجت، صفحات 31 و 32 .

2 ـ اوستا، بخش یسنا، هات 29 ، برگرفته از مؤخذ اول، صفحه 224 .

3 ـ همانجا، صفحه 74 ، برگرفته از اوستا، بخش یسنا، هات 29، بند 10 .

4 ـ همانجا، صفحه 261، برگرفته از اوستا، هات 12، بند نهم.

5 ـ فیاض نجیمی بهرمان، مضمون «مصالحهٔ ملی ـ اندیشه یی در میان خیالات»، عنوان کوچک « چرا مصالحه ؟ »، پراگراف پنجم .

6 ـ ر.ک : گزارش اساسی کمیته مرکزی به دومین کنگره ح. د. خ. ا .

7 ـ فیاض نجیمی بهرمان، همانجا، پراگراف اول و دوم .

8 ـ فیاض نجیمی بهرمان، همانجا، عنوان کوچک «2 ـ حزب دموکراتیک خلق » خط دهم و یازدهم .

9 ـ همانجا، پراگراف ششم .

10 ـ همانجا ، پراگراف هفتم .

11 ـ ر. ک : کتاب مذکور، چاپ 2002 ، ناشر اتحادیه کمک ها، تفاهم و همبستگی افغانها در بلجیم، بحث سوم صقحات 115 ـ 126.

12 ـ سلطان علی کشتمند، یادداشت ها ی سیاسی و رویداد های تاریخی، جلد سوم، صفحه 979 .

13 ـ همانجا، صفحه 724 .

14 ـ همانجا، صفحه 725 .

15 ـ هماجا، صفحه 726 .

16 ـ همانجا، صفحه 726 .

17 ـ بیانیه دوکتور نجیب الله به مناسبت چهارمین سالگرد مشی مصالحه ملی، مؤرخ 25 جدی 1369، مجموعه «بخشی از بیانیه های شهید دوکتور نجیب الله در رابطه به مشی مصالحه ملی، نشر شده به مناسبت سومین سالگرد شهادت شان، گرد آورنده : عده یی از افغانهای مهاجر مقیم دهلی، چاپ دهلی جدید، سال چاپ 1999، صفحه 181 .

18 ـ گزارش اساسی کمیته مرکزی به دومین کنگره ح. د. خ. ا، همانجا، صفحه 134 .

19 ـ همانجا، صفحه 320 .

20 ـ برگزفته از مجموعه « استراتیژی حزب وطن : دیگاه ها و مواضع »، نشر شده به مناسبت هشتمین سالگرد شهادت دوکتور نجیب الله، ترتیب کننده گلخان اکبری، محل چاپ دهلی جدید، سال چاپ 2003 ؛ صفحه 93 .

21 ـ مؤخذ 17، صفحه 321 .

22 ـ همانجا ، صفحه 151 .

23 ـ بیانیه دوکتور نجیب الله در مجلس شورای ملی، مؤرخ 3 میزان 1370 ، مؤخذ 12، صفحه 253 .

24 ـ فلیپ کاروین، کتاب «سرنوشت غم انگیز در افغانستان» ؛ ترجمه حکیم سروری ؛ چاپ سال 1384 ؛ صفحات 46 و 47 .

25 ـ برای توضیح بیشتر این مفاهیم مراجعه شود به مقاله وزین محترم خلیل الله زمر تحت عنوان «یادداشت ها و برداشتها از مفهوم صلح»، نشر شده در شماره اول، مررخ سرطان 1384 (جون 2005 ) جریده «سوله»، نشریه حزب ملی فعالین صلح افغانستان.

26 ـ بیانیه دوکتور نجیب الله در اجلاس مؤسسان جبهه صلح افغانستان، سرطان 1369، مؤخذ 12، صفحه 191.

27 ـ فیاض نجیمی بهرمان، مضمون «مصالحه ملی ـ اندیشه یی در میان خیلات» عنوان کوچک «مصالحه با کی ؟»، پراگراف پنجم .

28 ـ همانجا، عنوان کوچک «موانع مصالحه ملی»، «بند ح .د . خ. ا ـ وطن »، پراگراف اول .

29 ـ ر.ک : گزارش اساسی کمیته مرکزی به دومین کنگره ح. د. خ. ا، عنوان کوچک «نوسازی حزب شرط ضروری تامین صلح و اعمار مجدد کشور» .

30- گزارش کمیته مرکزی به دومین کنگره ح. د. خ. ا ، عنوان کوچک «نوسازی چیست و کدام اهداف را دنبال میکند» .

31 ـ فیاض نجیمی بهرمان، همانجا، عنوان کوچک «مصالحه با کی»، پراگراف پنجم .

32 ـ ر . ک :رساله حاوی گزارش تحت عنوان «مجاهدین در مسکو (مذاکرات با روسها)»، گزارشگران: فضل الرحمن فاضل و فیض الرحمن وثیق، پاورقی صفحات 91 و 92 که طی آن جزئیات ملاقات مخفی سید محمد گلابزوی با برهان الدین ربانی ـ رئیس هیئت مجاهدین در مسکو ـ در هوتل اکتیابرسکایا توضیح گردیده است . درین

متن آمده است که: «... آقای گلابزوی رو به استاد نموده گفت : من یک عسکر هستم و تابع امر شما هستم .» . باید گفت که گزارشگران در ترکیب هیئت مذکور شامل بودند.

# فصل چهارم
# مصالحه ملی و دستگاه سیاسی

افزار، وسایل دستیابی به اهداف اند. انتخاب و بکار برد معقول افزار، دستیابی به اهداف مشخص را ممکن و یقینی ساخته پروسه را در حد ممکن تسریع مینماید. بنابرین به اهداف ضرور مطروحه سیاسی نیز نمیتوان بدون انتخاب و بکاربرد معقول افزار سیاسی (دستگاه سیاسی: شامل افزار اندیشه یی و ساختاری) دست یافت. نا مؤجه نخواهد بود تا در مورد اهمیت تشخیص درست اهداف ضرور سیاسی، همچنان افزار سیاسی و انتخاب و بکاربرد معقول آن اندکی بحث گردد.

تشخیص معضله یا جمعی از معضلات بهم مرتبط اجتماعی ـ اقتصادی که از تعاملات درونی پروسه قانونمند رشد و تکامل جامعه در یک مرحله معین ناشی و اینک حل این معضله یا جمعی از معضلات مذکور بمثابه یک هدف ضروری مطرح گردیده است، در جامعه شناسی سیاسی از اهمیت بزرگی برخوردار است. زیرا عدم توجه به عینیت موجود و برخورد ذهنی با این مسئله، عواقب زیانباری را زمینه میدهد.

اهداف سیاسی یی که معطوف به حل معضلات عینی اجتماعی ـ اقتصادی (معضلاتیکه اینک زمان، حل و تحقق آنان را بمثابه یک ضرورت مطرح نموده است) نباشند، اهداف ذهنی و ناضرور اند. گزینش چنین اهداف و تلاش جهت دستیابی به آنان؛ نیروها، وسایل و زمان را ضایع نموده، عمل ماجراجویانۀ است که میتواند احتمال لغزش بسوی فاجعه را در قبال داشته باشد.

طرح مصالحۀ ملی از جانب ح. د. خ. ا درست زمانی صورت گرفت که عده یی از فعالین آن تحت رهبری دوکتور نجیب الله، در تجربه زنده اهداف تعیین شده سنتی استراتژیک این حزب را نه ناشی از ضرورت های مرحله کنونی رشد و تکامل جامعه افغانی، بلکه ناضرور و ذهنی تشخیص نموده و به عدم کارایی افزار اندیشه یی و ساختاری دست یابی به اهداف مذکور ـ که اینک فاجعه بار آورده بود ـ معتقد گردیده بودند. بنابرین با توجه به وضعیت عینی فاجعه بار کشور و وظایف که انجام آن جهت تغییرات مثبت در وضعیت به ضرورت مبرم مبدل گردیده بود، اهداف جدید مطرح و تلاش بعمل آمد تا افزار سیاسی (اندیشه یی و ساختاری) دستیابی به این اهداف تدارک و بکار گرفته شوند.

اندیشۀ سیاسی مصالحۀ ملی مطروحه بوسیله شهید دوکتور نجیب الله و حزبِ تحت رهبری شان، مانند سایر اندیشه های سیاسی، افزار اندیشه یی ـ سیاسی رهنما و رهگشایی است که دستیابی به اهداف ضرور سیاسی را در تمامی ابعاد اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی جامعه افغانی، با در نظرداشت مختصات کنونی این جامعه، توجیه نموده، روشهای عملی دستیابی به این اهداف را معین، وسایل تحقق آن را تدارک و نیروهای مساعد انسانی را تشخیص و این همه را بمثابه یک کُل ارگانیک، در زمینه چنان بسیج مینماید که در حد معقولی موجب دستیابی به آن اهداف می گردد .

به ملحوظ تعمیل تغییرات بنیادی در اهداف سیاسی سنتی ح. د. خ. ا ـ که اندیشه سیاسی مصالحۀ ملی خواهان آن بود ـ می باید افزار و وسایل اندیشه یی و ساختاری سنتی سیاسی (دستگاه تشکل یافته سنتی سیاسی) نیز بطور بنیادی تغییر نموده، نوسازی گردند. برای دستیابی به این مهم، تعمیل پروسه تغییر کیفی «دستگاه سیاسی» تشکل یافته سنتی، به دستگاه سیاسی کار آمدی ضرور بود که دستیابی به اهداف مطروحه بوسیله اندیشه مصالحۀ ملی را به حد معقولی ممکن می ساخت. بنابرین :

- «به پیروزی رسانیدن نهایی انقلاب ملی و دموکراتیک و اعمار جامعه نوین» که در مقدمه اصول اساسی جمهوری دموکراتیک افغانستان قید گردیده بود و هدف استراتژیک دستیابی به اعمار جامعه سوسیالستی را از طریق راه رشد غیر سرمایه داری، افاده مینمود، مردود اعلان و مبتنی بر مقدمه قانون اساسی مصوب لویه جرگه 1366 خورشیدی، دست یابی به «مصالحه، تحکیم وحدت ملی با در نظرداشت واقعیت های عینی، عنعنات و رسوم پسندیده مردم، تامین عدالت اجتماعی و مساوات، رشد اقتصاد ملی و ارتقای سطح زندگی مردم، ارتقای نقش و اعتبار وطن محبوب ما افغانستان در عرصه بین المللی »، بحیث اهداف جدید استراتژیک حزب تعیین گردید.

- ایدولوژی مارکسیستی ـ لننستی شوروی گرا بمثابه افزار اندیشه یی حزب، مردود و به عوض آن اندیشۀ سیاسی مصالحۀ ملی بمثابه افزار اندیشه یی ـ سیاسی حزب برگزیده شد.

- ساختار سیاسی «جمهوری دموکراتیک افغانستان» بمثابه افزار ساختاری سیاسی کشور رد گردیده و به عوض آن «جمهوری افغانستان» بمثابه افزار ساختاری ـ سیاسی پذیرفته شد.

گذار از استقامت سنتی اتخاذ شده بوسیله حزب دموکراتیک خلق افغانستان به استقامت جدید، طرد افزار های اندیشه یی و ساختاری سنتی، همچنان طرح، تکمیل و بکارگیری افزارهای اندیشه یی و ساختاری جدید، نه یک شبه ممکن بود و نه «در جاده هموار دویدن»، بلکه پروسه یی بود پیچیده و دشوار که فراز و نشیب فراوان را می باید طی مینمود، بخصوص که عامل انسانی با عقاید مختلف و از مواضع مختلف درین قبال مطرح بود.

اینک مسئله مورد نظر را در ابعاد اندیشه یی و ساختاری آن با توضیح بیشتر، مورد بحث قرار میدهیم:

## 1- افزار اندیشه یی دستگاه سیاسی :

حزب دموکراتیک خلق افغانستان با بکاربرد افزار اندیشه یی - سیاسی سنتی خویش، که بر مبانی ایدولوژی مارکسیستی - لننیستی شوروی گرا استوار بود، نمیتوانست به اهدافی دست یابد که «مشی مصالحه ملی» در نظرداشت. بنابرین نخست از همه ضرور بود تا مبانی اندیشه یی - سیاسی سنتی خویش، مفاهیم بیان این اندیشه و تعاریف این مفاهیم را تغییر دهد، نوسازی و در برخی موارد بازسازی نماید؛ در پروسه عمل زنده اجتماعی پیوسته تکمیل کند و غنا بخشد. در تداوم همین پروسه محقق گردید که دستگاه اندیشه یی توجیه کنندهٔ «مشی مصالحه ملی» (اندیشهٔ سیاسی مصالحهٔ ملی) دیگر با ماهیت، تعریف و ساختار «جمهور دموکراتیک افغانستان»، منجمله حزب دموکراتیک خلق افغانستان - که «نیروی رهبری کننده و سوق دهنده جامعه و دولت» بسوی اهداف ناضرور مطروحه محسوب میگردید - مطابقت نداشته، ضرورت تغییرات کیفی درین زمینه مطرح گردید.

چون جزئیات مسئله تغییر بنیاد های اندیشه یی - سیاسی ح. د. خ. ا در فصل اول این مجموعه زیر عنوان «مصالحه ملی یا نوسازی بنیاد های اندیشه یی - سیاسی و ساختار حزب» مطالعه گردیده و در فصل های بعدی نیز به انطباق آن در عرصه های اجتماعی، اقتصادی،فرهنگی،دفاعی و روابط خارجی مباحث اختصاصی در نظر است بنابرین از تکرار مفصل آن درین جا صرف نظر گردیده و صرف تاکید میگردد که برای درک مفهوم مصالحه ملی و خصلت انطباقی آن در شرایط یک کشورِ مبتلا به بحران ناشی از جنگ، می باید به درک مفهوم صلح - بادرنَظرداشت تعمیق و گسترش تاریخی محتوی این مفهوم - و بیان اندیشه های انطباقی معطوفِ دست یابی به آن توجه داشت، مشروط بر آنکه اهداف تامین صلح - در ابعاد داخلی و خارجی آن - همخوان با منافع ملی و همچنان همگام با تکوین پروسه قوام ملی (پروسه ملت سازی) باشد. بنابرین اندیشه مصالحه ملی، دستگاه اندیشه یی - سیاسی متشکل از مفاهیم سیاسی (اجتماعی، اقتصادی،

فرهنگی) است که این مفاهیم عمل نیروی پیشاهنگ خرد ورز سیاسی را در جهت:

- تعیین اهداف صلحجویانهٔ منطبق با منافع و پروسه قوام ملی؛

- تشخیص و انتخاب افزار سیاسی (ساختاری، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی) دستیابی به اهداف تعیین شده فوق الذکر؛

- همچنان طرق استفاده و بکار گیری معقول این افزار، سمت و سو دهند .

پس دستگاه اندیشه یی مصالحهٔ ملی، دستگاه سیاسی هدفمند، سیال و انطباقی است که برای حل معضلات افغانستان در مرحله کنونی ( شامل پروسه های برقراری صلح، حفظ صلح و اعمار صلح) همچنان حالیت دارد. مؤجز و صریح اینکه : اندیشه مصالحه ملی در شرایط کنونی کشور ما، جز بیان ارگانیک و بهم مرتبط اندیشه های صلح خواهانهٔ مألوف با مختصات اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی جامعه افغانی، همخوان با منافع ملی و همگام با وفاق ملی، چیزی دیگری بوده نمیتواند. چنین است کلید درک مصالحه ملی و دستیابی به فهم انطباق آن در شرایط موجود کشور. زیرا دستیابی به اهداف مصالحه ملی در افغانستان، هنوز هم از مبرمیت حد اکثر برخوردار اند.

## 2 ـ افزار ساختاری دستگاه سیاسی:

ساختار سیاسی طبیعی و معقول یک جامعه در حقیقت مزرعه یی است که ریشه هریک از روئیده های مشخص موزائیک آن، بوسیله بخش های معینی از زمین ساختار اجتماعی ـ اقتصادی مرحله موجود رشد و تکامل آن جامعه، تغذیه گردیده، وجود و حضورعینی این روئیده ها را در ساختار سیاسی جامعه ثبات بخشیده و بالمقابل این روئیده ها خود از فرآورده های خویش مجدداً به زمینی که در آن ریشه گرفته اند، بهره میرسانند. نفی و امحای هریک از قطعات موزائیک مذکور با توسل به زور، تقابل بخش اتکایی آن در جامعه را برانگیخته، متناسب

به میزان وجود کمی و کیفی آن بخش، مؤجد بحران میگردند. بنابرین طبیعی و ضرور است که ساختار سیاسی یک جامعه (دولت، احزاب و ...) منعکس کننده واقعیت سطح رشد اجتماعی ـ اقتصادی و موزائیک موجود ساختار اجتماعی مبتنی بر آن باشد. یعنی ساختار سیاسی جامعه، بنابر ضرورت های ناشی از تعاملات درونی مرحله معین از رشد اجتماعی ـ اقتصادی، تشکل و انسجام یافته و جهت دستیابی به اهداف مطروحه شان تلاش می نمایند.

طبعیست که این ساختارها با در نظرداشت پایگاه اجتماعی شان، ماهیت و گرایش های متضاد و متفاوتِ ارتجاعی، محافظه کارانه و یا هم ترقی خواهانه داشته و هریک در مواضع فوق الذکر خویش با تمایلات افراطی یا اعتدالی و یا هم سازشکارانه عمل مینمایند.

### 3. ـ دستگاه سیاسی جمهوری دموکراتیک افغانستان:

ساختار سیاسی قبل از اعلام و تعمیل سیاست مصالحه ملی در افغانستان،مبتنی بر«اصول اساسی جمهوری دموکراتیک افغانستان»(1) مصوب مؤرخ 25 حمل 1359 شمسی «شورای انقلابی جمهوری دموکراتیک افغانستان»، بمثابه افزار دستیابی به اهداف:

«ضد فیودالی و ضد امپریالستی انقلاب ثور 1357 که در 6 جدی 1358 وارد مرحله نوین خود ... گشت» انسجام یافت (مقدمه اصول اساسی). نظام یک حزبی و تسلط کامل یک حزب ایدولوژیک بر مجموع دستگاه سیاسی جمهوری افغانستان، تمام عناصر متشکله این دستگاه را از لحاظ گزینش اندیشه سیاسی، تعیین اهداف اساسی، انتخاب افزار دستیابی به این اهداف و اتخاذ سیاست ها ـ با گرایش به نفی کثرت ساختار اجتماعی ـ تجانس می بخشید. این دستگاه ساختار های سیاسی ذیل را شامل بود.

## 3. 1- اجزای اساسی دستگاه سیاسی

### جمهوری دموکراتیک افغانستان

دستگاه سیاسی جمهوری دموکراتیک افغانستان بر اساس اصول اساسی جمهوری دموکراتیک افغانستان متشکل بود از: ح. د. خ. ا، جبهه ملی پدر وطن جمهوری دموکراتیک افغانستان و دولت جمهوری دموکراتیک افغانستان. هریک از نهاد های مذکور دارای مقام معینی درین دستگاه بوده و متشکل از ساختار های مرکزی و محلی بودند که در ذیل به توضیح مختصات هر یک از آنان می پردازیم:

### 3. 1. 1 - حزب دموکراتیک خلق افغانستان:

نخستین ساختار در هرم دستگاه سیاسی جمهوری دموکراتیک افغانستان، حزب دموکراتیک خلق افغانستان (2) و یگانه حزبی در ساختار این دستگاه بود که در رأس آن قرار داشت. این حزب مطابق ماده اول اساسنامه خود، چنین تعریف گردیده بود: «حزب دموکراتیک خلق افغانستان عالیترین شکل سازمان سیاسی و پیشآهنگ طبقه کارگر و تمام زحمتکشان افغانستان است . ح. د. خ. ا که ایدیولوژی آن مارکسیزم - لیننیزم است، براساس اتحاد داوطلبانۀ بخش های پیشرو و آگاه خلق افغانستان یعنی کارگران، دهقانان، پیشه وران و روشنفکران کشور استوار» بوده و به حکم اصول اساسی جمهوری دموکراتیک افغانستان، در جایگاه «نیروی رهبری کننده و سوق دهنده جامعه و دولت» قرار گرفته بود . این حزب متعهد بود که: «اصول انقلاب ملی و دموکراتیک را در سیاست داخلی و خارجی خویش ملاک عمل قرار داده، تعمیل تدریجی اهداف و وظایف انقلاب ثور را تعیین[ ؟ - مفهوم جمله می باید چنین باشد : اهداف و وظایف انقلاب ثور را تعیین و تعمیل تدریجی آنان را سازماندهی ] نموده و مبارزه تمام خلق افغانستان را در [امر] ایجاد جامعه نوین، عادلانه و فارغ از استثمار فرد از فرد رهبری میکند» (ماده 4 اصول اساسی) .

مقامات مرکزی و محلی ملکی و نظامی دولتی و سازمانهای اجتماعی با درنظرداشت اهمیت و حساسیت آنان، شامل «نمیکلاتور» (لست مقامات مورد منظوری) مقامات حزبی (بیروی سیاسی، درالانشأ، شعبات کمیته مرکزی، شوراهای ولایتی، شهری، نواحی شهر، ولسوالی و علاقداری) بوده و پیشنهادات تقرر و سبکدوشی نهایی آنان از جانب این مقامهای حزبی تصویب و یا رد میگردید. همچنان مقامهای حزبی چگونگی کار ارگانهای دولتی و سازمانهای اجتماعی را مستقیماً بوسیله کارمندان حرفوی خویش مورد برسی و کنترول قرار داده، طی مصوبه های خویش مسوولین مربوطه را نظر به نتایج کار آنان مورد تقدیر و تشویق یا هم انتقاد و سرزنش قرار داده وظایف جدید می سپردند. حزب با چنین روشی رهبری ارگانهای دولتی و سازمانهای اجتماعی را رهبری و کنترول مینمود.

## 3. 1. 2 - جبهه وسیع ملی پدروطن

### جمهوری دموکراتیک افغانستان

دومین ساختار سیاسی در جمهوری دموکراتیک افغانستان «جبهه وسیع ملی پدر وطن» محسوب می گردید. برمبنای حکم ماده سوم اصول اساسی جمهوری دموکراتیک افغانستان: «قدرت زحمتکشان در جمهوری دموکراتیک افغانستان متکی به» این ساختار دانسته شده بود، زیرا جبهه ملی پدر وطن نیز متعهد بود که: «کلیه کارگران، دهقانان، کسبه کاران، کوچیان، روشنفکران، زنان، جوانان و نماینده گان تمام ملیت ها و اقوام، کلیه نیرو های مترقی، دموکراتیک و طنپرست و سازمانهای اجتماعی و سیاسی کشور را تحت رهبری حزب دمکراتیک خلق افغاستان بر اساس برنامه عمومی اعمار جامعه نوین، آزاد و دموکراتیک متحد می سازد»، همچنان جبهه ملی پدر وطن «مؤظف» ساخته شده بود «تا در اتحاد تمام نیروهای خلق جهت فعالیت مشترک در تعمیل وظایف انکشاف ملی و دموکراتیک کشور، در تربیه مردم به روحیه وطنپرستانه و جلب وسیع اتباع در اداره امور دولت و جامعه مساعدت کند»(ماده سوم).

جبهۀ ملی پدروطن جمهوری دموکراتیک افغانستان ساختارهای سازمان دموکراتیک جوانان افغانستان، سازمان دموکراتیک زنان افغانستان، اتحادیه های صنفی کارگران افغانستان، اتحادیه ژورنالستان افغانستان، اتحادیه هنرمندان افغانستان، اتحادیه شعرا و نویسنده گان افغانستان، شورای علما و روحانیون افغانستان و تمام سازمانها و شوراهای دیگر اجتماعی را تحت رهبری ح. د. خ. ا، بحیث اعضای جمعی خویش پذیرفته و در صفوف خود متحد گردانیده بود.

3. 1. 3 - دولت جمهوری دموکراتیک افغانستان: ساختار دیگری در دستگاه سیاسی قبول شده در «اصول اساسی»، «دولت جمهوری دموکراتیک افغانستان» بوده است. دولت جمهوری دموکراتیک افغانستان در ماده اول اصول اساسی مذکور چنین تعریف گردیده: «جمهوری دموکراتیک افغانستان دولت مستقل و دموکراتیک تمام مردم زحمتکش مسلمان افغانستان اعم از کارگران، دهقانان، کسبه کاران، کوچیان، روشنفکران و سایر زحمتکشان و تمام نیروهای دموکراتیک و وطنپرست کلیه ملیت ها و اقوام کشور می باشد». در رابطه به تعلقیت و ساختارهای تعمیل قدرت دولتی در «اصول اساسی» تذکار گردیده که: «در جمهوری دموکراتیک افغانستان قدرت دولتی متعلق به زحمتکشان شهر و ده می باشد و توسط ارگانهای کاملاً دولتی [ ؟ احتمالاً مرکزی درست تر باشد] و محلی که از طریق دموکراتیک تاسیس میشود [ میشوند ]، عملی میگردد» (ماده دوم).

ساختار سیاسی جمهوری دموکراتیک افغانستان متشکل از ارگانهای مرکزی و محلی ذیل بودند:

## 3. 2 - ساختارهای مرکزی دستگاه سیاسی جمهوری دموکراتیک افغانستان

حزب دموکراتیک خلق افغانستان، جبهه ملی پدر وطن جمهوری دموکراتیک افغانستان و دولت جمهوری دموکراتیک افغانستان با در

نظرداشت سلسله مراتب فوق هریک ارگانهای مرکزی و محلی خویش را داشته اند. ارگانهای مرکزی ساختار های مذکور عبارتند از :

## 3. 2. 1 ـ ساختارهای مرکزی ح. د. خ.ا:

ساختارهای مرکزی ح. د. خ. ا عبارت بودند از:

ـ کنگره ح. د. خ. ا

ـ کنفرانس سراسری ح. د. خ. ا

ـ پلینوم کمیته مرکزی ح. د. خ. ا

ـ بوروی سیاسی کمیته مرکزی ح. د. خ. ا

ـ دارلانشای کمیته مرکزی ح. د. خ. ا

ـ دستگاه کمیته مرکزی ح. د. خ. ا متشکل بود از شعبات : تشکیلات، تبلیغ و ترویج و آموزش، کنترول حزبی، قوای مسلح، اقتصاد، روابط بین المللی، ارگانهای محلی قدرت و اداره دولتی، امور سرحدات و اقوام و قبایل، مالی و اداری، اسناد و ارتباط و کمسیون تفتیش مرکزی. هریک از شعبات مذکور دارای مسوولین، معاونین، مسوولین بخش ها (سکتور ها) و مربی (کارشناس) های متعدد حرفوی در بخش های مختلف هریک از شعبات.

لازم است تذکار یابد که ح. د. خ. ا در ساختارهای مرکزی و محلی قوای مسلح جمهوری دموکراتیک افغانستان (اردو، څارندوی یا پولیس همان وقت و خدمات اطلاعات دولتی) دارای سازمانهای نیرومندی بود که تقریباً تمام منسوبان ـ بخصوص کادرهای افسری ـ آنان را در بر میگرفت. در تشکیلات مرکزی وزارت دفاع ریاست عمومی، در وزارت داخله و ریاست عمومی امنیت دولتی جمهوری دموکراتیک افغانستان، ریاست های امور سیاسی با موجودیت رئیس،

معاونین، روسای شعبات مختلف و سایر کارمندان حرفوی وجود داشت. در رأس هریک از ارگانهای سیاسی سه گانه قوای مسلح، یکتن از اعضای کمیته مرکزی ح. د. خ. ا قرار داشت.

## 3. 2. 2 ـ ساختارهای مرکزی جبهه ملی پدروطن جمهوری دموکراتیک افغانستـان

تمام سازمانهای اجتماعی مکلف بودند تا عضویت جبهه ملی پدر وطن را کسب نمایند. به همین ملحوظ نمایندگان این سازمانها که اکثراً اعضای ح. د. خ. ا بودند در مقامهای مرکزی و محلی جبهه ملی پدر وطن قرار داشتند. در عین حال تعداد محدود از روشنفکران، علمای دینی و نمایندگان گروه های اتنیکی که با ح. د. خ. ا و حاکمیت دولتی روابط نزدیک داشتند نیز بحیث اعضای جبهه ملی پدر وطن پذیرفته شده و در مقامات مرکزی و محلی آن عضویت داشتند. مقامات مرکزی جبهه ملی پدر وطن عبارت بودند از:

ـ شورای مرکزی جبهه ملی پدر وطن.

ـ هیئت اجرائیه شورای مرکزی جبهه ملی پدر وطن.

ـ مقام ریاست، معاونین و سکرتر جنرال شورای مرکزی.

ـ دستگاه شورای مرکزی شامل ریاست های تشکیلات، تبلیغ و ترویج، روابط بین المللی، مالی و اداری و اسناد و ارتباط بود.

## 3. 2. 3 ـ ساختارهای مرکزی دولت جمهوری دمـوکراتیـک افغانستـــان

دولت جمهوری دموکراتیک افغانستان که در مقدمه «اصول اساسی»، « دولت طراز جدید جمهوری دموکراتیک افغانستان» خوانده شده، مطابق به احکام سند مذکور شامل ساختار های ذیل می باشد:

- لویه جرگه (شورای عالی):

«لویه جرگه (شورای عالی) عالیترین ارگان قدرت دولتی جمهوری دموکراتیک افغانستان می باشد. ترکیب لویه جرگه، طرز و ترتیب انتخاب نمایندگان خلق های افغانستان و همچنین تشکیل، صلاحیت و ترتیب فعالیت آن توسط قانون تنظیم میگردد. انتخاب نمایندگان خلقها در لویه جرگه بر اساس رای گیری عمومی، آزاد، سری، مستقیم و مساوی صورت می گیرد. لویه جرگه در اولین اجلاس خود قانون اساسی جمهوری دموکراتیک افغانستان را تصویب میکند» (ماده سی و پنجم).

- شورای انقلابی:

نخستین اعضای این عالیترین ارگان قدرت دولتی ج. د. ا در موقع تاسیس آن، بوسیله رهبری ح. د. خ. ا انتصاب گردیدند. در «اصول اساسی» قید گردیده که: «تا زمانیکه شرایط لازم جهت انتخاب آزاد و مصؤن لویه جرگه (شورای عالی) مساعد گردد، شورای انقلابی عالیترین ارگان قدرت دولتی جمهوری دموکراتیک افغانستان می باشد.

تعداد، ترکیب و انتصاب و یا انتخاب اعضای جدید برای شورای انقلابی که از تمام طبقات و اقشار دموکراتیک و ملی و مترقی نمایندگی نماید، به پیشنهاد هیئت رئیسه توسط شورای انقلابی تصویب میگردد» (ماده سی و ششم). صلاحیت های تقنینی و اکثر صلاحیت های عمده اجرائیوی مانند: «تشکیل هیئت رئیسه شورای انقلابی جمهوری دموکراتیک افغانستان، شورای وزیران(حکومت) جمهوری دموکراتیک افغانستان، ستره محکمه جمهوری دموکراتیک افغانستان و تعیین لوی څارنوال جمهوری دموکراتیک افغانستان» (بند چهارم ماده سی و هشتم)، به شورای انقلابی تفویض گردیده است. «شورای انقلابی سال

دو مرتبه دوره اجلاسیه خود را دایر میکند، دوره اول اجلاسیه شورای انقلابی در ماه سنبله و دوره دوم آن در ماه حوت دایر میگردد.

دوره اجلاسیه فوق العاده شورای انقلابی به ابتکار هیئت رئیسه شورای انقلابی و یا بر اساس پیشنهاد حد اقل یک ثلث اعضای شورای انقلابی دایر میگردد.

شورای انقلابی از بین اعضای خود رئیس شورای انقلابی، معاون و یا معاونان رئیس شورای انقلابی را انتخاب میکند» (ماده سی و هشتم ) .

«شورای انقلابی از جمله اعضای خود هیئت رئیسه شورای انقلابی را تشکیل میدهد.

هیئت رئیسه متشکل است از:

- رئیس شورای انقلابی بحیث صدر هیئت رئیسه.

- معاون و یا معاونان صدر هیئت رئیسه.

- منشی و اعضا.

هیئت رئیسه شورای انقلابی جمهوری دموکراتیک افغانستان ارگان دایماً فعال شورای انقلابی می باشد» (ماده چهل و دوم). افزون بر صلاحیت های اساسی مندرج در بندهای دوازده گانه ماده چهل و سوم «اصول اساسی»، «تمام صلاحیت های شورای انقلابی در خلال مدت بین دوره های اجلاسیه آن به هیبت رئیسه انتقال می یابد» (ماده چهل و چهارم). اصول اساسی صلاحیت های رئیس شورای انقلابی را چنین معین نموده است: «تا تعیین یا انتخاب صدراعظم، رئیس شورای انقلابی در عین زمان صدراعظم جمهوری دموکراتیک افغانستان می باشد.

رئیس شورای انقلابی دارای صلاحیت های ذیل می باشد:

«1 - رهبری فعالیت های شورای انقلابی، هیئت رئیسه و شورای وزیران.

2 - قیادت قوای مسلح .

3 - قبول اعتمادنامه های سران نمایندگی های دول خارجی.

4 - توشیح قوانین، فرامین، تصاویب و سایر اسناد شورای انقلابی، هیئت رئیسه و شورای وزیران.

5 - سایر صلاحیت های مندرج قانون» (ماده چهل و پنجم).

- شورای وزیران :

اکثریت قریب به اتفاق اعضای شورای وزیران ج. د. ا متشکل از اعضای حزب دموکراتیک خلق افغانستان بودند. تقرر اعضای شورای وزیران طی مصوبه بیروی سیاسی کمیته مرکزی ح. د. خ. ا مطابق به طرزالعمل تصویب شده، صورت میگرفت. در اصول اساسی ج. د. ا آمده است که: «شورای وزیران(حکومت) جمهوری دموکراتیک افغانستان عالیترین ارگان اجرائیوی قدرت دولتی بوده مرکب است از:

صدراعظم، معاون و یا معاونان صدراعظم و وزرأ. شورای وزیران در اجراآت خود نزد شورای انقلابی و در خلال مدت بین دوره های اجلاسیه آن نزد هیئت رئیسه مسوول می باشد. (ماده چهل و ششم). در ضمن بند های یازده گانه ماده چهل و هفتم اصول اساسی که صلاحیت های شورای وزیران را معین نموده اند در بند ششم همین ماده «رهبری و مراقبت فعالیت های ارگانهای اجرائیوی محلی» نیز به شورای وزیران سپرده شده است.

- ستره محکمه:

رئیس و سایر مقامات و اعضای ستره محکمه اکثراً متشکل از اعضای ح. د. خ. ا بودند که تقرر همه آنان از صلاحیت بیروی سیاسی کمیته مرکزی ح. د. خ. ا بود. یعنی دستگاه قضایی افغانستان نیز بیطرف نبود. مطابق به اصول اساسی جمهوری دموکراتیک افغانستان ستره محکمه: «عالیترین ارگان قضایی جمهوری دموکراتیک افغانستان می باشد و مرکب است از رئیس ، معاوانان رئیس و اعضأ.

ستره محکمه طبق احکام قانون بر فعالیت های قضایی محاکم نظارت و شکل واحد تطبیق قوانین را توسط محاکم تامین میکند.

ستره محکمه از فعالیت های خود به شورای انقلابی و در خلال مدت بین دوره های اجلاسیه شورای انقلابی به هیأت رئیسه آن گذارش میدهد. قضاتِ تمام محاکم توسط هیئت رئیسه شورای انقلابی تعیین می شوند» (ماده پنجاه و پنجم).

ـ لوی څارنوالی:

رئیس و اکثر اعضای لوی څارنوالی جمهور دموکراتیک افغانستان نیز مانند سایر ارگانهای رهبری کننده دولتی اعضای ح. د. خ. ا بودند که بوسیله دفتر سیاسی حزب در سمت های شان گماشته شده بودند. اصول اساسی جمهور دموکراتیک افغانستان مشعر است: «لوی څارنوالی جمهوری دموکراتیک افغانستان رهبری فعالیت ارگانهای څارنوالی کشور را بدوش دارد.

څارنوالی جمهوری دموکراتیک افغانستان سیستم واحد استوار بر اصل مرکزیت را تشکیل داده و مرکب از لوی څارنوالی و څارنوالی های ولایات، شهرها، ولسوالی ها و علاقداری ها می باشد»(ماده پنجاه و نهم).

«لوی څارنوالی از فعالت های خود نزد شورای انقلابی و در خلال مدت بین دوره های اجلاسیه آن نزد هیئت رئیسه شورای انقلابی مسوول است » (ماده شصت و یکم).

بنابر استیلای سیستم یک حزبی درجمهوری دموکراتیک افغانستان، اکثریت تام مسوولین ارگانهای مرکزی دولتی و سایر مقام های حساس این ارگانها، بشمول شورای انقلابی، ارگانهای قوای مسلح (اردو، څارندوی و امنیت دولتی)، حتی قضات و څارنوالها، اعضای حزب دموکراتیک خلق افغانستان بودند که مبتنی بر مصوبات بیروی سیاسی، درالانشا و یا شعبات کمیته مرکزی ح. د. خ. ا توظیف میگردیدند. شعبات کمیته مرکزی ح. د. خ. ا هریک در استقامت های کاری شان مسوولیت و صلاحیت رهبری سیاسی فعالیت این ارگانها را دارا بودند.

افزون بر آن اکثریت تام افسران ارگانهای قوای مسلح ج. د. ا اعم از وزارت دفاع، وزارت داخله و ریاست عمومی امنیت دولتی عضویت ح. د. خ. ا را داشتند.

## 3. 3 ـ ساختارهای محلی دستگاه سیاسی

## جمهوری دموکراتیک افغانستـــــــان

حزب دموکراتیک خلق افغانستان، جبهه ملی پدر وطن و دولت جمهوری دموکراتیک افغانستان بادرنظرداشت سلسله مراتب نظام سیاسی و تقسمات ملکی جغرافیای سیاسی افغانستان، هریک دارای ساختارهای محلی: ولایتی، شهری، ناحیوی شهر، ولسوای و علاقداری بودند. واحدهای ساختاری ح. د. خ. ا تا سطح محلات زیست ومحلات کار(تولیدی، تعلیمی و تحصیلی و اداری) منجمله در واحدهای ساختاری قوای مسلح ( اردو، پولیس و خدمات امنیت دولتی) نیز گسترش یافته بودند. این ساختار ها عبارت بودند از:

### 3. 3. 1: ساختار های محلی ح. د. خ. ا

ارگانهای محلی ح. د. خ. ا عبارت بودند از:

**- در سطح ولایات: کنفرانس های ولایتی، جلسات فعالین حزبی کمیته های ولایتی، کمیته های حزبی ولایتی، کمیته اجراییوی کمیته های حزبی ولایتی. منشی کمیته حزبی ولایتی و معاون (معاونین) منشی کمیته حزبی ولایتی. دستگاه کمیته حزبی ولایتی متشکل از بخش های تشکیلات، تبلیغ و ترویج و آموزش، قوای مسلح، کنترول حزبی ، مالی و اداری و اسناد و ارتباط با مسوولین و کارمندان حرفوی.**

**- در سطح شهر ها، نواحی شهر، ولسوالی ها و علاقداری ها : کنفرانس های محلی، جلسات فعالین، کمیته های محلی و کمیته های اجرائیه، منشی و معاون(معاونین) منشی و دستگاه حزبی شامل شعبات ضروری و بطور حتمی شعبات تشکیلات و تبلیغ و ترویج و آموزش با مسوولین و با در نظرداشت ضرورت، دارای کارمندان حرفوی بودند.**

**- در محلات کار (اداری، تعلیمی، تحصیلی و تولیدی) سازمان های اولیه حزبی وجود داشت. جلسات عمومی اعضای سازمان های اولیه، ارگان عالی رهبری کننده سازمان اولیه بوده و به تعقیب آن کمیته های رهبری، منشی سازمان اولیه و معاون (معاونین) مسوولیت رهبری سازمان اولیه را بعهده داشتند. هریک از سازمان های اولیه (با در نظرداشت ساختار محل فعالیت و کمیت اعضای خویش) متشکل از سازمان های شعبوی(با هیئت رهبری مانند سازمان اولیه) و سازمان های شعبوی متشکل از گروپ های حزبی بوده که در راس هر گروپ حزبی ، منشی گروپی قرار داشت.**

**سازمان های اولیه حزبی محل کار، افزون بر سازماندهی و تعمیل وظایف و دساتیر مقامات حزبی، در رهبری سیاسی دستگاه مربوطه (دولتی و اجتماعی) دخیل بوده و مسوولیت داشتند.**

**- افزون بر ساختار های محلی ملکی ح. د. خ. ا در تمام قدمه های تشکیلات اردو (قول اردو ها، فرقه ها، لوا ها، غندها، کندک ها و تولی ها)، څارندوی (قومندانی های ولایات، شهر ها، نواحی شهر، ولسوالی ها و علاقداری ها) و امنیت دولتی (ولایات، شهر ها، ولسوالی ها وعلاقداری ها) آمریت های سیاسی با تشکیلات حرفوی**

وجود داشت که مصروف بیشبرد امور حزبی و رهبری سیاسی واحد های مربوطه بودند.

### 3. 3. 2: ساختارهای محلی جبهه ملی پدر وطن جمهور دموکراتیک افغانستان

شورا های محلی جبهه ملی پدر وطن در سطح ولایات، شهر ها، نواحی شهر، ولسوالی ها و علاقداری ها با عضویت جمعی سازمانهای اجتماعی محل و برخی از شخصیت های مستقل محلی دارای روابط نزدیک با ح. د. خ. ا و دولت جمهوری افغانستان تشکیل یافته بودند که هریک از شوراهای مذکور دارای رئیس، معاون (معاونین) رئیس و نظر به کمیت اعضا، دارای مسوولین شعبات حرفوی یا غیرحروفوی بودند. این ساختارها تحت رهبری سیاسی سازمانهای محلی حزب اموکراتیک خلق افغانستان در ساحه مسوولیت خویش، فعالیت داشتند.

### 3. 3.3 : ساختار های محلی قدرت و اداره دولت جمهوری دموکراتیک افغا نستان

مطابق به اصول اساسی جمهوری دموکراتیک افغانستان، ساختارهای قدرت و اداره دولتی در محلات، عبارت بودند از دو ارگان ذیل :

ـ شوراهای محلی:«در ولایات، شهرها، ولسوالی ها، علاقداریها و قریه ها، جرگه های محلی (شورا ها ی محلی) به مقصد حل و فصل تمام مسایل مربوط محل، تشکیل میگردد.

ـ طرز انتخاب دموکراتیک نمایندگان (شورا های محلی) و سایر مسایل مربوط به تشکیل و صلاحیت ها، مسوولیت و فعالیت آنها توسط قوانین تنظیم میگردد»(ماده پنجاه و یکم).

ـ کمیته های محلی اجرائیوی: در مورد این کمیته ها ـ که در حقیقت ارگانهای «حکومت» در محلات بودند ـ در اصول اساسی چنین آمده است: «در ولایات، شهر ها، ولسوالی ها و علاقداری ها، کمیته های محلی اجرائیوی قدرت دولتی تشکیل میگردد. رئیس و اعضای کمیته محلی اجرائیوی مطابق به احکام قانون تعیین می شود» (ماده پنجا ودوم).

باید تذکار داد که تعمیل مواد اصول اساسی در مورد انتخاب و فعالیت شوراهای محلی و کمیته های اجرائیوی آن تا اعلان سیاست مصالحه ملی عملی نگردید و صرف روی کاغذ باقی ماند. زون ها (شامل چند ولایت)، ولایات، لوی ولسوالی ها، ولسوالی ها، علاقداری ها بوسیله آمرین زون، والی ها، لوی ولسوالها، ولسوال ها و علاقدار ها با دستگاه های دولتی (ملکی و نظامی) شان که همه انتصابی بودند، اداره میگردیدند. امور شهری بوسیله شاروالهای انتصابی و دستگاه اداری مربوطه شان، پیش برده میشد.

همچنان با در نظرداشت سیستم یک حزبی، ارگانهای محلی قدرت و اداره دولتی جمهوری دموکراتیک افغانستان نیز بطور کل در انحصار ح. د. خ. ا، سازمانهای اجتماعی اقمار این حزب و ندرتاً شخصیت های غیر حزبی، ولی مورد اعتماد این حزب، قرار داشتند.

نتیجه اینکه:

با تدقیق پیرامون ابعاد مختلف دستگاه سیاسی «جمهوری دموکراتیک افغانستان»، با وضاحت میتوان عدم مطابقت آن را با واقعیت های عینی اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی همان مقطع زمانی جامعه افغانی مشاهده و تثبیت نمود؛ واقعیت هائیکه از مرحله معین پروسه رشد و انکشاف اجتماعی ـ اقتصادی کشور ـ در آستانه رویداد تصاحب انحصاری قدرت سیاسی بوسیله ح. د. خ. ا (ثور 1357 خورشیدی) ـ ناشی گردیده بودند. مسئله را در ابعاد مورد بحث (اندیشه یی و ساختاری) قابل توضیح میدانیم:

**قبل از آنکه ابعاد اندیشه یی و ساختاری موضوع مورد بحث، برسی گردد، لازم است روی برداشت مدعیان از مفهوم «دموکراتیک»، عطف توجه مختصر بعمل آید. زیرا مضمون و محتوی همین برداشت، درونمایه «اندیشه های سیاسی دموکراتیک» و «ساختارهای سیاسی دموکراتیک» را تشکیل میدهد.**

**احزاب کمونیست و کارگری و وسازمان های سیاسی همراه آنان در کشورهای در حال رشد، خود شان را نمایندگان اکثریت جامعه یا زحمت کشان جوامع شان دانسته و مبتنی بر این ادعا داشتن آرأ و پشتیبانی اکثریت جامعه را حق مسلم خویش دانسته و در انحصار خود تصور مینمایند. متکی به چنین ادعایی میخواهند به خویشتن و اقدامات شان مشروعیت بدهند. ولی این ادعا از یک طرف اکثراً نمیتواند با واقعیت مواضع طبقه و یا طبقات ادعا شده حامی، مطابقت داشته باشد و از جانب دیگر وجود و حضور سایر بخش های جامعه را انکار نموده، با توصل به زور، تلاش بعمل می آورند وجود و حضور آنان را از ساختار اجتماعی و اقتصادی جامعه، حذف نمایند. بدین وجه، مفهوم «دموکراتیک» در تقابل با مفهوم «دموکراسی» قرار میگیرد. بطور مثال : حزب دموکراتیک خلق افغانستان بمثابه «نیروی رهبری کننده و سوق دهنده جامعه و دولت» در «جمهوری دموکراتیک افغانستان»، خویش را «حزب طبقه کارگرو تمام زحمتکشان افغانستان» میدانست و مدعی دفاع از منافع آنان بوده، ولی آیا اکثریت «طبقه کارگر و تمام زحمتکشان افغانستان» که افزون بر کارگران؛ دهقانان، کسبه کاران، اهل حرفه و روشنفکران مربوط به آنان را نیز در بر میگرفت، آمادگی ذهنی و عملی تفویض چنین نمایندگی را به این حزب تبارز داده بودند؟. همه شواهد؛ چه قبل از تصاحب قدرت دولتی بوسیله ح. د. خ. ا و چه بعد از آن، مؤید این واقعیت است که چنین ادعای از جانب ح. د. خ. ا پایه عینی نداشته، حکمی بود کاملاً غیرواقعی که صرف در اذهان رهبران این حزب و برداشت های ایدولوژیک آنان ریشه داشت. به همین ملحوظ ح. د. خ. ا در واقعیت فاقد آن پایگاه و تکیه گاه اجتماعی بود که داشتن آن را ادعا مینمود. بنابرین در محاسبات خود دچار اشتباهات جبران ناپذیر گردید. در نتیجه، علی الرغم داشتن نیات خوب،**

نیک و وطنپرستانه، به عوض تسریع پروسه رشد و انکشاف اجتماعی ـ اقتصادی، این پروسه را به بحران عمیقتر و گسترده تر (بحران قبل از گرفتن قدرت بوسیله ح. د. خ. ا، با کودتای 1352 و بخصوص اعلام نظام سیاسی یک حزبی بوسیله شهید سردار محمد داوود آغاز گردیده بود) مواجه و مانع آن گردیده . وطن، زحمتکشان و مجموع کشور و حتی خود را بسوی سرنوشت فاجعه بار سوق نمود.

دستگاه فکری سیاسی «جمهوری دموکراتیک افغانستان» که اهداف سیاسی آن را تشخیص مینمود، عمل سیاسی اش را سمت میداد، افزار سیاسی را انتخاب میکرد و طرق سیاسی بکاراندازی این افزار را معین مینمود (ایدیولوژی مارکسیستی ـ لننستی شوروی گرا)، نه تنها زمینه های نفوذ و پذیرش در میان اکثریت نزدیک به اتفاق آن طبقات، اقشار و لایه های اجتماعی را نداشت که حزب دموکراتیک خلق افغانستان و دولت جمهوری دموکراتیک افغانستان خویشتن را نماینده و مدافع منافع آنها میدانست، بلکه درک ازاین دستگاه فکری سیاسی در میان اکثریتِ از اعضا، کادرها و حتی بخش بزرگی از رهبران حزبی و دولتی ناقص بوده، چه بسا که آنان به داشتن چنین اندیشه ها و اعتقاد به آن تظاهر مینمودند. عامل اساسی این عدم نفوذ و پذیرش، واقعیت های ناشی از سطح رشد اجتماعی ـ اقتصادی جامعه در همان وقت بوده و بطور طبیعی می باید تجرید نیروی سیاسی حامل این ایدولوژی را ـ که مدعی پیشآهنگ انقلابی زحمتکشان کشور بود ـ از زحمتکشان و از اکثریت جامعه باعث میگردید که باعث گردید.

افزون برآن ساختار سیاسی «جمهوری دموکراتیک افغانستان» با واقعیت ساختار اجتماعی ـ اقتصادی موجود کشور مطابقت نداشت:

حزب دموکراتیک خلق افغانستان ـ با کمیت اعضای 6 تا 8 هزار عضو از هردو جناح در بخش های ملکی و نظامی در آغاز گرفتن قدرت دولتی و هفتاد هزار عضو در آستانه اعلام سیاست مصالحه ملی ـ با انحصار وضعیت سیاسی کشور و از جمله انحصار قدرت دولتی، عملا :

ـ طبقات، اقشار و لایه های اجتماعی دیگر را ـ که این حزب ادعای نمایندگی از آنان را نداشت و خویش را مدافع منافع آنان نمیدانست ـ با توسل به زور ناشی از تصاحب قدرت دولتی بوسیله کودتای نظامی، از حق طبیعی و مشروع وجود و حضور در وضعیت سیاسی محروم ساخت، که مقاومت طبیعی آنان را بر می انگیخت. در تداوم همین رویارویی و نبود فضا برای مبارزه سیاسی در داخل کشور، برخورد های نظامی میان طرفین آغاز و با گسترش امواج مهاجرت فعالین سیاسی، مداخلات غرض آلود از قبل آغاز شدهٔ خارجی زمینه گسترش یافت.

ـ اکثریت قاطع طبقات و اقشار اجتماعی که حزب دموکراتیک خلق افغانستان خویشتن را در جایگاه مدافع منافع آنها تصور مینمود، بنابر عقب ماندگی اجتماعی ـ اقتصادی به سطح از رشد و تکامل خود آگاهی طبقاتی نه رسیده بودند که بتوانند این منافع شان را درک نمایند؛ در نتیجه نه تنها آمادگی برای دفاع از این منافع را تبارز نمیدادند، بلکه بنابر گسترگی تبلیغات خصمانه (که افزار اندیشه یی مارکسیستی ـ لننستی حزب، این تبلیغات را زمینه میداد)، چه بسا که در ضدیت با مدعی دفاع منافع خویش (ح. د. خ. ا) و در کنار دشمنان مسلح این حزب قرار گرفتند. با درنظرداشت سطح رشد اجتماعی ـ اقتصادی کشور، پیش آهنگ خردورز میتوانست واقعیت قابل وقوع چنین عکس العملی را پیش بینی نموده، از اندیشه وعمل ماجراجویانه احتراز نماید.

افزون بر آن تصاحب قدرت دولتی با توسل به کودتای نظامی و نگهداشت انحصاری قدرت تصاحب شده بوسیله ح . د . خ . ا ـ که در حقیقت تکرار اشتباه رژیم منقرض شده بود ـ باعث آن گردید که ح. د. خ. ا به مرور زمان با قدرت دولتی منهمک و ماهیت حزب ـ دولت را تبارز داده و با توجه به امتیاز صلاحیت های اجرائیوی کادرهای دولتی ـ حزبی، خصایص دولتی بر حزبی برجسته گردیده و سرانجام وضع چنان گردید که ماهیت دستگاه سیاسی در حد حزب ـ دولت توقف ننموده وبا توجه به این امتیاز، دستگاه سیاسی جمهوری دموکراتیک افغانستان ماهیت دولت ـ حزب را متبارز ساخت که درین میان نقش نظامیان هرچه بیشتر ارتقا یافت. زیرا این نظامیان بودند که حرف آخر

را میزدند و کادر سیاسی رهبری نیز در رقابت های ذات البینی شان بیشتر به جلب حمایت کادرهای دولتی، بخصوص و با امتیاز بزرگ، به جلب حمایت کادر های نظامی توجه داشتند. بنابرین در تعمیل اصول «مرکزیت دموکراتیک»، گرایش به مرکزیت و سرانجام گرایش به تسلط نظامیگری، مشخصۀ بود که بر تمام ابعاد سیاسی ـ تشکیلاتی دستگاه سیاسی مذکور اثر گذاشت و باعث تغییرات ماهیوی آن گردید. مبتنی بر این حقیقت بود که صفوف حزب فاقد اثر گذاری بر کادر رهبری گردیده، تغییر در کادر رهبری نه به طرق دموکراتیک بلکه توأم بامداخله نظامیان و حتی با توسل به کودتای نظامی صورت می پذیرفت.

## 4 ـ دستگاه سیاسی جمهوری افغانستان:

همزمان با اعلام رسمی سیاست مصالحه ملی در 25 جدی 1365، توجه به آن معطوف بود که دستگاه سیاسی یی تاسیس گردد که با واقعیت های موجود و کثرت ساختار اجتماعی ـ اقتصادی افغانستان، مطابقت داشته تا بتواند بمثابه ممثل واقعی ارداه اکثریت مردم افغانستان، در رفع بحران موجود نقش مؤثری ایفا نماید. بنابرین «اصول اساسی جمهوری دموکراتیک افغانستان»، هدف اساسی مندرج این اصول (به پیروزی رساندن نهایی انقلاب ملی دموکراتیک و اعمار جامعه نوین) نفی و دستگاه سیاسی«جمهوری دموکراتیک افغانستان»، به تدریج تعویض و همزمان با آن پروسه تکوین اندیشه یی و ساختاری دستگاه سیاسی معطوف به مصالحه ملی، بنام «جمهوری افغانستان» آغاز می گردید.

«جمهوری افغانستان» صرف تغییر نام «جمهوری دموکراتیک افغانستان» نبوده، تنقیص واژه «دموکراتیک» ـ با در نظرداشت مفهوم تعریف شده آن ـ تغییرات ماهیوی و ساختاری در «دستگاه سیاسی جمهوری افغانستان» و مجموع عناصر متشکله این دستگاه را در مقایسه با «دستگاه سیاسی جمهوری دموکراتیک افغانستان» و مجموع عناصر متشکله آن، محتوم ساخته، محتوی کیفیتاً متفاوت می بخشد.

قبل از آغاز پروسه تکوین چنین دستگاه سیاسی (شامل عناصر اندیشه یی و ساختاری)، میباید نخست پروسه تغییر اندیشه یی و ساختاری ح. د. خ. ا آغاز میگردید. زیرا مطابق به متن ماده چهارم «اصول اساسی»، «حزب دموکراتیک خلق افغانستان، حزب طبقه کارگر و تمام زحمتکشان کشور، نیروی رهبری کننده و سوق دهنده جامعه و دولت» محسوب میگردید. بنابرین درگام نخست ضرورت بود تا این حزب از چنین جایگاه و موقف قانونی خویش داوطلبانه کنار میرفت تا راه قانونی برای تغییرات در مجموع دستگاه سیاسی جمهوری دموکراتیک افغانستان، گشایش می یافت. بدین ملحوظ در تداوم گامهای نخستین آن می باید که تعریف جدیدی از موضع و موقف ح. د. خ. ا درین ساختار ارائه میگردید. به منظور فوق کنفرانس سراسری حزب دموکراتیک خلق افغانستان با شرکت نمایندگان انتخابی سازمانهای حزبی به تاریخ 29 - 30 میزان 1366(18 - 20 اکتوبر 1987) دایر و بوسیله آن اسناد مهمی منجمله برنامه عمل و اساسنامه جدید ح. د. خ. ا را تصویب و اعلامیه رسمی کنفرانس سراسری را اعلام نمود. دوکتور نجیب الله ضمن گزارش اساسی به کنگره دوم حزب، پیرامون این کنفرانس چنین گفتند : «دومین کنفرانس ح. د. خ. ا مصالحه ملی را بحیث مشی استراتژیک حزب اعلام داشت و اجرای آن را از طریق اتخاذ تدابیر عملی در جهت ایجاد سیستم چند حزبی و ایجاد اداره ایتلافی، پیشبرد دیالوگ سازنده با مخالفین و بخصوص قومندانان اپوزسیون در داخل کشور، غنا بخشید. درین کنفرانس حزب با برنامه عمل و اساسنامه جدیدی که مؤثریت فعالیت و سهمگیری آن را در حیات سیاسی کشور ارتقا بخشید، تجهیز گردید. کنفرانس اساسات سیاست مصلحه ملی را قطع جنگ، رفع انحصار قدرت و فراهم آوری زمینه سهمگیری نیروهای سیاسی جامعه در حیات سیاسی ـ اجتماعی کشور اعلام داشت و آن را به حزب مصالحه ملی مبدل ساخت.»

اسناد تصویب شده کنفرانس دوم حزب، مطابق به اصول پذیرفته شده سیاست مصالحه ملی، تغییرات بنیادی در دستگاه سیاسی جمهوری دموکراتیک افغانستان را توصیه مینمود. بدین منظور لویه جرگه مؤرخ 8 - 9 قوس 1366 دایر و قانون اساسی جدید کشور را تصویب نمود.

بر اساس احکام قانون اساسی جدید، پروسه تغییرات در ماهیت و ساختار دستگاه سیاسی سنتی ، که ح. د. خ. ا رهبری آن را در انحصار داشت، آغاز و ادامه یافت.

مقدمه قانون اساسی مصوب لویه جرکه 1366، دستیابی به اهداف چون : «تحکیم استقلال، حاکمیت ملی و دفاع از تمامیت ارضی کشور، دستیابی به مصالحه، تحکیم وحدت ملی با نظرداشت واقعیت های عینی، عنعنات و رسوم پسندیده مردم، تامین عدالت اجتماعی و مساوات، رشد اقتصاد ملی و ارتقای سطح زندگی مردم، ارتقای نقش و اعتبار وطن محبوب ما افغانستان در عرصه بین المللی» را بمثابه اهداف اساسی دستگاه سیاسی جمهوری افغانستان پذیرفت. با تعمیق و گسترش نتایج سیاست مصالحه ملی، تعریف جامع تری از این اهداف در مقدمه تعدیل شده همین قانون اساسی بوسیله لویه جرگه جوزای 1369، صورت گرفت. درین زمینه چنین میخوانیم :

«با درنظرداشت تحولات تاریخی که در میهن ما و جهان معاصر رونما گردیده است، باپیروی از اساسات دین مقدس اسلام، با رعایت سنن و شعایر پسندیده افغانی، مبتنی بر حقایق تاریخ و فرهنگ کشور، با احترام به مواریث ارزنده نهضت مشروطیت و در مطابقت با منشور ملل متحد و اعلامیه جهانی حقوق بشد، بمنظور:

ـ حفظ استقلال، دفاع از تمامیت ارضی و تحکیم حاکمیت ملی.

ـ دستیابی به صلح سراسری و تعمیق وحدت ملی.

ـ تامین عدالت و دموکراسی.

ـ اعمار مجدد و رشد متوازن اقتصادی، اجتماعی و ارتقای سطح زندگی مردم.

ـ افزایش نقش و اعتبار کشور در عرصه بین المللی.

**ـ ایجاد شرایط مساعد بخاطر تثبیت موقف حقوقی و بیطرفی دایمی افغانستان و غیر نظامی شدن آن .»**

**با درنظرداشت اهداف اساسی فوق، دستگاه سیاسی جمهوری افغانستان، مطابق به مواد مندرج قانون اساسی جمهوری افغانستان، به ارزش های ذیل متعهد گردید:**

**ـ دین افغانستان دین مقدس اسلام است. در جمهوری افغانستان هیچ قانون نمیتواند مناقض اساسات دین مقدس اسلام .... باشد. (ماده دوم)**

**ـ جمهوری افغانستان کشور غیر منسلک بوده در پیمان های نظامی شامل نمی شود و تاسیس پایگاه های نظامی خارجی را در قلمرو خود اجازه نمیدهد. (ماده سوم)**

**ـ تعدد احزاب سیاسی، اساس سیستم سیاسی جمهوری افغانستان می باشد (ماده پنجم) .**

**ـ تشکیل سازمانهای اجتماعی در جمهوری افغانستان طبق قانون مجاز است (ماده هفتم).**

**ـ ملکیت در جمهوری افغانستان به اشکال دولتی، مختلط، کوپراتیفی، اوقاف، خصوصی، شخصی و ملکیت سازمانهای سیاسی و اجتماعی وجود دارد. ملکیت از تعرض مصوون است. ( ماده نزدهم )**

**ـ در جمهوری افغانستان منابع زیر زمینی، جنگل ها، چراگاه ها، معادن، منابع اساسی انرژی، آبدات تاریخی، تاسیسات رادیوتلویزیون، تاسیاسات مخابراتی، بند های بزرگ، بنادر و خطوط مواصلاتی از جمله ملکیت های دولت می باشد.**

**سرمایه گذاری بخش خصوصی جهت استفاده از جنگل ها، چراگاه ها، منابع انرژی، معادن و خرید و فروش وسایل مخابراتی، طبق قانون مجاز است.**

**در جمهوری افغانستان در کنار بانک ها، بیمه و ترانسپورت هوایی دولتی، ایجاد بانک های سهامی، بیمه و ترانسپورت هوایی مختلط و ترانسپورت زمینی خصوصی و مختلط طبق قانون مجاز است.**

**در جمهوری افغانستان فعالیت نمایندگی بانک ها و موسسات بیمه خارجی طبق قانون مجاز است. (ماده بیستم)**

**- در جمهوری افغانستان اشخاص خارجی حق ملکیت عقاری را ندارند. فروش عقار به نمایندگی های سیاسی و دول خارجی بر اساس رویه بالمثل و به موسسات بین المللی که جمهوری افغانستان عضو آن باشد، بعد از موافقه حکومت مجاز می باشد. (ماده بیست و هشتم)**

**- [در جمهوری افغانستان] حق وراثت ملکیت طبق شریعت اسلام، توسط قانون تضمین میگردد. ( ماده بیست و نهم )**

**- [در جمهور افغانستان] استملاک طبق قانون تنها به مقصد تامین منافع عامه و در بدل عوض عادلانه و قبلی صورت می گیرد. مصادره ملکیت بدون حکم قانون و فیصله محکمه جایز نیست (ماده سی ام)**

**- در جمهوری افغانستان بر اساس قانون و عدالت اجتماعی معیارها، اندازه و انواع مالیه و محصول تعیین میگردد. (ماده سی و یکم)**

**افزون بر ارزشهای مندرج مواد فوق، ضمن مواد 33 - 64 قانون اساسی حقوق و مکفیت های شهروندان جمهوری افغانستان تسجیل گردیده اند که مرور فشرده آن چنین است:**

ـ اتباع جمهوری افغانستان اعم از زن و مرد بدون در نظرداشت تعلقات ملیت، نژاد، لسان، قبیله، دین، مذهب، عقیده سیاسی، تحصیل، شغل، نسب، دارایی، موقف اجتماعی، محل سکونت و اقامت، در برابر قانون دارای حقوق و مکلفیت های مساوی اند و افغان نامیده میشوند. تعیین هرنوع امتیاز غیر قانونی و یا تبعیض نسبت به حقوق و مکلفیت های اتباع ممنوع است. اتباع جمهوری افغانستان در داخل و یا خارج کشور تبعید وهمچنان به دولت خارجی تسلیم داده نمی شوند و در خارج کشور تحت حمایت دولت قرار دارند.

ـ اجرای مناسک دینی برای تمام مسلمانان تضمین و پیروان سایر ادیان در اجرای مناسک دینی شان آزاد اند. هیچ شخص نمیتواند بمنظور تبلیغات ضد ملی و ضد مردمی، ایجاد دشمنی و ارتکاب سایر اعمال خلاف منافع جمهوری افغانستان از دین سؤ استفاده کند.

ـ آزادی حق طبیعی انسان است. این حق جز آزادی دیگران و منافع عامه ـ که توسط قانون تنظیم میگردد ـ حدودی ندارد. همچنان آزادی و کرامت انسانی از تعرض مصوون است. برائت ذمه حالت اصلی است، متهم تا زمانیکه به حکم قطعی محکمه محکوم نشده، بیگناه شناخته می شود. بدون مطابقت به احکام قانون: هیچ عملی را نمیتوان جرم شمرد؛ هیچکس را نمیتوان گرفتار و متهم به ارتکاب جرم نمود؛ هیچکس را نمیتوان توقیف و مجازات نمود مگر به استیذان محکمه، جرم امر شخصی است جز مرتکب آن شخص دیگری مجازات نمی شود. در جمهور افغانستان جزای مخالف کرامت انسانی، شکنجه و تعذیب جواز ندارد. گرفتن اقرار، شهادت یا اظهار از متهم یا شخص دیگر بوسیله اکراه و تهدید ممنوع است و اعتبار ندارد. هرگاه مؤظف خدمات عامه، متهم یا شخص دیگری را بمنظور گرفتن شهادت، اظهار و یا اقرار، شکنجه نماید و یا به تعمیل شکنجه امر کند، مطابق قانون مجازات میگردد، مدیون بودن شخص مورد سلب آزادی وی شده نمیتواند.

ـ درجمهوری افغانستان: هیچکس از حق طبیعی حیات بدون مجوز قانونی محروم نمی گردد. مصونیت مسکن، محرمیت مکاتیب،

مخابره های تلفونی و تلگرافی، حق جبران خساره افراد یکه بوسیله ارگانهای دولتی، سازمانهای اجتماعی و مسوولین امور بطورغیر قانونی متضرر گردیده اند. حق شرکت در زندگی اجتماعی، سیاسی و اداره امور دولت بصورت مستقیم و یا از طریق انتخاب نمایندگان خود، حق قانونی آزادی فکر و بیان بطریق علنی، تحریری و یا شفاهی، عدم جواز سانسور مطبوعات قبل از نشر، حق اجتماعات، تظاهرات و اعتصابات مسالمت آمیز، حق شکایت، انتقاد و پیشنهاد انفرادی و جمعی تضمین میگردد. تعقیب بخاطر انتقاد ممنوع است. همچنان حق کار و دریافت مزد مساوی در مقابل کار مساوی، ممنوعیت تحمیل کار اجباری به استثنای حالات جنگ، آفات طبیعی و سایر حالاتیکه حیات و آسایش عامه را تهدید کند، حق استراحت، حق آموزش رایگان، حق صحت و تامینات اجتماعی، حق آزادی فعالیت های علمی، تخنیکی و هنری، حق مسافرت به داخل و خارج و انتخاب آزاد محل سکونت و اقامت در کشور، افزون بر آن حقوق و آزادی اتباع خارجی و اشخاص بدون تابعیت مقیم افغانستان، طبق قانون تضمین میشوند.

- اتباع جمهوری افغانستان و اتباع خارجی مقیم جمهوری افغانستان مکلف اند قانون اساسی و سایر قوانین جمهوری افغانستان را رعایت کنند. بی خبری از احکام قانون عذر پنداشته نمی شود، اتباع جمهوری افغانستان مکلف اند طبق قانون مالیه و محصول بپردازند، از وطن، استقلال، حاکمیت ملی و تمامیت ارضی کشور دفاع نمایند. هیچ کس حق ندارد از حقوق و آزادی های مندرج در قانون علیه منافع عامه و به ضرر حقوق و آزادی های سایر اتباع استفاده نماید.

ارزشهای مندرج فوق الذکر قانون اساسی، با توضیحات ضرور و پرداخت به ابعاد مختلف آنان، در متن سایر قوانین جمهوری افغانستان، تسوید و بعد از طی پروسه قانونی، توشیح رئیس جمهور و نشر در «جریده رسمی»، نافذ و مورد تطبیق قرار گرفته، به تغییرات ماهیوی در دستگاه سیاسی جمهوری افغانستان بنیادهای حقوقی بخشیدند.

قبل از توضیح ماهیت و اشکال تغییراتِ ضرور در عناصر اساسی متشکلۀ ساختار دستگاه سیاسی جمهوری دموکراتیک افغانستان و تاسیس دستگاه سیاسی جمهوری افغانستان (شامل: دولت، احزاب و سایر سازمانهای اجتماعی - سیاسی) قابل تذکار است که تغییر اسناد، بیان اندیشۀ سیاسی بخش پیشاهنگ رهنما و رهکشا در درون ح. د. خ. ا و دولت جمهوری افغانستان بود، قبول این اندیشه ها، اعتقاد به حقانیت آنان و حضور داوطلبانه جهت تعمیل آن بوسیله تمام و یا اکثریت اعضا و بخصوص آن عده یی از اعضای حزبی صاحب امتیاز درمقامات دولتی و سازمانهای اجتماعی، که می باید این امتیازات را از دست بدهند ؛ به واقعیت های موجود کشور اعتراف و آن را بپذیرند و به هدف رفع بحران و نجات کشور از نایره جنگ، با تواضع از امتیازات شان در گذرند، سیر یک شبه و آسانی نداشت؛ کار توضیحی و اقناعی دوامدار و سرانجام با بخش لجوج امتیاز باخته ها، مبارزه حاد درون حزبی را ایجاب می نمود. حزب این راه را باید می پیمود و قادر گشت تا فاصله زیاد پر از فراز و نشیب آن را با خرد ورزی و درایت - آن هم در شرایط ادامه جنگ - بپیماید. این تغییرات عبارت بودند از :

## 4. 1 - پروسۀ تغییرماهیوی

## ح. د. خ. ا و تاسیس حزب وطن

به ضرورت ارائه تعریف جدیدی از موضع و موقف ح. د. خ. ا در ساختار سیاسی جامعه، طی متن مقدمه قانون اساسی مصوب لویه جرگه 9 قوس 1366، چنین پاسخ گفته شد: «در مرحله کنونی ح. د. خ. ا بمثابه طراح و سازمانده مشی مصالحه ملی یکجا با سایر نیروهای سیاسی، ملی و دموگراتیک این مشی انساندوستانه را فعالانه به پیش می برد». بدین مبنی ح. د. خ. ا موضع طبقاتی اش یعنی «حزب طبقه کارگر و تمام زحمتکشان کشور» را در قانون اساسی جدید به موضع «طراح و سازمانده مشی مصالحه ملی» تعدیل نموده، همچنان از موقف انحصاری«نیروی رهبری کننده و سوق دهنده جامعه و دولت» عقب نشینی نموده، با حفظ امتیاز درج قانونیت خویش به سطح قانون

اساسی کشور «بمثابه طراح و سازمانده مشی مصالحه ملی»، وجود و حضور «سایر نیروهای سیاسی» را قانونیت بخشیده و به همین ملحوظ در ماده پنجم همین قانوان اساسی چنین درج گردیده است: «تشکیل احزاب سیاسی در جمهوری افغانستان مجاز است؛ مشروط بر اینکه مرامنامه، اساسنامه و فعالیت آن مغایر احکام قانون اساسی و قوانین کشور نباشد. حزبی که مطابق احکام قانون تشکیل می شود بدون موجب قانونی منحل شده نمیتواند».

مبتنی بر همین اصلِ قانون اساسی، قانون احزاب در جمهوری افغانستان، تسوید و بعد از طی پروسه قانونی، از جانب رئیس جمهور توشیح و نافذ گردید. با در نظرداشت اصل کثرت گرایی سیاسی(تعدد احزاب) قبول شده بوسیله قانون اساسی جدید و قانون احزاب بود که: افزون بر دادن مجوز قانونی فعالیت به تمام احزابی که قبلاً تاسیس و بعد از ختم فعالیت مخفی، خواستند به مبارزه قانونی رو بیاورند و همچنان احزاب جدیدالتاسیس، دوکتور نجیب الله رئیس جمهور افغانستان، از رهبران نیروهای سیاسی افغانی مقیم داخل و خارج کشور اعم از رهبران تنظیم های جهادی مقیم پاکستان و ایران، محمد ظاهر پادشاه سابق افغانستان و سایر شخصیت های سیاسی دعوت بعمل آوردند تا به فعالیت سیاسی علنی و قانونی در داخل کشور اقدام و دفاتر سیاسی شان را در شهر کابل و در سایر ولایات و محلات کشور فعال سازند ؛ تا همه نیروهای سیاسی افغانستان، با حقوق مساوی بتوانند در ختم نایره جنگ، تدویر لویه جرگه آینده، تسوید و تصویب قانون اساسی جدید، انتخات رئیس جمهور و انتخابات برای سایر ارگانهای دولتی و سرانجام در پروسه اعمار مجدد و انکشاف اقتصادی و اجتماعی کشور در کنار هم سهم بگیرند. علی الرغم عدم برخورد مسوولانه رهبران «جهادی» در قبال وضعیت جدید، گرایش های سیاسی مختلف، به فعالیت سیاسی علنی و قانونی پرداخته و یاهم به تاسیس احزاب و سازمانهای سیاسی جدید ذیل اقدام نمودند که این احزاب عبارت بودند از:

- حزب دموکراتیک خلق افغانستان تحت رهبری دوکتور نجیب الله ، سال تاسیس 1343.

**ـ سازمان انقلابی زحمتکشان افغانستان (سازا) تحت رهبری محبوب الله کوشانی، سال تاسیس 1347.**

**ـ سازمان زحمتکشان افغانستان (سزا)، تحت رهبری حمد الله گران، بعد از انفاذ قانون اساسی جدید، دوباره به فعالیت علنی و قانونی آغاز نمود.**

**ـ سازمان کارگران جوان افغانستان (کجا)، تحت رهبری عبدالعزیز تره خیل، در سال1368 مجدداً به فعالیت علنی آغاز نمود.**

**ـ حزب عدالت دهقانان افغانستان، تحت رهبری عبدالحکیم توانا ، در سال 1368 جدیداً تاسیس گردید.**

**ـ جمعیت رستگاری ملی افغانستان به رهبری پوهاند محمد اضغر، سال تاسیس 1367. در رهبری این جمعیت عده یی از طرفداران محمد ظاهر، شاه سابق افغانستان قرار دشتند.**

**ـ حزب اسلامی مردم افغانستان، تحت رهبری قاری عبدالستار سیرت (این شخصیت محترم نباید با جناب عبدالستار سیرت وزیر عدلیه زمان شاه سابق، اشتباه گردد)، سال تاسیس 1367.**

**ـ حزب الله، تحت رهبری شیخ وثوق الاسلام وثوقی، سال تاسیس 1367.**

**ـ اتحادیه انصار الله، تحت رهبری مولوی صفر محمد خادم، سال تاسیس 1367 .**

**ـ نهضت همبستگی مردم افغانستان، تحت رهبری محمد سرور نورستانی، سال تاسیس 1368.**

**افزون بر احزاب و سازمانهای سیاسی فوق اذکر، سازمانهای جدا شده از بدنه ح. د. خ. ا هریک: جمعیت انقلابی زحمتکشان افغانستان (جازا)، سازمان پیش آهنگ زحمتکشان افغانستان (سپزا) و**

**سازمان پیش آهنگ کارگران جوان افغانستان (سپکجا)، «گروه کار»، «سازمان فدائیان زحمتکشان افغانستان» (سفزا) و «بریگادهای انقلابی مردم افغانستان» طی مذاکره و توافق و با پذیرش اصول سیاسی و سازمانی حزب دموکراتیک خلق افغانستان، ادغام جمعی اعضای شان را با این حزب اعلام و تعمیل نمودند.**

**با در نظرداشت رشد و انکشاف بعدی پروسه تکوین اندیشه یی و ساختاری مصالحه ملی طی مدت بیشتر از دو سال و نیم، شرایط برای تعریف جدیدتر ضروری از موضع و موقف ح. د. خ. ا مساعد گردید. حزب دموکراتیک خلق افغانستان بعد از پیروزی های متعددِ دفاع مستقلانه و بطور خاص پیروزی حماسه دفاع از جلال اباد ـ بمثابه نقطه عطف درتبارز برتری نظامی، تبلیغاتی و روانی دولت جمهوری افغانستان بر اپوزسیون مسلح ـ نیز با احساس مسوولیت در برابر مادر وطن برخورد نموده، بطور یکجانبه و داوطلبانه آماده گردید از امتیاز قانونی خود ـ که در قانون اساسی مصوب لویه جرگه 1366 تسجیل گردیده بود ـ صرف نظر نموده، مطابق به قانون احزاب در جمهوری افغانستان، از حقوق و مسوولیت های قانونی یکسانی با سایر نیروهای سیاسی برخوردار و در ردیف و در کنار آنان قرار گیرد. به این منظور تعدیل قانون اساسی به وسیله لویه جرگه مؤرخ 8 و 9 جوزای 1369 صورت گرفت. تذکار نام و امتیاز قانونی موقف ح. د. خ. ا «بمثابه طراح و سازمانده مشی مصالحه ملی»، از متن مقدمه قانون اساسی کشور حذف گردید و بجای آن در متن تعدیل شده، این امتیاز به دولت جمهوری افغانستان تفویض و تذکار بعمل آمد که: «در مرحله کنونی، دولت جمهوری افغانستان متکی بر حمایت نیروهای ملی سیاسی و وطندوست، سیاست مصالحه ملی را فعالانه به پیش می برد» . همچنان متن ماده پنجم درقانون اساسی تعدیل و چنین تکمیل گردید: «تعدد احزاب سیاسی، اساس سیستم سیاسی جمهوری افغانستان میباشد. در جمهوری افغانستان احزاب سیاسی مشروط براینکه مرامنامه، اساسنامه و فعالیت آنها مغایر احکام قانون اساسی و قوانین کشور نباشد، تشکیل شده میتوانند. تشکیلات و منابع مالی حزب سیاسی غیر علنی بوده نمیتواند. حزبی که مطابق احکام قانون تشکیل**

می شود، بدون مجوز قانونی منحل شده نمیتواند. قضات و څارنوالان نمیتوانند در مدت تصدی وظیفه، عضویت حزب سیاسی را داشته باشند».

حزب دموکراتیک خلق افغانستان بخاطر انطباق فعالیت خویش با تعدیلات وارد شده در قانون اساسی کشور بوسیله لویه جرگه فوق الذکر، کنگره دوم خود را بتاریخ 6 - 7 سرطان 1369 خورشیدی - 26 سال بعد از کنگره موسس - دایر نمود. این کنگره نقد بنیادهای ایدولوژیک، اصول برنامه یی، سیاست ها و عملکرد سیاسی حزب دموکراتیک خلق افغانستان را که مبتنی بر اندیشه سیاسی مصالحه ملی در کنفرانس دوم حزب آغاز گردیده بود، عمق و گسترش بیشتربخشید و با تصویب مرامنامه و اساسنامه جدید حزب، تغییرات کیفی آغاز شده در دستگاه اندیشه یی و ساختاری - سیاسی حزب را تکمیل و این ساختار سیاسی با کیفیت جدید را بنام «حزب وطن» مسمأ نمود.

دوکتور نجیب الله طی گزارش اساسی کمیته مرکزی حزب به کنگره، در باره طرح مرامنامه جدید حزب؛ چنین گفتند: «درطرح [مرامنامه جدید] نه وظایف یک حزب را در شرایط عادی، بلکه وظایف حزبی را که از انحصار قدرت صرفنظر نموده است و متکی بر اصول دموکراسی در حاکمیت شرکت داشته و با سایر احزاب روابط مساویانهٔ متقابلاً مفید برقرار نموده، برای دستیابی به اهداف خود در حال و آینده، نه با شیوه های اداری بلکه از طریق سیاسی مبارزه مینماید، مشخص گردیده است. طرح معطوف به برآورده شدن اهداف عمومی ملی در مرحله کنونی است که مشخصهٔ اصلی آن را گذار از جنگ به صلح و اعمار مجدد کشور تشکیل میدهد. طرح مرامنامه در بخش سیاسی استقرار حاکمیت ملی براساس اصول دموکراسی و نظام پارلمانی، ایجاد تفاهم و وحدت ملی و دستیابی به نظام دولتی مبتنی بر ائتلاف نیروها و آشتی ملی را هدف خویش قرار داده است. طرح جدید حفظ و پابندی به اصول عنعنوی دموکراسی، انتخابات از طریق رایدهی آزاد، سری، مستقیم، مساویانه و دموکراتیک را وسیله عمده تحقق دموکراسی میداند. در طرح مورد بحث مبارزه در راه تامین حقوق و آزادی های اساسی اتباع اعم از آزادی بیان، مطبوعات، تشکیل و

فعالیت احزاب و سایر حقوق و آزادی های قانونی را از وظایف اساسی خود دانسته، فعالیت خود را در این عرصه بر اصل قانون اساسی جمهوری افغانستان، اعلامیه جهانی حقوق بشر و ارزشهای عموم بشری متکی نموده است. درین طرح به اعمار مجدد کشور از طریق احیا و بازسازی تاسیسات زراعتی، سیستم های آبیاری و تاسیسات صنعتی که در نتیجه جنگ تخریب گردیده اند، توجه خاص مبذول شده است. طرح جدید در عرصه فرهنگی بر آگاهی سراسری معطوف به قطع جنگ و استقرار صلح که در سالهای اخیر شکل گرفته است اتکأ مینماید. حزب مناسبات خود را با تمام سازمانهای سیاسی و جنبش های ملی جانبدار صلح و ترقی و حفظ محیط زیست، توسعه و استحکام میبخشد. همچنان اهداف و وظایف جدید حزب در عرصه های اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی و سیاست خارجی بصورت مشخص پیش بینی گردیده که بیانگر برخورد واقعبینانه آن در اوضاع و شرایط نوین است . ... از لحاظ اقتصادی خصلت اساسی وظایف مطروحه در طرح جدید مرامنامه، وظایفِ ناشی از شرایط خاص گذار از جنگ به صلح و عمران مجدد و استفاده از همه ظرفیت های اقتصادی و اجتماعی کشور و جلب تمام مساعدت های خارجی به رفع پیامد های جنگ و تامین پیشرفت در کشور می باشد. طرح برخورد جدید حزب را به مسئله مالکیت و همزیستی سیستم های مختلف اقتصادی مبنی بر واقعیت های عینی موجود بخاطر رشد و انکشاف اقتصادی - اجتماعی که در گذشته اغلباً نادیده گرفته میشد، بازتاب میدهد. عمده ترین مشخصه طرح جدید برنامه حزب، رهایی از احکام و مدل های کلیشه یی و بیگانه با واقعیت جامعه ماست. درین طرح مطابقت اهداف حزب با منافع ملی، احکام دین مقدس اسلام و سنن پسندیده مردم ما، انعکاس شایسته یافته است.»

در مرامنامه «حزب وطن» بعد از تحلیل وضعیت بحرانی کشور در آن مقطع زمانی و علل داخلی و خارجی آن، منجمله نقش حزب دموکراتیک خلق افغانستان طی سالهای قبل از اعلام ساست مصالحه ملی در امر بروز بحران مذکور؛ چنین تذکار بعمل آمده است: «... این امر منتج به ویرانی شدید و برهم خوردن نظم همه عرصه های اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی جامعه، مخاصمت و نفاق ملی، اتلاف

هزاران هوطن، مهاجرت صدهاهزار افغان به خارج و آواره گی ده ها هزار هموطن در داخل کشور گردید.

بنابر عوامل یاد شده ح. د. خ. ا مؤفق نشد تا اهدافش را در زمینه رشد اقتصادی ـ اجتماعی و بهبود وضع زندگی مردم، که در سرخط برنامه عمومی آن قرار داشت، تحقق بخشد.

با تحلیل و تجزیه همه جانبۀ این حقایق و بررسی اثرات بعدی آنها، حزب دموکراتیک خلق افغانستان مصمم گردید که در برنامه، سیاست ها و عملکرد خود تجدید نظر نماید. بدین وسیله در امر بزرگ نجات وطن از مصایب جنگ و تامین صلح در کشور، حفظ استقلال و تمامیت ارضی و جلوگیری از تجزیه افغانستان، نقش شایسته خویش را ایفا نماید. این نتیجه گیری در تصامیم و فیصله های کنفرانس سال 1366 حزب دموکراتیک خلق افغانستان انعکاس یافت. از این رو نقش و وظایف جدید حزب در چارچوب یک سیاست کیفیتاً نوین، یعنی مشی مصالحه ملی تدوین شد که در آن قطع جنگ و دستیابی به صلح بحیث عمده ترین و عاجلترین وظیفه ملی مطرح گردید. حزب بمنظور تحقق مصالحه ملی، اقدامات مؤثری رادر تمام عرصه های سیاسی، اجتماعی و اقتصادی بعمل آورد. به پیروی از مشی مصالحه ملی، حزب از انحصار قدرت دست کشیده، از سیستم دموکراسی مبتنی بر تعدد احزاب و ادارۀ ایتلافی پشتیبانی بعمل آورد. حزب طی اقدامات عمده ذیل نقش اساسی ایفا نموده است:

انجام انتخابات برای ارگانهای محلی قدرت دولتی، احیای شورای ملی، الغای یک تعداد فرمان های قبلی و تعمیم قانونیت در حیات جامعه، اعلام آتش بس های مکرر، ایجاد تماس و انجام مذاکره و مفاهمه با کتگوری های مختلف مخالفین و فراخواندن آنان به اشتراک فعال در امر صلح، عقد موافقتنامه های ژینو و خروج قوای نظامی اتحاد شوروی، اتخاذ سیاست خارجی متوازن، تدویر لویه جرگه ها و تصویب قانون اساسی، ارائه پیشنهاد ها و ابتکارات متعدد بخاطر حل صلح آمیز مسایل، طرح یک پیشنهاد جامع بمنظور حل سیاسی جنبه های داخلی و خارجی مسأله افغانستان و مکانیزم تحقق آن در نهمین

اجلاس سران دول یا حکومات کشور های غیر منسلک در بلگراد . ... ایجاد زمینه های حقوقی و عملی برای تاسیس احزاب و سازمانهای سیاسی در کشور، ایجاد شرایط مساعد برای عودت مهاجرین، ایجاد موسسات و نهاد های جدید اجتماعی و فرهنگی و از جمله تعمیم تحصیلات عالی در عرصه علوم دینی.

تنظیم مجدد مناسبات ارضی و آب، رشد سکتور خصوصی اقتصاد، مسترد کردن ملکیت های شخصی[ که ضبط گردیده و یا تحت تامین دولت قرار گرفته بودند ـ نویسنده ] و عفو قروض دولت ذمت دهقانان عودت کننده به کشور، جلب کمک های بشری و اقتصادی ملل متحد و سایر موسسات بین المللی بمنظور عودت و اسکان مجدد مهاجرین و تلاش در راه اعمار مجدد کشور .

فراهم آوری شرایط برای ایجاد تعدیلات بنیادی در قانون اساسی، از عمده ترین اقدامات دیگری است که اخیراً در چاچوب سیاست مصالحه ملی، ایجاد تفاهم بین جوانب درگیر، تحکیم وحدت ملی و احیای مجدد اقتصادی کشور، هموار ساخت و بنیادهای وسیعتر حقوقی را جهت تعمیم مصالحه ملی و تعمیق دمکراسی و سهمگیری فعال تمام مردم افغانستان در حیات سیاسی، اجتماعی و اقتصادی کشور بوجود خواهد آورد.

حقایق و انکشافات بیشتر از سه سال اخیر به وضاحت نشان دادند که علی الرغم ادامه جنگ و مداخلات مسلحانه خارجی، اقداماتی که حزب در چاچوب سیاست مصالحه ملی انجام داده است، مورد استقبال وسیع مردم قرار گرفته و نتایج مثبت و ثمربخش به بار آورده اند. این حقایق و انکشافات، صحت سیاست حزب را به اثبات رسانیده اند.»

برای تنظیم حیات درونی حزب وطن، در کنگره دوم اساسنامه جدید حزب با «تفاوت کیفی» نسبت به اساسنامه حزب دموکراتیک خلق افغانستان، تصویب گردید. دوکتور نجیب الله ضمن بیانیه اساسی این کنگره، در بحث پیرامون طرح اساسنامه چنین گفتند : «... طرح فعلی

**صرفاً وریانت تعدیل شدۀ اساسنامه های قبلی حزب نیست، بلکه علی الرغم موجودیت مشابهت در پارۀ از موارد، احکام و متن های مندرج آن بر پرنسیپ های متفاوت از گذشته اتکا دارند، این مسئله در مقدمه طرح مذکور که در آن هویت حزب به صفت سازمان سیاسی و اجتماعی که در جهت دستیابی به صلح پایدار سراسری، دفاع از استقلال، حاکمیت ملی و تمامیت ارضی کشور، حفظ و استحکام وحدت ملی، اعمار مجدد و انکشاف اجتماعی ـ اقتصادی افغانستان و تامین عدالت مجاهدت نموده عناصر ترقیخواه، وطندوست، ملی، دموکرات و مترقی را متحد می سازد، مشخص گردیده است. چنین فرمولبندی نه تنها دایره وسیعتری از اهداف مبرم ملی را در برابر حزب قرار میدهند، بلکه همچنان دروازه های آن را بروی حلقات هرچه وسیعتر از نیروهای سالم ملی نیز میگشاید. بر اساس مطالبات طرح جدید، آنعده از اتباع جمهوری افغانستان میتوانند عضویت حزب را حاصل نمایند که دارای اهلیت حقوقی بوده، در جهت اهداف عالی حزب مبارزه نموده و به دین مقدس اسلام و سنن پسندیده مردم ما پابند باشند. البته این اصل منافی عضویت پیروان سایر ادیان نیز نمیگردد.»**

**مقامات رهبری کننده مرکزی حزب وطن عبارت بودند از: مجمع عالی، اجلاس سراسری فعالین، شورای سراسری، هینت اجرائیه شورای سراسری و ریاست هیئت اجرائیه شورای سراسری. دستگاه شورای مرکزی حزب متشکل از شعبات تشکیلات، تبلیغ وفرهنگ، روابط بین المللی، اسناد و ارتباط و مالی و اداری. همچنان کمیته نظارت و تفتیش مرکزی، ارگان با صلاحیتی بود که از چگونگی تطبیق اساسنامه حزب در تمام سطوح ساختار حزبی نظارت بعمل آورده، طبق دستورالعمل تصویب شده با متخلفین برخورد مینمود.**

**ساختارهای محلی حزب وطن عبارت بودند از کنفرانس ها، شوراها، هیئت های اجرائیه شوراها و ریاست هیئت های اجرائیه شورا های ولایتی، شهری، نواحی شهر، ولسوالی و علاقداری. هریک از شوراهای مذکور دارای دستگاه حزبی بوده که متناسب به کمیت اعضای آن درای کارمندان حرفوی بودند. این دستگاه ها دارای شعبات**

تشکیلات، تبلیغ و فرهنگ، کنترول حزبی، مالی و اداری و یاهم صرفاً مسوولین حرفوی و یاهم غیر حرفوی بخش های متذکره و جود داشت.

دستگاه شورای مرکزی و دستگاه های شورا های محلی حزب صرف مصروف کار حزبی بوده، جهت تعمیل سیاست های حزب صرفا به اعضای حزبی منجمله آن عده از اعضای خویش وظیفه حزبی می سپردند که در ارگانهای دولتی، سازمانهای اجتماعی، موسسات تولیدی و محلات زیست کار و یا سکونت داشتند.

واحد ساختمانی حزب سازمانهای اولیه حزبی بودند که در محلات کار و یا محلات زیست تشکیل و فعالیت مینمودند. سازمانهای اولیه حزبی بادر نظرداشت کمیت اعضای شان به سازمانهای شعبوی و گروپ های حزبی تقسیم میشدند. هریک از سازمانهای اولیه و شعبوی دارای شورای رهبری و مسوول و معاون (معاونین) سازمان، و هر گروپ حزبی دارای مسوول و معاون بودند.

بعد از حضور قانونی حزب وطن، پروسه کنار کشیدن سازمان های حزبی از ساختار های دولتی و همزمان با آن انتقال سازمانهای اولیه حزبی از ادارات دولتی به محلات زیست آغاز و ادامه یافت.

باید تذکار نمود که بنابر تداوم جنگ، حزب دموکراتیک خلق افغانستان و بعد حزب وطن نتوانستند انفصال اعضای شان در ارگانهای سه گانه قوای مسلح (اردو، څارندوی و امنیت دولتی) را از عضویت حزب، به یک بارگی ـ مانند قضات و څارنوالان ـ اعلام و تعمیل نمایند، بلکه در زمینه به اصل تدریج رجحان داده شد و در گام نخست به ریاست های امور سیاسی این ارگانها، که ساختار های حزبی بودند، وظایف با ماهیت دولتی تفویض گردید و بنام ریاست های عمومی تعلیم و تربیه مسما گردیدند. اصل انفصال عضویت حزبی منسوبان قوای مسلح، قرار بود همزمان با تحقق طرح صلح پنج فقره یی سرمنشی سازمان ملل متحد (حمل 1370)، عملی گردد.

## 4. 2: پروسه تغییر ماهیوی جبهه وسیع ملی

### پدروطن و تاسیس جبهه ملی جمهوری افغانستان

با اعلام سیاست مصالحه ملی و تعهد این سیاست به تعمیم اصول دموکراسی در جامعه و تاسیس دستگاه سیاسی مبتنی بر این اصول، «جبهه وسیع ملی پدر وطن» نتوانست نقش تذکار یافته خود در «اصول اساسی جمهوری دموکراتیک افغانستان» را بحیث متحد کننده: «کلیه کارگران،دهقانان، کسبه کاران، کوچیان، روشنفکران، زنان، جوانان و نمایندگان تمام ملیت ها و اقوام، کلیه نیروهای مترقی، دموکراتیک و وطنپرست و سازمانهای اجتماعی و سیاسی کشور را تحت رهبری ح. د. خ. ا» عملاً ایفا نماید و همچنان نتوانست وظیفه خود را بمثابه ارگان مساعدت کننده «در اتحاد تمام نیروهای خلق جهت فعالیت مشترک در تعمیل وظایف انکشاف ملی و دموکراتیک کشور» و «جلب وسیع اتباع در اداره امور دولت و جامعه»، مؤفقانه انجام دهد. بدین ملحوظ اصل رهبری ح. د. خ. ا و عضویت اجباری سازمانهای سیاسی و اجتماعی درین جبهه منتفی و به عوض آن اصل پذیرش عضویت داوطلبانه با حقوق و مسوولیت های مساوی در آن پذیرفته شد. با وارد شدن تغییرات کیفی در اهداف و وظایف این سازمان، نام آن از « جبهه وسیع ملی پدر وطن» به «جبهه ملی» تغییر یافت. در ماده ششم قانون اساسی مصوب لویه جرگه 1366، موقف و وظایف این سازمان چنین تصریح گردیده است: «جبهه ملی جمهوری افغانستان بمثابهٔ وسیع ترین سازمان اجتماعی سیاسی، احزاب سیاسی، سازمان های اجتماعی و اعضای منفرد شامل صفوف خود را بخاطر تامین شرکت فعال آنها بر اساس برنامه مشترک در عرصه های سیاسی، اجتماعی و دولتی متحد میسازد». با تعمیق و گسترش نتایج سیاست مصالحه ملی و غنای بیشتر اندشه یی آن، «جبهه ملی» تغییرات کیفی بیشتری را در اهداف و ظایف خویش پذیرفت و به «جبهه صلح» تغییر نام نمود. این جبهه تمام فعالیت های خویش را در استقامت تامین صلح در کشور وقف نموده، بدون امتیاز ذکر نام و همچنان ذکر اهداف و وظایف خویش در قانون اساسی جمهوری

افغانستان، بمثابه یک سازمان سیاسی و اجتماعی هوادار صلح، مانند سایر سازمانهای سیاسی و اجتماعی به فعالیت قانونی پرداخت. بنابرین ماده ششم قانون اساسی جمهوری افغانستان ـ ماده مندرج امتیازات جبهه ملی ـ در لویه جرگه 1369 از متن این قانون «لغو» گردید.

جبهه صلح بحیث یک سازمان اجتماعی ـ سیاسی در وزارت عدلیه جمهوری افغانستان ثبت و راجستر گردیده و مطابق به اساسنامه خویش ارگانهای مرکزی و محلی خویش را ایجاد و با درنظرداشت اهداف مطروحه در مرامنامه خود به فعالیت می پرداخت.

## 4. 3: پـروســه تغییرات درمــاهیت دولـت

### ج. د. ا و تاسیس دولت جمهوری افغـانستان

با نفی دستگاه سیاسی «جمهوری دموکراتیک افغانستان»، بجای آن به تدریج دستگاه کیفیتاً جدیدی بنام «جمهوری افغانستان» شکل پذیرفت و محتوی یافت. دولت بمثابه عنصر عمدۀ متشکلۀ این دستگاه، نیز می باید تغییر می یافت. بدین مبنی «دولت جمهوری افغانستان» در مقایسه با «دولت جمهوری دموکراتیک افغانستان»، دارای ماهیت ، اهداف و ساختار متفاوت بود.

دولت جمهوری افغانستان با کنار گذاشتن ماهیت طبقاتی دولت جمهوری دموکراتیک افغانستان، نه دولت حامی منافع یک طبقه و متحدین آن علیه سایر طبقات و اقشار اجتماعی کشور، بلکه دولت مصالحه ملی بود. بدین مبنی دولت جمهوری افغانستان، دولتِ طرفدار صلح، حامی منافع و ممثل اراده ملی، متکی بر نیروهای ملی و بنابرین: دولت مصالحه جو، حقوق بنیاد و مردم سالار بود. افراد مرتبط به تمام طبقات و اقشار اجتماعی اعم از زن و مرد بدون تمایز و با حقوق مساوی، از طریق انتخاب آزادِ نمایندگان شان، اراده خود را در ساختارهای رهبری کنندۀ دولتی (مرکزی و محلی) دخیل و در اتخاذ و تعمیل سیاست های دولتی تبارز میدادند. این ادعای ذهنی، دیگر قانونی محسوب نمی گردید که یک حزب، خود را منحصراً نماینده اکثریت

**جامعه افغانی تصور نماید و با داشتن امتیاز قدرت نظامی، در قانون اساسی تسجیل نماید که «بیانگر اراده و منافع کارگران، دهقانان، روشنفکران، تمام زحمتکشان و نیروهای ملی و دموکراتیک» است، تا بدین طریق اراده خود را مشروع قلمداد نموده و آن را از موضع «نیروی رهبری کننده و سوق دهنده دولت و جامعه »، بر مردم تحمیل نماید .**

**مطابق به قانون اساسی مصوب لویه جرگه 1366 و تعدیل شده در 1369؛ «حاکمیت ملی در جمهوری افغانستان به مردم تعلق دارد. مردم حاکمیت ملی را توسط لویه جرگه و شورای ملی اعمال میکنند» (ماده اول). با چنین فرمولبندی، دولت بمثابه ممثل واقعی و قانونی اراده اکثریت مردم تبارز نموده و اجزای متشکله آن انسجام می یابند. با تشکیل و حضور قانونی دو نهاد جدیدِ تعمیل کننده حاکمیت ملی (لویه جرگه و شورای ملی)؛ ح. د. خ. ا و «شورای انقلابی» انتصابی آن، امتیازات قانونی شان را در زمینه از دست داده، شورای انقلابی منحل گردید.**

**دولت جمهوری افغانستان با چنین ماهیتی؛ اهداف خویش را معین، افزار دستیابی به این اهداف را انتخاب، سیاست های عملی خود را ـ در ابعاد داخلی و خارجی ـ تنظیم و عمل سیاسی خویش را استقامت می بخشید.**

**افزون بر آنکه دولت جمهوری افغانستان بمثابه بخشی از دستگاه سیاسی جمهوری افغانستان، به اهداف اساسی این دستگاه متعهد بود، مطابق به قانون اساسی جمهوری افغانستان، مسوولیت داشت تا جهت دستیابی به اهداف ذیل نیز تلاش نماید:**

**ـ دفاع از استقلال، حاکمیت ملی و تمامیت ارضی [ کشور] از جمله وظایف اساسی دولت است. دولت امنیت و قابلیت دفاعی کشور را تامین و قوای مسلح را تجهیز مینماید.( ماده چهارم )**

ـ جمهوری افغانستان کشور کثیرالملیت است. دولت سیاست رشد همه جانبه، تفاهم، دوستی و همکاری همه ملیت ها، اقوام و قبایل کشور را بمنظور تامین برابری سیاسی، اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی، رشد و انکشاف سریعتر مناطق عقب مانده از لحاظ اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی تعقیب میکند. دولت زمینه ایجاد واحد های اداری را برمبنای خصوصیا ملی به تدریج مهیا می سازد. (ماده سیزدهم)

ـ دولت از نسل جوان مواظبت دایمی نموده، شرایط لازم تعلیم و تربیه، تامین کار، تفریح، استراحت، پرورش معنوی و جسمی آنها را فراهم آورده در جهت رشد استعداد نوجوانان مساعدت میکند. (ماده شانزدهم)

ـ دولت بمنظور اعمار منازل مسکونی دولتی و کوپراتیفی امور ساختمانی را توسعه داده، در امر ساختمان منازل شخصی مساعدت میکند. (ماده هفدهم)

ـ دولت سیاست اقتصادی را عملی می سازد که هدف آن بسیج و بکاربردن تمام منابع کشور بخاطر رفع عقب ماندگی، ارتقاع سطح زندگی مردم، تکامل ساختار اجتماعی ـ اقتصادی جامعه می باشد و به این منظور پلانهای انکشاف اقتصادی و اجتماعی را تنظیم و تطبیق میکند. (ماده هجدهم)

ـ دولت در امر تقویه و گسترش کوپراتیف ها مساعدت کرده، اشتراک داوطلبانه مردم را در آن تشویق میکند. (ماده بیست و یکم)

ـ دولت فعالیت های انفرادی پیشه وران و شرکت داوطلبانه آنان را در اتحادیه های صنفی و کوپراتیف ها تشویق و حمایه نموده در امر ارتقاع سطح مهارت حرفوی پیشه وران، تامین وسایل کار، مواد خام و فروش محصولات شان کمک های همه جانبه مبذول میدارد. (ماده بیست و دوم)

ـ دولت بمنظور احیا و انکشاف زراعت، کمک های متمم زراعتی را به دهقانان و زمینداران انجام میدهد و در ایجاد فارم های زراعتی و مکانیزه مختلط و خصوصی و آبادی زمین های بکر و بایر مساعدت موثر می نماید. (ماده بیست و سوم)

ـ دولت برای کوچیان و مالداران امکان استفاده از چراگاه ها را طبق قانون تضمین نموده جهت ایجاد شرایط مساعد برای رشد مالداری، فروش محصولات، بهبود شرایط اجتماعی، اقتصادی و معیشتی آنها مساعدات میکند. (ماده بیست و چارم)

ـ دولت مصوونیت سرمایه گذاری خصوصی را بمنظور انکشاف اقتصاد ملی تضمین نموده، اشتراک سرمایه گذاران ملی را در انکشاف صنایع، تجارت، ساختمان، ترانسپورت، زراعت و عرصه های خدمات، طبق قانون تشویق و حمایه میکند.

دولت مناسبات سودمند و همه جانبه را با متشبثان خصوصی توسعه داده و از سکتور خصوصی در مقبل رقابت با سرمایه خارجی حمایه میکند و حین تنظیم سیاست مالی، کریدتی، گمرکی و قیم، منافع سکتور خصوصی را طبق قانون در نظر می گیرد. (ماده بیست و پنجم)

ـ دولت به منظور رشد اقتصاد ملی سرمایه گذاری خارجی را در جمهوری افغانستان طبق قانون تشویق می نماید. (ماده بیست و هفتم)

ـ دولت بمنظور حفظ طبیعت، ثروت های طبیعی و استفاده معقول از منابع طبیعی، بهبود محیط زیست، جلوگیری آز آلودگی آب و هوا، حفظ و ابقای عالم حیوانات و نباتات تدابیر لازم اتخاذ و عملی مینماید . (ماده سی و دوم)

## 4. 3. 1- ساختارهای مرکزی

## دولـت جـمهوری افغــانستــان

مطابق به قانون اساسی، ارگانهای رهبری کننده مرکزی در ساختار دولتی جمهوری افغانستان، متشکل از لویه جرگه، ریاست جمهوری، شورای ملی، شورای وزیران، قوه قضائیه، څارنوالی و شورای قانون اساسی است.

الف ـ لویه جرگه: لویه جرگه نهاد عنعنوی ِ تاریخی سرزمین ما محسوب گردیده که بمنظور اتخاذ تصامیم و فیصله های بزرگ ملی تدویر می یافت. در قانون اساسی جمهوری افغانستان، این نهاد عنعنوی، نه تنها نقش و اهمیت شایسته تاریخی خویش را حفظ نموده، بلکه مطابق به خواست زمان متکامل گردیده و در امر تدویر و ارتقای کیفیت ترکیب اعضای آن، به معیار های مدنی معاصر توجه بعمل آمده است.

به اساس ماده شصت و پنجم قانون اساسی جمهوری افغانستان: «لویه جرگه مطابق به سنن ملی و تاریخی عالیترین مظهر اراده مردم افغانستان می باشد» .

برمبنای ماده شصت و ششم قانون اساسی مذکور :«لویه جرگه متشکل است از:

1- رئیس جمهور و معاونان رئیس جمهور.

2 ـ اعضای شورای ملی.

3 ـ صدراعظم، معاونان صدراعظم و اعضای شورای وزیران.

4 ـ قاضی قضات و معاونان قاضی قضات.

5 ـ لوی څارنوال.

6 ـ رئیس شورای قانون اساسی.

7 ـ روسای شوراهای ولایات.

8 ـ ازهرولایت به تعداد وکلای آنها در ولسی جرگه به انتخاب مردم، از طریق رای گیری عمومی، مساوی، آزاد، سری و مستقیم.

9 ـ حد اکثر پنجاه نفر از جمله شخصیت های سیاسی، علمی، فرهنگی، اجتماعی و روحانی که توسط رئیس جمهور تعیین میشوند.»

فهرست فوق مؤید آنست که لویه جرگه با حفظ مقام و منزلت تاریخی خود، برای نخستین بار در تاریخ افغانستان، از نهاد انتصابی منحصر نظام فیودالی، متحول و ماهیت مدنی و دموکراتیک بخشیده می شود. زیرا اکثریت تام اعضای آن (شامل شماره های دوم ، هفتم و هشتم) با رای گیری «عمومی، مساوی، آزاد، سری و مستقیم» مردم افغانستان انتخاب و متباقی نیز با تائید نهاد های با اعتبار انتخابی مردم، مسوولیت عضویت لویه جرگه را متقبل میگردند. همچنان لویه جرگه با عضویت افراد تحصیل کرده و کارشناس در عرصه های سیاسی، اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی، دینی و مذهبی، کیفیت بلند از شناخت و کارایی را تبارز میدهد.

لویه جرگه های 1366 و 1369 شامل نمایندگان تمام محلات کشور و اکثراً غیر حزبی بودند درحالیکه ح. د. خ. ا وسایر احزاب رسمی و سازمانهای اجتماعی نیز در ترکیب اعضای لویه جرگه نمایندهای شان را داشتند.

مطابق به قانون اساسی جمهوری افغانستان، لویه جرگه که ـ به استثنای حالاتیکه درین قانون اساسی طور دیگر پیشبینی شده باشد ـ بوسیله رئیس جمهور دعوت و با نصاب دو ثلث اعضای آن تحت ریاست رئیس جمهور ـ یا شخصی دیگری که رئیس جمهور بحیث نائب خود تعیین میکند ـ دایر میگردد. لویه جرگه صلاحیت دارد که قانون اساسی کشور را تصویب و تعدیل نماید ؛ رئیس جمهور را انتخاب و یا استعفای وی را قبول کند؛ به اعلان جنگ و متارکه ابراز موافقت نماید

و در مورد مهمترین مسایلی که به سرنوشت کشور ارتباط میگیرد، تصمیم اتخاذ نماید.

جهت تنظیم جزئیات انتخاب نمایندگان مردم برای عضویت در لویه جرگه و سایر مشخصات مربوط به تدویر و پیشبر کار آن، قانون اختصاصی تشوید و بعد از طی مراحل قانونی نافذ گردید.

ب - ریاست جمهوری: با انفاذ قانون اساسی جمهوری افغانستان، انحصار معرفی رئیس شورای انقلابی و صدر هیئت رئیسه شورای انقلابی (با موقف حقوقی رئیس جمهور) از جانب ح. د. خ. ا و انتخاب صرفاً تشریفاتی آن از جانب شورای انقلابی - که کاپی ساختار دولتی اتحاد جماهیر شوروی با تعویض جایگاه شورای عالی به شورای انقلابی بود - منتفی و صلاحیت انتخاب رئیس جمهور به لویه جرگه سپرده شد که مطابق به ماده هفتاد و دوم قانون اساسی مذکور «به اکثریت آرای اعضای لویه جرگه برای مدت هفت سال انتخاب می شود. یک شخص نمیتواند بیش از دوبار به حیث رئیس جمهور انتخاب گردد. رئیس جمهور نزد لویه جرگه مسوول و مکلف به ارائه گزارش می باشد».

ماده هفتاد و یکم قانون اساسی جمهوری افغانستان تصریح میدارد که: «رئیس جمهور در رأس دولت قرار داشته، صلاحیت های خود را در عرصه های تقنینیه، اجرائیه و قضائیه مطابق احکام قانون اساسی و قوانین جمهوری افغانستان تعمیل میکند». مهمترین و اساسی ترین وظایف و مسوولیت های که می باید رئیس جمهور متقبل گردد، در متن سوگندی شامل گردیده که مطابق به ماده هفتاد و چهارم قانون اساسی، رئیس جمهور بعد از انتخاب، آن را بنام خداوند بزرگ، چنین بجا می آورد: «بنام خداوند بزرگ سوگند یاد میکنم که اساسات دین مقدس اسلام را حمایت، قانون اساسی را رعایت و از تطبیق آن مواظبت نموده، از استقلال، حاکمیت ملی و تمامیت ارضی افغانستان حراست کنم.

**حقوق و آزادی های اساسی اتباع را حفاظت نمایم و تمام مساعی خود را بخاطر تامین عدالت اجتماعی، سعادت مردم، تحکیم صلح و ترقی کشور به کار برم .»**

**همچنان «قیادت اعلای قوای مسلح، توشیح قوانین و مصوبات شورای ملی، تعیین صدراعظم مؤظف به تشکیل حکومت، منظوری تقرر صدراعظم، معاوانان صدراعظم و وزرأ بعد از کسب رای اعتماد از جانب ولسی جرگه و قبول استعفای آنان، تدویر و ریاست جلسات شورای وزیران عندالزوم، منظوری انسلاک قضات و منظوری تقرر، ترفیع و تقاعد قضات، کارمندان و افسران عالی رتبه طبق قانون، اتخاذ تصمیم در مورد تدویر نظرخواهی عمومی یا مراجعه به آرای عامه (ریفراندم) راجع به مسایل عمده سیاسی؛ اجتماعی و اقتصادی، عفو و تخفیف مجازات، تعیین روسای نمایندگی های دپلوماتیک جمهوری افغانستان در کشور های دیگر و سازمانهای بین المللی، قبول اعتماد نامه های رؤسای نمایندگی های دپلوماتیک کشور های دیگر در جمهوری افغانستان، اعلان حالت اضطرار، سفربری عمومی و قسمی و خاتمه دادن به آنها، اعلان جنگ و متارکه به موافقه لویه جرگه، اجازه نشر پول و رفورم پولی طبق قانون، اعطای تابعیت و پناهندگی طبق قانون، اعطای نشان ها؛ مدالها و القاب اقتخاری طبق قانون، منظوری سرود ملی جمهوری افغانستان، الغای قوانین و سایر اسناد تقنینی که عدم مطابقت آنها با قانون اساسی توسط شورای قانون اساسی تثبیت شده باشد. رئیس جمهور میتواند در خلال دو اجلاس شورای ملی یا در جریان انحلال ولسی جرگه بر اساس پیشنهاد صدراعظم بعضی از اعضای حکومت را سبکدوش و یا اعضای جدید را تعیین نماید، این موضوع در اولین اجلاس ولسی جرگه جهت اتخاذ تصمیم ارائه میگردد». در ماده هفتاد و ششم قانون اساسی جمهوری افغانستان تصریح گردیده است که:**

**«رئیس جمهور به جز از حالات بیماری صعب العلاج و دوامدار و یا استعفاء الی ختم دوره صلاحیت به وظایف خود دوام میدهد. در تمام حالاتیکه رئیس جمهور نتواند وظایف خود را ایفأ نماید، این وظایف از طرف معاون اول رئیس جمهور اجرأ میشود. در صورت از**

دست دادن دایمی قابلیت کار، مرگ و یا استعفای رئیس جمهور، لویه جرگه توسط معاون اول او به منظور انتخاب رئیس جمهور جدید طی مدت یک ماه دعوت می شود. درحالت استعفا، رئیس جمهور استعفای خود را مستقیماً به لویه جرگه ارائه میکند، تصامیم شورای ملی بعد از توشیح رئیس جمهور نافذ میگردد، در صورتیکه رئیس جمهور به تصمیم شورای ملی موافقه نداشته باشد میتواند آن را در ظرف سی روز از تاریخ تقدیم، با تذکر دلایل، به شورای ملی مسترد نماید، با سپری شدن مدت سی روز و همچنان در صورتیکه مجالس شورای ملی در جلسات جداگانه اجلاس آینده خود آن را به دوثلث آرای اعضای مجدداً تصویب نمایند، تصمیم نافذ شمرده می شود و رئیس جمهور آنرا تئشیح مینماید. رئیس جمهور میتواند در مشوره با روسای ولسی جرگه، سنا، صدراعظم، قاضی قضات و رئیس شورای قانون اساسی انحلال ولسی جرگه یا شورای ملی را با ذکر دلایل مؤجه آن اعلام نماید، انتخابات مجدد در خلال مدت سه ماه بعد از انحلال ولسی جرگه یا شورای ملی، صورت می گیرد. انحلال ولسی جرگه یا شورای ملی جدید الی یک سال بعد از انتخابات مجدد، صورت گرفته نمیتواند. ولسی جرگه یا شورای ملی، در در جریان شش ماه اخیر دوره صلاحیت رئیس جمهور، غیر قابل انحلال می باشد».

در قانون اساسی جمهوری افغانستان ایجاد دستگاه اداری ریاست جمهوری توصیه گردیده است. بر مبنی این حکم، دستگاه اداری ریاست جمهوری با شعبات مختلفِ مرتبط با سایرساختار های دستگاه سیاسی جمهور افغانستان، اعم از دولتی و غیر دولتی (لویه جرگه، شورای ملی، وزارت های شامل حکومت، قضا، څارنوالی، احزاب و سازمانهای اجتماعی) تاسیس گردید. شعبات مذکور تحت نظر رئیس جمهور بوسیله چهار معاون ریاست جمهوری ( از جمله معاون اول و یکی از معاونین دیگر غیر حزبی بودند) رهبری میگردیدند. اکثریت از کارمندان مسوول دستگاه ریاست جمهوری اعضای ح. د. خ. ا ـ بعد ها اعضای حزب وطن ـ نبودند. با تاسیس دستگاه ریاست جمهوری، تمام صلاحیت های دستگاه کمیته مرکزی ح. د. خ. ا در امور دولت، به این دستگاه انتقال گردیده و دستگاه کمیته مرکزی حزب دموکراتیک خلق

افغانستان با تنقیص تشکیلات، صرف مصروف امور حزبی خویش گردید.

ج ـ شورای ملی : شورای ملی (پارلمان)، بعد از خلای 14 سال (1352 ـ 1356) دوباره با تصویب قانون اساسی جمهوری افغانستان توسط لویه جرگه 1366، امکان تدویر قانونی کسب نمود. شورای ملی طبق مواد مندرج این قانون: «عالیترین ارگان تقنینی افغانستان می باشد» که «متشکل از دو مجلسِ ولسی جرگـه و سنا می باشد»، «وکلای مردم در ولسی جرگه از طریق رای گیری عمومی، مساوی، آزاد، سری و مستقیم برای یک دوره تقنینیه پنج ساله، طبق قانون انتخاب می شوند. اعضای سنا (سناتوران) به ترتیب ذیل انتخاب و تعیین» میگردیدند: «از هر ولایت دونفر برای مدت پنج سال و به انتخاب مردم از طریق رای گیری عمومی، مساوی، آزاد، سری و مستقیم ، از جمله اعضای شورای هر ولایت دو نفر برای مدت سه سال به انتخاب شورای مربوط، یک ثلث باقیمانده از جمله شخصیت های ملی، فرهنگی، افراد خبیر، دانشمند و با اعتبار، برای مدت چهار سال به تعیین رئیس جمهور ».

برای تعیین تعداد، شرایط، طرز انتخاب و انتصاب اعضای شورای ملی، قانون اختصاصی تسوید و بعد از طی مراحل قانونی نافذ گردید. مطابق به قانون اساسی جمهوری افغانستان، شورای ملی (ولسی جرگه و سنا) دارای صلاحیت های ذیل بود: «تصویب، تعدیل و لغو قوانین و فرامین تقنینی و تقدیم آنها به رئیس جمهور جهت توشیح، تفسیر قوانین، تصویب عقد و فسخ معاهدات دوجانبه و تصویب الحاق با معاهدات بین المللی و انفصال از آنها، تصویب پلانهای انکشاف اقتصادی ـ اجتماعی و تائید گزارش حکومت در مورد اجرای آنها، تصویب بودجه دولتی و برسی گزارش در مورد آن، ایجاد واحد های اداری و تعدیل آنها، تاسیس و لغو وزارت ها، اتخاذ تصمیم در مورد تعیین و عزل معاوانان رئیس جمهور به اساس معرفی و مطالبه رئیس جمهور، اجازه اخذ قرضه به دولت و اعطای امتیاز اداری اهمیت اساسی در اقتصاد ملی به شمول اعطای انحصار، وضع نشانها،

مدالها و القاب افتخاری طبق قانون، تائید برقراری روابط با دول دیگر و سازمانهای بین المللی، استماع جواب صدراعظم و اعضای حکومت در مورد اجرآت شامل صلاحیت حکومت در جلسه استجواب. اعضای شورای ملی در اجلاس جداگانه و مشترک دارای حق رای و اظهار نظر می باشند، هیچ عضو شورای ملی بخاطر رای یا اظهار نظر در داخل و یا خارج شورای ملی مورد تعقیب عدلی قرار نمی گیرد، عضو شورای ملی بدون موافقه بدون موافقت مجلس مربوط و در بین دو اجلاس شورای ملی بدون موافقت هیئت اداری آن به استثنای حالات جرم مشهود گرفتار و توقیف شده نمیتواند و مورد تعقیب عدلی قرار نمی گیرد، هرگاه عضو شورای ملی در حالت جرم مشهود گرفتار گردد باید به هیئت اداری مجلس مربوط اطلاع داده شود.»

علاوه بر صلاحیت های فوق، ولسی جرگه دارای صلاحیت های اختصاصی نیز بود که در قانون اساسی جمهوری افغانستان چنین مشخص گردیده اند: « اتخاذ تصمیم در مورد اعطای رای اعتماد و یا سلب اعتماد از شورای وزیران و یا یکی از اعضای آن، اتخاذ فیصله نهایی راجع به طرح پلانهای انکشاف اقتصادی، اجتماعی و بودجۀ دولتی در صورت اختلاف نظر بین ولسی جرگه و سنا، ولسی جرگه و اعضای آن حق دارند در جلسه استیضاح صدراعظم و یا هریک از اعضای حکومت را مورد استیضاح قراردهند، ولسی جرگه میتواند بر اساس پاسخ ارائه شده موضوع سلب اعتماد حکومت را بررسی کند. در صورتیکه حکومت مورد سلب اعتماد قرار گیرد تا تشکیل شورای مزیران جدید به وظایف خود ادامه میدهد» .

«مقامات ذیل حق پیشنهاد وضع ، تعدیل و لغو قانون را به هریک از مجلسین شورای ملی، دارا می باشند: رئیس جمهور، کمسیون های دایمی شورای ملی، حد اقل عشر اعضای هر مجلس، شورای وزیران، ستره محکمه، لوی څارنوالی، در صورتیکه وضع، تعدیل و لغو قانون افزایش مصارف و یا کاهش عواید دولت را به بار آورد، موافقه قبلی حکومت در زمینه حاصل میگردد.»

همچنان قانون اساسی جمهوری افغانستان در رابطه به:
طرز تدقیق و برسی اعتبار وثایق عضویت اعضای شورای ملی قبل از تدویر نخستین اجلاس آن، انتخاب و ترکیب هیئت اداری هریک از مجلسین و طرز پیشبرد جلسات و تدویر اجلاس عادی و فوق العاده، چگونگی نصاب قانونی، کمیت آرای اتخاذ تصامیم، تشکیل کمسیون های دایمی و مؤقتی و طرزالعمل فعالیت هر مجلس و کمسیونهای مؤقت و دایمی آنان، دارای مواد مشخص است.

اعضای شورای ملی جمهوری افغانستان مطابق به قانون اساسی و قوانین متمم آن درین زمینه، با اکثریت تام (به استثنای بخشی از اعضای سنا) مستقیماً توسط مردم افغانستان و ازتمام محلات کشور، با رای گیری عمومی، مساوی، آزاد، مستقیم و سری انتخاب شده بودند. در جریان آمادگی برای انتخابات شورای ملی، از اپوزسیون مسلح و غیر مسلح ـ بشمول تنظیم های مقیم پاکستان و ایران ـ به تکرار خواسته شد تا در انتخابات شرکت نمایند. حتی عده یی از کرسی های شورای ملی که قانوناً به مناطقی تحت تسلط اپوزسیون مسلح اختصاص داشت به آنان واگذار واز آنان بطور مکرر خواسته شد که با انتخاب نمایندگان مردم در مناطق مذکور، ایشان را به شورای ملی معرفی نمایند. برخی از قومندانان داخلی اپوزسیون به دعوت مذکور جواب مثبت داده نمایندگان مردم تحت ساحه تسلط شان را به پارلمان معرفی نمودند. بنابرین در شورای ملی افغانستان نمایندگان قانونی مردم افغانستان، متعلق به تمام گروهای اتنیکی حضور داشتند. درین جمع، اکثراً شخصیت های غیر حزبی و قسماً نمایندگان تمام احزاب و سازمانهای سیاسی رسمی و نمایندگان جناح ها و فرکسیون های تعریف شده و تعریف ناشده درونی آنان، همچنان نمایندگان سازمانهای اجتماعی کشور وجود داشتند.

د ـ شورای وزیران (حکومت): نهاد چهارمی در دستگاه سیاسی بوده و بر اساس مادهٔ صدم قانون اساسی«عالیترین ارگان اجرائیوی جمهوری افغانستان» محسوب میگردید، که مرکب بود از: «صدراعظم، معاونان صدراعظم و وزرأ». صدراعظم مؤظف مکلف بود تا «در

اولین اجلاس دوره تقنینیه، خط مشی سیاست داخلی و خارجی و ترکیب حکومت را جهت اخذ رای اعتماد به ولسی جرگه ارائه و معرفی نماید. صدراعظم بعد از اخذ رای اعتماد و منظوری رئیس جمهور خط مشی سیاست داخلی و خارجی و اعضای حکومت را به سنا ارائه و معرفی مینماید.»(ماد] 101). همچنان« شورای وزیران در برابر ولسی جرگه و رئیس جمهور مسوول و مکلف به ارایه گزارش می باشد.»(مادهٔ 102)

مطابق به ماده یک صد و سوم قانون اساسی جمهوری افغانستان، شورای وزیران دارای وظایف و صلاحیت های ذیل بود: «طرح و تطبیق خط مشی سیاست داخلی و خارجی، تامین اجرای امور اقتصاد ملی، طرح پلانهای انکشاف اقتصادی و اجتماعی، ترتیب بودجه دولتی، تطبیق پلانها و بودجه و ارائه گزارش مبنی بر اجرای آنها به شورای ملی، اتخاذ تدابیر به منظور دفاع از منافع عامه، حمایت تمام اشکال ملکیت قانونی، تامین نظم و امنیت عامه و حراست از حقوق و آزادی های اتباع، رهبری مناسبات خارجی، برقراری روابط دپلوماتیک و عقد موافقتنامه ها با دول دیگر و موسسات بین المللی طبق قانون، ایجاد ادارات و ارگانهای وابسته به شورای وزیران و تائید رئیس جمهور، تصویب مقرره و اساسنامه در حدود صلاحیت، تطبیق قانون، ارائه مقرره ها، اسانامه ها و مصوبات شورای وزیران به رئیس جمهور و اعمال سایر صلاحیت ها طبق قانون. در هنگام تعطیل شورای ملی و یا انحلال ولسی جرگه، شورای وزیران در صورت ضرورت عاجل میتواند در مورد مسایل شامل صلاحیت شورای ملی به استثنای مسایل مربوط بودجه و امور مالی، فرامین تقنینی وضع نماید و فرامین تقنینی بعد از تنشیح رئیس جمهور نافذ شمرده می شود. شورای وزیران فرامین تقنینی را که مطابق به حکم قانون اساسی وضع گردیده در اولین اجلاس شورای ملی جهت منظوری ارائه مینماید. فرامین تقنینی در صورتیکه از طرف شورای ملی رد شود، از تاریخ تصمیم شورای ملی از اعتبار ساقط میگردد.»

مطابق به قانون اساسی جمهوری افغانستان حکومت در حالات آتی میتوانست منحل گردد: « استعفای صدراعظم، بیماری صعب العلاج

و دوامدار و یا فوت صدراعظم، سلب اعتماد ولسی جرگه از حکومت، ختم دوره تقنینیه، انحلال ولسی جرگه یا شورای ملی، در تمام این حالات حکومتی که منحل گردیده، الی تشکیل حکومت جدید، تحت سرپرستی صدراعظم، یکی از معاونین و یا هم یکی از وزرا که از طرف رئیس جمهور تنظیف میگردد، به وظیفه خود دوام میدهد. تشکیل، ترکیب و طرز فعالیت شورای وزیران توسط قانون تنظیم » گردیده بود .

بعد از انفاذ قانون اساسی جمهوری افغانستان پروسه قبلاً آغاز شده رفع انحصار ح. د. خ. ا بر قدرت دولتی تعمیق گردیده اکثریت از مقام های دولتی منجمله در شورای وزیران (حکومت) به شخصیت های غیر حزبی سپرده شد. از جمله 32 مقامِ (شامل صدراعظم، معاونین صدراعظم و وزرأ ) کابینهٔ محترم فضل الحق خالقیار، 22 تن آنان (بشمول صدراعظم و دو تن از معاونین شان) غیر حزبی بودند. در تشکیل وزارتخانه ها نیز وضع بسوی تعمیق پروسه جدا ساختن حزب از دولت ادامه یافت.

هـ ـ ستره محکمه: مطابق قانون اساسی، در دستگاه سیاسی جمهوری افغانستان «قضاء (قوه قضائیه) یک رکن مستقل دولت» محسوب گردیده و متن این قانون مشعر است که: «قضاوت در جمهوری افغانستان صرف توسط محکمه، طبق قانون صورت می گیرد. قوه قضائیه مرکب است از ستره محکمه و محاکم دیگری که طبق قانون تشکیل میگردند.

ستره محکمه بحیث عالی ترین ارگان قضایی در رأس سیستم واحد قضایی کشور قرار داشته مرکب است از قاضی قضات، معاونان قاضی قضات و اعضا. ستره محکمه بر طبق احکام قانون فعالیت های محاکم را نظارت نموده، تطبیق یکسان قانون را در فعالیت های محاکم تامین میکند. قاضی القضات، معاونان و اعضای ستره محکمه طبق قانون توسط رئیس جمهور تعیین میگردند. قاضی القضات نزد رئیس جمهور مسوول و مکلف به ارائه گزارش می باشد.

محاکم در قضاوت خود مستقل بوده، صرف تابع قانون می باشند. رسیدگی و صدور حکم توسط محاکم بر اساس اصل تساوی طرفین در برابر قانون و محکمه صورت می گیرد. قضات حین بررسی قضایا، احکام قانون اساسی و قوانین جمهور افغانستان را تطبیق مینمایند، در حالاتیکه قانون صراحت نداشته باشد، محکمه قضایا را طبق احکام شریعت اسلام به نحوی حل و فصل مینماید که عدالت را به بهترین وجه ممکن تامین نماید. در محاکم جمهوری افغانستان محاکمه بصورت علنی اجرا می شود. حالاتیکه قضایا در جلسات سری رسیدگی می شوند، تئسط قانون تعیین میگردد. ابلاغ حکم محکمه در همه حالات علنی است. رسیدگی و حل و فصل قضایا در محاکم به لسانهای پشتو و دری و یا به لسان اکثریت ساکنین محل صورت می گیرد. اگر طرف دعوا لسانی را که محاکمه توسط آن صورت می گیرد نمیداند، حق آشنایی با مواد و اسناد قضیه توسط ترجمان و حق صحبت در محکمه به زبان مادری برایش تضمین میگردد. فیصله های محاکم باید مدلل باشند و اسباب حکم در آنان ذکر گردند. فیصله های قطعی محاکم واجب التعمیل اند، به استثنای حکم به اعدام که بعد از منظوری رئیس جمهور تعمیل میگردد. تشکیل، ترکیب، صلاحیت و طرز فعالیت محاکم توسط قانون تنظیم می شود.»

با انفاذ قانون اساسی جمهور افغانستان و قانون نافذ شده قضا، جمیع تشکیلات سیستم قضائیه کشور از اعضای ح. د. خ. ا تخلیه و بیطرفی این دستگاه تامین گردید. اعضای حزبی مسلکی مصروف در دستگاه مذکور یا از عضویت حزب استعفا نموده و یا به ادارات دیگر دولتی تبدیل گردیدند.

و ـ لوی څارنوالی: سیستم واحد نظارت بر تطبیق قوانین در جمهور افغانستان بود و مطابق به متن قانون اساسی «څارنوالی جمهور افغانستان سیستم واحد مبتنی بر اصل مرگزیت بوده متشکل است از لوی څارنوالی و څارنوالی های دیگری که طبق قانون تشکیل میگردند. لوی څارنوال رهبری فعالیت ارگانهای څارنوالی های کشور را به عهده دارد. ارگانهای څارنوالی در اجراآت خویش مستقل بوده

صرف تابع قانون و لوز څارنوال می باشند. لوی څارنوال و معاونان لوی څارنوال طبق قانون توسط رئیس جمهور تعیین میگردند. لوی څارنوال نزد رئیس جمهور مسوول و مکلف به ارائه گزارش می باشد.». و ظیفه « نظارت عالی بر تطبیق و رعایت یکسان قوانین از طرف تمام وزارت ها، ادارات، موسسات دولتی، مختلط، خصوصی، کوپراتیف ها، احزاب سیاسی و سازمانهای اجتماعی، مسوولین امور و اتباع بر عهده لوی څارنوال و څارنوالان تحت اثر او می باشد. تشکیل، ترکیب، صلاحیت و طرز فعالیت څارنوالی توسط قانون تنظیم میگردد.»

بعد از انفاذ قانون اساسی جمهوری افغانستان، دستگاه څارنوالی کشور نیز مانند دستگاه قضائیه از حضور حزبی ها تخلیه و این دستگاه بیطرفی کامل و قانونی خویش را باز یافت.

ز ـ شورای قانون اساسی: نهاد با اهمیت مرکزی در دستگاه سیاسی جمهوری افغانستان محسوب گردیده که: «متشکل از رئیس، معاون، منشی و هشت تن عضو می باشد که توسط رئیس جمهور تعیین می شوند. شورای قانون اساسی در مقابل رئیس جمهور مسوول و مکلف به ارائه گزارش می باشد». «به منظور مراقبت از مطابقت قوانین، سایر اسناد تقنینی ومعاهدات بین المللی با قانون اساسی» ایجاد گردیده بود. طبق قانون اساسی جمهوری افغانستان، «شورای قانون اساسی دارای صلاحیت های ذیل می باشد: برسی مطابقت قوانین، فرامین تقنینی و معاهدات بین المللی با قانون اساسی، ارائه مشوره های حقوقی در باره مسایل ناشی از قانون اساسی به رئیس جمهور». شورای قانون اساسی به منظور تعمیل صلاحیت های خویش مبتنی بر احکام قانون اساسی جمهوری افغانستان حق داشت که: «اسناد تقنینی را که جهت توشیح به رئیس جمهور ارائه میگردد مطالعه و راجع به مطابقت آنها با قانون اساسی ابراز نظر نماید. پیشنهادات مشخص را در زمینه اجرای تدابیر بمنظور انکشاف امور قانونگذاری که قانون اساسی حکم میکند به رئیس جمهور ارائه نماید. تشکیل و طرز فعالیت شورای قانون اساسی توسط قانون تنظیم میگردد.»

شورای قانون اساسی نیز از بدو تاسیس خویش یک نهاد حقوقی متعهد به قانون اساسی کشور و غیر حزبی بود.

## 4 . 3. 2- ساختارهای محلی قدرت و ادارهٔ دولتی جمهوری افغانستان

ساختار محلی قدرت و اداره دولتی با درنظرداشت قانون اساسی جهوری افغانستان «متشکل از واحد های اداره ولایات، ولسوالی ها، شهرها و نواحی شهر می باشند. در رأس واحد های متذکره بالترتیب والیها، ولسوال ها ، شاروال ها و آمرین نواحی» قرار داشتند. در هر ولایت و ولسوالی شورای ولایت و شورای ولسوالی طبق قانون تشکیل می شود. شورای ولایت و شورای ولسوالی یک، یک نفر را از بین اعضای خود بحیث رئیس و منشی انتخاب میکنند. دوره صلاحیت شورای ولایت و شورای ولسوالی سه سال است. شورای ولایت و شورای ولسوالی طبق قانون در تامین اهداف انکشافی دولت در محل سهم گرفته، به اداره در باره بهبود و انکشاف امور مربوط مشوره می دهند. برای اعضای شورای ولایت و شورای ولسوالی حق الحضور مناسب پرداخته می شود.

به منظور اداره امور شهر ها و نواحی، مجالس شاروالی ها و نواحی طبق قانون تشکیل میگردد. برای اعضای مجالس شاروالی ها و نواحی حق الحضور مناسب پرداخته می شود. شهر کابل و نواحی آن به ارتباط انتخاب نمایندگان برای لویه جرگه و شورای ملی، بالترتیب معادل ولایت و ولسوالی ها می باشند.

امور مربوط به اداره مرکزی و محلی و مصوونیت و ثبات وظیفوی و سایر مسایل مربوط به کارکنان ، طبق قانون تنظیم میگردد.»

در جریان پروسه تکوین ساختار دستگاه سیاسی جمهوری افغانستان، معلوم گردید که رهبران بخش بنیادگرای اپوزسیون مسلح،

**نسبت تاثیر پذیری از سازمانهای ویژه خارجی منطقوی و فرامنطقوی، با مسئله صلح و جنگ برخورد مسوولانۀ مبتنی بر منافع ملی نداشته، به تدام بحران و حل نظامی تاکید دارند. در چنین حالتی می باید اندیشه های جدیدی مطرح می کرد تا با تعمیل آن، علل و عوامل جنگ تحدید و سرانجام امر صلح بر هیولای جنگ تحمیل گردد. بدین مبنی دولت جمهوری افغانستان همزمان با آنکه طرح ضرورت آغاز گفتگو با رهبران اپوزسیون مسلح و غیر مسلح مقیم خارج را به هدف تامین همکاری بین الافغانی در پروسه تحقق مصالحه ملی تداوم بخشید؛ به قومندانان داخلی اپوزسیون مسلح مراجعه و آز آنان دعوت بعمل آورد تا در پروسه مشارکت بین الافغانی در امر مصالحه ملی، مستقلانه اشتراک و در ساختارهای ایتلافی دولت شریک گردند. توجه به این عرصه می باید بخش افراطی رهبری اپوزسیون مسلح را تحت فشار قرار داده، تا در نتیجه آنان یا مشارکت بین الافغانی در پروسه تحقق مصالحه ملی را بپذیرند و یا هرچه بیشتر تجرید گردند.**

**ابتکار اندیشۀ تشکیل «کمسیون عالی مصالحه ملی» و کمسیون های مماثل آن در محلات، از ضرورت فوق ناشی و بمثابه افزار ساختاری در استقامت مذکور بکار گرفته شدند. بنابرین، وظیفه تشکیل کمسیون عالی مصالحه ملی و کمسیون های مماثل محلی آن را دولت بعهده گرفته و در زمینه تامین مثمریت هرچه بیشتر ساختار های مذکور، همکاری و حمایت «جبهه صلح» را جلب نمود. در باره نقش و وظایف این کمسیون ها دوکتور نجیب الله طی بیانیه مؤرخ 6 سرطان 1366 خویش در دومین اجلاس « کمیسیون عالی مصالحه ملی» چنین گفتند: « شیوه های ایتلافی حکومت مختلف بوده و ارگانهای قدرت، سازمانهای اجتماعی و کمسیون های فوق العادۀ مصالحۀ ملی را در بر میگیرد. خاصتاً میخواهم نقش کمیسیونهای مصالحه ملی را برجسته سازم . ... آنها نباید ارگانهای قدرت را تعویض نمایند. اما برای هیچ کس مجاز نیست تا صلاحیت های عظیم شان را سلب نموده و نقش آنها را پایمال نماید. کمیسیونها و کمیته های اجرائیوی شورا های نمایندگان مردم نخست از همه باید منافع مصالحه ملی را اساس کار خود قرار دهند. در کشور 31 کمیسیون ولایتی و 2948 کمیسیون شهری،**

**ولسوالی و قریوی مصالحه ملی فعال است. در آنها کتله عظیم فعالین یعنی در حدود 90 هزار وطنپرست بر اساس احصایه های کمیته های ولایتی، متحد گردیده اند.»**

**کمسیون عالی مصالحه ملی و کمسیون های محلی آن متشکل آز افراد صاحب نفوذ داوطلب بودند که با قومندان های محلی اپوزسیون مسلح تماس برقرار نموده ایشان را به مذاکره و شرکت در پروسه مصالحه ملی دعوت و تفاهمات میان آنان و ارگانهای دولتی را تشویق و از جریان تعمیل تعهدات دوجانبه نظارت می نمودند. به همین مبنی دوکتور نجیب الله ضمن بیانیه فوق الذکر خویش تاکید نموده بودند که: «ارگانهای اساسی تحقق مصالحه ملی، کمیسیون فوق العاده و کمیسیونهای ولایتی، ولسوالی و قریوی مصالحه ملی میباشند. صلاحیت ها و ترکیب این کمیسیونها بوسیله شورای انقلابی و ارکانهای محلی قدرت تعیین میگردد. در وظایف کمیسیونهای فوق العاده همچنان نظارت از اجرای عادلانه شرایط مصالحه نیر شامل می باشد.»**

**جرگه های صلح افزار ساختاری دیگری معطوف به مصالحه ملی بود که با همکاری جبهه صلح و کمسیون های مصالحه ملی، در محلات کشور تاسیس می گردیدند. دوکتور نجیب الله طی بیانیه فوق الذکر شان درین رابطه نیز اشاره نموده چنین گفتند: «شکل دیگر مؤثر ایتلاف، جرگه های صلح می باشد که در اثر تدویر آنها قریه ها، علاقه داریها، ولسوالی ها و ولایات صلح مشخص می شوند. این مناطق از طریق ایتلاف، پس از امضای موافقت نامه ها با طرف مقابل، در چوکات کمیسیونهای مصالحه ملی تشکیل میگردند. شکل دیگری که عبارت از حفظ حکومت های سابق توسط قریه دار یا ولسوال اما با قبول سیاست مصالحه نیز میتواند قابل قبول باشد».**

**توجه به کار مستقلانه با قومندانان داخلی اپوزسیون مسلح که بوسیله ساختار های دولتی و جبهه صلح استقامت واحد می یافت، دارای نتایج با مثمریتِ به مراتب بیشتر، در مقایسه توجه به کار با رهبران آنان بود. با توجه به همین مثمریت بود که دوکتور نجیب الله طی گزارش رسمی به کنگره دوم ح. د. خ. ا تعداد افراد مسلح**

اپوزسیون دولت را که طی پنج سال گذشته ترک مخاصمت نموده و با پروسه مصالحه پیوسته اند، «رقم اضافه از یک صد هزار نفر» خوانده و افزون بر آن افشا نمودند که هم اکنون «دو سوم قومندانان گروه های مسلح مخالف» یا «در حال مذاکره با دولت» و یاهم «بادرک بیهودگی جنگِ برادر کشی از فعالیت محاربوی دست کشیده اند». مایوسیت اعتراف شده بوسله اکثریت رهبران و قومندانان اپوزسیون بنیادگرامنجمله : گلبدین حکمتیار و احمد شاه مسعود در رابطه به وضعیت رکود در جبهات جنگی آنان طی ماه های اخیر حاکمیت جمهوری افغانستان و در نتیجه گردن نهادن رسمی رهبران اپوزسیون مسلح به پلان صلح ملل متحد ، ناشی از چنین اندیشه و روشی بود.

اگر پروسه تحقق مصالحه ملی با توطئه مواجه و از مسیر اصلی و ملی خویش انحراف داده نمی شد و با تعمیل و تحقق مؤفقانه پلان پنج فقره یی سرمنشی سازمان ملل ادامه می یافت، تعمیق میگردید و گسترده میگشت، در مراحل معین انکشاف این پروسه، اجرای وظایف جدیدی را در دستور روز قرار میداد که تعمیل این وظایف، طرح اندیشه های سیاسی، سیاست های عملی و بنیاد های حقوقی همچنان وجود افزارهای ساختاری جدیدی را ایجاب مینمود . بطور مثال: جمع آوری سلاح های غیر قانونی (سلاح هائی که خارج از تشکیلات واحد دفاعی ـ امنیتی پذیرفته شده دولتی وجود میداشت) و تقلیل پرسونل اضافی مصروف در جبهات دو طرف جنگ. جمع آوری سلاح های مذکور و تدارک وظایف مثمر اجتماعی برای پرسونل اضافی مذکور، از جمله یکی از موارد فوق است. همچنان مثال دیگر میتوانست اجرای عدالت انتقالی باشد.

با مطالعه بنیاد های اندیشه یی، ساختارها و عملکرد دستگاه سیاسی «جمهوری افغانستان» و چگونگی تعادل، سازگاری و همزیستی این دستگاه سیاسی با اوضاع و ساختار اجتماعی ـ اقتصادی واقعاً موجود کشور میتوان نتیجه گرفت که :

جانب ح. د. خ. ا افغانستان (ثور 1365 ـ سرطان 1369 خ) و حزب وطن (سرطان 1369ـ حمل1371 خ) با اعلام و تعمیل سیاست

مصالحه ملی؛ تصحیح و تغییر بنیاد های اندیشه یی و ساختاری دستگاه سیاسی کشور منجمله با تغییر کیفی ح. د. خ. ا به حزب وطن و تغییر دولت جمهوری دموکراتیک افغانستان به دولت جمهوری افغانستان، تثبیت نموده اند که بمثابه نیروی خرد ورز، برخورد با مسوولیت داشته اند.

تدقیق پیرامون ابعاد مختلف دستگاه سیاسی «جمهوری افغانستان»، مؤید آنست که این دستگاه جدید با واقعیت های عینی اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی کشور ما در همان مقطع زمانی همخوانی داشته و مجاری مسدود همزیستی میان عناصر متشکله واقعیت های مذکور را باز گشوده و موانع موجود برقراری مجدد تعادل طبیعی میان آنان را رفع نموده بود.

همزمان با آغاز پروسه باز یافتن سازگاری ، همزیستی و تعادل میان روند های متعدد اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی جامعه، خواهی؛ نخواهی نیروهای اجتماعی و سیاسی خرد ورزِ ممثل این روند ها تبارز و وضعیت سیاسی جدید را شکل و محتوی میبخشند. نیروهای سیاسی ناخرد ورز که نمیتوانند ماهیت تعاملات روندهای درونی جامعه را - تعاملاتی را که وضعیت عینی سیاسی را شکل و محتوی می بخشند - درک کنند، وجود و حضور شان بطور طبیعی ناضرور و بمرور زمان استحاله می گردند. به همین ملحوظ تنظیم های «جهادی» بنیاد گرا به تجرید کشانیده شده، قبل از آغاز توطئه گماشتگان بیگانه در داخل دستگاه سیاسی جمهوری افغانستان، با «یأس» از «رکود» و «جمود» در تحرکات شان شکایت داشتند .

بنابرین اندیشه سیاسی مصالحه ملی رانباید صرفا به اندیشه مبین ختم جنگ و یا هم «آشتی» میان نیروهای نظامی و یا سیاسی متضاد متحارب خلاصه نمود، بلکه مصالحه ملی را می باید بمثابه پروسه احیای مجدد سازگاری، همزیستی و تعادل میان عناصر متعدد عینی روند های اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و سیاسی جامعه و آنهم در گستره ملی و در اتکا بر منافع ملی، درک کرد .

**حقایق توضیح شده مؤید آنند که دستگاه اندشه یی ـ سیاسی جمهوری افغانستان که اهداف سیاسی این دستگاه را تشخیص مینمود، عمل سیاسی اش را سمت میداد، افزار سیاسی را انتخاب میکرد و طرق سیاسی بکاراندازی این افزار را معین مینمود (اندیشه سیاسی مصالحه ملی) بنابر داشتن ریشه های عمیق تاریخی در ارزشهای فرهنگی و مبین واقعیت های جامعه افغانی، برای اکثریت قریب به اتفاق مردم افغانستان قابل درک و پذیرش بود.**

**افزون برآن دستگاه کثرت گرایی سیاسی «جمهوری افغانستان»، تلون موزائیک ساختار اجتماعی ـ اقتصادی کشور را منعکس ساخته، طبقات ، اقشار و لایه های موجود اجتماعی امکان و زمینه یافتند تا متناسب به ظرفیت های اجتماعی ـ اقتصادی شان تبارز نموده، وجود و حضور طبیعی و مشروع شان را در وضعیت کشور نشان داده و برعکس خود نیز برین وضعیت اثربگذارند.**

**انهماک و تعامل متقابل ح. د. خ. ا و دولت جمهوری دموکراتیک افغانستان با همدیگر که به دستگاه سیاسی مذکور ماهیت حزب ـ دولت بخشیده بود، با آغاز و ادامه پروسه تکوین دستگاه سیاسی جمهور افغانستان ، تعامل معکوس آن نیز آغاز گردید تا حزب مجدداً خودش را با ماهیت و وظایف کیفیتاً جدید حزبی دولتی باز یابند. این پروسه با موفقیت ادامه داشت، پیوسته تعمیق میگردید و گسترش می یافت. در نتیجه حزب و دولت با بازیافتن شان با کیفیت و وظایف جدید، نه تنها به حالت از خودبیگانگی خویش خاتمه بخشیدند، بلکه به بیگانگی شان از واقعیت های اجتماعی ـ اقتصادی جامعه نیز پایان یافت.**

**در نهایت میتوان گفت که اگر تعمیل و تحقق مصالحه ملی با خرد ورزی ادامه می یافت و دوچار توطئه نمیگردید، با تکوین کامل ساختار دستگاه سیاسی جمهوری افغانستان، تامین بستر آرام برای رشد طبیعی (قانونمند)اجتماعی ـ اقتصادی کشور و تقسیم قدرت در چنین فضایی با معیار های مدنی و اصول دموکراسی، زمینه ها و امکانات بروز نیروهای استبداد گرا را برای همیشه منتفی می ساخت.**

## یادداشت های فصل چهارم :

1 ـ نقل قول های حواله شده، از متن « اصول اساسی جمهوری دموکراتیک افغانستان» و « قانون اساسی جمهوری افغانستان مصوب لویه جرگه 1366 و تعدیل شده در لویه جرگه 1369» مندرج در «مجموعه کامل قوانین اساسی افغانستان 1382 - 1301 شمسی» گرفته شده که از جانب وزارت عدلیه جمهوری اسلامی افغانستان، در خزان 1386 نشر گردیده است.

2 ـ مفهوم «خلق» در نام و بکاربرد آن در سایر اسناد و ادبیات مربوط به حزب دموکراتیک خلق افغانستان، مجموع «زحمتکشان» اعم از کارگران، دهقانان،اهل کسبه و روشنفکرانِ دارای مواضع دفاع از منافع «زحمتکشان» را شامل می باشد.

# فصل پنجم

# مصالحه ملی و نظام اجتماعی

**عناصر متشکلۀ نظام اجتماعی مجموعۀ به هم مرتبط اندیشه ها، رفتارها و روبط افراد جامعه است که جهت دستیابی به اهدافِ از قبل تعیین شده استقامت می یابند. نظام اجتماعی به مفهوم عام، نظام حاکم بر اندیشه ها، رفتار و روابط افراد جامعه در همۀ ابعاد اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی و سیاسی آنان را احتوا مینماید. چون عناصر متشکله نظام اجتماعی را افراد جامعه، اندیشه ها، رفتارها و روابط میان آنان تشکیل میدهد و در عین حال این رفتار و روابط اکثراً بر بنیاد اعتقادات و سایر ارزشهای مسلط جامعه شکل می گیرد و محتوا کسب مینماید، بنابرین این اعتقادات و ارزشها در شکل و محتوی نظام اجتماعی اثر وارد نموده عملکرد نظام را بسوی اهداف معینی (ارتجاعی، محافظه کارانه و یا روبه ترقی و تکامل) سمت و استقامت میدهد. نظام اجتماعی به ساختار نظام سیاسی، اقتصادی وفرهنگی، ماهیت و عملکرد آنان بطور مشخص نپرداخته بلکه تعلق افراد به گروه های موجود اجتماعی (تباری، اصناف، سنی و جنسی) در ساختار جامعه، چگونگی افکار، رفتار و روابط آنان را در ابعاد مختلف زندگی اجتماعی (اعم از اقتصادی، سیاسی و فرهنگی) مورد نظر دارد.**

**اندیشه سیاسی مصالحه ملی با واقعیت های اجتماعی نه برخورد آرمانگرایانه و ایدولوژیک سنتی ح. د. خ. ا، بلکه بمثابه اندیشه واقعیت گرا و خرد ورز سیاسی، تلاش مینماید واقعیت ها را همانطوریکه «هست»، بازشناسی و بیان نموده، با توجه به عناصر بالنده ذاتی این واقعیت ها افزار اندیشه یی و ساختاری و روش های بکاربرد این افزار را پیشنهاد نماید که در نتیجه به عناصر بالنده ذاتی**

واقعیت، امکان بخشیده شود که نقش خویش را در استقامت پروسه قانونمند تغییر و تحول واقعیت مذکور، فعالانه ایفا نمایند.

مطابق به روش فوق، اندیشه سیاسی مصالحه ملی به جامعه افغانی با درنظرداشت سطح رشد اجتماعی - اقتصادی افغانستان، ساختار طبقاتی جامعه و دگرکونی های پدید آمده در آن طی سالهای حاکمیت ح. د. خ. ا، وجود و حضور گروه های متعدد اتنیکی، اوضاع بحرانی ناشی از انقطاب شدید اجتماعی و به نقش مداخلات خارجی در تشدید و تعمیق این انقطاب توجه داشته و مبتنی بر آن اساسات نظام اجتماعی را مطرح نموده بود. این اساسات با مراجعه به متن قانوس اساسی جمهوری افغانستان - تصویب شده لویه جرگه **1366** خورشیدی و تعدیل شده بوسیله لویه جرگه **1369** خورشیدی - طی فصل چهارم این اثر، ضمن وظایف دولت جمهوری افغانستان، منعکس گردیده اند که تذکر دوباره آن لازم پنداشته نشده، اما توضیح ماهیت مسایل عمده این نظام مؤجه خواهد بود.

مفاهیم فرد اجتماعی، خانواده، طایفه، قبیله، قوم، ملیت و ملت، طبقات، اقشار و لایه های اجتماعی و همچنان گروه های جنسی و سنی مفاهیم مطرح در جامعه شناسی بوده، هریک از این مفاهیم، واحد های ساختاری جامعه و چه بسا که مختصات مراحل تکامل آن را افاده مینمایند. درک علمی مفاهیم مذکور بطور عام و توجه به مختصات آنان در مراحل مختلف تکامل اجتماعی و در جوامع مشخص، می باید شالوده اندیشه های سیاسی پی قرار گیرند که مبتنی بر آن، اساسات برای تنظیم بهتر نظام اجتماعی پیشنهاد میگردد. زیرا زمانیکه از فرد و یا خانواده در نظام اجتماعی - اقتصادی فیودالی یاد مینمائیم، مختصات متفاوت آنان را با فرد و خانواده در نظام اجتماعی - اقتصادی سرمایه داری و حتی برای تدقیق مشخص، مختصات متفاوت آنان را در کشور های مختلف و حتی در میان گروه های اتنیکی، طبقات و اقشار و پیروان ادیان و مذاهب مختلف یک کشور در یک مرحله معین تکامل اجتماعی - اقتصادی این کشور در نظر بگیریم. بنابرین مفاهیمِ مبین مختصات ساختاری نظام اجتماعی، چه بسا که مفاهیم اجتماعی - تاریخی اند؛ بدین ملحوظ بکاربرد عام وبدون دقت به مختصات فوق

الذکر این مفاهیم، ما را به نتایج نادرست سوق میدهد. مبتنی براصول فوق، اندیشه سیاسی مصالحه ملی با توجه به واقعیت ساختاری جامعه افغانی، اساسات نظام اجتماعی کشور را در نظام حقوقی، منجمله قانون اساسی جمهوری افغانستان ، تسجیل نموده است.

در نظام اجتماعی، آزادی و قدرت، همچنان حق و مکلفیت، لازم و ملزوم همدیگر اند که می باید کوشش گردد تا تناسب آنان در تمامی پهنا و ژرفنای ساختار جامعه ـ بمثابه یک کل ـ متعادل و تقسم آن ها برای افراد جامعه بطور مساوی باشد . زیرا:

**الف** ـ برقراری و حفظ تعادل میان آزادی و قدرت در جامعه، ضرورت مبرم ناشی از نظام طبیعی و قانونمندی اجتماعی است. برهم خوردن این تعادل به نفع آزادی باعث هرج و مرج و بی نظمی اجتماعی و بر عکس ازدیاد تناسب قدرت؛ استعداد های اجتماعی را تهدید، رخوت، سکون و عطالت را در ابعاد زندگی اجتماعی ـ اقتصادی باعث و تراکم معضلات ناشی از وضعیت بوجود آمده، جامعه را به بحران می کشاند.

ب ـ تمرکز قدرت؛ آزادی بی حد و حصر برای قدرتمندان بار آورده و تمرکز آزادی باعث قدرت بی حد و حصر این دست های آزاد میگردد. در چنین حالتی هم آزادی و هم قدرت بواسطه بخشی و یا بخش های از جامعه علیه بخش و یا بخش های دیگر جامعه بکار برده می شوند. با آغاز چنین گرایش زمینه های انقطاب و بحران اجتماعی آغاز و با تعمیق وانکشاف آن، بحران تبارز و با تشدید آن از کنترول خارج میگردد.

ج ـ همچنان عدم تعادل میان حقوق و مکلفیت ها و تقسیم نامساوی آنان میان افراد جامعه، زمینه های بحران نظام اجتماعی را ایجاد نموده که با تعمیق و گسترش آن نظم اجتماعی برهم میخورد. زیرا وجود حقوق و مکلفیت نامتعادل و تقسیم نامساوی آن میان افراد

جامعه، بی عدالتی و تبعیض را بار آورده؛ سلامت جامعه را به خطر می اندازد.

حزب دموکراتیک خلق افغانستان برمبنای برداشت های ایدولوژیکِ طبقاتی خویش و دستگاه سیاسی «دموکراتیک» ناشی از آن، تعادل طبیعی میان قدرت و آزادی را در سطح جامعه به نفع قدرت برهم زده، همچنان قدرت و آزادی را ظاهراً برای یک طبقه و متحدین آن و در نهایت تحت پوشش چنین برداشتی قدرت و آزادی را به این حزب و در درون حزب به رهبری آن متمرکز ساخت. تراکم قدرت و آزادی درین بخش معین از جامعه، تزاید حقوق این بخش را به ضرر بخش های دیگر جامعه باعث میگردید. چنین برخورد بطور طبیعی جامعه را به سوی بحران سوق مینمود که سوق نمود. جهت رفع این معضله، می باید نه تنها تلاش بعمل می آمد تا در جامعه تناسب میان قدرت و آزادی دوباره متعادل ساخته شود، بلکه هم قدرت و هم آزادی و هم حقوق و مکلفیت های افراد در تمام سطوح جامعه بطور مساوی تقسیم گردند. بدین ملحوظ اندیشه سیاسی مصالحه ملی نه تنها به سازگاری، همزیستی و تعادل یعنی به مصالحه میان آزادی و قدرت در پروسه قوام ملی، بلکه به تقسیم متعادل قدرت و آزادی، همچنان حقوق و مکلفیت ها در تمام سطوح جامعه توجه داشته است. در قانون اساسی جمهوری افغانستان تلاش بعمل آمده تا این تساوی و تعادل در وجود فرد اجتماعی نهادینه شده به گروه های اتنیکی و همچنان طبقات و اقشار اجتماعی گسترش یابد. اینک مسئله را در سطوح متذکره مورد بحث قرار میدهیم .

## 1- تعادل وتساوی قدرت و آزادی، حقوق ومکلفیت ها درسطح افراد جامعه

با توجه به اصول فوق در ماده چهل و یکم قانون اساسی جمهوری افغانستان قید گردیده که : «آزادی حق طبیعی انسان است. این حق جز آزادی دیگران و منافع عامه که توسط قانون تنظیم میگردد، حدودی ندارد. آزادی و کرامت انسانی از تعرض مصوون

بوده، دولت آن را احترام و حمایت میکند». درین متن ضمن اینکه «آزادی» بحیث «حق طبیعی انسان» به رسمیت شناخته شده، به منظور متعادل و متساوی ساختن آن، حدودش (آزادی دیگران و منافع عامه) نیز مشخص گردیده است.

برابری میان افراد جامعه در عرصه های متذکره، میتواند مبتنی بر آن اصول مردم سالاری تحقق یابد که در ماده سی و هشتم قانون اساسی جمهور افغانستان، در مورد تساوی حقوق و مکفیت های افراد در برابر قانونون؛ چنین درج گردیده است : «اتباع جمهوری افغانستان اعم از زن و مرد بدون در نظرداشت تعلقاتِ: ملیت، نژاد، لسان، قبیله، دین، مذهب، عقیده سیاسی، تحصیل، شغل، نسب، دارایی، موقف اجتماعی، محل سکونت و اقامت در برابر قانون دارای حقوق و مکلفیت های مساوی می باشند. تعیین هرنوع امتیاز غیر قانونی و یا تبعیض نسبت به حقوق و مکلفیت های اتباع ممنوع است». چنین حکمی و تعمیل آن به هر یک از افراد جامعه ـ بمثابه واحد اولی در ساختار جامعه ـ توجه داشته، حقوق و مکلفیت های او را بمثابه عضو متساوی الحقوق جامعه مدنی نهادینه ساخته به او امکانات شگوفایی استعداد ها و زمینه های سالم تبارز میبخشد. از دیدگاه اندیشه سیاسی مصالحه ملی، جامعه مدنی متشکل از افراد آزاد پنداشته می شود که آنان را يك ساختار سیاسی مردم سالار و حقوق بنیاد درعرصه هاي حیات سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی با هم مرتبط ساخته، تساوی حقوق و مکلفیت های شان رابرای زیست باهمی ئي معین سازد که با فرهنگ عالی و احساس قوی هموطنی توأم باشد.

با چنین برداشت در فصل ها و مواد متعدد قانون اساسی جمهوری افغانستان حقوق، آزادی ها و مکلفیت های هر عضو جامعه افغانی (اتباع جمهوری افغانستان) معین گردیده اند که شاخص های اساسی آن عبارتند از : تضمین قانونی حق طبیعی حیات، حق شرکت در زندگی اجتماعی، سیاسی و اداره امور دولت بصورت مستقیم و یا از طریق انتخاب نمایندگان خود، حق قانونی آزادی فکر و بیان بطریق علنی ـ تحریری و یا شفاهی ـ حق اجتماعات، تظاهرات و اعتصابات مسالمت آمیز؛ حق شکایت، انتقاد و پیشنهاد انفرادی و جمعی؛ حق کار

و دریافت مزد مساوی در مقابل کار مساوی؛ حق داشتن ملکیت شخصی و سرمایه گذاری خصوصی و تضمین آن از تعرض؛ حق مصونیت مسکن، حفظ محرمیت مکاتیب، مخابره های تلفونی و تلگرافی، حق جبران خساره افرادیکه بوسیله ارگانهای دولتی، سازمانهای اجتماعی و مسوولین امور بطورغیر قانونی متضرر گردیده اند؛ حق استراحت؛ حق آموزش رایگان؛ حق صحت و تامینات اجتماعی؛ حق آزادی فعالیت های علمی، تخنیکی و هنری؛ حق مسافرت به داخل و خارج و انتخاب آزاد محل سکونت و اقامت در کشور. این مواد قانونی نه تنها آزادی بلکه قدرتِ متعادل این آزادی را برای هریک از اتباع جمهوری افغانستان تعریف مینمایند. قدرتی قانونی یی را که بتوانند از آزادی های قانونی خویش استفاده نمایند و آزادی های قانونی یی که به ایشان قدرت قانونی می بخشند.

بنابر اینکه آزادی و قدرت و هم حدود آنان را قانون معین می سازد؛ پس قانون خود مبین قدرت و آزادی است. بنابرین نباید پروسه تسوید، تصویب، تفسیر، تعمیل و نظارت بر تطبیق درست آن در یک مرجع و یک دست متمرکز باشد. زیرا تمرکز آن در یک مرجع و یک دست، باعث تمرکز قدرت و تمرکز آزادی در آن مرجع و در آن دست - به ضرر سایر بخش های جامعه - میگردد. بدین ملحوظ طبق قانون اساسی جمهوی افغانستان، وظایف متذکره به ساختارهای مستقل از هم مرکزی (شورای ملی، حکومت، قضا، لوی څارنوالی، شورای قانون اساسی، ریاست جمهوری) و محلی (ولایات، ولسوالی ها، شهرها و نواحی شهر) دولتی سپرده شده است. دولتی که ممثل و مجری حاکمیت ملی است، حاکمیتی که مطابق به ماده اول قانون اساسی جمهوری افغانستان «به مردم تعلق دارد» و«مردم حاکمیت ملی را توسط لویه جرگه و شورای ملی اعمال میکنند». بدین ترتیب با تقسیم قدرت از تمرکز آن جلوگیری گردیده و ارگانهای تعمیل کننده آن نیز نمایندگان انتخابی مردم افغانستان اند. مردمی که افراد آن به تمام بخش های جامعه افغانی - اعم از گروه های اتنیکی و طبقات و اقشار اجتماعی - تعلق داشته و دارای حقوق و مکلفیت های یکسان قانونی اند.

با نهادینه شدن تعادل و تساوی قدرت و آزادی در وجود فرد اجتماعی، این تعادل و تساوی خواهی، نخواهی انعکاس خویش را در سطح واحد های بزرگتر هویتی درساختار اجتماعی چون خانواده، طایفه، قبیله، قوم و ملیت های ساکن کشور و همچنان واحد های هویتی اجتماعی در ساختار اقتصادی جامعه افغانی (طبقات و اقشار اجتماعی ـ اقتصادی) تبارز می دهد، ولی بنابر اینکه هریک از واحد های هویتی فوق الذکر جامعه افغانی کیفیت و مشخصات ویژه خود را ـ متمایز از تعریف فرد اجتماعی ـ دارند می باید مبتنی بر این کیفیت و مشخصات، مسئلهٔ مورد بحث درسطح گروه های اتنیکی، همچنان طبقات و اقشار اجتماعی، همچنان گروه های سنی و جنسی موجود کشور نیز گسترش مییافت. در قانون اساسی جمهوری افغانستان ـ که در فصل چهارم این مجموعه انعکاس یافته اند ـ و قوانین متمم آن به موارد مذکور توجه لازم بعمل آمده است. درین مقطع بمنظور اختصار مسئلهٔ توضیح تعادل و تساوی قدرت و آزادی را بعد از فرد اجتماعی به گروهای هویتی بزرگتر در ساختار اجتماعی و اقتصادی جامعه افغانی (ملیت ها و طبقات و اقشار اجتماعی)اختصاص میدهیم .

## 2 ـ تعادل و تساوی قدرت و آزادی میان ملیت های ساکن کشور

اندیشه سیاسی مصالحه ملی به وجود و حضور هریک از گروه های نژادی ـ فرهنگی هموطن مان ـ آنطوریکه در واقعیت وجود دارند ـ معترف است. دراعتراف به همین واقعیت بود که در ماده سیزدهم قانون اساسی جمهوری افغانستان ؛ «جمهوری افغانستان کشور کثیرالملیت» خوانده شده است .

نخست از همه می باید به صحت و عدم صحت بکاربرد مفهوم «ملیت» در همچو موردی و آن هم در قانون اساسی جمهوری افغانستان، بپردازیم . زیرا بعضی از قلم بدستان محترم، بکاربرد مفهوم

**«ملیت» را با چنین افاده یی، اشتباهی ناشی از ادبیات سیاسی و جامعه شناسی «کمونستی» دانسته، مورد انتقاد قرار میدهند.**

**میدانیم که مفاهیم علوم اجتماعی خصلت تاریخی دارند؛ زیرا در پروسه تکامل جوامع بشری زایش و پالایش می یابند؛ معانی، تعاریف و تعابیر آنها غنا کسب نموده، تغییر یافته و یا حتی دگرگون میشوند. بنابرین مفاهیم ملت (Nation) و ملیت (Nationality) نیز ـ با حفظ مختصات نوشتاری و گویشی آنان ـ نمیتوانند از این قاعده مستثنا باشند.**

**ملت معادل «Nation» که از ریشه لاتینی «Natio» یا «Nasci» به معنی « زایش» و «تولد» گرفته شده، در معنی آغازین خود به گروه های انسانی اطلاق میشد که در زایش و تولد شان ریشه ها و منشه مشترک نژادی و تباری داشتند. بنابرین مفهوم ملیت «Nationality» وجه نسبتی همین گروه های اجتماعی دارای منشه مشترک، تلقی میگردید و حتی در تعریف سنتی آن نیز اکثراً به همین مشخصه اشاره بعمل می آمد. ازجمله «امرسون، پژوهشگر علوم سیاسی می نویسد : مُدل آرمانی ملت که در اندیشه ی اروپایی سابقه دارد ... عبارتست از یک قوم واحد ، که برحسب سنت، در مرز و بوم معین زندگی میکنند، به یک زبان سخن میگویند ... فرهنگ خاصی دارند و یک تجربه تاریخی مشترک که از نسلهای بسیار به ارث رسیده ایشان را در یک قالب ریخته است» (1). همچنان در اکثر فرهنگ های انگلیسی ـ منجمله انگلیسی به فارسی، و از این میان فرهنگ تالیف و ترجمه علی مولوی چاپ 1369 ـ معنی ناسیون را در کنار ملت ، قوم و تبار نیز نوشته اند. برتول رنان نیز در اثر معروف خود («قوم شناسی سیاسی ، ترجمه ناصر فکوهی، صفحه 243») مفهوم آن را با مفهوم «نژاد» و «مردم» نزدیک میخواند .**

**با صرف نظر از معانی و تعاریف متفاوت از مفاهیم مذکور طی صده های پروسه تکامل اجتماعی ـ اقتصادی جوامع غربی؛ باید گفت که: تعریف مدرن ملت (ناسیون) و وجه نسبتی آن (ملیت معادل ناسیونالتی) ثمره تشکل نظام مدرن سرمایه داری، صنعتی شدن جوامع،**

**تاسیس دولت ـ ملت، مردم سالاری و سکولاریسم می باشد. بدین مبنا درکشورهای پیش رفته سرمایه داری، ملت (Nation) با تعرف مدرن آن، تجسم مجزا از ریشهٔ «زایش» و «تولد» می یابد و ماهیت توأم سیاسی آن در (ملت ـ دولت) برجستگی کسب مینماید؛ بنابرین معنی ملیت(Nationality) با مفهوم شهروندی (Citizen) نزدیک میگردد. چون دولت های غربی مبتنی بر فلسفه اصالت فردی معتقد اند که مشروعیت شان بر اساس حقوق سیاسی افراد مستقل شکل می گیرد، بیشتر جهت بکار برد مفهوم «شهر وند» توجه مبذول میدارند، اما مفهوم ملت را با تعریف مدرن آن بخاطر بیان وحدت و یک پارچگی سیاسی و فرهنگی مجموع «شهروند» های شان در «کشور ـ دولت ـ ملت» خویش بکار میبرند.**

**ولی در جوامع نظیرافغانستان که بنابر عقب ماندگی اجتماعی ـ اقتصادی، هنوز «ملت» به مفهوم مدرن آن نهادینه نشده؛ قوام نیافته و به مثابه خواست دستیافتنی در برابر نهضتی مطرح میگردد که می باید به آن پرداخته شود، استعمال آن با چنین مفهومی (دولت ـ ملت) نتوانسته عینیت یابد؛ بلکه هنوزمبین بار مفهومی ریشه یی خویش اند. به همین علت مفهوم نسبتی «ملیت» برای گروه های اجتماعی فراقومی متمایل به همگرایی ملی، حتی دراسناد بین المللی، منجمله ملل متحد بکار برده می شود؛ بطور مثال به متن کنوانسیون بین المللی پناهندگان مراجعه مینمائیم، زیرا اکثراً پناهندگان اتباع کشور های عقب نگهداشته شده اند:**

**در مادهٔ اول ؛ بند الف ؛ شماره دوم کنوانسیون بین المللی 1951 برای پناهندگان؛ شخص پناهنده را چنین تعریف مینمایند: «پناهنده کسی است که به دلیل ترس مؤجه از اینکه به سبب نژاد، مذهب، ملیت، عضویت در یک گروه خاص اجتماعی یا عقیده سیاسی مورد تعقیب قرار گیرد. در خارج از کشور تابعیت خویش بسر می برد و نمیتواند و یا به علت ترس مذکور نمی خواهد خود را تحت حمایت آن کشور قرار دهد؛ یا در صورتیکه فاقد تا بعیت است در خارج از کشور محل سکونت دایمی خود بسر میبرد، نمیتواند یا به علت ترس خود نمی خواهد به آن کشور باز گردد» (2) .**

**متن مسوده کنوانسیون مذکور بنابر فیصله مجمع عمومی سازمان ملل[ قطعنامه نمبر429 (7) در دسامبر 1950] توسط دانشمندان حرفوی نخبه جهانی، با دقت تمام تهیه و در یک کنفرانس جهانی منعقده ژینو با شرکت 500 تن از شخصیت های اهل نظر جهانی تصویب گردیده و اینک 144 دولت درجهان، خود را به تعمیل آن متعهد دانسته اند.**

**توجه باید کرد که در چنین سند مهم، بکار برد مفهوم «ملیت معادلNationality» کدام ارزش مفهومی را بیان مینماید. زیرا منطقی نیست تصور شود که یک « کشور» فردی را که «تابعیت» اش را دارد، به اتهام نسبت داشتن به «ملت» خویش؛ یعنی «ملیت» او - با افاده مدرن مفاهیم مذکور- مورد «تعقیب» قرار دهد و کشور دیگری هم بنابر چنین دلیلی «پناهندگی» او را بپذیرد. پس مفهوم «ملیت» در تعریف متذکره نه بارمفهومی مدرن، بلکه ارزش مفهومی دیگری را افاده مینماید. این ارزش مفهومی دیگر؛ چی میتواند باشد ؟**

**خوشبختانه درسند با اعتبارحقوقی دیگر (رهنمود شورای اتحادیه اروپا در باره معیارهای حد اقل رفتار با پناهندگان و بی تا بعیت ها؛ مصوب مؤرخ 29 اپریل 2004) مفهوم بکار رفتهٔ « ملیت معادل Nationahity» در متن کنوانسیون مورد بحث را در مادهٔ دهم ؛ بند یکم ؛ ردیف ج خویش؛ چنین توضیح نموده است : «مفهوم ملیت تنها منحصر به تابعیت یا عدم تابعیت فرد نخواهد بود بلکه بویژه در بر گیرندهٔ عضویت به یک گروه نیز می شود که آن گروه با داشتن هویت فرهنگی، قومی یا زبانی، منشا مشترک جغرافیایی یا سیاسی خود، یا داشتن خویشاوندی خود با نفوس یک کشور دیگر مشخص میگردد»(3).**

**پس مؤثق می گردد که هدف بکار برد مفهوم «ملیت» در اسناد معتبر جهانی مذکور انتساب افراد پناهنده به «ملت - با تعریف مدرن آن» و همچنان بطور مشخص و منحصر به قوم (Ehtnic که از واژه یونانی Ehtnos ریشه دارد) نبوده - زیرا در آن صورت به عوض ملیت (Nationality) باید قومیت (Ehtnicity) مینوشتند - بلکه به**

گروهای اجتماعی فراقومی یی اطلاق گردیده که با داشتن «هویت فرهنگی، قومی یا زبانی، منشه مشترک جغرافیایی ...» خود مشخص میگردند.

در افغانستان اقوام شامل گروه های بزرگ اجتماعی ( مثلاً اقوام شامل پشتون ها، همچنان شامل تاجک ها، هزاره ها، بلوچ ها، ازبک ها و...) پروسه همگرایی میان قومی شان را تحت جاذبه زبان، عقاید مذهبی، سنن، عادات، رسم و رواج ها و سایر ارزشهای مشترک، تا حدود زیادی طی نموده و خطوط میان قومی شان را کنار زده یا حد اقل کمرنگ نموده، انتساب شان را به گروه اجتماعی بزرگتر و فراگیرتر از « قومیت» مشخص خویش (مثلاً از قوم غلجی در میان پشتون ها) به «ملیت» ( مثلاً ملیت پشتون )، عینیت بخشیده اند و می باید این پروسه با دقت و هوشیاری تمام، توأم با رشد و انکشاف اجتماعی ـ اقتصادی کشور، طی همگرایی ملی میان تمام ملیت های ساکن افغانستان و یکجا و در همکاری باهم، بسوی تشکل و تکوین «ملت» ـ به مفهوم مدرن آن ـ با برجستگی مضمون سیاسی آن در «دولت ـ ملت» ادامه یابد.

مبتنی بر دلایل مؤجه فوق است که در قانون اساسی جمهوری افغانستان ـ مصوب لویه جرگه 1366 خورشیدی ـ با درایت علمی، «جمهوری افغانستان کشور کثیرالملیت»(ماده سیزدهم) خوانده شده است.

انکار از واقعیت وجود و حضور ملیت ها در کشور واحد مان و عدم اعتراف به آن، یا از عدم آگاهی و یا هم ناشی از تمایلات ارتجاعی قوم گرایانه است که پروسه تکامل اجتماعی را انکار و تداوم آن را بسوی قوام ملی با مشکلات مواجه می سازد. زیرا تمام «ملیت» های ساکن کشور اگر چه مختصات قومی و بعضاً حتی قبیلوی و طایفوی را ـ با درجات متفاوت ـ در ساختار اجتماعی شان حفظ نموده اند؛ اینک متناسب به سطح رشد اجتماعی ـ اقتصادی خویش، «خودآگاهی» شان را تبارز میدهند. ضرور است تا این خودآگاهی مورد توجه قرار گرفته به آن اعتراف گردد و زمینه داده شود تا بطور آگاهانه و معقول تکامل

نموده، همگام با پروسه قوام ملی، رسالت تاریخی اش را دراستقامت ملت سازی : همگرایی کلان ملی، کسب خودآگاهی ملی به مفهوم مُدرن آن و رجحان منافع ملی، به اکمال رساند . توجه به این واقعیت و طرح ضرورت تداوم پروسه تکامل آن در استقامت «ملت سازی» ، یکی از مشخصات بنیادی اندیشه سیاسی مصالحه ملی است، چنانچه طی توضیح ماهیت این اندیشه بیان گردیده است.

پروسه ملت سازی زمانی میتواند با موفقیت به قوام برسد که نخست به عینیت وجود و حضور ملیت ها اعتراف شده و با توجه به آن، علل و عوامل اجتماعی، اقتصادی، سیاسی و فرهنگی همگونی ها و ناهمگونی ها میان ملیت های ساکن کشور تشخیص و با تقویت همگونی ها و رفع معقول ناهگونی ها، تلاش برای سازگاری، همزیستی و تعادل (مصالحه) میان خواست ها و منافع هریک از ملیت های ساکن کشور مطابق به معیار های جامعه مدنی آغاز و ادامه یابد. این امر زمانی میتواند ممکن گردد که هم آزادی و هم قدرت میان آنان بطور متعادل و متساوی ـ با در نظرداشت ظرفیت های عملاً موجود آنان ـ تقسیم گردند. درین صورت هریک از ملیت های ساکن کشور با درک و آگاهی از حقوق و مسوولیت های شان در پروسه قوام ملی سهم سازنده گرفته ، نقش و اثرات شان را در دست آورد های هریک از ابعاد آن (اجتماعی ، اقتصادی ، سیاسی و فرهنگی) مشاهده و لمس نموده، بر نقش و سهم خویش در تکوین این ارزشها افتخار مینمایند. صرف درین صورت است که ارزش های اجتماعی، اقتصادی، سیاسی و فرهنگی جامعه، همچنان سمبول های ممثل و مفاهیم مبین این ارزشها، ماهیت ملی کسب نموده و مقبول عام میگردند. مبتنی بر چنین درک است که افزون بر تعادل و تساوی قدرت و آزادی میان افراد جامعه منجمله افراد وابسته به تمام ملیت های ساکن کشور با همدیگر، در بخشی از ماده سیزدهم قانون اساسی جمهوری افغانستان؛ تسجیل گردیده که : «دولت سیاست رشد همه جانبهٔ تفاهم، دوستی و همکاری همه ملیت ها، اقوام و قبایل کشور را بمنظور تامین برابری سیاسی، اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی، رشد و انکشاف سریعتر مناطق عقب مانده از لحاظ اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی تعقیب میکند». همچنان

**مادہ چهاردهم قانون اساسی جمهوری افغانستان وظیفه میدهد که: «دولت به منظور رشد فرهنگ، زبان و ادبیات مردم تدابیر لازم اتخاذ کرده میراث شایسته فرهنگ، رسوم، زبان، ادبیات و فلکلور تمام ملیت ها، اقوام و قبایل را حفظ نموده، انکشاف میدهد.»**

**حزب وطن بمثابه نیروی سیاسی طراح و متعهد به اندیشه سیاسی مصالحه ملی، به اصل تعادل و تساوی قدرت و آزادی میان ملیت های ساکن کشور معتقد بود. مطابق اصول مندرج مرامنامه حزب وطن ـ مصوب کنگرهٔ دوم حزب (سرطان ۱۳۶۹) ـ این حزب مبارزه در راه: «تحکیم وحدت ملی، توسعه و تساوی حقوقی و آزادی های همهٔ ملیت ها و اقوام و قبایل و مشارکت عادلانه آنها در تمام شؤن زندگی اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و فرهنگی و مبارزه علیه هرگونه برخورد تبعیض طلبانه در عرصهٔ ملی و حمایت از اشکال اداره بر اساس دموکراسی در محلات و مناطق مختلف کشور» را از اولویت های وظایف خویش در عرصه اجتماعی میداند. در استقامت همین وظایف است که دوکتور نجیب الله طی گزارش کمیته مرکزی به دومین کنگرهٔ حزب؛ خاطر نشان ساختند: «حزب ... معتقد است که مبارزه در جهت استقلال و تمامیت ارضی وطن تجزیه ناپذیر ما، تحکیم پیوند های برادری و همکاری میان ملیت ها و اقوام مختلف کشور و تقویت وحدت و تفاهم ملی یکی از وظایف عمده بشمار میرود. حزب بر آن است که حاکمیت ملی جمهوری افغانستان به تمام مردم تعلق داشته و مسلماً ایجاد حاکمیت سیاسی در آینده در نتیجهٔ حل و فصل سیاسی و انتخابات پارلمانی انعکاس دهندهٔ ایتلاف وسیع متشکل از نماینده گان تمام جوانب درگیر کنونی و تامین سهم متساوی الحقوق و بدون تبعیض همه ملیت ها و مناطق و مذاهب مردم افغانستان خواهد بود که اکنون صاحب خود آگاهی ملی اند. حزب به این عقیده است که با تشکیل ادارهٔ ائتلافی و حکومتِ با پایه های وسیع ملی و اجتماعی، شرایط مناسب برای شرکت بدون تبعیض و متساوی الحقوق نمایندگان تمام مناطق و ملیت های کشور در سیستم ادارهٔ مرکزی و محلی فراهم گردیده اشکال جدید اداره بر مبنای دموکراتیک در محلات، به اساس دایمی حاکمیت دولتی در افغانستان، مبدل میشود. این امر پایه های متوازن اجتماعی و**

**ملی دولت جمهوری افغانستان را بوجود می آورد... در برخورد با مسئلهٔ ملی که در برگیرندهٔ ایجاد شرایط مناسب برای تأمین حقوق لازم سیاسی، اجتماعی و فرهنگی تمام ملیت ها، اقوام و قبایل کشور است، ما نه با شعار ها بلکه باید با اقدامات عملی در جهت تشدید مساعی برای برابری و برادری ملیت ها و اقوام و تحکیم وحدت و تفاهم میان آنها توجه عمیق خود را مبذول داریم».**

**علی الرغم ادامه جنگ و تاثیرات منفی آن بر ابعاد مختلف حیات اقتصادی و اجتماعی، منجمله مداخلات وسیع عملاً موجود خارجی، دولت جمهوری افغانستان و حزب وطن نه تنها با «شعارها» بلکه با «اقدامات عملی» پروسه تحقق اصول فوق را آغاز نموده و ادامه داد. به منظور تعمیل اصل تقسیم متعادل و متساوی قدرت و آزادی میان ملیت های ساکن کشور، وجود و حضور متعادل نمایندگان ملیت ها، اقوام و قبایل کشور در تمام سطوح ساختار های مرکزی (دستگاه ریاست جمهوری، پارلمان، شورای وزیران، لوی څارنوالی، ستره محکمه و شورای قانون اساسی) و محلی (دستگاه های اداری ولایات، ولسوالی ها، شهرها، نواحی شهر و شورا های محلی مربوطه آنان) دولتی، منجمله در قوای مسلح کشور (وزارت های دفاع ملی، داخله و امنیت دولتی) تامین گردید. اصلاحات در شیوه های عملکرد وزارت امور سرحدات و قبایل وارد و وزارت امور ملیت ها در چوکات شورای وزیران تشکیل یافت. همچنان شورا های لازمی سراسری قبایل و ملیت های ساکن کشور با اشتراک شخصیت های شاخص و با اعتبار آنان ( مثلاً : جرگه سراسری کوچی ها و شورای سراسری ملیت هزاره) تاسیس گردید . شورا ها و جرگه های متذکره یکجا با وزارت های مربوطه ، در حل معضلات و دریافت امکانات و طرق تحقق خواسته های ملیت ها ، اقوام و قبایل ساکن کشور همکاری مینمودند . مبتنی بر همین فعالیت ها شبکه تحصیلات عالی با تاسیس پوهنتون های جدید ، به سایر ولایات گسترش یافت . ده ها کانون و انجمن فرهنگی تاسیس و به فعالیت آغاز نمودند . رادیوی مرکزی ، همچنان دستگاه های نشراتی رادیوها و تلویزیون های محلی در برنامه های شان نشرات به زبان های محلی را شامل ساختند . در مطبوعات دولتی**

جراید به زبانهای بلوچی ، ازبکی ، ترکمنی و نورستانی اقبال نشر یافتند . پورتریت های بزرگ شخصیت های ملی متعلق به تمام ملیت های ساکن کشور در نقاط پر تجمع شهر کابل نصب گردید.

افزون بر تعمیل اقدامات فوق ، قانون اساسی جمهوری افغانستان به تشکیل واحد های اداری مبتنی بر «خصوصیات ملی» نیز توجه داشته و به همین منظور در ادامه ماده سیزدهم قانون اساسی تصریح میگردد که : « دولت زمینه ایجاد واحد های اداری را بر مبنای خصوصیات ملی به تدریج مهیا می سازد » . این طرح به مراتب از معقولیت ، دقت علمی و پختگی سیاسی نسبت طرحی برخوردار است که عده یی از محافل و شخصیت های سیاسی کشور تحت عنوان «فدرالیزم» و آنهم با نیت مرکز گریزی ـ یعنی فدرالیزم مرکز گریز را بدون توضیح مختصات انطباقی اجتماعی ، اقتصادی ، سیاسی و فرهنگی آن در شرایط کنونی افغانستان ـ مطرح مینمایند و روی تعمیل آن بمثابه وظیفه مبرم لحظه کنونی پافشاری دارند .

طرح مهیا ساختن تدریجی «زمینه ایجاد واحد های اداری بر مبنای خصوصیات ملی» با در نظرداشت مختصات رشد اجتماعی ـ اقتصادی جامعه افغانی واوضاع بحرانی آن وقت ـ همچنان اکنون ـ کشور مطابقت داشته است . این طرح درحالیکه به متعادل ساختن و تقسیم متساوی قدرت و ازادی در میان واحد های هویتی تمام سطوح جامعه افغانی توجه داشت ،تلاش بعمل می آورد تا میان تمایلات مرکز گرایی و مرکز گریزی ؛ در سطح ملی تعادل طبیعی و ضرور (مصالحه) برقرار و ناهمگونی های اجتماعی را در استقامت پروسه تکوین همگونی های ملی استقامت دهد. همچنان این طرح در شرایط موجود بحرانی کشور و نفوذ دول خارجی ـ که تحت ساترهای فریبنده ایدولوژیکی، نژادی، زبانی، مذهبی و استیلای عوامل افغانی چماق بدست آنان در برخی محلات کشور، تعمیل میگردید و میگردد ـ به منزوی ساختن عناصر تجزیه طلب و انحلال آنان، همچنان به حفظ و تقویت وحدت ملی و حراست از تمامیت ارضی افغانستان واحد متعهد بود. تکمیل تحقق چنین طرح ـ با در نظرداشت ساختارهای مرکزی و محلی دستگاه سیاسی جمهوری افغانستان که در فصل چهارم این

مجموعه مطالعه گردید ـ نه تنها به تقسیم متعادل قدرت و آزادی عمل میان ارگان های مرکزی بلکه به تقسیم متعادل آن میان ارگا نهای مرکزی و محلی نیز جامه عمل می پوشانید.

طرح عام فدرالیزم، بخصوص فدرالیزمی که با نیت مرکزگریزی و آنهم بمثابه وظیفه مبرم لحظه کنونی (لحظه بحرانی یی در حیات اجتماعی، اقتصادی، سیاسی، نظامی و امنیتی کشور ما که در بروز و تشدید ابعاد مختلف آن همسایگان آزمند افغانستان نقش قاطع داشته و اینک در تدام آن تلاش دارند تا به خواب های تعبیر شده استیلا گرانه شان بر بخش های از ساحات کشور ما واقعیت ببخشند) که بوسیله افراد و محافل معلوم الحالی مطرح میگردد، پروسه تکوین وحدت ملی را ضرر رسانیده، ظرفیت های حفظ تمامیت ارضی کشور را تضعیف نموده و در نتیجه به منافع ملی کشور ما صدمه میزند.

طراحان کنونی فدرالیزم مرکز گریز، تلاش دارند طرح های شان را بر شالوده نا همگونی های اجتماعی و تقویت این ناهمگونی ها استوار سازند و آن را به انگیزه هایی در جهت ایجاد و تشدید نفرت میان بخش های معین از ساکنین کشور مبدل سازند. از این رو بی توجه به همگونی ها و رشد، تکامل و گسترش آن در استقامت «ملت»، عملاً به نفاق دامن میزنند و آگاهانه یا هم ناخودآگاه به اجرای سناریو های امکان میدهند که در خارج کشور و بر علیه مادر وطن ما تحریر گردیده اند. به این طریق آنها آب به جریانی می ریزند که چرخ آسیابِ تدارک دیده به منظور تجزیه افغانستان را سریعتر به حرکت اندازد.

باید توجه داشت که طرح مبرمیت تعمیل فدرالیزم مرکز گریز در شرایط کنونی افغانستان مکمل طرح هایی ناضروری است که روی «مبرمیت تأخیرناپذیر» تاسیس «کنفدراسیون افغانستان و پاکستان»، «حوزه تمدنی ما» و تاکید دارند. ماهیت، منشه ها و اهداف طرح های دوگانه اخیرالذکر و اثرات زیانبار تعمیل آنان در شرایط کنونی بر کشورما، بنابر ارتباط موضوع در فصل نهم این مجموعه، تحت عنوان مصالحه ملی و روابط بین المللی، بطور مفصل توضیح خواهند شد،

درینجا بطور مختصر، صرف خاطر نشان میگردد که طرح اولی از محصولات استراتژیست های آی. اس. آی پاکستان در همیاری با ریزرف های افغانی شان و دومی ساخته و بافته برخی از اندیشه پردازان دولتی جمهوری اسلامی ایران است که در همیاری با ریزرف های افغانی دولت مذکور مطرح گردیده و اینک محتوی آن با افاده های متعدد ، به وسیله عده یی از افغانها ـ آگاهانه و یا هم نا آگاهانه ـ تبلیغ و ترویج میگردد. این طرح ها ارزشهای ضرورِ را ـ با بکاربرد مفاهیم فریبنده ـ هدف تیر خصمانه قرار میدهند که در سطح کنونی رشد اجتماعی ـ اقتصادی برای کشور و مردم ما اهمیت حیاتی دارند. اگر طرح فدرالیزم مرکزگریز، تضعیف همگرایی افغانها به دور محور واحد منافع ملی را از داخل هدف قرار داده و پروسه رشد، تعمیق و گسترش تکوین «ملت» را با موانع مواجه مینماید، طرح های متذکره به نفع محور های اجنبی (پاکستان و ایران) ، ظاهر آرایی های فریبنده مخملی استدلال را تدارک مینمایند تا عناصر متمایل به فرار از محور همگرایی افغانی را به دور محور های منافع پاکستان و ایران جذب و در حول این محور ها منحل سازند.

## 3ـ تعادل و تساوی قدرت و آزادی

## درمیان طبقات و اقشار اجتماعی

چگونگی روابط افراد جامعه با افزار تولید، نقش آنان در پروسه تولید و سهمی را که از ارزش اضافی در فرآورده های تولیدی بدست می آورند؛ جایگاه آنان را در ساختار اقتصادی ـ اجتماعی جامعه معین می سازد. این واقعیت باعث وجود و حضور طبقات و اقشار متفاوت اجتماعی میگردد. طبقات و اقشاری که هریک گرایش های متفاوت را برپایۀ منافع اقتصادی شان تبارز میدهند.

چگونگی سهم و نقش طبقات و اقشار اجتماعی در سیستم اقتصادی جامعه، وابستگی ضرور آنان را به همدیگر در پروسه تولید اجتماعی، تا سرحدی بار می آورد که وجود منفرد یک طرف آنان را بدون طرف دیگر ناممکن می سازد. بنابرین و به ملحوظ خصلت طبیعی

جامعه؛ برقراری اعتدال، سازگاری و همزیستی میان گرایشات و تمایلات ناشی از منافع اقتصادی آنان، زمانی ممکن میگردد که قدرت و آزادی میان طبقات و اقشار مختلف اجتماعی متعادل و متساوی تقسیم گردد. چنین برخوردی نه تنها باعث ثبات اقتصادی ـ اجتماعی بلکه باعث رشد و انکشاف موزون و طبیعی اقتصادی و اجتماعی در مرحله معین از رشد و تکامل جامعه میگردد، بلکه گذار طبیعی و آرام جامعه را از یک مرحله رشد اجتماعی ـ اقتصادی به مرحله برین ممکن می سازد.

نیروهای سیاسی و اجتماعی خردورز ـ باحفظ مواضع شان در دفاع قانونی از منافع طبقات و اقشار اجتماعی که از آنان نمایندگی مینمایند ـ این خصلت طبیعی روند های اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی و سیاسی جامعه را در امرمبارزه میان طبقات و اقشار اجتماعی بر سر منافع شان، در نظر می گیرند.

اندیشه سیاسی مصالحه ملی بمثابه اندیشه سمت دهنده عمل سیاسی حزب وطن ـ این نیروی ترقیخواه و خردورز سیاسی جامعه ما ـ بنابر خصلت ماهیوی خویش به شناخت بدون استثنای همه طبقات، اقشار و لایه های موجود اجتماعی جامعه افغانی، همچنان به چگونگی گرایشهایی که مبتنی بر منافع شان تبارز میدهند، توجه عمیق داشته و مستند بر آن سیاست های عملی را تنظیم، عمل مشخص سیاسی را پیشنهاد و افزار دستیابی به اهداف استراتژیک و تاکتیکی را معین می سازد. با توجه به شناخت متذکره، حزب وطن سیاست حمایه از سازمانهای اجتماعی (سازمانهای غیر سیاسی که با تشکل داوطلبانه افراد منسوب به گروه های مشخص اجتماعی، از حقوق و منافع آنان دفاع و حمایت مینمایند) را مضمون و ماهیت جدید بخشیده، بازسازی اندیشه یی و ساختاری این سازمانها را آغاز و ادامه داد؛ که برین مبنا:

ـ سازمان های اجتماعی از محدودیت «سازمانهای اجتماعی زحمتکشان» وانقیاد به «تعمیل اهداف و وظایف انقلاب ثور» ـ که مطابق به ماده ششم اصول اساسی جمهوری افغانستان به آن محدود و

مقید ساخته شده بودند ـ آزاد گردیده، هر یک در استقامت منافع مشروع شان متعهد به مبارزه قانونی گردیدند.

ـ به انحصار ح. د. خ. ا در امر رهبری سیاسی سازمان های اجتماعی خاتمه بخشیده شد و این سازمان ها برای نخستین بار امکان یافتند که مطابق به اهداف و اصول جدید تشکیلاتی شان، مستقلانه از امر و نهی این حزب و بی توجه به استقامت های سیاسی ایدولوژیک و مدل های ساختاری توصیه شده آن، فعالیت قانونی نمایند.

ـ صلاحیت های حزب دموکراتیک خلق افغانستان درامر انتصاب کادر رهبری ـ مرکزی و محلی ـ این سازمانها، ملغی قرار داده شده و سازمانهای مذکور امکان یافتند با اتکآ به اصول دموکراسی و در فضای پرتحرک ناشی از رقابت میان کاندیدان، خود مقامات رهبری شان را در سطوح مرکزی و محلی انتخاب نمایند. این اصل سازمانهای اجتماعی را از رکود و جمود نجات داده، تبارز قوه ابتکار، رقابت سالم و تحرک را در کار و مبارزه آنان باعث گردید. در نتیجهٔ چنین فضایی، سازمانهای اجتماعی امکان یافتند تا در کادر رهبری شان افراد شایسته حزبی و یا غیر حزبی را انتخاب نمایند.

ـ سازمانهای اجتماعی حدود داشتن روابط با سازمان های اجتماعی مماثل دراتحاد شوروی و سایر کشورهای سوسیالستی (در آن وقت سیستم بین المللی سوسیالستی تحت رهبری اتحاد شوروی وجود داشت) را شکسته، امکان یافتند روابط شان را با سازمانهای اجتماعی سایر کشورها و همچنان سازمانهای مماثل بین المللی گسترش دهند.

ـ بر خلاف گذشته، حزب دموکراتیک خلق افغانستان مسولیت ادامه تمویل مالی این سازمانها را به عهده نگرفته، بلکه آنها متکی به حق العضویت های اعضا و تشبث های اقتصادی خویش، همچنان کمک های قانونی دولت و سازمانهای ممثاثل خارجی و بین المللی گردیدند.

بدین طریق بخش های آگاه و پیشگام از میان طبقات، اقشار و لایه های جامعه، برای نخستین بار در تاریخ افغانستان امکان یافتند که

با تشکل داوطلبانه خویش در سازمان های اجتماعی شان، با اراده مستقل و متکی بر ارزشهای جامعه مردم سالار و حقوق بنیاد، از حقوق و منافع قانونی شان دفاع و حمایت نمایند. درین زمینه ماده هفتم قانون اساسی جمهوری افغانستان، بدون انقیاد سازمانهای اجتماعی به کدام حزب، حکم میکند که : «تشکیل سازمانهای اجتماعی در جمهوری افغانستان طبق قانون مجاز است» . مبتنی بر همین اصل قانونی، تمام طبقات و اقشار اجتماعی امکان یافتند سازمان های اجتماعی خویش را متکی بر اراده آزاد و به هدف دفاع قانونی از منافع شان در اختیار داشته باشند.

مبانی دفاع قانونی فوق را ماده پنجاه و دوم قانون اساسی جمهوری افغانستان تصریح مینمود و تاکید داشت که : «اتباع جمهوری افغانستان دارای حق کار و دریافت مزد مساوی در مقابل کار مساوی می باشند. دولت از طریق وضع و تطبیق قوانین عادلانه و مترقی کار، شرایط لازم را برای استفاده اتباع از این حق مساعد می سازد» . همچنان در زمینه ماده پنجاه و پنجم این قانون حکم مینمود که : «اتباع جمهوری افغانستان دارای حق استراحت می باشند. دولت تعیین ساعات کار و رخصتی نوبتی با مزد و چگونگی شرایط کار را در روز های رخصتی، جشن ها و اعیاد تنظیم کرده شرایط استراحت، گسترش شبکه های موسسات فرهنگی، هنری، رشد تربیت بدنی، ورزش و تفریحات سالم را مساعد می سازد». بر بنیاد اصول مندرج قانون اساسی و منطبق با معیار های وضع شده از سوی سازمان جهانی کار، قانون کار در جمهوری افغانستان تسوید و بعد از طی مراحل قانونی نافذ گردید . این قانون حقوق و مکلفیت های کارکنان و کارفرمایان در کشور را مطابق به معیار های مدنی ، متعادل و تساوی حقوق میان افراد جامعه اعم از مرد و زن را مبنی بر حق کار ، حق معاش تضمین شده ، حق رخصتی و استراحت ، حق آموزش رایگان حرفه یی و مسلکی ، حق باز نشستگی ، حق تامینات اجتماعی ، حق مصوونیت محیط و شرایط کار ، حق عضویت داوطلبانه در سازمانهای اجتماعی مربوط ، همچنان مکلفیت رعایت انظباط ، سازماندهی و بیشبرد سالم کار را تامین

مینمود. همچنان برای توضیع جزئیات و تعیین معیارهای دقیقتر، مقرره های مربوط به قانون کار تصویب و نافد گردیده بود .

افزون بر اصول مندرج قانونی فوق ، حزب وطن که مبتکر طرح و تعمیل اندیشه سیاسی مصالحه ملی محسوب میگردد ، در مرامنامه مصوب کنگره سرطان 1369 خویش «ایجاد نهضتهای اجتماعی مدافع صلح وعمران مجدد ، تقویت نهضت جوانان و روشنفکران ، پشتیبانی ازنهضت های کوپراتیفی ، اتحادیه یی و سایر نهضت های اجتماعی ـ اقتصادی را که با اهداف تأمین صلح و عمران مجدد مطابقت داشته باشند» ، از اولویت های محسوب نموده که جهت دستیابی به آن مبارزه مینماید .

مطابق به اصول مندرج قانون اساسی جمهوری افغانستان ، قوانین و سایر اسناد حقوقی متمم آن ، سازمانهای اجتماعی موجود با نوسازی بنیاد های مرامی و تشکیلاتی ، مرحله جدیدی از فعالیت های شان را آغاز و برخی هم جدیداً تاسیس گردیدند . برین مبنا :

ـ حزب دموکراتیک خلق افغانستان ـ جناح پرچم ـ که در نخستین سالهای فعالیت سیاسی اپوزسیونی خویش ، نهادهای اجتماعی ای را بنام «صندوق های تعاونی» برای تشکل کارگران صنعتی کشور در برخی فابریکات و همچنان برای پیشه وران ، بر بنیاد عضویت داوطلبانه و با پرداخت حق العضویت ماهانه بوسیله آنان ، تاسیس نموده بود . این صندوق ها در مواقع ضرورت به اعضای خود ، کمک مالی بعمل می آوردند . بعد از تصاحب قدرت دولتی بوسیله حزب دموکراتیک خلق افغانستان در ثور 1357 خورشیدی، بر بنیاد همین صندوق های تعاونی، اتحادیه کارگران افغانستان تاسیس که بعد ها به اتحادیه های صنفی افغانستان گسترش یافت. این اتحادیه در تمام ابعاد هستی و فعالیت خویش تحت رهبری حزب دموکراتیک خلق افغانستان قرار داشته و در استقامت تحقق اهداف ایدولوژیک و سیاسی آن حزب فعالیت مینمود.

**با اعلام سیاست مصالحه ملی و آغاز پروسه تحقق آن که شکستن رکود و جمود ناشی از تسلط یک حزب ایدولوژیک بر تمام ابعاد زندگی اجتماعی، اقتصادی، سیاسی و فرهنگی را به همراه داشت، اتحادیه های صنفی افغانستان نیز آماده تنفس آزاد گردید. این اتحادیه کنگره دوم خود را دایر و درین کنکره اهداف خویش را در انطباق با قانون اساسی جدید، از نو تعریف و ساختار تشکیلاتی اش را باز سازی نمود ه، مطابق به اهداف و ساختار تشکیلاتی (اساسنامه) جدید، به نام «اتحادیه های ملی کارکنان افغانستان (امکا)» مسما گردید. اتحادیه های ملی کارکنان افغانستان بر مبنای عضویت داوطلبانه کارکنان کشور ـ شامل کارگران و کارمندان عرصه های تولیدی، انتقالاتی، اداری، علمی و هنری دولتی و خصوصی یا همه آنانیکه در مقابل کار فزیکی و یا فکری مزد بدست می آورند ـ تشکیل و دفاع قانونی از منافع آنان را در برابر خویش قرار داده بود.**

**اتحادیه های ملی کارکنان افغانستان که وظیفه داشت از حقوق قانونی اعضای خویش حمایت نماید، با در نظرداشت مختصات عرصه های کار، از شش اتحادیه ذیل تشکیل گردیده بود:**

**ـ اتحادیه کارکنان عرصه تجارت و ترانسپورت.**

**ـ اتحادیه کارکنان عرصه بافندگی.**

**ـ اتحادیه کارکنان عرصه معادن، صنایع و امور ساختمانی.**

**ـ اتحادیه کارکنان عرصه صحت عامه.**

**ـ اتحادیه کارکنان عرصه خدمات عامه.**

**ـ اتحادیه کارکنان عرصه علم و فرهنگ.**

**هریک از اتحادیه های شش گانه فوق، رهبری مرکزی (شورای مرکزی، هیئت اجرائیه و رئیس) همچنان استقلالیت مالی و بودجوی**

خویش را دشتند. روسای اتحادیه های مذکور در عین حال عضو هیئت اجرائیه اتحادیه های ملی کار کنان افغانستان بودند که در رأس این هیئت اجرائیه رئیس اتحادیه های ملی کارکنان افغانستان با دستگاه کاری خویش، قرار داشت.

ـ همچنان اتحادیه پیشه وران افغانستان با جدا شدن از بدنه اتحادیه های صنفی افغانستان، بمثابه یک سازمان مستقل اجتماعی از نو تاسیس گردید. زیرا پیشه وران از لحاظ چگونگی نقش شان در سیستم اجتماعی کار، از لحاظ چگونگی ارتباط شان با وسایل تولید و هم از لحاظ سهم شان از فرآورده های تولیدی، با کارکنان و در نتیجه تعریفی که از منافع آنان داده می شود، متمایز بوده اند. بنابر این تمایز، ضرورت تشکل پیشه وران در سازمان اجتماعی مختص به خود شان مطرح گردید و عملی شد. اتحادیه پیشه وران افغانستان ارگانهای مرکزی رهبری خویش را در شهر کابل فعال نموده و در ولایات نیز بنابر کمیت های موجود پیشه وران داوطلب عضویت، ساختار های خویش را ایجاد نموده بود. فعالیت اتحادیه پیشه وران افغانستان که متعهد دفاع از منافع آنان بود با اتکأ به ماده بیست و دوم قانون اساسی جمهوری افغانستان مبنی بر اینکه : «دولت فعالیت های انفرادی پیشه وران و شرکت داوطلبانه آنها را در اتحادیه های صنفی و کوپراتیف ها تشویق و حمایه نموده در امر ارتقای سطح مهارت حرفوی پیشه وران، تامین وسایل کار، مواد خام و فروش محصولات شان کمک های همه جانبه مبذول میدارد» و قوانین و مقررات و لوایح متمم این ماده قانون اساسی، فعالیت مینمود.

ـ بنابر عوامل متعدد از جمله عدم استقرار ثبات و امنیت در قرأ و قصبات کشور، اختلال در سیستم تولیدات زراعتی به علت تداوم جنگ و تخریبات ناشی از آن، جذب قابل ملاحظه کمیت های دهقانی به ماشین جنگی طرف های متخاصم، بیجا شدن دهقانان از محلات زراعتی به شهر ها با تغییر شغل و یا مهاجرت اجباری آنان به پاکستان و ایران، سطح نازل سواد؛ پراگندگی سنتی و ضعف خصلت تشکل پذیری دهقانان، امکان مساعد نگردید تا اتحادیه سراسر دهقانان افغانستان تاسیس گردد. ولی کمیت های از دهقانان و زارعین توانستند بمنظور

تامین برخی از منافع اقتصادی خویش بر مبنای ماده بیست و یکم قانون اساسی جمهوری افغانستان، در کوپراتیف های دهقانی متشکل گردند. زیرا ماده بیست و یکم قانون اساسی جمهوری افغانستان درین زمینه تصریح مینمود که: «دولت در امر تقویه و گسترش کوپراتیف ها مساعدت کرده، اشتراک داوطلبانه مردم را در آن تشویق میکند». همچنان در ماده بیست و سوم قانون اساسی جمهوری افغانستان آمده بود که: «دولت بمنظور احیا و انکشاف زراعت، کمک های متمم زراعتی را به دهقانان و زمین داران انجام میدهد و در ایجاد فارم های زراعتی و میکانیزه مختلط و خصوصی و آبادی زمین های بکر و بایر مساعدت مؤثر مینماید». بر مبنای اصول مطروحه در قانون آساسی، قانون کوپراتیف ها تصویب و نافذ گردید که بر مبنای این قانون ساختار های مرکزی و ولایتی کوپراتیف ها فعالیت مینمود.

- اتاق تجارت و صنایع افغانستان نهاد دولتی بود که وظیفه تنظیم فعالیت قانونی تاجران و سرمایه گذاران خصوصی جمهوری افغانستان و کمک به آنان را بعهده داشت. تاجران و سرمایه گذاران خصوصی در جنب این نهاد دولتی اتحادیه های آزاد خویش را با نورم های دموکراتیک تشکیل و مقامات رهبری کننده شان را در مرکز و ولایات کشور انتخاب و بخاطر دفاع از حقوق و امتیازات قانونی شان تلاش مینمودند. این اتحادیه ها عبارت بودند از: اتحادیه تاجران کالاهای وارداتی، اتحادیه تاجران کالاهای صادراتی و اتحادیه سرمایه گذاران خصوصی افغانستان .

افزون بر اتاق های تجارت و صنایع و اتحادیه و انجمن های بخش های مختلف سرمایه گذاران و متشبثین خصوصی، در جنب شورای وزیران جمهوری افغانستان، شورای مشورتی اقتصادی تاسیس گردیده بود که در ترکیب اعضای آن عده یی از وزیران مرتبط به بخش های اقتصادی درکابینه، شخصیت های علمی در عرصه علوم اقتصادی و نمایندگان انتخابی اتاقهای تجارت و صنایع مرکز و ولایات، اتحادیه ها و انجمن های تاجران، سرمایه گذاران خصوصی و پیشه وران شامل و تحت نظر رئیس انتخابی فعالیت نموده، از موضع و منافع تاجران، صاحبان صنایع، مالکین وسایل ترانسپورتی، پیشه وران و

سایر بخش های سرمایه گذاران و متشبثین خصوصی، مشوره های لازم و ضرور را به دولت، ارائه میداشت که طبعاً دفاع متعادل از منافع بخش خصوصی اقتصاد ملی را حاوی می بودند. مبانی حقوقی دفاع و حمایت از منافع بخش خصوصی اقتصاد را قانون اساسی جمهوری افغانستان و قوانین اختصاصی : قانون سرمایه گذاری های خصوصی، قانون تجارت، قانون بانک ها، قانون اتاقهای تجارت، قانون زمینداری، قانون آباد کردن زمین های بکر بوسیله سرمایه های خصوصی و سایر قوانین مربوط به این بخش و اسناد حقوقی متمم آنان، تشکیل میداد.

در ماده بیست و پنجم قانوان اساسی جمهوری افغانستان آمده است که: «دولت مصؤنیت سرمایه گذاری خصوصی را به منظور انکشاف اقتصاد ملی تضمین نموده، اشتراک سرمایه داران ملی را در انکشاف صنایع، تجارت، ساختمان، ترانسپورت، زراعت و عرصه های خدمات طبق قانون تشویق و حمایه میکند. دولت مناسبات سودمند و همه جانبه را با متشبثان خصوصی توسعه داده و از سکتور خصوصی در مقابل رقابت با سرمایه خارجی حمایه میکند و حین تنظیم حمایت مالی، کریدتی، گمرکی و قیم، منافع سکتور خصوصی را طبق قانون در نظر میگیرد .»

حزب وطن نیز مطابق به اصول مندرج در مرامنامه خویش «حمایت از تشویق و تقویت بخش خصوصی اقتصاد و فراهم آوری زمینه ها و شرایط لازم حقوقی برای فعالیت های اقتصادی مؤثر سرمایه گذاران خصوصی ومتشبثین ملی در عرصه های مختلف اعم از زراعت، صنعت، ترانسپورت، ساختمان، بانکداری و خدمات اجتماعی وتأمین ضمانت های عملی و قانونی به منظور تشویق سرمایه گذاری های خارجی» را از اولویت های مبارزه خویش دانسته بود.

ـ تداوم جنگ در کشور افزون بر زیان های مادی و معنوی، کمیت قابل ملاحظه انسان هموطن ما را ـ در طرفداری از جناح های متخاصم و یا هم در نتیجه جنگ میان این جناح ها ـ از نعمت زندگی محروم نموده که بازمانده های بدون سرپرست را از خویش بجا گذاشته و یا هم معلول و معیوب نموده، امکان سهم و نقش آنان در سازمان

اجتماعی کار را تضعیف و یا منتفی ساخته ولی حقوق آنان بمثابه عضو جامعه پابرجا بوده که می باید جامعه به این حقوق معترف و به رعایت آن احساس مکلفیت نماید. بدین ملحوظ اندیشه سیاسی مصالحه ملی، سیاست های مبتنی بر این اندیشه و نهاد های سیاسی مجری این سیاست ها (دولت جمهوری افغانستان و حزب وطن) بنابرخصلت خویش نمیتوانستند به این بخش از جامعه بی توجه بوده و در مقابل آنان احساس مسوولیت ننمایند. بر همین مبنا در ماده پنجاو هفتم قانون اساسی جمهوری افغانستان «اتباع جمهوری افغانستان دارای حق صحت و تامینات اجتماعی» دانسته شده اند و در همین ماده قانون اساسی، دولت مکلف ساخته شده که در مورد «بهبود تامینات مادی برای کهن سالان، معلولین جنگ و کار و بازماندگان شهدا تدابیر لازم اتخاذ نماید». همچنان در مرامنامه حزب وطن روی مبارزه بمنظور «وارسی و مواظبت از معلولین و معیوبین و با مانده گان قربانیان جنگ» نیز تاکید بعمل آمده بود. مبتنی بر اصول قانونی مندرج فوق، قانون اختصاصی درین زمینه و اسناد حقوقی متمم آنان، معلولین و معیوبین و بازماندگان شهدای جنگ، حقوقی را مستحق بودند که بخاطر دفاع از این حقوق قانونی شان، سازمان اجتماعی خویش را بنام «اتحادیه معلولین و معیوبین و بازماندگان شهدا» تاسیس نمودند. این اتحادیه مقامات رهبری کننده مرکزی و ولایتی خویش را انتخاب و فعالیت مؤثری را در جهت حمایت از معلولین و معیوبین و بازماندگان شهدا به پیش میبرد.

- ماده پنجاه و هشتم قانون اساسی جمهوری افغانستان مشعر بود که «اتباع جمهوری افغانستان دارای حق آزادی فعالیت های علمی، تخنیکی و هنری می باشند. دولت پیشرفت منظم علم و تربیه کادر های علمی را تامین، حقوق مؤلفان و مخترعان را حفظ و تحقیقات علمی را در تمام عرصه ها تشویق و حمایه کرده ، استفاده مؤثر از نتایج تحقیقات علمی را تعمیم می بخشد» . با در نظرداشت این ماده قانون اساسی و قوانین متمم آن بخش های متعدد کارمندان عرصه فرهنگ ، سازمان های اجتماعی اختصاصی شان را بمنظور دفاع از حقوق قانونی و رشد استعداد های مسلکی شان نیز تاسیس نموده بودند

ـ انجمن نویسندگان افغانستان ،اتحادیه هنرمندان افغانستان ، اتحادیه ژورنالستان افغانستان ، انجمن حقوقدانان افغانستان از جمله چنین سازمانهای اجتماعی بودند که در مرکز و ولایات افغانستان ساختار های خویش را تاسیس و مقامات رهبری شان را انتخاب نموده بودند . این سازمانها نه تنها در استقامت احقاق حقوق اعضای شان بلکه در امر ایجاد سهولت های کاری و تربیت نسل جوان درین عرصه ها ، فعالیت های پرثمری را انجام میدادند .

ـ افغانستان کشوریست که اکثریت قریب به اتفاق ساکنین آن مسلمان اند . هیچ اندیشه خرد ورز سیاسی نمیتواند و نباید به این واقعیت کشور ما کم توجهی نماید . اندیشه سیاسی مصالحه ملی و سیاست های مبتنی بر این اندیشه ارج عظیمی به این واقعیت میگذاشت و میگذارد . مبتنی بر همین اصل در ماده دوم قانون اساسی جمهوری افغانستان تاکید گردیده بود که : «دین افغانستان دین مقدس اسلام است . در جمهوری افغانستان هیچ قانون نمی تواند مناقض اساسات دین مقدس اسلام و دیگر ارزشهای مندرج این قانون اساسی باشد» . چنین حکم بزرگ ، در برابر کارکنان این عرصه یعنی علمای دینی و روحانیون افغانستان ، وظایف و مسوولیت های بزرگی را قرار داده و متناسب به آن حقوقی را نیز به آنان مرعی میداشت . برای انجام این امر اجتماعی ، افزون بر وزارت شئون اسلامی که یک نهاد دولتی بود ، علما و روحانیون افغانستان نهاد اجتماعی شان را که بنام «شورای عالی علما و روحانیون افغانستان» نامیده میشد ، کیفیت نوین بخشیده ، خارج از تاثیرات دولت به فعالیت پرداختند . بنابر وضعیت بحرانی ناشی از ادامه جنگ و شدت برخورد خصمانه و تروستی اپوزسیون مسلح دولت با اعضای این سازمان اجتماعی ، تشکیلات آن نتواست به ولسوالی های کشور گشترش یابد . بدین ملحوظ این سازمان اجتماعی صرف دارای ساختارها ی مرکزی بوده، همچنان در شهر کابل و در سطح مراکز ولایات افغانستان، توانسته بودند سازمانها و رهبری خویش را ایجاد نمایند.

ـ زنان، نیمهٔ از پیکر جامعه محسوب میگردد که می باید این نیمهٔ از پیکر جامعه، نقش متناسب و شایسته شان را در عرصه های

اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی حایز گردند. ولی در افغانستان بنابر علل مختلف ناشی از عقب ماندگی اجتماعی ـ اقتصادی کشور، حقوق حقه آنان رعایت ناشده، پامال میگردید. بدین منظور زنان پیش گام، برای نخستین بار در تاریخ افغانستان نهضت سازمانیافته اجتماعی زنان را با تاسیس «سازمان دموکراتیک زنان افغانستان»، براه انداختند. این سازمان اجتماعی که در جنب حزب دموکراتیک خلق افغانستان ـ جناح پرچم ـ تاسیس گردیده بود به مرور زمان از لحاظ اندیشه یی و تشکیلاتی تحت تاثیر کامل این حزب قرار داده شد که بعد از انتقال قدرت دولتی به ح. د. خ. ا، بنابر جاذبه قدرت مذکور توانست به سازمان نیرومند سراسری مبدل گردد و نقش در خور ستایش را در تنویر اذهان زنان کشور و بسیج آنان جهت مبارزه سازمانیافته بخاطر احقاق حقوق آنان ایفا نماید.

این سازمان میتوانست نقش به مراتب مؤثرتر و ماندگارتری را در راستای مسوولیت های خویش ایفا نماید ؛ اگر با ح. د. خ. ا و دولت جمهوری دموکراتیک افغانستان منهمک نمی گردید و استقلالیت اندشه یی، ساختاری و سیاسی خویش را بمثابه یک سازمان اجتماعی متعهد به احقاق حقوق زنان افغانستان، حفظ مینمود. به این ملحوظ بعد از اعلان مشی مصالحه ملی، سازمان دموکراتیک زنان افغانستان نیز مانند سایر سازمانهای اجتماعی دیگر امکان یافت تا از چنبر تسلط آن حزب رهایی یافته، توأم با تغییر کیفی بنیاد های ساختاری خویش، نام سازمان سرتاسری زنان افغانستان را برگزیند و مطابق به معیار های مدنی فعالیت خویش را تنظیم نماید.

ـ جوانان بخش قابل ملاحظه جامعه را ـ با مختصات قابل اهمیت منحصر به خویش ـ تشکیل میدهند که ظرفیت های عظیم اثر گذاری بر زندگی اجتماعی ـ اقتصادی دارند. این مسئله خود ضرورت انسجام آنان را در سازمان اجتماعی اختصاصی شان مطرح مینماید تا این سازمان با در نظرداشت حقوق و مکلفیت های جوانان استعدادها و انرژی آنان را استقامت مطلوب ببخشد. با در نظرداشت این مهم، بخش پیش آهنگِ از نسل جوان کشور، سازمان دموکراتیک جوانان افغانستان را در جنب ح. د. خ. ا ـ جناح پرچم ـ و درنخستین سالهای تاسیس این حزب، بنیان

گذاشتند که این سازمان اجتماعی نیز بعد از انتقال قدرت دولتی به این حزب، به سازمان نیرومند سرتاسری کشور، مبدل گردید. سازمان دموکراتیک جوانان افغانستان بعد از اعلام سیاست مصالحه ملی و طی پروسه تعمیل و غنامندی اندیشه یی این سیاست بود که توانست از استیلای اندیشه یی، سیاسی و تشکیلاتی ح. د. خ. ا آزاد و با تغییرات کیفی مرامی و تشکیلاتی، نام سازمان سراسری جوانان افغنستان را انتخاب و توأم با ابتکار و انرژی بیشتر از پیش، در مسیر اصلی اهداف اجتماعی خویش فعالیت نماید.

توضیحات فوق که بیان فشردۀ تلاش های آغازین، جهت تنظیم نظام اجتماعی از دیدگاه اندیشه سیاسی مصالحه ملی است، خود مؤید آنست که تنظیم نظام اجتماعی مبتنی بر این اندیشه، بدون ذهنیگری متکی بر واقعیت های موجود در ساختار اجتماعی و اعتراف به سهم و نقش این واقعیت ها در نظام اجتماعی ـ اقتصادی کشور صورت گرفته است. بدین ملحوظ به نقش و سهم هریک از:

ـ افراد به مثابه نخستین واحد ساختاری جامعه؛

ـ گروه های سیاسی شامل کادر دولتی و احزاب سیاسی اپوزسیون ؛

ـ گروهای اتنیکی اعم از ملیت ها و اقوام و قبایل ساکن کشور؛

ـ طبقات، اقشار و لایه های اجتماعی شامل کارگران و کارمندان عرصه های مختلف تولیدی، فرهنگی و اداری در بخش های دولتی، خصوصی ؛

ـ دهقانان و زمینداران ؛

ـ تاجران و سرمایه گذاران خصوصی و پیشه وران ؛

ـ زنان و جوانان؛

توجه صورت گرفته، طی سیستم حقوقی جامعه، حقوق و مکلفیت های آنان بمثابه اجزای مرتبط به هم یک ساختار واحد اجتماعی ـ اقتصادی تعریف گردیده است، که بر اساس این سیستم حقوقی، آزادی و قدرت در هر سطحی از ساختار مذکور، توأم با حقوق و مکفیت های آنان، متعادل ساخته شده اند.

احزاب سیاسی که بخاطر نفوذ، تحکیم و تقویت مواضع خود در دولت وبدست آوردن رهبری دستگاه دولتی مبارزه مینمایند، تلاش میکنند تا با طرح شعار های سیاسی جذاب، پشتیبانی حد اکثر افراد جامعه (شامل گروه های اتنیکی، طبقات و اقشار اجتماعی و بخش های دیگری اجتماعی دارای مشخصات و خواسته های یکسان) را جلب نمایند. بدین ملحوظ احزاب مختلفِ رقیب در پروسه مبارزات سیاسی شان، چه بسا که مواضع متفاوت را اتخاذ و شعار های مختلف و حتی متضاد را مطرح مینمایند. طی این مبارزه متقابلِ دو جانبه و چندید جانبه و در نتیجه آن، تعمیل تعادل میان خواسته های احزاب مذکور، با در نظرداشت ظرفیت های حامی اجتماعی شان، ممکن می گردد که این تعادل در پرتو سیستم تدوین شده مردم سالار حقوقی، تثبیث و بوسیله نیروهای سیاسی دخیل خردورزی رعایت میگردد که ضرورت سازگاری و همزیستی را درک مینمایند.

همچنان سازمان های اجتماعی بمثابه نهاد های انسجام یافته ممثل اراده جمعی طبقات، اقشار و لایه های اجتماعی، با وجود مبارزه متداوم بخاطر حفظ و بدست آوردن منافع اقتصادی و بهبود شرایط و امکانات زندگی شان، در پرتو سیستم حقوقی فوق الذکر و در نظرداشت ظرفیت های حامی شان، مطالبات خویش را توأم با خرد ورزی مبتنی بردرک ضرورت همخوانی و همزیستی با سایر نیروهای اجتماعی متعادل می سازند.

با درک همین اصالت در ماده یکصد و چهلم قانون اساسی جمهوری افغانستان تاکید گردیده که: «دولت و تمام ارگانهای آن بر اساس قانون اساسی و قوانین جمهوری افغانستان فعالیت کرده نظم حقوقی، منافع جامعه، حقوق و منافع قانونی اتباع را تامین میکند.

موسسات دولتی، کوپراتیفی، مختلط، خصوصی، احزاب سیاسی، سازمانهای اجتماعی، مسوولین امور و اتباع مکلف به رعایت قانون اساسی و قوانین جمهوری افغانستان می باشند». این ماده قانون اساسی نیروهای خرد ورز سیاسی دارای مواضع مختلف (ترقیخوا، رجعت پسند و محافظه کار) را به رعایت ارزشها و اساسات حقوقی جامعه مردم سالار و حقوق بنیاد، مکلف می سازد.

باوجود همه مزایای این نظام اجتماعی خرد ورز و دست آورد های آن، نمیتوان آن را مبرا از مشکلات دانست. مشکلات عمده این نظام اجتماعی تازه بنیاد گذاشته شده مبتنی بر خرد، این بود که:

- نهضت اندیشه یی نظام اجتماعی مورد بحث به وسیله بخش از فعالین خردورز و پیشگام سیاسی و اجتماعی تحت رهبری دوکتور نجیب الله بمثابه ضرورت ناشی از اوضاع عینی کشور و مبتنی بر رجحان منافع ملی مطرح، بنیاد های حقوقی آن تنظیم و ساختارهای آن منجمله ساختارهای نظام اجتماعی آن تاسیس گردید. ولی بنابر اوضاع بحرانی و مداخلات گستردهٔ خارجی، زمینه های درک سراسری از این نهضت و قبول آن از جانب سایر نیرو های سیاسی، پیوسته سبوتاژ میگردید و بدین ملحوظ تبدیل آن به نهاد دایمی ثبات بخشنده، پروسهٔ دراز مدت و مشکلی بود که مبارزه بخاطر دستیابی به آن آغاز گردیده و ادامه یافت.

بنابر همین مسئله بود که نیرو های نامستقلِ مربوط به هر دو جناح سنتی بنیاد گرا (چپ و راست) نقش «پشت و روی یک سکه» را اجرأ و در دو مقطع اوج پیروزی این سیاست، طبق سناریوی از قبل تنظیم شده در خارج، در اتحاد باهم دست به دو کودتای نظامی زده در اولی - 16حوت 1368 - پایه های نظام را تضعیف و در کوتای دومی - 26حمل 1371 - به سقوط مواجه ساخته ، با عملکرد غیر عقلانی و خلاف منافع ملی، مجموع شیرازه زندگی؛ منجمله ساختارهای تشکل یافتهٔ نظام اجتماعی را بدون ارایه بدیل و تحقق آن، از هم فروپاشیدند و با تداوم جنگ های ذات البینی میان گرایش ها و مواضع متفاوت، بنیادگرایان مذکور موج دیگر از فاجعه و جنگ را آغاز و ادامه دادند.

**یادداشت های فصل پنجم :**

**1 - داریوش آشوری، دانشنامه سیاسی ، صفحه 308 ، برگرفته** از:

R.Emerson,Form Emrpire,Cambridge,Harvard University Rress,1960.

**2- برگرفته ازمضمون تحقیقاتی جناب عید محمد عزیزیور، گفتار پنجم، تحت عنوان «تعریف پناهندهٔ کنوانسیون(پناهندهٔ عهدنامه)، موجود در آرشیف سایت خاوران .**

**3 - همانجا.**

# فصل ششم

# مصالحه ملی و نظام اقتصادی

**برای درک نظام اقتصادی مبتنی بر اندیشه سیاسی مصالحه ملی، نخست لازم است نظام اقتصادی را تعریف نموده و انواع آن را بطور مختصر توضیح نمائیم.**

## 1 ـ تعریف و انواع نظام اقتصادی :

**نظام اقتصادی مجموعۀ از نهاد های اقتصادی ـ اجتماعی و عناصر متشکلۀ آنهاست که روابط و عملکرد آنان بر مبنی یک اندیشۀ اقتصادی ـ سیاسی و مبانی حقوقی مبتنی بر این اندیشه، در یک ساختار (دستگاه) واحد و بهم مرتبط، چنان انتظام بخشیده شوند که عملکرد ارگانیک این دستگاه را در استقامت معینی سوق دهند و بر آن نظارت نمایند تا تولید و خدمات را از لحاظ کمیت و کیفیت با نیازها و یا بهره وری هرچه بیشتر، متعادل سازند.**

**بنابرین هرنظام اقتصادی نه تنها دارای ساختارمعین ،عملکرد و اهداف مشخص، بلکه دارای مبانی فکری و اندیشه یی خویش نیز می باشند که این مبانی اندیشه یی؛ ساختار، عملکرد و اهداف آن نظام را توجیه و توضیح مینماید. بنیادهای اندیشه یی مؤثر در تشکل و سمتدهی نظام اقتصادی می باید از قانونمندی تکامل اجتماعی و سطح رشد اقتصادی ـ اجتماعی جامعه؛ همچنان واقعیت های موجود و اثرگذار (داخلی و خارجی)، الهام گرفته باشد.**

**چون جامعه بخش از طبیعت و انسان عالیترین محصول طبیعت است؛ پروسه رشد، تکامل و انکشاف اقتصادی جوامع بشری ـ که همپا با تکامل جوامع مذکور صورت گرفته و خصلت تاریخی دارند ـ نیز**

نمیتوانند جدا از قوانین طبیعی ـ اجتماعی تحقق یابند. تاکید روی قوانین طبیعی ـ اجتماعی بخاطریست که نقش اثرگذار عامل انسانی(این عالیترین محصول طبیعت) درامتداد این پروسه برجسته است. زیرا از یک طرف اگر کار انسانِ اندیشمند، عامل رشد و تکامل افزار و در نتیجه تغییر و تکامل شیوه تولید میگردد، از جانب دیگر خود انسان نیز بمثابه عنصر دخیل، از این تغییر و تکامل اثر پذیرفته، همگام با آن تغییر و تکامل می یابد. این حقیقت متضمن تغییر و تکامل متداوم یک شیوه تولید به شیوه تولید متکاملتر و همچنان متضمن تغییر و تکامل متداوم انسان می گردد. چون هریک از شیوه های تولید، نظام های اقتصادی مختص به خود را دارا اند بنابرین نظام های اقتصادی نیز مانند شیوه های تولید، خصلت تاریخی دارند. در عین حال نظام اقتصادی بخشی و فرعی از نظام کلی، گسترده و پیچیده تر اجتماعی است؛ بنابرین از نظام مذکور اثر پذیرفته و خود بر این نظام اثر میگذارد. به همین علت است که نظام اقتصادی اثرات در خور توجهی بر تشکل و انکشاف فرهنگ مادی و معنوی جامعه داشته، پدیده های مربوط به فقر و غنا، عدالت و ظلم، ایجاد انگیزه های فردی تحرک و ابتکار و یا عدم آن، رشد و توسعه و یا رکود و سکون را در تمام ابعاد حیات اجتماعی منجمله اقتصادی، زمینه میدهد.

کشورهایی که زمینه های مساعد برای پیشرفت اقتصادی ـ اجتماعی شان را داشته اند، از لحاظ رشد و تکامل شیوه تولید و ساختار نظام اقتصادی مربوط آن ـ با وجود برخی مختصات متفاوت تمدنی و حتی جزئیات منحصر به فرد شان ـ پنج مرحله زیرین را پیموده و یا در مراحل از امتداد آن قرار دارند:

الف ـ شیوه تولید متکی بر اقتصاد طبیعی : مرحلۀ که انسان های ابتدایی برای رفع نیازمندی های شان به فرآورده های آماده طبیعی اتکای کامل داشتند و صرف با جمع آوری محصولات طبیعی و شکار حیوانات وحشی، معیشت مینمودند.

ب ـ شیوه تولید متکی بر اقتصاد شبانی: مرحلۀ از رشد اقتصادی ـ اجتماعی یی که انسانها به اهلی ساختن و تربیه حیوانات

پرداخته و برای رفع نیازمندی های شان از محصولات و نیروی فزیکی این حیوانات استفاده می بردند.

ج ـ شیوه تولید متکی بر اقتصاد زراعتی: مرحلۀ از رشد اقتصادی ـ اجتماعی است که انسانها افزون براهلی ساختن و تربیه مواشی، به کشت و زراعت دسترسی یافته، به آن پرداخته و ازمحصولاتش برای رفع نیازمندی های خویش استفاده برده اند. چون کشت و کار روی زمین، ایجاب مینود تا انسان های مشغول در آن اقامت ثابت اختیار نمایند؛ این انکشاف زمینه های ترک کوچیگری را مساعد ساخته و باعث مسکن گزینی انسانها و شکل گرفتن زندگی روستایی نیز گردید.

د ـ شیوه تولید متکی بر اقتصاد زراعتی و صنعتی: در تداوم تکامل، جوامع بشری نه تنها در عرصه های مالداری و زراعت، خویش را از اتکای کامل بر فرآورده های ناب طبیعی ( بدون مداخله انسان)، استقلال بخشیدند بلکه به صنعت البسه و سایر مصنوعات مورد نیاز خویش نیز دست یافتند که این پروسه از ایجاد حرفه ها و صنایع دستی شروع و به مرور زمان از یک طرف با انشعاب و تخصصی شدن هرچه بیشتر این حرفه ها و از جانب دیگر از کارِ دستی به ماشینی (مونو فکتور ها و بعد فاریکات بزرگ) تکامل یافتندَ. تبارز شیوه تولید متذکره و فکتور صنعت اعم از صنایع دستی و ماشینی ضرورت تاسیس نهاد های ابتدایی بازار را مطرح و در نتیجه ایجاد اشکال اولیه شهر های مدرن را باعث گردید.

هـ ـ شیوه تولید متکی بر اقتصاد زراعتی ، صنعتی و تجارتی : ارتقای سطح تولید باعث مازاد محصولات گردیده و ضرورت تاسیس بازار مدرن را ایجاب نمود که سرانجام به جهانی شدن آن منتهی گردید. تاسیس بازار ـ به مفهوم مدرن آن ـ نه تنها در ساختار و عناصر متشکله، بلکه در ماهیت نظام های اقتصادی، همچنان چکونگی و گستره عملکرد آنان تاثیرات فوق العاده وارد نموده، در نتیجه مرحله جدیدی در رشد اقتصادی ـ اجتماعی جوامع بشری گشایش یافت و به روابط و مناسبات میان آنان، ابعاد و زمینه های هرچه بیشتر بخشید.

اینک در متن مرحله اخیر؛ با نقش روبه تزاید کمپیوتر و انترنت درپروسه تولید، توزیع و یا مبادله؛ ساختارها و عناصر متشکله، همچنان طرز و سرعت عمل نهاد های اقتصادی، ویژه گی های ماهیوی جدیدی کسب مینمایند که علی الرغم تنوع و گسترش هرچه بیشتر ابعاد آن؛ جهان را دارد به «دهکده کوچک» مبدل می سازد.

مختصات مراحل مذکور مؤید آنند که با تکامل جوامع بشری ساختار نظام اقتصادی نیز مغلق و پیچیده گردیده، عناصر جدید را شامل و به تدریج از نظام اقتصادی کاملاً بسته به نظام های اقتصادی پیشرفتهٔ مبادله یی تکامل نموده و میدان عمل آنان نیز از اجتماعات بسته و کوچک فراتر رفته، گسترهٔ ملی و بین المللی را احتوا نموده اند. تعریف و توضیح مختصر هریک از نظام های بسته ومبادله یی، مارا در امر درک نظام اقتصادی مبتنی بر اندیشهٔ سیاسی مصالحهٔ ملی؛ کمک خواهد نمود:

**1. 1-** نظام اقتصادی بسته : نظام مبتدی، ساده و خود کفای اقتصادی بوده که پروسه انسجام آن زمانی آغاز و ادامه یافت که محصولات آمادهٔ طبیعی برای رفع نیازمندی های مجتمع های اولیه انسانی اکتفا نه نموده، یاهم مجتمع های مذکور به این محصولات قناعت نکرده، ضرورت تولید را درک و خود مهارت های لازم برای تولید اشیای مورد نیاز اولیه شان را کسب نمودند. بدین طریق افراد - یا مجتمع های بستهٔ اولیه - انسانی با استفاده از افزار ساده و ابتدایی، خود به تولید پرداختند و آنچه را که تولید میکردند، خود مصرف مینمودند. این نظام اقتصادی خود کفا، صرف به انسجام پروسه تولید نعمات مادی جهت رفع نیازمدی های خودی مؤلدین آن (نه بمنظور مبادله و انباشت) توجه داشته و معطوف بود به تامین تعادل میان فرآورده های تولیدی و نیازمندی های خودی مؤلدین؛ که مؤلدین مذکور مجتمع های بسته و کوچک انسانی را شامل میگردیدند .

**1. 2** - نظام اقتصادی مبادله یی: در نتیجه تداوم پروسه تکامل اجتماعی - اقتصادی جوامع بشری، رویهمرفته کمیت بیشتری از نیروی

انسانی درپروسه تولید مشغول، کارهرچه بیشتر تقسیم، سطح مهارت های حرفوی مؤلدین بهبود، افزارتولید تکامل و سطح مؤثریت و کارایی این افزار از یک نسل به نسل بعدی ارتقا می یابد. این همه باعث می گردد تا سطح تولید در حدی بیشتراز نیازمندی های مؤلدین بطور روبه تزاید ارتقا یافته، مازاد تولید و تنوع هرچه بیشتر کالا های تولیدی بار آمده و پیوسته افزایش یابند. مازاد مذکور، می باید بطور متقابل میان مؤلدین کالا های از هم متفاوت، مبادله می گردیدند. نظام های اقتصادی در چنین وضعیتی بر چگونگی انسجام پروسه تولید، توزیع و مصرف و حفظ تعادل میان تولید با بهره وری هرچه بیشتر نظارت مینماید. نظام های اقتصادی که به ایجاد و حفظ تعادل میان تولید با بهره وری هرچه بیشتر معطوف اند، بنام نظام اقتصادی مبادله یی نامیده می شوند. نظام های اقتصادی مبادله یی بر حسب تابعیت از انگیزه های مسلط جهت تعمیل شیوه های تحقق تعادل به دو نوع تقسیم میگردند که یکی حد اکثر بهره را به نفع مالکیت خصوصی و دیگری آن را به نفع مالکیت اجتماعی استقامت میدهند.

جهان کنونی با اکثریت قریب به اتفاق نظام های اقتصادی بسته و حتی اکثراً، مرحله مبتدی نظام های عنعنوی مبادله یی غیر بازار را عقب زده، حیات اقتصادی شان را با درنظرداشت سطوح متفاوت تکامل اجتماعی ـ اقتصادی خویش، مبتنی براصول نظام پیشرفته اقتصادی مبادله یی انسجام می بخشند. نظام اقتصادی مبادله یی، بنابر برخی خصوصیات متفاوت از هم، به انواع «نظام اقتصادی مبادله یی غیر بازار» و«نظام اقتصادی مبادله یی بازار» تقسیم میگردند.

### 1. 2. 1ـ نظام اقتصادی مبادله یی غیر بازار :

نظام اقتصادی مبادله یی غیر بازار نیز بنابرمختصات متفاوت شان، ناشی از سطح رشد اجتماعی ـ اقتصادی جامعه، به دو دستهٔ عنعنوی و سوسیالستی تقسیم میگردند.

**الف ـ** نظام عنعنوی اقتصادی مبادله یی غیربازار: طی مراحل مبتدی بعد از نظام اقتصادی بسته و توانمندی انسان برای تولید اضافی؛

مؤلدین (فرد، خانواده و یاهم مجتمع های کوچک تولیدی)، کالاهای تولیدی اضافه از نیازمندی شان را جهت بدست آوردن کلاهای متنوع مورد نیاز شان با همدیگر مبادله (تبادل جنس به جنس) میکردند. چنین نظام اقتصادی را بنام نظام عنعنوی اقتصادی مبادله یی غیر بازار یاد مینمایند. درین نظام اقتصادی حتی پول فزیکی نیز بمثابه وسیله مبادله وجود نداشت، بلکه تبادله، جنس به جنس صورت میگرفت. نظام عنعنوی اقتصادی مبادله یی غیر بازار، ابتدایی ترین نظام اقتصادی مبادله یی با کمترین گستردگی ساحه عمل (میان افراد، خانواده ها و مجتمع های کوچک انسانی که در ساحات نزدیک باهم زندگی میکردند) بوده و در پروسه تولید و مبادله به تعادل میان تولید و بهروری، توجه داشته است .

ب ـ نظام اقتصادی سوسیالستی: نوعی از نظام های اقتصادی جوامع مدرن مبتنی بر مالکیت اجتماعی (دولتی و اشتراکی تعاونی مجتمع از افراد دارای حرفه مشترک) است که بی توجه به میکانیزم عملکرد بازار آزاد؛ پروسه تولید، توزیع و مصرف از طریق پلان گذاری مرکزی به وسیله دولت سوسیالستی، تنظیم، تعمیل و رهبری میگردد. این نظام با تکیه بر اصالت جمع و نفی آزادی های فردی در زمینه مالکیت، سرمایه گذاری، انتخاب شغل و مصرف، ضمن تامین معیشت عمومی در حد نیازهای اولیه و برقراری برابری نسبی، امکان فعالیت های آزاد اقتصادی افراد را سلب کرده و بدین طریق با بی اعتنایی به انگیزه های فردی در فعالیت اقتصادی، کارایی فعالیت مذکور را در سطح نازل باعث میگردد.

کارل مارکس (1818 - 1883) فیلسوف و اقتصاد دان انقلابی آلمان با نشر کتاب «نقد اقتصاد سیاسی» در 1859 و بخصوص با نشر کتاب معروف «سرمایه» در 1876 بنیاد های اندیشه یی نظام اقتصادی سوسیالستی را ارائه داشت. برعکسِ رویا های مارکس و بر خلاف انتظارات او طبقه کارگر کشورهای پیشرفته صنعتی در انجام رسالت انقلابی شان (پیروزی انقلابات سوسیالستی) ناکام ماندند ولی تحت جاذبه اندیشه های مارکسیستی، طبقه کارگر روسیه تحت رهبری حزب

کمونیست آن کشور، انقلاب اکتوبر 1917 را به پیروزی رسانیدند که سرانجام به تاسیس دولت سوسیالستی اتحاد جماهیر شوروی منتج و نظام اقتصادی سوسیالستی روئیت و بعد ها در یک بخش بزرگ جهان گسترش یافت.

علل اقتصادی فروپاشی اتحاد شوروی و سقوط نظام سوسیالستی آن بعد از هفتاد سال، همچنان علل اقتصادی سقوط نظام های سوسیالستی کشورهای اروپای شرقی و برگشت شان به نظامهای سرمایه داری، افزون بر آن رکود مزمن اقتصادی در چند کشوری که هنوز بار تحمل ناپذیر این نظام اقتصادی را به دوش میکشند، همه مؤید تجربه ناکام این نظام اقتصادی ـ حد اقل در وضعیت کنونی رشد اقتصادی و اجتماعی جهان ـ اند . باید تذکار نمود که درین میان تجربه عدول جمهوری چین صنعتی شده، از معیارهای سنتی اقتصاد سوسیالستی و رونق مجدد اقتصادی آن جالب است.

جمهوری توده یی چین در اخیر سالهای دهه هفتاد قرن گذشته برخی اصلاحات اقتصادی را در قرأ و قصبات این کشور عملی نمود و به تدریج آنرا بسوی شهر ها گسترش داد. متکی بر تجارب حاصله، دولت درسال 1992 این اصلاحات را بسوی تاسیس «نظام اقتصادی بازارسوسیالستی» جهت داده و سرانجام درسال 2003 اهداف و وظایف استقامت مذکور را بسوی «تکمیل نظام اقتصادی بازار سوسیالستی» تثبیت نمود. در سال 2010 نظام نسبتاً کامل اقتصاد بازار سوسیالستی را ایجاد کرد و قرار است تا سال 2020 آنراهرچه بیشتر تکمیل نماید. این نظام اقتصادی با اتکا بر اقتصاد صنعتی و بر مبنای وجود انواع مالکیت با محور قرار گرفتن مالکیت عمومی (دولتی)، پذیرفتن مشخصات بازار مدرن؛ آزاد و مبتنی بر رقابت و تجارت درهای بازِ رو به خارج؛ تاسیس یافته است. این پروسه با تغییر تدریجی ساختار ها و افزار سنتی به مدرن، تقسیم مجدد منابع، بکاربرد شیوه های انگیزشی جهت جذب هرچه بیشتر و مؤثرتر نیروهای انسانی در فعالیتهای اقتصادی توأم بوده، هماهنگی رشد انسان با انسانی ساختن طبیعت، تکامل و گسترش عرضه خدمات عمومی توسط دولت بمنظور تامین رفاه عمومی، رشد و انکشاف

هماهنگ اقتصادی و اجتماعی شهر ها و روستا را هدف قرار داده است.

### 1. 2. 2- نظام اقتصادی بازار آزاد:

این نظام اقتصادی به مالکیت خصوصی اتکأ و به مکانیزم بازار آزاد جهت ایجاد خود به خودی تعادل میان تولید با بهره وری حد اکثر، عدم مداخله دولت و عدم پلان گذاری مرکزی درین زمینه، اعتقاد دارد. مفهوم آزادی اقتصادی؛ آزادی حق اشتغال (انتخاب نوع شغل، محل، مدت و زمان اشتغال، تعیین هدف اشتغال مبنی برتولید و تجارت انواع کالا ها و یا هم عرضه خدمات)؛ آزادی مالک در استفاده از حقوق مالکیت نسبت به دارایی و درآمد (حق مصرف و بهره برداری از دارایی و درآمد مطابق به تمایل و اراده مالک، حق افزودن بر دارایی از راه مبادلات و تجارت، حق به ارث گذاشتن دارایی و به ارث بردن آن)؛ آزادی بازار، آزادی رقابت، آزادی تجارت داخلی و خارجی و آزادی فعالیت بانک ها را بیان میدارد. مقصود از آزادی در عرصه های فوق آزاد بودن در مقابل دولت و دخالت های آن است، یا با بیان کلی نفی هر نوع دخالت دولت در امور اقتصادی است. پایه های نظری اقتصاد سنتی بازار آزاد در قرن 18 در انگلستان به وسیله آدام سمیت (1723 - 1799) با نشر کتاب هایی تحت عناوین «نظریۀ احساس عاطفی» و «ثروت ملل»، مطرح و به مثابه بخشی از مجموعه دیدگاه های لیبرالیزم درعرصه های فلسفه، جامعه شناسی، اقتصاد و سیاست پذیرفته شد که در قرن 19 در اوج اعتبار خود قرار گرفت.

لیبرالیزم اقتصادی با تکیه بر اصالت فرد و ارجحیت آزادی های نامحدود فردی، معتقد است که اگر هر یک از افراد جامعه در کسب منافع شخصی خویش آزاد گذاشته شوند و آنان بتوانند بدون موانع و آنطوریکه خود میخواهند نفع شخصی شان را تامین کنند، آنگاه منافع تمام افراد جامعه (منافع جامعه)هم به بهترین شکل تامین میگردد؛ زیرا بنابر برخورد نیرو ها و منافع افراد در بازار رقابتی، هماهنگی منافع فرد و جامعه تامین و همسو میگردند. به اعتقاد آدام سمیت اقتصاد دان مشهور کلاسیک، این همان دست نامریی است که بازار را تنظیم میکند

و به کمک میکانیزم قیمت ها، آن را بسوی تعادل و هماهنگی اقتصادی می کشاند. نظام اقتصادی سرمایه داری لیبرال معتقد است که با چنین شیوه یی زمینه های تحریکِ انگیزه ها برای فعالیت اقتصادی و ابتکار در افراد ایجاد میگردد.

تجربه تاریخی کشورهای دارای نظام اقتصادی بازار آزاد نیز مؤید آن است که این نظام اقتصادی علی الرغم آنکه انگیزه های نیرومندی را جهت دستیابی به بهره وری هرچه بیشتر و برای ابتکارات و نوآوری ها تبارز میدهد، ولی در ماهیت خویش علل وعوامل بحران زا را نیز حاوی است. پدیده های همچون مازاد تولید و توسل به شیوه های زورگویانه تسلط بر بازارهای داخلی و جهانی، بیکاری، فقر، وخامت اوضاع اجتماعی، نارضایتی های عمومی، تظاهرات و اعتصابات، ماشین شکنی بوسیله کارگران خشمگین بیکار شده و ... بحران های اقتصادی و اجتماعی را مرئی، کارایی و مشروعیت نظام اقتصادی سرمایه داری آزاد و بقای آن را مورد سوال قرار میدهد. با توجه به حقایق مذکور جان مینارد کینز (1883 - 1846) اقتصاد دان مشهور انگلیسی، برخلاف نظریات آدام سمیت، نظریه «توسعه بازارهای سازمانیافته سرمایه داری» را مطرح و در رسالۀ بنام «پایان عصر اقتصاد عدم مداخله»، بسیاری از نظریات آدام سمیت مبنی برعدم مداخله دولت در بازار و نتایج مکانیزم بازار آزاد (نتایج برخورد منافع نیروها و افراد طی پروسه عرصه و تقاضا در بازار مبتنی بر رقابت) را مردود دانست. تبارز بحران ها باعث عقب نشینی نظام سرمایه داری آزاد سنتی و پذیرش نظریات جان مینارد کینز گردیده، قوانینی وضع و تعمیل آنان به تحولات و ریفورم های درین نظام منجر گردید. با این تحولات، مطلقیت دو اصل مالکیت خصوصی و آزادی اقتصادی به مفهوم عدم مداخله دولت - که به نفع مالکیت خصوصی و بمنظور بقای آن تمام میشد - از میان رفت. این تحولات که در نیمه قرن 19 آغاز شد، رفته رفته تکامل پیدا کرد، جنگ جهانی اول در سال 1914، بحران های اقتصادی سالهای 1919 و 1926 نیز زمینه مداخله بیش از پیش دولت ها را در اقتصاد فراهم ساخت. با جنگ جهانی دوم ( 1939 - 1944 ) زمینه برای افزایش مداخلات

دولت در فعالیت های اقتصادی بیشتر فراهم شد. در نتیجه از نیمه قرن بیستم به بعد در کشور های سرمایه داری، بنابرقبول تناسب مختلف مداخله دولت؛ نظام های اقتصادی سرمایه داری شکل گرفتند.

ولی نظام های سرمایه داری که بر بنیاد بهره و انباشت هرچه بیشتر سرمایه خصوصی بنا می یابند، مدت زیادی نظام اقتصادی مبتنی بر نظریات کینز را تحمل نموده نتوانستند، لهذا در دهه هفتاد و هشتاد قرن بیستم با انتخاب رونالد ریگن بحیث رئیس جمهور امریکا و مارگریت تاچر در مقام صدارت انگلستان، گرایش مجدد لیبرالیزم اقتصادی (نیولیبرالیسم) تبارز نمود که بازهم بر مبنای مکتب فکری «Laisse- Faire»(1) انتظام می یافت. جریان نیو لیبرالیزم در کشورهای پیشرفته سرمایه داری نقش دولت در اقتصاد را با تضعیف مداخله دولت در بازار و خصوصی سازی نهاد های اقتصادی دولتی، دوباره کمرنگ ساخت. بحران اقتصادی سالهای اخیر حلقه دیگری در تسلسل بحران های ناشی از ماهیت نظام سرمایه داری نیولیبرال است که تمام کشورهای سرمایه داری را در نوردید و تاثیرات منفی گسترده یی بر تمام جهان وارد نمود که با وجود تلاش های زیاد، هنوز هم نشانه های بیرون رفت از آن به مشاهده نمی رسد.

تجارب زنده جهانی مؤید آن اند که هم نظام سنتی اقتصادی سوسیالستی و هم سرمایه داری لیبرال ماهیتاً نظام های اقتصادی بحرانزا اند و نمیتوانند پایان تاریخ تصور گردند، بلکه تاریخی اند. بدین ملحوظ مبانی سنتی فکری و اندیشه یی این نظامها نیز نمیتوانند مجزا از تجسم عملی داده های شان تصور شوند. به همین ملحوظ اگر جان میارد کینز نظریه «توسعه بازارهای سازمانیافته سرمایه داری» را برای اصلاح نظام سرمایه داری لیبرال مطرح و در مواقع بحران، نظام های متذکره مغایر خواست ذاتی خود به تعمیل آن مبادرت می ورزند و یا اگر جمهوری سوسیالستی چین نیز مغایر ماهیت نظام سوسیالستی به تاسیس «نظام اقتصادی بازار سوسیالستی» مبادرت می ورزد، خود مؤید ناگزیری دو گرایش متضاد انتها پسند و اعتراف آنان به ناکارایی مطلق گرایی آنان در کشورهای پیش رفته صنعتی است.

با درنظرداشت تجارب فوق الذکرِ کشورهای پیشرفته صنعتی، کشورهای روبه انکشاف ـ منجمله افغانستان ـ می باید با در نظرداشت واقعیت های عینی اجتماعی ـ اقتصادی خویش و عوامل مؤثر مثبت و منفی منطقوی و جهانی، راه دستیابی به رشد و انکشاف اقتصادی خود شان را انتخاب، ماهیت و مختصات ساختاری نظام اقتصادی شان و چگونگی عملکرد عناصر متشکله این نظام را مشخص سازند.

اندیشه سیاسی مصالحه ملی با توجه به دیدگاه فوق و با نقد نظام اقتصادی سنتی مورد نظر حزب دموکراتیک خلق افغانستان، نظام اقتصادی یی را مطرح نمود که با واقعیت های موجود اوضاع و از جمله سطح رشد اقتصادی ـ اجتماعی کشور هماهنگی کامل داشت. اساسات این نظام اقتصادی در قانون اساسی جدید (قانون اساسی جمهوری افغانستان، مصوب لویه جرگه 1366 و تعدیل شده به وسیله لویه جرگه 1369 خورشیدی) درج و جرئیات آن در سایر قوانین جمهوری افغانستان تسجیل گردید. پروسه انتظام و تعمیل نظام متذکره بوسیله دولت جمهوری افغانستان بین سالهای 1365 - 1371 خورشیدی آغاز و ادامه یافت؛ ولی با کودتای نظامی علیه دولت جمهوری افغانستان در 26 حمل 1371، پروسه مذکور متوقف و با تسلیمی قدرت دولتی در هشتم ثور 1371 از جانب کودتاچیان، به حکومت نامنهاد «مجاهدین» و ساخته شده در پاکستان و به تعقیب آن فروپاشی ساختار های دولتی، نظام اقتصادی مذکور کاملاً تخریب گردید.

### 1. 3 ـ نظام اقتصادی مبتنی بر اندیشه مصالحه ملی:

افغانستان چنانچه در آستانه انتقال قدرت به حزب دموکراتیک خلق افغانستان در حالت گذار کاهلانه از شیوه تولید زراعتی به شیوه تولید زراعتی و صنعتی قرار داشت، در طی مدت انتقال قدرت به ح. د. خ. ا تا اعلام سیاست مصالحه ملی ( ثور 1357 - ثور 1365)، برعکس ادعا های ح. د. خ. ا، این حزب به دلایل متعدد؛ منجمله تعمیق و گسترش جنگِ از قبل آغاز شده، نه تنها نتوانست در ساختار اقتصادی کشور مطابق به ادعا های خویش تغییراتی وارد نماید؛ بلکه شاخص های رشد در عرصه های مختلف اقتصادی نیز در مقایسه با

**سالهای قبل با اُفتِ ناشی از علل عینی مواجه و چرخ اقتصادی کشور بطور عمده بر محور کمک های خارجی می چرخید. زیرا سرمایه های خصوصی و بسیاری از کادرهای ملی در عرصه های علمی، اداری، فنی و نیروی کار اقتصادی یا از کشور فرار نموده و یا هم به بهانه عدم وفاداری به نظام و تحمل ناپذیری دگر اندیشان، از کار فعال کنار زده شدند و گسترش ساحه جنگ، تخریب شبکه های آبیاری را باعث و در نتیجه زمین های زراعتی فاقد بهره برداری گردیده، فابریکات و معادن از فعالیت بازمانده و نیروهای انسانی بخصوص نیروهای جوان به عوض فعالیت های اقتصادی، در جبهه های متقابل و متخاصم جنگ مصروف گردیدند.**

**برخورد ایدولوژیک حزب دموکراتیک خلق بمثابه «حزب طبقه کاگر وتمام زحمتکشان افغانستان» با واقعیت های جامعه افغانی منجمله واقعیت های اقتصادی و نتیجه گیری های ذهنی خوشبینانهٔ مبتنی بر آن، بزرگترین اشتباه این حزب و یکی از عوامل تشدید و گسترش دامنه جنگ محسوب میگردید. اثرات نامطلوب این اشتباه بعد از پیروزی قیام نظامی هفتم ثور 1357 خورشیدی ـ که «انقلاب ثور» خوانده شد ـ و «بخصوص بعد ازمرحله نوین و تکاملی آن»، هرچه بزرگتر و زیانبارتر تبارز نمود. از این میان بود که با تمایل ماجراجویانه پرش از مراحل طبیعی رشد اجتماعی ـ اقتصادی، مطابق به متن مقدمه اصول اساسی مصوب 25 حمل 1359 شورای انقلابی جمهوری دموکراتیک افغانستان، هدف اساسی «انقلاب ثور» و «دولت طراز جدید جمهوری دموکراتیک افغانستان ... به پیروزی رسانیدن نهایی انقلاب ملی دموکراتیک و اعمار جامعه نوین » با گزینش «راه رشد غیرسرمایه داری» خوانده شد که مطابق به مادهٔ هجدهم این اصول اساسی می باید به «امحای تمام انواع استثمار» می انجامید.**

**اقدامات عجولانه رهبری حزبی و دولتی طی نخستین ماهای بعد از پیروزی قیام نظامی ثور 1357 در رابطه به امر اصولی اصلاحات ارضی و تعمیل ماجراجویانه آن، تبارز خصومت با صاحبان سرمایه بشمول «سرمایه داران ملی»، مصادره املاک و حذف حضور آنان در وضعیت سیاسی کشور، تعمیل سیاست خارجی یک جانبه اقتصادی با**

کشور های سوسیالستی در ضدیت با جهان سرمایه داری و تبلیغات لجام گسیختهٔ جلوه گری به «سرخ» بودن، همه و همه نه تنها به اپوسیون افغانی بلکه برای دستگاه های تبلیغاتی خارجی نیز زمینه مساعد نمود که با ایجاد ترس و وحشت و فرار سرمایه ها و کادرهای ملی، نظام اقتصادی در خور تغییر کشور را نه تنها از ظرفیت های مساعد داخلی و از امکانات جلب سرمایه گذاری های مفید خارجی محروم سازند بلکه افغانستان را بسوی بحران عمیق اقتصادی نیزسوق نمایند که جزکمک های کشورهای سوسیالستی؛ بخصوص کمک های محدود و مشروطِ ـ توأم با دکته ـ اتحادشوروی ، که خود نیز در لجنزار عمیق بحران روبتزاید اقتصادی دست و پا میزد، اتکای دیگری نداشت.

بنابرین سیاست اقتصادی حزب دموکراتیک خلق و دولت جمهوری دموکراتیک افغانستان نیز عاملی گردید افزون بر عوامل دیگری داخلی و خارجی جهت تعمیق و گسترش جنگ آغاز شده در کشور ما. بی جهت نیست که گفته اند؛ جنگ ادامه سیاست است به شیوه و با استفاده از افزار دیگر و سیاست بیان فشرده اقتصاد است. به این ملحوظ جستجو و تشخیص عوامل اقتصادی جنگ در مبانی ایدولوژیک و سیاسی حزب دموکراتیک خلق افغانستان و رفع آن، نیز رسالتی بود که می باید اندیشهٔ سیاسی مصالحهٔ ملی به آن پاسخ خردورزانهٔ را ارائه میداد.

چون اندیشه سیاسی مصالحه ملی، اندیشه واقعیت گرای معتقد به کثرت و تعادل ضرور میان عناصر و روند های کثیر در پروسه تکامل اجتماعی ـ اقتصادی است. بنابرین؛ این اندیشه، نظام اقتصادی مورد نظر خویش را متکی بر بنیاد های فکری ـ فلسفی و هماهنگ با ماهیت دستگاه سیاسی و نظام اجتماعی پیشنهادی خویش مطرح نموده و با در نظرداشت سطح رشد اجتماعی ـ اقتصادی، شناخت از انواع موجود مالکیت و سهم و نقش متعادل هر یک از آنان در پروسه رشد و انکشاف اقتصادی ـ اجتماعی کشور برگزیده و با چنین گزینشی تلاش نمود تا با به کاراندازی مؤثر انواع سرمایه های داخلی و جلب ممکن سرمایه های مفید خارجی، بر بحران اقتصادی موجود غلبه نموده، منافع جامعه را تامین ، رشد و انکشاف اقتصادی ـ اجتماعی کشور را

**تضمین، وفور کمیت و ارتقای کیفیت فرآورده های تولیدی را با در نظرگرفتن ضرورت و سلیقه مصرف کنندگان، رشد و انکشاف افزارکار، ارتقای مهارت های مسلکی مؤلدین اعم از کارفرما و کارگر، بازاریابی بهتر در داخل و خارج ، تهیه بهتر و ارزانتر مواد خام و... را باعث گردد.**

**اندیشه مصالحه ملی معتقد بود واست که در صورت انتظام ارشادی نظام اقتصادی مبتنی بر احترام به آزادی اقتصادی، ایجاد فضای معقول برای عملکرد میکانیزم بازار، رعایت اصول افزایش کمیت و بهبود کیفیت تولید (تقسیم و تخصصی ساختن کار، بهبود کیفیت و مؤثریت افزار کار، تحریک مؤثر و معقول انگیزه رقابت و نفع شخصی)، تقسیم عادلانه ارزش اضافی بر عناصر متشکله عوامل تولید (نیروی کار، حجم مجموعی سرمایه که جهت خرید افزارکار؛ کرایه کارگاه و سایر ضرورت های پروسه تولید بکار میروند و مدیریت جریان تولید)، تشخیص جواب معقول به سه سوال اساسی اقتصادی (کدام کالاها تولید شوند؟. این کالا ها چگونه تولید شوند؟. تقاضا کنندگان کالاهای مذکور چی کسانی اند؟.) و پلان گذاری - بخصوص پلانگذاری پروژه های بزرگ زیربنایی - رشد و انکشاف اقتصادی؛ نظام اقتصادی کارایی انسجام می یابد که از تعادل درونی میان عناصر متشکله برخوردار بوده و باعث افزایش سطح تولید، ازدیاد سرمایه و کاهش سطح فقر در کشور می گردد.**

**با درنظرداشت اصول فوق و تعریف نظام اقتصادی، در جمهوری افغانستان مجموعه منسجم از نهاد ها و ارزش های حقوقی انتظام اقتصادی مبتنی بر اندیشه سیاسی مصالحه ملی ایجاد گردید که بر چگونگی تحقق تعادل میان عناصر و روند های اقتصادی، نظارت نمایند.**

**قانون اساسی جمهوری افغانستان - مصوب لویه جرگه 1366 خورشیدی که به وسیله لویه جرگه 1369 تعدیل گردید - با رد مدل کلیشه یی و ایدولوژیک «راه رشد غیر سرمایه داری» و طرد اهداف ذهنی «به پیروزی رسانیدن نهایی انقلاب ملی دموکراتیک و اعمار**

جامعه نوین » و همچنان «امحای تمام انواع استثمار»، اهداف واقعبینانه را برگزید. مطابق به مقدمه قانون اساسی مذکور «اعمار مجدد و رشد متوازن اقتصادی، اجتماعی و ارتقای سطح زندگی مردم» بحیث اهداف سیاست اقتصادی دولت جمهور افغانستان تعیین گردید. برای دستیابی به اهداف متذکره قانون اسای جمهوری افغنستان تصریح مینماید که:

ـ ماده هجدهم : «دولت سیاست اقتصادی را که هدف آن بسیج و بکار بردن تمام منابع کشور بخاطر رفع عقب ماندگی،ارتقای سطح زندگی مردم، تکامل ساختار اجتماعی ـ اقتصادی جامعه می باشد، عملی مینماید و به این منظور پلانهای انکشاف اقتصادی و اجتماعی را تنظیم و تطبیق میکند».

ـ انواع مالکیت در کشور تثبیت و از تعرض مصؤن خوانده شده و مورد حمایت دولت قرار گرفت. درین زمینه در ماده نزدهم قانون اساسی آمده است: « ملکیت در جمهوری افغانستان به اشکال دولتی، مختلط، کوپراتیفی، اوقاف، خصوصی، شخصی و ملکیت سازمانهای سیاسی و اجتماعی وجود دارد. ملکیت از تعرض مصوون است. دولت از تمام انواع ملکیت قانونی حمایت میکند». بر بنیاد همین حکم قانون اساسی تمام دارایی های منقول و غیر منقول افراد و اشخاص حقیقی و حکمی که در جریان سالهای 1357 - 1368 از جانب دولت ضبط و یا تحت تامین قرار گرفته بودند؛ بدون هیچگونه قید و شرطی به مالکین و یا وکلای قانونی شان بازگردانیده شدند.

افزون بر آن در قانون آساسی جدید با تعیین حد و مرز ملکیت های دولتی، زمینه های گسترده یی قانونی برای تشبث و فعالیت آزاد سایرانواع سرمایه نیز مساعد ساخته شد:

ـ ماده بیستم قانون اساسی:«در جمهوری افغانستان منابع زیر زمینی، جنگل ها، چراگاه ها، معادن، منابع اساسی انرژی، آبدات تاریخی، تاسیسات رادیو و تلویزیون، تاسیسات مخابراتی، بند های بزرگ، بنادر و خطوط مواصلاتی از جمله ملکیت های دولت می باشد.

سرمایه گذاری بخش خصوصی جهت استفاده از جنگل ها ، چراگاه ها، منابع انرژی، معادن و خرید و فروش وسایل مخابراتی، طبق قانون مجاز است. در جمهوری افغانستان در کنار بانک ها، بیمه و ترانسپورت هوایی دولتی، ایجاد بانک های سهامی، بیمه و ترانسپورت هوایی مختلط و ترانسپورت زمینی خصوصی و مختلط طبق قانون مجاز است. در جمهوری افغانستان فعالیت نمایندگی بانک ها و موسسات بیمه خارجی طبق قانون مجاز است».

- ماده بیست و یکم قانون اساسی: «دولت در امر تقویه و گسترش کوپراتیف ها مساعدت کرده، اشتراک دواوطلبانه مردم را در آن تشویق میکند.»

- ماده بیست و دوم: «دولت فعالیت انفرادی پیشه وران را حمایت نموده در امر ارتقای سطح مهارت حرفوی پیشه وران، تامین وسایل کار، مواد خام و فروش محصولات شان کمک های همه جانبه مبذول میدارد.»

- ماده بیست و سوم قانون اساسی: «دولت بمنظور احیا و انکشاف زراعت، کمک های متمم زراعتی را به دهقانان و زمین داران انجام میدهد و در ایجاد فارم های زراعتی و میکانیزه مختلط و خصوصی و آبادی زمین های بکر و بایر مساعدت مؤثر می نماید.»

- ماده بیست و چهارم: «دولت برای کوچیان و مالداران امکان استفاده از چراگاه ها را طبق قانون تضمین نموده جهت ایجاد شرایط مساعد برای رشد مالداری، فروش محصولات، بهبود شرایط اقتصادی، اجتماعی و معیشتی آنها مساعدت مینماید.»

- ماده بیست و پنجم قانون اساسی: «دولت مصوونیت سرمایه گذاری خصوصی را به منظور انکشاف اقتصاد ملی تضمین نموده اشتراک سرمایه داران ملی را در انکشاف صنایع، تجارت، ساختمان، ترانسپورت، زراعت و عرصه های خدمات طبق قانون تشویق و حمایه میکند. دولت مناسبات سودمند و همه جانبه را با متشبثان خصوصی

توسعه داده و از سکتور خصوصی در مقابل رقابت با سرمایه خارجی حمایه میکند و حین تنظیم سیاست مالی، کریدتی، گمرکی و قیم، منافع سکتور خصوصی را طبق قانون در نظر میگیرد.»

ـ ماده بیست و هفتم قانون اساسی: «دولت به منظور رشد اقتصاد ملی سرمایه گذاری خارجی را در جمهوری افغانستان طبق قانون تشویق می نماید.»

سرانجام درماده بیست و نهم تسجیل گردیده است که :«حق وراثتِ ملکیت طبق شرعیت اسلام توسط قانون تنظیم میگردد.»

با در نظرداشت ارزشهای فوق الذکر قانون اساسی جمهوری افغانستان، سیستم جدید حقوقی تدوین، تصویب و نافذ گردید. درین ارتباط قانون سرمایه گذاری های خصوصی، قانون کار، قانون حقوق و مکلفیت های کارکنان و کافرمایان، قانون بانک ها، قانون تجارت، قانون اتاق های تجارت، قانون گمرکات، قانون کوپراتیف ها، قانون زمینداری، قانون تنظیم مناسبات ارضی، قانون آب، قانون آباد کردن اراضی بکر به وسیله سرمایه های خصوصی، قانون امتیازات معلولین و بازماندگان شهدا، قانون مهاجرین و عودت کنندکان، قانون ممنوعیت کشت و قاچاق مواد مخدر و ... نافذ و مورد تطبیق قرار گرفت.

سیاست های اقتصادی حزب نیز بعد از اعلام سیاست مصالحه ملی در استقامت احکام فوق الذکر قانون اساسی و قوانین متممِ آن عیار و در کنگره سرطان 1369 تغییر کیفی یافت. دوکتور نجیب الله رهبر و بنیادگذار حزب وطن در کنگره مذکور، وضاحت بخشید که :«پیروی از راه رشد غیرسرمایه داری یعنی از ساده ساختن مسایل و رجوع به یک فرضیه تیوریک اثبات ناشده درباره طفره رفتن از یک یا چند مرحله رشد طبیعی جامعه. تعیین این هدف نه از تحلیل عینی جامعه بلکه از فورمول های جزمی تیوریک بیگانه ناشی شد. اثرات سؤ تفکر ناقص حزب در باره مسئله رشد پس از آن ظاهر گردید که قدرت سیاسی را در دست گرفت. قایل شدن رجحان به رشد سکتور دولتی و نادیده گرفتن نقش واقعی سکتور خصوصی در حیات اقتصادی، اصلاحات ارضی

رادیکال و عجولانه بدون درنظرداشت مؤثریت اقتصادی و نتایج اجتماعی آن، بی توجهی درباره جلب سرمایه گذاری های خارجی، اثرات مصیبت باری را به بار آورد . ... تفکر جدید حزب ما بر اساس حکم رشد طبیعی تاریخی جامعه و نه طفره رفتن از آن اتکا دارد. مسئله که از لحاظ اقتصادی در برابر ما مطرح است اینست که چگونه میتوانیم مکانیزم مؤثر اقتصادی را به منظور جلب انواع مختلف سرمایه ها در کشور بسوی فعالیت مثمر و تامین کننده انکشاف سریع اقتصادی و اجتماعی مجدد، ایجاد کنیم و برای این مسئله ما از طریق توسعه اقتصاد بازار و تشبثات آزاد اقتصادی پاسخ میگوئیم. با صراحت اعلام میداریم که جانبدار انکشاف سریع اقتصادی ـ اجتماعی درجهت ایجاد یک جامعه مدرن و پیشرفته و سطح بلند رفاه اجتماعی میباشیم».

همچنان دوکتور نجیب الله طی همین کنگره در رابطه به مرامنامه حزب وطن وضاحت بخشیدند که این سند: «برخورد جدید حزب را به مسئله مالکیت و همزیستی سیستم های مختلف اقتصادی مبتنی بر واقعیت های عینی موجود بخاطر رشد و انکشاف اقتصادی ـ اجتماعی که درگذشته اغلباً نادیده گرفته میشد، بازتاب میدهد». بربنیاد همین برداشت، در بخش اقتصادی مرامنامه حزب وطن ـ مصوب همین کنگره ـ تسجیل گردید که: «حزب کلیه نهاد های موجود اقتصادی در کشور اعم از دولتی، خصوصی، مختلط و کوپراتیفی را در نظر داشته، از رشد آزاد و هماهنگ آنها بر مبنای میکانیزم بازار آزاد و پلانهای ارشادی حمایت می کند». همچنان درین مرامنامه، حزب وطن متعهد گردیده تا بخاطر تحقق «حمایت از پلان های ارشادی در سکتور دولتی و خصوصی وارائه مشوره ها و تدابیر تشویقی برای سکتور خصوصی، اتخاذ سیاست های پولی، مالیاتی و گمرکی جهت تأمین هماهنگی میان فعالیت رشته های اقتصادی با در نظرداشت منافع مردم»، مبارزه نماید. همچنان بر این اعتقاد تاکید میداشت که: «عمران مجدد افغانستان یک دورهٔ خاص انکشاف اقتصادی- اجتماعی را در برمیگیرد. تحقق عمران مجدد افغانستان مستلزم فعال ساختن همه ظرفیت های اقتصادی داخلی و همه منابع و سرمایه های موجود در کشور و جلب کمکهای بین المللی میباشد».

از تحلیل و تدقیق ارزشهای فوق الذکر مندرج در قانون اساسی جمهوری افغانستان و مرامنامه حزب وطن که هردو وثایق معتبر مبتنی بر اندیشهٔ سیاسی مصالحهٔ ملی اند، استنتاج میگردد که:

اول ـ جمهوری افغانستان بنابر وضعیت ناشی از جنگ به یک «دوره خاص انکشاف اقتصادی ـ اجتماعی» ضرورت دارد.

دوم ـ اهداف اقتصادی که درین دوره می باید به آن دست یافت عبارتند از: اعمار مجدد ویرانی های ناشی از جنگ، ارتقای سطح زندگی مردم، رشد متوازن اقتصادی و اجتماعی، رفع عقب ماندگی و سرانجام تکامل ساختار اجتماعی ـ اقتصادی به یک جامعه مدرن و پیشرفته و سطح بلند رفاه اجتماعی.

سوم ـ در دوره متذکره و برای دست یابی به اهداف مورد نظر می باید همه ظرفیت های اقتصادی داخلی و همه منابع و سرمایه های موجود در کشور اعم از دولتی، خصوصی، مختلط، کوپراتیفی و ... بکار انداخته شوند، سرمایه گذاری خارجی تشویق و کمک های بین المللی جلب گردند. به همین منظور دولت زمینه های گسترده قانونی برای فعالیت آزاد انواع سرمایه را مساعد ساخته، مصوونیت تمام انواع ملکیت قانونی را از تعرض تضمین نموده است.

چهارم ـ با توجه به ماهیت ظرفیت های اقتصادی معطوفِ دستیابی به اهداف متذکره طی دوره انکشاف اقتصادی ـ اجتماعی مورد نظر، نظام اقتصادی مختلط را مطرح نموده است که از طریق مشارکت و همزیستی ظرفیت ها و منابع دخیل اقتصادی بر مبنای مکانیزم بازار آزاد و پلان های ارشادی، تاسیس می یابد.

### 1. 3. 1ـ توضیح برخی مفاهیم معرف نظام اقتصادی مبتنی براندیشهٔ سیاسی مصالحهٔ ملی

**جهت درک بهتر نظام اقتصادی فوق، ایجاب مینماید تا آن مختصاتی اندکی توضیح گردند که اندیشه سیاسی مصالحه ملی از مسایل «نظام اقتصادی مختلط»، «همزیستی»، «مشارکت» ، «روش ارشادی» ، «آزادی اقتصادی» و «رفاه اجتماعی» در نظر دارد.**

**اول ـ نظام اقتصادی مختلط: نظام اقتصادی متشکل از اختلاط عناصر نظام های سرمایه داری لیبرال و سوسیالستی را نظام های اقتصادی مختلط گویند. چون تناسب و ویژه گی های اختلاط عناصر متذکره در کشور های مختلف با در نظرداشت مختصات وضعیت اقتصادی این کشورها صورت می گیرد؛ بنابرین نظام های اقتصادی مختلط در کشور های مختلف، مختصات منحصر به خویش را دارند.**

**چنانچه تاکید گردید که اقتصاد به شدت جنگ زده افغانستان در آستانه اعلام مشی مصالحه ملی هنوز هم در حالت گذار گاهلانه از شیوه تولید زراعتی به شیوه تولید زراعتی و صنعتی قرار داشت و زراعت غیر میکانیزه هنوز هم بخش بزرگ نیروی انسانی را مصروف ساخته و بخش اعظم تولید و در نتیجه عاید ملی را تدارک مینمود. افزون برآن تجارتِ معطوف به صادرات (اکثراً مواد خام، میوه جات خشک و تازه و نباتات طبی) و واردات (هرنوع کالای مورد نیاز صنعتی، مواد غذایی و ...) بخش قابل توجه فعالیت اقتصادی جامعه را احتوا مینمود. همچنان نمونه های از اقتصاد شبانی ـ در مثال اقتصاد کوچی ها ـ اقتصاد پیشه وری ماقبل صنعتی متکی به افزار ساده سنتی و کار دستی ـ در مثال: قالین بافی، نجاری، معماری، آهنگری، زرگری، حلبی سازی، خیاطی، بوت دوزی، خبازی، شیرینی پزی و ... . همچنان اقتصاد صنعتی (فابریکات دولتی و خصوصی) و رزاعت میکانیزه (در مثال فارم های رزاعتی دولتی) بخش کوچک اقتصاد ملی کشور را احتوا مینمود.**

**از لحاظ مالکیت در آن موقع در کشور ما مالکیت دولتی، خصوصی، مختلط، کوپراتیفی، شخصی ( شخصیت های حقیقی :افراد و شخصیت های حکمی : احزاب ، سازمانهای اجتماعی و اوقاف ) وجود داشت .**

چون اندیشهٔ سیاسی و سیاست مصالحهٔ ملی معتقد به کثرت و تعادل ضرور میان عناصر و روند های کثیر در پروسه تکامل اجتماعی ـ اقتصادی است. بنابرین؛ این اندیشه ، نظام اقتصادی مورد نظر خویش را با در نظرداشت واقعیت های فوق الذکر وضعیت اقتصادی ـ اجتماعی، چنان انتظام بخشید تا بر بحران اقتصادی موجود غلبه نماید. جهت دستیابی به هدف مذکور لازم بود که نه تنها سهم و نقش متعادل هر یک از ظرفیت ها و منابع اقتصادی موجود در پروسه رشد و انکشاف اقتصادی ـ اجتماعی کشور تامین گردد؛ بلکه با به کاراندازی مؤثر آنان از ورشکستگی و اضمحلال شان جلوگیری و زمینه های رشد و تکامل آنان را بسوی اقتصاد پیشرفته تر مساعد سازد. این امر زمانی ممکن میگردید که همزیستی و مشارکت ظرفیت های اقتصادی موجود در نظام اقتصادی مختلط تامین و به استقامت رشد و انکشاف رهنمون گردند.

دوم ـ همزیستی : امر همزیستی ظرفیت های اقتصادی در یک نظام مختلط اقتصادی زمانی تامین می گردد که معیارهای حقوقی و ساختار اجرائیوی این نظام به تعمیل و تحقق اصل تعادل نسبی میان ظرفیت های مذکور معطوف باشد. در یک نظام اقتصادی مختلط زمانی تعادل نسبی برقرار و همزیستی ممکن میگردد که منابع و فعالیت های اقتصادی میان بخش های مختلف اقتصادی اعم از دولتی، خصوصی، دولتی ـ خصوصی و کوپراتیفی بر مبنای توان، کارایی و اثر بخشی هریک آز آنان بطور «عادلانه» تقسیم گردد. تقسیم عادلانه منابع و فعالیت ها میان ظرفیت های مختلف اقتصادی در یک نظام مختلط، نه به شیوه های قومانده و اجبار بلکه با مشارکت هم صورت می گیرد.

سوم ـ مشارکت: نظام حقوقی مبتنی بر اندیشه مصالحه ملی نظام مبتنی بر دستور، تحمیل و اجبار نیست؛ بادرنظرداشت چنین ارزش بنیادی، اصل ارشاد در نظام اقتصادی مختلط مذکور نه از موضع دستور، تحمیل و اجبار از جانب طرفیت یا ظرفیت های نیرومند اقتصادی، منجمله دولتی، بلکه درمشارکت باهم و با تعهد حفظ منافع مشروع و عادلانه هریک از ظرفیت های موجود در ساختار اقتصادی

جامعه، از طریق مذاکره و گفت وگو بین دولت و بخش خصوصی تحقق می یابد. همچنان در حوزه روابط اقتصادی فرا ملی، حفظ و تامین منافع ملی معیار مشارکت بوده و دولت بمثابه ناظر بر رعایت اصول فوق الذکرمشارکت،عمل مینماید.

در جمهوری افغانستان برای تامین مشارکت میان بخش های مختلف اقتصاد ملی در جنب شورای وزیران جمهوری افغانستان، شورای مشورتی اقتصادی تاسیس گردیده بود که در ترکیب اعضای آن عده یی از وزیران مرتبط به بخش های اقتصادی در حکومت، شخصیت های علمی در عرصه علوم اقتصادی و نمایندگان انتخابی اتاقهای تجارت و صنایع مرکز و ولایات، کوپراتیف های دهقانی، اتحادیه ها و انجمن های تاجران، سرمایه گذاران و سایر بخش های خصوصی اقتصاد و پیشه وران شامل و تحت نظر رئیس انتخابی فعالیت نموده، روی اتخاذ سیاست های اقتصادی و تدابیر حمایوی و تشویقی برای نهاد های تولیدی بحث و توافق نموده، از موضع و منافع تاجران، صاحبان صنایع، مالکین وسایل ترانسپورتی، پیشه وران و سایر بخش های سرمایه گذاران و متشبثین دولتی، خصوصی، مختلط و کوپراتیفی مشوره های لازم و ضرور را به دولت، ارائه میداشت که طبعاً دفاع متعادل از منافع بخش های مختلف اقتصاد ملی را حاوی می بودند .

چهارم ـ روش ارشادی : رشد و انکشاف متعادل ظرفیت های اقتصادی متذکره ـ که هریک بخشی از اقتصاد ملی اند ـ و سوق آنان به سوی اقتصاد پیشرفته، بدون حمایت و رهنمایی هریک از آنان از جانب یک ارگان با صلاحیت و ملی ممکن نیست؛ این ارگان بجز دولت ملی نمیتواند باشد. بنابرین دولت می باید این نظام اقتصادی مختلط را ارشاد و بسوی رشد و انکشاف، طوری رهنمایی کند که تعادل نسبی میان عناصر رشد یابنده این نظام و ثبات آنرا در پروسه رشد و تکامل مورد نظر حفظ نماید. مفهوم «ارشاد» به نظام اقتصادی مختلط متذکره ، مختصات جدید می بخشد.

ارشاد در لغت «به راه حق و به راه درست رهنمایی کردن» معنی دارد و در اقتصاد به طرق سیاست گذاری جهت هدایت اقتصاد

ملی با بکارگیری برخی تدابیر و اجرای پلانهای انکشافی سمتدهنده و تشویقی، اطلاق میگردد که باعث رشد آزاد و هماهنگ نهاد های اقتصادی دولتی، خصوصی، مختلط و کوپراتیفی گردیده، بیگاری را کاهش دهد و تکانه های را به مقصد رونق اقتصادی ایجاد نماید. بنابر مشخصه ارشادی نظام اقتصادی اولویت های رشد و انکشاف اقتصادی بخش های مختلف شامل پلان های اقتصادی گردیده و شیوه های تشویقی را نیز مرعی میداشت. بر همین مبنا اهدای قرضه های طویل المدت دولتی به دهقانان، کوپراتیف ها و پیشه وران بمنظور دسترسی به افزار پیشرفته کار و در نتیجه تولید بهتر و بیشتر، خریداری محصولات اضافی آنان به قیمت ثابت و یا بازاریابی برای فروش این محصولات، تعمیل میگردید . پلانهای که تدابیر اقتصادی را به سوی اهداف ارشادی استقامت داده، آنان را مشخص ساخته، افزار تعمیل آنرا تدارک و اجرای آن را زمان بندی مینمایند، پلان های ارشادی خوانده میشوند.

**پنجم** - آزادی اقتصادی: انسان نه تنها عالی ترین محصول تکامل طبیعت (اشرف المخلوقات)، بلکه موجود اجتماعی نیز است. بدین ملحوظ ماهیت انسان هم از طبیعت و هم از جامعه اثر پذیرفته و این دو مشخصه، تمام ابعاد شخصیت او را شکل و محتوا می بخشند. بنابرین، چنانکه حد و حصر گستره «حق طبیعی آزادی» انسانها را - بحیت جزیی از طبیعت - قوانین عینی طبیعی تعیین مینماید؛ حد و حصر«حق آزادی اجتماعی» او را - بحیث عضو از جامعه - نیز می باید قوانین عینی تکامل جامعه معین سازد. این بدان معنی است که مفهوم «آزادی انسان» معطوف به «حق طبیعی» و هم «حق اجتماعی» او، آزادی مطلق و بی حد و حصر نیست.

افزون بر آن، همانطوریکه انسان در پروسه تکامل تاریخی، با استفاده از درک قانونمندی های عینی طبیعت و در حدود این قانونمندی ها، گستره اندیشه و عمل خویش را از محدودیت ها و اجبار طبیعی، بسوی وسعت و اختیار استقامت می بخشد؛ با استفاده از درک قانونمندی های عینی تکامل جامعه و در حدود این قانونمندی ها، نیز

امکان می یابد تا گستره اندیشه و عمل خویش را از محدودیت ها و اجبار اجتماعی به سوی سطوح متکاملتری از گشایش و اختیار ارتقا دهد. همپا با پروسه تکامل تاریخی فوق الذکر، انسان نه تنها محیط طبیعی خویش را انسانی می سازد بلکه محیط اجتماعی خویش را نیز ممیزات متکاملتر انسانی بخشیده و موازی با آن خود نیز در استقامت تکمیل متداوم ماهیت انسانی خویش اثر می پذیرد. این اثرگذاری و اثرپذیری متداوم، پیوسته مطابقت انسانِ در حال تغییر و تکامل را با محیط طبیعی و اجتماعی در حال تغییر و تکامل او تامین نموده، روابط شان را مبنی بر تعادل، سازگاری و همزیستی کیفیت متکامل می بخشد.

یکی از این روابط فوق الذکر که می باید پیوسته تغییر و تکامل نموده و ماهیت هرچه بیشتر انسانی کسب نماید، روابط اقتصادی میان انسان ها است. پس آزادی اقتصادی انسان نیز بمثابه بخشی از «حق آزادی» او در برابر طبیعت و جامعه نمیتواند و نباید مغایر واقعیت فوق تعریف گردد . آنانیکه در امر روابط اقتصادی ـ اجتماعی انسان، معتقد اند که « انسان گرگ انسان است»، نتوانسته و یا نخواسته اند به سطح از درک فوق الذکرماهیت انسان و جامعۀ برسند و هنوز هم در محدودۀ درک«گرگ» از انسان و«جنگل» از جامعه ، دست و پا میزنند.

با توجه به واقعیت های فوق الذکر، اندیشۀ سیاسی مصالحۀ ملی مشعر است که آزادی اقتصادی از حقوق بنیادی هر انسان محسوب میگردد، گستره این حق افراد نیز مانند دیگر حقوق بنیادی او حد و مرزی نمی شناسد مگر حد و مرز ناشی از قوانین عینی طبیعی و اجتماعی. در عین حال این حق قانونی افراد جامعه مانند سایر حقوق اجتماعی او نباید حق مماثل سایر افراد جامعه را نادیده گرفته ، متضرر سازد. بنابرین هرفرد افغان از حق قانونی آزادی اقتصادی، یعنی از حق اشتغال (حق انتخاب آزادِ نوع ، زمان ، مدت ، و محل شغل) و از حق مالکیت ( حق مالکیت بر دارایی و درآمد با درنظرداشت حق مصوونیت دارایی، حق آزادی در مصرف و یا بهره برداری ازآن، حق به ارث گذاشتن و همچنان ارث بردن آن) برخوردار است ؛ همچنان که دولت حق ندارد و نباید سایر حقوق و آزادی های قانونی افراد جامعه را تحدید نماید ، نمیتواند و نباید آزادی اقتصادی قانونی آنان را تهدید و

یا محدود سازد؛ بلکه دولت بادرنظرداشت حقوق و مکلفیت های قانونی انسان ـ بمثابه عضو جامعه ـ مؤظف است که مبتنی بر سیستم حقوقی ناشی از قانونمندی های عینی تکامل جامعه ، در گستره داخلی مناسبات اقتصادی صرف بر حد و مرز آزادی متقابل اقتصادی افراد جامعه (مجموع شخصیت های حقیقی و حکمی که در پروسه تولید، توزیع و مصرف دخیل اند) و در مناسبات و روابط اقتصادی با خارج، جهت حفظ منافع ملی نظارت نموده تا بدین طریق تعادل نظام اقتصادی و ثبات آن را حفظ نماید.

ششم ـ رفاه اجتماعی: تعادل نظام اقتصادی و ثبات آن حفظ نمی گردد تا اینکه افراد جامعه به امکان حد لازم رفع نیاز های مبرم اجتماعی ـ و از جمله اقتصادی (حد حق آزادی اقتصادی) ـ خویش دست نیابند، حد لازم و ضرور محمل های رفاه اقتصادی آنان مورد تعرض قرار گرفته و از جانب قدرت های اقتصادی تهدید و تحدید گردیده از تامینات حد اقل رفاه معیشتی محروم و به تحت خط فقر کشانیده شوند. بنابرین دولت صرف به منظور اجرای وظایف متذکره در عرصه داخلی، بر پروسه تولید و توزیع، طوری نظارت مینماید که با احترام به آزادی عمل هریک از بازیکنان عرصه اقتصاد، آنان قواعد بازی را به ضرر آزادی عمل سایر بازیکنان، نقض نه نمایند. چنین برخوردی در تقابل با آزادی بی حد و مرز اقتصادی مورد نظر لبرالیزم سنتی ـ که به آزادی عمل جانداران جنگل در برابر همدیگر مانند بوده و به «داروینیزم اقتصادی» منجر می گردد ـ معیارهای اجتماعی آزادی اقتصادی را با رعایت و تعمیل شیوه های «توزیع متناسب وعادلانه درآمد»، در جهتِ تحقق اصول جامعه رفاه همگانی ـ که در فصل دهم این مجموعه به توضیح مفصل مختصات آن خواهیم پرداخت ـ تحقق بخشد.

از توضیحات فوق میتوان استنباط نمود که اندیشه مصالحه ملی مخالف نظام اقتصادی بازار آزاد سنتی بوده و معتقد است که ادعای لیبرالیزم اقتصادی مبنی بر آزادی مطلق وعدم مداخله دولت در بازار، ادعای فریبندهٔ بیش نیست. مکتب اقتصادی مذکور تحت پوشش این ادعا تلاش نموده و می نماید که با نفی دولت از موضع و موقف نظارت

کننده، آن را در موضع و موقف نظاره کننده غارت ضعفا به وسیله اقویا در بازار و در نهایت به افزاری در خدمت منافع بزرگ سرمایه ها مبدل سازد. زیرا تراکم سرمایه خود باعث تراکم قدرت گردیده که این قدرت نه تنها در رقابت های نابرابر اقتصادی بلکه در انحصار یک قطبی و یا چند قطبی بازار، از میان برداشتن زمینه های رقابت و یا محدود ساختن آن بکار گرفته شده، خود به وسیله ناقض آزادی اقتصادی مبدل میگردد. همچنان تجربه گسترده کشورهای دارای نظام اقتصادی لیبرال، مؤید این حقیقت اند که سرمایه هایی از پروسه رقابت سر بلند نموده و به بزرگ سرمایه ها مبدل گردیده اند که به نفع خویش از دولت استفاده افزاری نموده و مینمایند. وضعیت کنونی افغانستان و غارت دارایی های عامه به وسیله حلقات حاکم دولتی و حواریون آنان نه تنها مؤید این حقیقت است بلکه سیاست اقتصادی بازار آزاد، بازار افغانستان را نیز به افزار غارت و چپاول بوسیله آنان مبدل ساخته است. استفاده افزاری از دولت نه تنها در پروسه تراکم بزرگ سرمایه های خصوصی و عملکرد آنان در جغرافیای ملی و فرا ملی صورت گرفته و میگیرد؛ بلکه در مواقعی که این بزرگ سرمایه ها با بحران ها و یا تهدیدات خارج از کنترول خویش مواجه می شوند، قبل از همه و رساتر از هر کس، دولت را به مداخله و حمایت از خویش فرا میخوانند. بنابرین دولت در نظام سرمایه داری لیبرال، خواهی نخواهی تحت تاثیر قدرت نافذه سرمایه های خصوصی، به افزاری مبدل میگردد که به سرمایه های مذکور امکان میدهد تا متناسب به مجموع قدرت تدارک شده (سرمایه ها و دولت) ، تلقین متداوم روانی (تبلیغات گسترده رسانه یی) و انحصار غیر مریی بازار(با ورشکست ساختن رقبای ضعیف، ترویج متداوم مارک ها و تجدید مکرر دیزاین ها و تقسیم بازارهای جهانی میان هم)، برای کسب نفع هرچه بیشتر به خود و غارت هرچه بیشتر دیگران - هم در جغرافیای ملی و هم فرا ملی - مبادرت ورزند. آزادی طرف و یا طرفهای ضعیف در یک رقابت متقابل، آزادی صوری است نه واقعی؛ آزادی زمانی واقعیت می یابد که طرف های متقابل، امکانات و افزار «برابر» برای استفاده از آن را داشته باشند. بنابرین ملازمه «آزادی»، «برابری» است و برابری - بدون «توزیع عادلانه ارزش اضافی» ممکن نیست. در حالیکه لیبرالیزم

**سنتی اقتصادی اکثریت جامعه را به نفع سرمایه، خلع امکانات و افزار (اتحادیه ها، نمایندگان در دستگاه دولت، مبانی حقوقی مدافع و...) مینماید. بنابرین لیبرالیزم اقتصادی نه همه افراد جامعه، بلکه مالکان سرمایه را به ضرر آزادی اکثریت افراد جامعه، آزادی بی حد و حصر بخشیده و دولت را به افزار حاکمیت سرمایه (نه افزار حاکمیت مردم) مبدل مینماید.**

**مشخصات فوق بخصوص در کشورهای در حال رشد که مودل اقتصاد بازار آزاد را پذیرفته اند - برعکس طرق ظریفانه درکشورهای پیش رفته صنعتی - هرچه برهنه تر و خشن تر متبارز میگردند؛ زیرا درین کشور ها نظام اقتصادی بازار آزاد نه تنها باعث غارت بیرحمانه مردم توسط سرمایه های داخلی میگردد، بلکه سرمایه های داخلی این کشورها نیز برخلاف منافع ملی از جانب بزرگ سرمایه های خارجی پیوسته تهدید و در نتیجه یا در خدمت این سرمایه ها قرار گرفته و یا به سوی ورشکستی سوق میگردند. تجارب زنده مؤید این واقعیت اند که تجارت آزاد، ملت های عقب مانده را به شیوه های نو استعماری به مستعمره اقتصادی کشور های پیشرفته صنعتی مبدل میکند.**

**نتیجه آنکه لیبرالیزم اقتصادی، آزادی بزرگ سرمایه ها را در امرغارت هرچه بیشتر جوامع بشری در جغرافیای ملی و فراملی تضمین مینماید و بدین طریق باعث تعارض میان منافع فرد و جامعه و همچنان باعث تعارض میان منافع جوامع مختلف بشری ( به نفع غارت کشورهای فقیر به وسیله کشورهای غنی) گردیده که با تعمیق آن تعادل اقتصادی هم برهم خورده بهشتی را که «طبیعت خداداد» به انسان و در نتیجۀ تلاش انسان خرد ورز و زحمتکش می باید اهدا نماید، به دوزخی ناشی از عملکرد «شیطان» مبدل نموده و مؤجد بحران میگردد.**

**با توجه به ماهیت و نتایج نامطلوب اقتصاد بازار آزاد سنتی و هم چنان اقتصاد سوسیالستی، اندیشه سیاسی مصالحه ملی و سیاست اقتصادی ارشادی مبتنی بر آن، صرف در مواردی اجرای تدابیری را در جهت تثبیت حدود قیمت ها توصیه مینماید، یعنی اتخاذ و اجرای تدابیری را به وسیله دولت مجاز میداند که به رفع نواقص ناشی از میکانیزم**

بازار آزاد (نه برای جانشینی آن به صورت اجرای برنامه های اجباری و فراگیری که در نظام های سوسیالستی صورت می گیرد) معطوف باشند. هدف این تدابیر اقتصادی بیشتر پائین آوردن سطح بیکاری و دستیابی به اشتغال هرچه بیشتر در اقتصاد ملی، حفظ تعادل میان عرضه و تقاضا و جلوگیری از بحران اقتصادی(ازسقوط تقاضا) است. از این جمله تدابیری بود که دولت جمهوری افغانستان بر اساس سیاست اقتصادی خویش، بدون مداخله مستقیم و تحمیل قیمت ها بر بازار، جهت ثابت نگهداشتن قیمت ها ـ متکی بر تجربه محدود گذشته، با گسترش کمی و کیفی هرچه بیشتر آن ـ اقلامی از کالا های مورد نیاز بخش هایی از جامعه ـ مثلاً کارمندان و کاگران ادارات و موسسات تولیدی دولتی، منسوبان قوای مسلح، متقاعدین، خطبا و ملاامامان مساجد و تکیه خانه ها و سایر اماکن مقدسه، معلولین و بازماندگان شهدای جنگ و فامیل های بی سرپرست ـ را بطور رایگان و یا با قبول سبسایدی به قیمت ارزان توزیع مینمود. افزون بر آن در برخی از شهر ها از طریق مغازه های پرچون فروشی دولتی برخی اقلام مورد نیاز مردم به طور آزاد و به قیمت های ارزان و ثابت بفروش میرسید. چنین روشی دولت را بمثابه فکتور رقابت سالم در بازار آزاد مطرح مینمود تا بدین طریق بتواند تعادل عرضه و تقاضا را حفظ و از صعود قیمت ها جلوگیری بعمل می آورد. روش فوق نه تنها به سود دریافت کنندگان امتیازات فوق الذکر، بلکه نسبت پائین نگهداشتن واستقرار قیمت ها، به سود سایر مستهلکین نیز تمام می گردید. بنابر مفیدیت روش فوق بود که بعد ها صاحبان دستگاه های تولیدی خصوصی نیز حاضر گردیدند؛ با پرداخت سبسایدی، دولت عرضه خدمات متذکره را برای کاگران و کارکنان آنان نیز بعهده بگیرد.

باید گفت که اندیشه مصالحه ملی و نظام اقتصادی مبتنی برآن رهیافت اندیشه یی حزب وطن و دولت خرد ورز کشور فقیری بود که میخواست مادر وطن و مردمش را از چنگال های قارونی ابر قدرت های اهریمنی جهان و مزدوران منطقوی و داخلی شان و هم چنان از فقر و عقب ماندگی اقتصادی ـ اجتماعی نجات دهد. ما مطمین هستیم که مؤثریت سیاست اقتصادی مبتنی براین اندیشه میتوانست و میتواند در

**شرایط عادی و نبود جنگ و مداخله مسلحانه از خارج، به مراتب بیشتر و موثرتر باشد؛ آنچه که می باید تمام نیروهای متعهد به منافع ملی، قدم و قلم شان را به آن معطوف و منوط سازند.**

## یادداشت های فصل ششم :

**1- مکتب فکری نیو لیبرالیستی که معتقد به آزادی اقتصاد از هرگونه مداخله دولت است و با نظریات اقتصادی آدام سمیت مطابقت دارد. تعابیر نیو لبرالیستی آن بر آزادی بازار با حداقل مداخله دولت و آنهم صرف در عرضه خدمات عمومی مانند آموزش و صحت عامه، تاکید میدارد.**

# فصل هفتم

# مصالحۀ ملی و مسایل فرهنگی

**اندیشۀ سیاسی مصالحۀ ملی، به تمام عرصه های زندگی اجتماعی توجه داشته، هستی و چیستی این عرصه ها را در حال حرکت، تغییر و تحول مطالعه نموده، تلاش مینماید با شناخت آنچه هست و تشخیص عناصر و روند های واپسگرا، محافظه کار و بالنده، مواضعی را اتخاذ نماید تا با پالایش، غنا و تقویت عناصر بالنده، روند متشکل از این عناصر را با توجه به بنیاد های فلسفی مورد نظر خویش (فلسفه صلح)، توأم با خردورزی و بدون تازاندن، در بستر واحدی به حرکت ترغیب، اهداف خویش را تعیین؛ افزار و روش های معقول دستیابی به این اهداف را انتخاب نماید و مبارزه نیروهای مساعد اجتماعی را جهت دستیابی به این اهداف سازمان دهد. بنابرین این اندیشه نمیتواند به امر مهمی چون نقش و سهم داشته های فرهنگی در انتظام، تغییر و تحول حیات اجتماعی بی توجه ماند. قبل از آغاز بحث پیرامون این مسئله، لازم است با تعریفی از مفهوم فرهنگ، شناخت درونمایه واثرات آن در انتظام حیات اجتماعی و تشخص هویت جامعه، بحث را آغاز نمائیم.**

**جامعه شناسان در ادوار مختلفِ سیر و تکامل تاریخی جوامع بشری از فرهنگ تعریف های زیاد و مختلف بعمل آورده اند؛ که این تعریف ها، به تنهایی و بدون توضیح جوانب مختلف مختصات این مفهوم، نمیتوانند معرف کامل محتوی و مضمون آن باشند. بدین منظور ضرور پنداشته می شود نخست تعریفی از آن بعمل آمده و بعد پیرامون جهات مختلف مسئله توضیحاتی ارائه گردد.**

## 1 ـ تعریف و انواع فرهنگ :

مجموع فرآورده های مادی و معنوی ناشی از کاربرد نیروی جسمی و ذهنی انسان و جامعه ـ نه طبیعت بطور کُل ـ در امتداد تاریخ بشری؛ اعم از دست آورد های فنی ، تخنیکی ، علمی ، هنری ، ارزش های حقوقی، ساختار های اجتماعی و سیاسی، اعتقادات، عادات، آداب، رسوم و سنن را شامل می گردد. بنابرین فرهنگ را به فرهنگ مادی و فرهنگ معنوی تقسیم نموده اند.

**فرهنگ مادی:** مجموع فرآورده های مادی اعم از کارافزارها و سایر اشیا را شامل می گردد که نسل های متعدد انسانی در امتداد تکامل تاریخی خویش ساخته، به کار گرفته، مورد استفاده قرار داده و به ارث گذاشته اند.

**فرهنگ معنوی:** مجموع فرآورده های معنوی به وسیله انسان در جریان تکامل تاریخی او اعم از علوم، هنر ها، زبان وادبیات، اعتقادات، عادات، رسوم، سنن و سایر ارزشهای معنوی جامعه را شامل می گردد .

همانطوریکه برداشت ها و استنتاج های ذهنی، محرک عمل انسان بوده و آن را سمت و سو میدهند، عمل و تجربه انسانی و فرآورده های آن نیز باعث غنا و گسترش انباشت های ذهنی او میگردند؛ این هردو بر همدیگر مؤثر بوده و درهمدیگر تداخل دارند؛ بدین ملحوظ فرهنگ معنوی و فرهنگ مادی جوامع بشری نیز بر همدیگر مؤثر و در همدیگر دخیل اند. رشد، انکشاف، تغییر و تحولِ یکی بر دیگری اثر گذاشته و از همدیگر اثر می پذیرند. نسلِ های متعدد کار افزار از ساده ترین و ابتدایی ترین نوع بدوی آن ـ مثلاً تراشه های سنکی ـ تا پیچیده ترین و عصری ترین انواع آن ـ مثلاً سفینه های فضایی ـ در حقیقت تجسم مادی اندیشه انسانی و ممثل سطح رشد، تکامل و غنای اندیشوی انسان بوده که در نتیجهٔ عملکرد او در امتداد تاریخ حیات اجتماعی اش تبارز یافته اند. همچنان این مسئله که انسان

با کدام نسلی از کارافزار مصروف به کار است خود نشاندهنده سطح رشد، تکامل و غنای انباشت های ذهنی و توانایی فکری اوست. درین زمینه راننده گاوگادی را با پیلوت هواپیما مقایسه نمائید. واضح است که فرهنگ مادی و فرهنگ معنوی در جامعه ایجاد و بکار گرفته میشوند، بنابرین با انسان و جامعه ارتباط دارند. بارزترین مشخصه ارتباط مذکور اینست که تغییر، تحول و غنای فرهنگ مادی و معنوی به نوبه خود باعث رشد، انکشاف، تغییر و تحول انسان و جامعه نیزمیگردند. اثر گذاری و اثر پذیری متقابل میان فرهنگ مادی و فرهنگ معنوی از یک طرف و میان این دو با انسان و جامعه، شبکه پیچیده روابط متقابل را ایجاد مینمایند که درک، تحلیل و استنتاج آن در جوامع مختلف بشری و در مراحل مختلف تکامل تاریخی این جوامع، از اهمیت خارق القاده برخور دار است. نیرو های سیاسی که رهبری جامعه، انتظام و سوق آن را ادعا دارند، بدون درک، تحلیل و استنتاج علمی این واقعیت، در خلا و تاریکی گام برداشته، اشتباهات جبران ناپذیر را باعث و حتی فاجعه می آفرینند. پس لازم است این امر مهم اندکی توضیح گردد.

## 2 ـ رابطه انسان و جامعه با فرهنگ:

انسان عنصر اساسی ساختار جامعه و یگانه بازیگر فعال و ایجادگر ارزش های مادی و معنوی در گستره تاریخی حیات اجتماعی محسوب می گردد. اندیشهٔ مشخص، نخستین بار در ذهن فرد معینی جان می گیرد که این فرد در زمان معینی از مرحله تکامل تاریخی جامعه با سطح معینی از رشد فرهنگی آن، زیست دارد. بعد این اندیشه جان یافته از ذهن آن فرد مشخص انسانی تراوش نموده ،اظهار می شود ـ گفتاری یا نوشتاری ـ و یا عمل فردی را در ایجاد ارزشی ـ مادی یا معنوی ـ استقامت میدهد. هر قدر که این ارزش ایجاد شده از فرد به خانواده، از خانواده به طایفه، از طایفه به قبیله، از قبیله به قوم، از قوم به ملیت، از ملیت به ملت و از ملت به جامعه جهانی و یاهم از فرد به نهضت های گسترده و گسترده تر اجتماعی رسوخ نمایند و مورد قبول قرار گیرد، به ارزش فرهنگی دیرپا تر و تاثیرگذارتر مبدل

میگردد. بنابرین گسترش نفوذ ارزشهای فرهنگی ازفرد و خانواده به مجتمع های بزرگ و بزرگتر بشری، خود پروسه یی است مغلق و پیچیده، توأم با دخالت فکتورهای مساعد و نامساعد؛ ولی زمانیکه این ارزش ها توسط مجتمع های مذکور قبول گردید و پذیرفته شد، به شکل لایه یی از اعتقادات و باورها، در ضمیر ناخودآگاه افراد آن ترسب نموده، نه تنها اندیشه و عمل آنان را سمت داده و استقامت می بخشند؛ بلکه طی جریان عادی تاریخی از نسلی به نسلی انتقال می گردد. این جریان چگونه تداوم می یابد ؟

تاریخ جوامع بشری چیزی نیست جز بیان نتایج تاثیر متقابل اندیشه و عمل انسان و تحلیل و استنتاج آن طی تداوم پروسه تکامل جوامع بشری از یک نسل به نسل دیگر. این تکامل تحقق نمی یافت و نمی یابد اگر نتایج اندیشه و عمل نسل های گذشته به نسل های بعدی به شکل انباشت های فرهنگی به میراث گذاشته نمی شد. میراث فرهنگی، نظام آموزشی جامعه و افراد آن را - از گهواره تا گور - محتوی بخشیده و پروسه انتقال آن از یک نسل به نسل دیگر، از همان لحظات تولد یک کودک آغاز میگردد. کودک در ابتدأ از طریق حواس خویش با عناصر متعدد فرهنگ مادی (افزارهای کاری و زینتی، مواد غذایی) موجود در پیرامون خود آشنا می گردد. اشکال، رنگ ها، طعم، رایحه و عملکرد و طرق استفاده از آنان، نخستین بنیاد های برداشت احساسی و ادراکی کودک را شکل داده، به او مفاهیم و معانی مشخص را انتقال می دهند که این مفاهیم و معانی و بیان لفظی آنان (زبان مروج)، نخستین سنگ بناهای انباشت های ذهنی او را تشکیل می دهند. تفاوت پرورش قدرت ذهنی کودکی که در پیرامون (محیط خانوادگی و اجتماعی عقب مانده) خود، نسل های ابتدایی آشیا، وسایل و کار افزار را با اشکال و رنگ های غیر جالب، عملکرد بدوی و روش های ساده استفاده، مشاهده مینماید، با کودکی که در پیرامون (محیط خانوادگی و اجتماعی انکشاف یافته) خود نسل های پیشرفته و متکامل آشیا، کار افزار و وسایل را با اشکال و رنگ های جالب، عملکرد پیچیده و روش های مغلق استفاده، مشاهده مینماید، از همینجا ناشی میگردد. به همین ملحوظ انتخاب سامان بازی و رنگ های آن

برای کودکان سنین مختلف، از اهمیت زیاد تربیتی، در رشد و انکشاف ذهنی او برخودار است.

در قدمه بعدی اطفال طی پروسه رشد عقلی خویش با عناصر از فرهنگ معنوی محیط پیرامون (خانوادگی و اجتماعی) خود؛ چون: عقاید دینی و مذهبی، ارزشهای اخلاقی، سنن، عنعنات، آداب و رسوم آشنا می گردند، آنها را می پذیرند، پذیرش این بخش از فرهنگ معنوی در تشکل عناصر بنیادی شخصیت فرد اجتماعی، طی تمام ایام زندگی او تاثیرات بسزا دارد. یعنی شخصیت فرد انسانی در بستر این برداشت های فرهنگی او، شکل و محتوی می پذیرد که این برداشت ها تمامی اندیشه و عمل او را در طول زندگی اش مایه و تحرک بخشیده و استقامت می دهند. به همین ملحوظ در برنامه های علمی پرورشی و آموزشی کودکان و نوجوانان به پرورش مختصات مثبت فردی و رشد شخصیت شان توجه حد اکثر مبذول میدارند. همین بخش از فرهنگ است که در جوامع سنتی بر ذهنیت و عمل اکثریت افراد جامعه (افراد سنتی)، استیلای بیشتر داشته و بیشتر از همه در برابر تغییر و تحول حساس بوده، جان سختی نشان داده و مقاومت مینماید. حفظ اعتقادات خرافی و تبارز آن در عملکرد افراد «بالغ» جوامع سنتی ـ حتی عملکرد عده یی زیاد از دارندگان سطوح بلند تحصیلات علمی ـ از اثرات فوق ناشی میگردد.

مرحله بلوغ عقلانی انسان ـ با در نظرداشت درجات مختلفِ استعداد ها و دسترسی های متفاوتی او به امکانات و فرصت ها ـ توأم است با اکتساب علوم و هنرهای متداوله عصر که در اندیشه و عمل شاخص ترین نمونه های آنان با ابداعات، اختراعات، نوآوری ها و سنت شکنی های فرهنگی و با تعهد، وقف و قبول فداکاری ـ بخصوص در جوامع سنتی ـ تبارز میابد. این نمونه های شاخص و شاخه های بالنده انسانی که با قبول فداکاری، تغییر و تحول فرهنگی جامعه و در نتیجه تغییر و تحول جامعه را تداوم قانونمند می بخشند، با داشتن مختصات چون: استعداد کافی برای نوآوری، قدرت بالای انتخاب و تصمیم گیری، اعتماد به نفس، وسعت و عمق نظر، توانمندی کنترول هیجانات روحی و روانی، دوری از تنگ نظری و تعصب، پرهیز از

تقلید محض و کورکورانه و آمادگی برای پذیرش خطرهای ناشی از بیان اندیشه ها و اقدام به تجارب نو و نهراسیدن از اشتباهات در بیان این اندیشه ها ودر جریان این تجارب، خصلت انعطافیت لازم برای پذیرش تغییر و تحول، استقلال رای و نظر و اعتقاد به آزادی فکر و بیان آن، آموختن از درس های گذشته و در نظرداشتن واقعیت های حال؛ برخورد عقلانی، نقادانه و توأم با شک علمی به تمام مسایل مطرح در تمامی ابعاد زندگی و دوری از اندیشه ها و اعمال خرافاتی؛ باور به محاسبات و تحلیل ها جهت بیشبینی و مخالفت با تقدیرگرایی؛ آگاه به حقوق خود و دیگران و معتقد به عدالت و مصمم به مبارزه علیه ظلم و بی عدالتی؛ مسوولیت پذیری و وظیفه شناسی؛ امید به زندگی و خوشبینی به آن؛ جمع گرا و معتقد به کار جمعی؛ پرکاری و کم حرفی؛ وطندوستی و لذت بردن از خدمت به هموطن و در مجموع خدمت به انسان و در نهایت با داشتن خصلت انظباط پذیری و علاقمندی به انتظام امور و قانونیت، نشانه های شخصیت توسعه یافته اجتماعی را تبارز میدهند. اندیشه و عمل این شخصیت های بالنده با به حرکت آوردن، سمتدهی و سوق اندیشه و عمل سایر افراد جامعه، کیفیت انتظام فرهنگی جامعه و در نتیجه کیفیت زندگی اجتماعی ـ اقتصادی را ارتقا داده، بنیاد های مادی و معنوی جامعه توسعه یافته را با مختصات ذیل تدارک مینمایند.

جامعه توسعه یافته، جامعه یی است بهرور از: یک نظام آموزشی سیال، پویا، منتقد و مبتکر؛ سطح بلند سواد و دانش عمومی، نظام تولیدی ـ فرآورده های مادی و معنوی ـ مجهز با کادر های متخصص و افزار پیشرفته، با سطح بلند تولید و با شرکت هرچه گسترده افراد جامعه؛ وجود و حضور مؤثر ساختار های جامعه مدنی با مشارکت گسترده افراد جامعه؛ ارتقای نقش دولت بمثابه دستگاه سیاسی با ظرفیت کارگذاری حد اکثر و توأم با انتظام، شفافیت و مسوولیت پذیری در عملکرد آن؛ ارتقای سطح رفاه زیستی، جسمی و روانی افراد جامعه و تامین امنیت اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی آنان؛ سطح بلند رعایت و تحقق اصول و ارزشهای مردم سالاری .

**باید گفت که در برابرانسان توسعه یافته که با وقف، فداکاری و ازخودگذری، بستر لازم را برای حرکت بسوی جامعه توسعه یافته هموار مینمایند، انسان سنتی قرار دارد. انسان سنتی مختصات متضاد انسان توسعه یافته را توأم با محافظه کاری، ترس از تغییرات و نوآوری را توأم با عصبانیت و خصومت علیه آن تبارز میدهد و باعث حفظ جامعه سنتی با معیارهای بدوی و خرافی آن میگردد.**

**سرعت سیر تغییر و تحول فرهنگی یک جامعه و در نتیجه سرعت سیر تغییر و تحول خود جامعه، در جوامع سنتی کندتر و در جوامع توسعه یافته تندتر می باشد. زیرا در جوامع سنتی ـ مثلاً جامعه قبیلوی ـ ارزش های جا افتاده و نهادینه شده فرهنگی در محیط محدود قبیله به سنن و ارزش های مقدس و هویت بخشنده («نام و نشان») همان قبیله مبدل گردیده و تلاش برای تغییر و تحول آن بدعت و نفی هویت همان قبیله تلقی شده با مقاومت های اجتماعی مواجه میگردد؛ در حالیکه در جوامع توسعه یافته و مدنی تبارز چنین حساسیت ها زمینه گسترده نداشته، بنابرین با مقاومت های گسترده اجتماعی مواجه نمی گردد. باید تذکار نمود که بخش های از فرهنگ معنوی چون اعتقادات، سنن، آداب، رسوم و عادات، بخصوص بخش اعتقادی آن، بیشترین و گسترده ترین حساسیت ها و مقاومت ها را در برابر تغییر و تحول نشان میدهند.**

**از توضحات فوق میتوان به این مختصات از فرهنگ ، پی برد:**

**اول ـ فرآورده های مادی و معنوی که در ابتدا توسط افراد شاخص، پیشگام، متعهد، با وقف و فداکارایجاد میگردد، بعد از پذیرش آن توسط جامعه، ارزش فرهنگی کسب نموده، عنصری ازعناصر معرف هویت آن جامعه را تشکیل داده، مورد حمایت قرار می گیرد.**

**دوم ـ فرهنگ پدیده اجتماعی است، در جامعه ایجاد گردیده، ترویج یافته و غنا کسب مینماید.**

**سوم** ـ ارزشهای فرهنگی قابل آموزش اند و از طریق نظام های آموزشی ترویج شده میتوانند.

**چهارم** ـ ارزشهای فرهنگی، نظام آموزشی جامعه را محتوی بخشیده، سمت می دهد و با ترسب در ضمیر ناخود آگاه افراد جامعه در طرز و محتوی اندیشه و عمل آنان و در نتیجه در طرز اندیشه و عمل جامعه اثر گذاشته، آن را تحریک نموده و استقامت می بخشد.

**پنجم** ـ ارزشهای فرهنگی از یک نسل به نسل دیگر به میراث رسیده و بطور انباشت های فرهنگی انتقال می یابد.

**ششم** ـ ارزشهای فرهنگی پیوند و ارتباط میان افراد جامعه را تقویت نموده، در نتیجه وفاق اجتماعی را بار آورده، تحکیم می بخشد.

**هفتم** ـ ارزشهای فرهنگی به باورها و اعتقادات افراد جامعه شکل و محتوی بخشیده در نتیجه، نظارت اجتماعی را در حمایت از«قدسیت» خود، در برابر گرایشات مغایر و فکتورهای متضاد خویش، بر می انگیزد.

**هشتم** ـ عمل و نظر افراد جامعه در مطابقت با ارشهای فرهنگی شان، آنان را آرامش روحی بخشیده و بمثابه مظهر خوشی، زندگی را برای شان لذت بخش می سازد.

**نهم** ـ ارزشهای فرهنگی بنابر قدرت و امکانات نفوذ خویش، از مجتمع های کوچک به اجتماعات بزرگ راه می گشاید، درامتداد زمان و گستره مکان انتشار می یابد و میدان تاثیر خویش را گسترش میدهد.

**دهم** ـ فرهنگ هایی که در حوزه های معین جغرافیایی شکل و محتوی می پذیرند، در برابر هم قرار گرفته؛ درشرایط آرام در همدیگر نفوذ نموده؛ یا درنتیجه هجوم، بر همدیگر غلبه مینمایند. سانحه های بزرگ طبیعی در طول تاریخ، اضمحلال کامل و یا قسمی فرهنگ ها را

در جغرافیای معینی باعث شده؛ همچنان لشکرکشی های جهانکشایان و مهاجرت های کتلوی، باعث فروریزی و یا تداخل و امتزاج فرهنگ ها گردیده است. در وضعیت کنونی جهان، رسانه های گروهی بخصوص رادیو، تلویزون و شبکه انترنت بمثابه افزار نفوذ و غلبه فرهنگ ها بر همدیگر، بکار گرفته می شوند که در عقب آن اهداف استراتژیک اقتصادی، سیاسی و نظامی قرار دارند.

**یازدهم ـ** فرهنگ ها مطابق به قانونمندی های درونی خود، در امتداد زمان، با استحاله نمودن عناصر قدیم و پذیرش عناصر جدید، تغییر و تحول می پذیرند؛ با این تفاوت که تغییر و تحول فرهنگ های بدوی بنابر مقاومت و سخت جانی محافظه کارانه، با سیر بطی تحقق می پذیرد در حالیکه فرهنگ های مدنی و عصری در برابر تغییر و تحول انعطاف پذیر اند. هیچ تغییر و تحولی کلی را جامعه نخواهد پذیرفت تا بستر لازم فرهنگی اش تدارک نگردیده باشد.

## 3 ـ زمینه ها و معیارهای ارزشهای فرهنگی:

نظام فرهنگی مجموعهٔ در هم پیچیده و بهم مرتبط ارزشهای مادی و معنوی یک جامعه است که بر اساس قرارداد اجتماعی، مورد پذیرش جامعه قرار گرفته و هویت همان جامعه را در مرحله معینی از رشد و تکامل تاریخی آن و در جغرافیای معین معرفی می نماید. فرآورده های مادی و معنوی افراد جامعه در زمینه های معین تبارز و در سنجش با معیار های همین زمینه ها، رد و یا تائید می گردند. جامعه شناسان اغلباً این زمینه ها را بطور ذیل مشخص ساخته اند:

الف ـ دین و مذهب؛

ب ـ زبان و ادبیات؛

ج ـ علم و هنر؛

د ـ نظام اقتصادی و معیشتی؛

هـ ـ مراحل و رویداد های تاریخی؛

ز ـ مختصات جغرافیایی؛

فرآورده های مادی و معنوی در واقعیت مطابق به معیارها و ارزشهای مورد نظر در زمینه های فوق توزین گردیده، تائید و یا تردید می شوند. این فرآورده ها در صورت مطابقت با معیار های مذکور، مورد پذیرش جامعه قرار گرفته، ارزش فرهنگی می یابند و در صورت عدم مطابقت مورد بی اعتنایی قرار گرفته و در صورت قرار گرفتن متضاد آن با معیار های مذکور مورد تردید و حتی انزجار، عصبانیت و هجوم قرار می گیرند. توجه به این عوامل، معیارها و ارزشهای مربوطه آن و برخورد خرد ورزانه به آنان، پیوند احزاب و نهضت های سیاسی را ـ که برای تغییر و تحول اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی جامعه تلاش و مبارزه مینمایند ـ تحکیم بخشیده حمایت آنان را برای دستیابی به اهداف مطروحه خویش جلب مینمایند. برعکس بی توجهی و برخورد ماجراجویانه با این عوامل و معیارها و ارزشهای مورد نظر آنان، نه تنها این احزاب و نهضت ها را از مردم تجرید نموده، بلکه مورد غضب آنان قرار داده، فاجعه بار می آورد.

## 4 ـ رابطه نیروهای اجتماعی با نظام فرهنگی:

جامعه مجموعه از افرادیست که بوسیله نظام پیچیدۀ از عناصر و روند های متعدد، مختلف و متضاد اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی به هم مرتبط گردیده اند. انتظام عناصر و روندهای متضاد مذکور در جوامع بشری مبتنی بر قانون طبیعی وحدت اضداد، عینیت می یابد. این عینیت و چگونگی روابط و اثر گذاری متقابل میان عناصر متشکله آن، عامل درونی و ذاتی حرکت، تغییر و تکامل طبیعت و جامعه محسوب میگردد. در صورت نفی، نادیده گرفتن و یا بی توجهی به یکی از عناصر و روندهای موجود اجتماعی، پروسه حرکت، تغییر و تکامل که معلول آن است، مختل گردیده با بحران مواجه میشود.

با در نظرداشت توضیحات فوق، نیروهای سیاسی با گرایش های متضاد سه گانه (ترقیخواه، محافظه کار و ارتجاعی) و لایه های متعدد هریک از آنان، خاستگاه ها و در عین حال پایه های اتکایی و استنادی شان را هم در نظام اجتماعی، هم در نظام اقتصادی و هم در نظام فرهنگی جامعه دارند. هریک از این نیروها تلاش دارند، در تقابل با نیروهای رقیب، از این استناد ها برای دستیابی به اهداف شان استفاده نمایند. پس مبارزه این نیروهای متضاد در عرصه های اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی، زمانی قانونمند و خردورزانه است که این نیروها با درنظرداشت قانون مذکور و با استناد به پایه های اجتماعی خویش، مبارزه سیاسی شان را در عرصه های اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی سازمان دهند. اینک با توجه به موضوع مورد بحث این فصل، مبارزه متقابل این نیروها را در عرصه فرهنگ، مورد توضیح و تفسیر قرار میدهیم:

سیاست گزاری های فرهنگی و عملکرد سیاسی درین زمینه بخش عمدۀ از مبارزه سیاسی است. درک علمی نیروهای سیاسی از نظام کثیر مبتنی بر وحدت عناصر متضاد و بهم مرتبط فرهنکی و درجه صلابت و سیالیت هریک از این عناصر در برابر امر ضرور تغییر و تحول، همچنان اتخاذ روش های خردورزانه برخورد با این عناصر و بکاربرد و سوق آنان در مسیر دستیابی به اهداف تاکتیکی و دورنمایی شان، از اهمیت خارق العاده برخوردار است. هریک از نیروهای خردورز سیاسی با درنظرداشت مواضع و اهداف شان، عناصر اتکایی و استنادی خویش را تشخیص و از آن بمثابه بستر دستیابی به اهداف تاکتیکی و دورنمایی شان استفاده می نمایند؛ افزون بر آن این نیروها تلاش مینمایند سایر ارزشهای فرهنگی جامعه را در صورت امکان چنان تفسیر و تعبیر نمایند که مؤید و تقویت کننده اثر گذاری سیاسی آنان در ابعاد مختلف حیات اجتماعی ـ اقتصادی جامعه گردد. بطور مثال دین و مذهب یکی از زمینه های تبارز و معیار های سنجش ارزشهای فرهنگی است؛ هیچ فرآورده مادی و معنوی نمیتواند در یک جامعه سنتی و مذهبی ارزش فرهنگی کسب و مورد حمایت قرار گیرد که با اصول و ارزشهای دینی همان جامعه متضاد باشد. بنابرین نیروهای

سیاسی خردورز با درک این واقعیت اجتماعی تلاش می ورزند هم از اصول و ارزشهای دینی و مذهبی و هم از اندیشه ها و اهداف سیاسی شان تعابیر و تفاسیری را ارائه بدارند که آنها را مألوف همدیگر معرفی نموده و یا قسمی افاده و توضیح نمایند که حد اقل در تضاد و تقابل قرار نگیرند.

## 5 ـ اندیشه سیاسی مصالحه ملی و مسئله فرهنگ:

اندیشه سیاسی مصالحه ملی، اندیشه سیاسی خردورز ملی، ترقیخواهِ مبتنی بر فلسفه صلح است. این اندیشه به عینیت انتظام کثرت مبتنی بر وحدت اضداد معتقد بوده؛ حرکت، تغییر و تحول را ناشی از عمل و عکس العمل عناصر و روند های کثیر و متضاد اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی در نظام واحد اجتماعی دانسته با شناخت دقیق علمی از مختصات این عناصر و روند ها و جایگاه آنان در نظام اقتصادی ـ اجتماعی، محتوی و طرز برخورد و چگونگی روابط خویش را با آنها مشخص می سازد.

افغانستان در حال حاضر کشوریست سنتی، رو به توسعه و متاثر از بحران ناشی از جنگی که پیش از سه دهه آغاز گردیده و هم اکنون نیز ادامه دارد. این سه مشخصه بر تمامی ابعاد زندگی جامعه اعم از اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی اثر گذاشته اند. اندیشه سیاسی مصالحه ملی دستگاه افغانی تفکر سیاسی خردورز معطوف به وضع کنونی، رفع بحران و سوق جامعه بسوی ثبات و ترقی درین مرحلهٔ مبارزه سیاسی است و یا با افاده کلی میتوان گفت که اندیشهٔ سیاسی مصالحهٔ ملی ، دستگاه تفکر سیاسی افغانی گذار از فرهنگ جنگ به فرهنگ صلح است. پروسه گذار از فرهنگ جنگ به فرهنگ صلح، پروسه بلند مدت است. برای آغاز این پروسه قبل از همه لازم است درک دقیقی از مسایل ذیل تامین گردد:

ـ از نظام فرهنگی افغانی و عناصر متشکله مادی و معنوی این نظام؛

**ـ از چگونگی اثرات این عناصر بر همدیگر و در عین حال از اثرات آنان بر ذهن و روان افراد جامعه و در مجموع بر روان اجتماعی؛**

**ـ از انگیزه های محرک این اثرات ذهنی و روانی بر عملکرد افراد جامعه و حرکت های اجتماعی؛**

**ـ از عناصر و بخش هایی از فرهنگ مادی و معنوی افغانی که از آنان برای تحریک جنگ استفاده افزاری صورت می گیرد ؛**

**ـ همچنان درک عناصر و بخش های از فرهنگ مادی و معنوی افغانی که گرایش به صلح را تقویت کرده میتواند.**

**پرواضح است که عناصر و بخش های دوگانه فرهنگی مذکور (هم محرک جنگ و هم مشوق صلح) در معیارهای ارزشی فرهنگ افغانی ( دین و مذهب، زبان و ادبیات، علم و هنر، اقتصاد و معیشت ، مراحل و رویداد های تاریخی و مختصات جغرافیایی) وجود دارند که هریک از نیروهای طرفدار جنگ و حامی صلح بر بخش های مورد نظر خویش تکیه نموده و یا به تأسی از آنان مشروعیت تلاش و مبارزه شان را توجیه مینمایند. یعنی همانطوریکه اندیشه ها و نیروهای سیاسی محرک جنگ، تلاش مینمایند که با شناخت از برخی از عناصر و بخش های از فرهنگ مادی و معنوی مساعد، آن ها را در خدمت اهداف شان قرار داده و با استفاده از آنان ماشین جنگی مورد نظر شان را پوشش های فرینده فرهنگی بخشیده؛ آن را تمویل و به حرکت درآورند؛ اندیشه سیاسی مصالحه ملی و نیروهای سیاسی معتقد به این اندیشه نیز تلاش مینمایند تا با شناخت عناصر و بخش های مساعد از فرهنگ مادی و معنوی و معیارهای افغانی ارزشی آن، نه تنها آنها را در جهت تضعیف گرایشات جنگی و ارتجاعی و تقویت پروسه صلح و ترقی بکار گیرند؛ بلکه پوشش های فرهنگی اندیشه ها و نیروهای سیاسی متمایل به جنگ را نیز عقب زده نیات واقعی آنان را برملا سازد.**

اینک دین مقدس اسلام را که در حیات اجتماعی ما و از جمله در رابطه به جنگ و صلح از اهمیت استثنایی برخورداراست، در زمینه فوق بمثابه مثالی ؛ مورد بحث قرار میدهیم :

## دین اسلام بمثابه معیار ارزشی فرهنگ افغانی :

در جامعه سنتی ما، دین مقدس اسلام، دین قریب به اتفاق تمامی مردم ما را تشکیل داده اعتقادات آنانرا محتوا بخشیده و عمل شان را استقامت می دهد. در عین حال می باید تذکار نمود که آمیزه های از ارزشهای دینی با برخی از رسوم و باورهای بومی و حتی خرافی، بنیاد های اعتقادی اکثریت جامعه را که از سواد بی بهره و یا بهره کم دارند، تشکیل میدهند. درک اندک و ناقص از محتوی اصلی متون مقدس اسلامی در میان قشر سنتی مبلغین و مروجین آن، توآم با تعابیر و تفاسیر ناشی از محدوده های ذهنی، همچنان سؤاستفاده های افزاری سیاسی بوسیله حکام مستبد، ارتجاع و استعمار از اعتقادات دینی عوام، مشخصه جوامع سنتی، منجله جامعه افغانی است. بنابرین اندیشه های سیاسی خرد ورز نیز که رسالت و وظیفه تغییر و تحول جامعه را در برابر خویش قرار داده اند، نمیتوانند و نباید نسبت به اعتقادات فوق الذکر دینی مردم افغانستان بی توجه باشند. زیرا تغییر و تحول اجتماعی به مفهوم کامل آن تحقق نمی یابد تا ذهن انسان جامعه آماده پذیرش تغییر وتحول و تحقق آن نگردند. پروسه گذار از جامعه سنتی به جامعه توسعه یافته در حقیقت پروسه گذار فرهنگی - مادی و معنوی - است. خوشبختانه ارزش های اصیل دین مقدس اسلام (با تفکیک و تجرید نفوذ باورهای محلی و خرافی جوامع مختلف اسلامی و از جمله افغانی و تعابیر و تفاسیر غرض آلود توجیه به اهداف سیاسی ارتجاعی و استعماری) نه تنها مانع این گذار نمیگردد بلکه با احکام صریحی فرد مسلمان را مکلف به آموزش علم، آگاهی از قوانین طبیعی و تسخیر عرصه های آن بمنظور بهبود حیات اجتماعی - اقتصادی و غنای فرهنگی، انتظام حیات اجتماعی اقتصادی برمبنای اصول عدالت، رعایت اصل مشوره و ابراز رای در انتظام حیات اجتماعی، رعایت اصل اعتدال - به مفهوم نفی محافظه کاری و هم نفی تلاش ماجراجویانه

**جهت تازاندن پروسه ها ـ در همه امور و... نیز می سازد . با توجه به همین ارزشهای اصیل اسلامی، اندیشه سیاسی مصالحه ملی بمثابه دستگاه تفکر سیاسی افغانی، انتظام یافته و دیدگاه اسلامی «والصلح خیر» را بنیاد اعتقاد فلسفی خویش ( ر.ک: به فصل دوم این اثر ) قرار داده است. بنابرین این اندیشه از موضع «اعتدال» به آنچه «خیر» است می پردازد و از چنین موضعی علیه بنیادگرایی «راست و چپ» و علیه هر آنچه منبع «شر» است مبارزه مینماید. اندیشه مصالحه ملی در تعیین اهداف، انتخابِ شیوه ها و بکاربرد افزارِ دسترسی به این اهداف و توضیح و تفسیر هر یک از آنان به ارزشهای فوق الذکر توجه داشته است. افزون بر آن این اندیشه ماهیت ارتجاعی اهداف سیاسی نیروهای راست افراطی و سؤ استفاده آنان را مبتنی بر تعابیر و تفاسیر قرون وسطایی از دین مقدس اسلام و آمیزه های آن با باور های محلی قبیلوی و خرافی ارتجاعی، برملا ساخته در ارتقای درک سیاسی هموطنان مسلمان نقش خویش را ایفا مینماید. اندیشه سیاسی مصالحه ملی طرفدار تعمیل سیاست هایی است با عطف توجه به ارزشهای اصیل اسلامی؛ ولی با استفادهٔ افزاری از اسلام جهت بدست آوردن اهداف سیاسی کاملاً مخالف است. زیرا استفاده افزاری از دین ـ منجمله دین مقدس اسلام ـ آن را ماهیت سیاسی ـ ایدولوژیک بخشیده، خصلت فراایدولوژیک آن را زیر سوال برده، خواهی نخواهی ـ مانند تمام ایدولوژی های سیاسی ـ در میان مومنین انقطاب و صف بندی سیاسی را باعث میگردد. چنین برخوردی نمیتواند به نفع دین باشد. تجارب تاریخی بعد از رحلت پیامبر بزرگوار اسلام، انقطاب های متعدد اندیشوی و صفبندی های متقابل و حتی متضاد میان مسلمانان، ناشی از نقض اصل فراایدولوژیک بودن دین و درین مورد، نقض فراایدولوژیک بودن دین مقدس اسلام است. نمونه های«هفتگانه» و «هشت گانه»، «تنظیم های اسلامی» افغانستان و برخورد های خصمانه شان در برابر همدیگر، هم به مردم مسلمان افغانستان و هم به دین مقدس اسلام نتایج زیانباری را در قبال داشته است. نظام های سیاسی نامنهاد دینی ـ از جمله نظام های سیاسی نامهاد مانند «جمهوری اسلامی پاکستان»، «جمهوری اسلامی ایران» و ... در بهترین حالت آن (اگر لحظهٔ تصور شود که چنین حالتی وجود دارد) مخالفت های گسترده مردم را علیه**

خویش برانگیخته و برخواهد انگیخت. بنابرین مسجد می باید محل عبادات و تبلیغ و ترویج محسنات اخلاقی افراد جامعه باشد نه محل سیاست، این اصل، مسجد را به مرکز وفاق عبادی و اخلاقی مسلمانان - و نه مرکز نفاق سیاسی میان آنان - مبدل می سازد و جایگاه شایستۀ اجتماعی عالم دینی را به مثابه شخصیت مبلغ و مروج عبادات و اخلاقیات، مشخص ساخته، معنویت و محبوبیت می بخشد و آنان را از شخصیت های سیاسی - که همیشه و هم زمان، هم طرفداری ها را در حمایت و هم مخالفت ها را بر ضد مواضع سیاسی خویش بر می انگیزند - تفکیک مینماید. پس اندیشه سیاسی مصالحه ملی همچنانکه با بی توجه بودن سیاست نسبت به دین و یا ضد دینی ساختن سیاست مخالف است، با سیاسی ساختن دین و استفاده افزاری از دین بخاطر بدست آوردن اهداف سیاسی، نیز مخالفت جدی دارد. رعایت این اصل را در پروسه عملی تحقق مصالحه ملی، بمثابه سیاست رسمی دولت جمهور افغانستان طی سالهای 1365 - 1371 خورشیدی، مورد بحث قرار میدهیم.

با توجه به اصول فوق الذکر و اوضاع جاری کشور (وضعیت بحرانی ناشی از تداوم جنگ و مداخلات خارجی علیه جمهوری افغانستان تحت پوشش های اسلامی) سیاست های عملی اتخاذ شده مبتنی بر اندیشه سیاسی مصالحه ملی، در رابطه به دین مقدس اسلام نه تنها به ارزشهای اصیل دین مقدس اسلام و رعایت آن در نظام حقوقی کشور؛ تعیین اهداف و عملکرد سیاسی حزب و دولت توجه معطوف میداشت بلکه اتخاذ و تعمیل این توجه، خود عینیتی را تدارک می دید که تبلیغات خصمانۀ خلاف واقعیت علیه جمهوری افغانستان و حزب وطن - که با سؤاستفاده از اعتقادات دینی و مذهبی مردم صورت می گرفت - فاقد پشتوانه گردد و در عین حال سؤ نیات مراکز سازماندهی تبلیغات متذکره را در استفاده افزاری از دین مقدس اسلام به منظور اهداف سیاسی شان نیز برملا سازد.

طبق احصائیه های ناتکمیل دولتی در سال 1367، در افغانستان 32000 مسجد، 500 تکیه خانه و 14000 باب اماکن متبرکه اسلامی و از250 تا 300 هزار عالم دینی و روحانی وجود داشته

**است (1). این ارقام و اثرمندی معنوی آن روی جامعه اسلامی ما، خود میتواند مؤید حقایقی فوق الذکر باشد.**

**نگاه گذرا به حضور و فعالیت ح. د. خ. ا در صحنهٔ سیاسی کشور و استمداد رهبران این حزب از ایدیولوژی معینی، حقانیت این نتیجه گیری را بـه خـوبی تائید مینماید که در گزارش کمیته مـرکزی ح. د. خ. ا به کنگره دوم این حزب؛ گفته شد: «حزب همچنان مؤظف بود نقش و اهمیت دین مقدس اسلام را بیشتر از آنچه در نظر گرفته بود در نظر میگرفت و درست به همین جهت ح. د. خ. ا مجبور شد در ادوار بعدی فعالیت خود از این ناحیه بهای گرانی بپردازد» (2)**

**افزون بر آن تجاوز نظامی اتحاد شوروی بر افغانستان نه تنها وسیله یی را برای دول همسایه و برخی دولت ها و قدرت های دیگر از جمله ایالات متحده امریکا و بعضی متحدین آن مساعد نمود تا در امور افغانستان مداخلات شانرا تشدید نمایند؛ بلکه برای اپوزسیون افغانی نیز امکان عینی داد تا انگیزه های نیرومند ملی و مذهبی راعلیه این تجاوز بکار گرفته و آنان را به منظور دست یابی به اهداف نظامی و سیاسی شان مورد استفاده قرار داده و به پشتوانه نیرومند و انگیزندهٔ تبلیغاتی خویش مبدل نمایند.**

**با استفاده از مسایل فوق، طیف های مختلف اپوزسیون دولتی، جنگ خویش را که قبلاً علیه رژیم محمد داوود آغاز نموده بودند، علیه ح. د. خ. ا و دولت جمهوری دموکراتیک افغانستان، پوشش دینی داده، آنرا «جهاد مقدس» خواندند، با آنکه رهبران اپوزسیون به ماهیت و اهداف «جهاد مقدس» صادق نبودند. آنها صرف اهداف قدرت طلبانه و عطش ثروت اندوزی شان را با این پوشش مقدس، مستور میداشتند.**
**این حقیقت اگرچه درجریان جنگ اپوزسیون با دولت جمهوری افغانستان و برخوردهای خونین درونی میان تنظیمی در آن وقت، همچنان با موجودیت حساب های بانکی شان، بخوبی آشکار بود، ولی بعد از کودتای 1992، انتقال قدرت به «مجاهدین»، تداوم جنگ های ذات البینی میان آنان بخاطر حفظ، تحکیم و یا بدست آوردن قدرت، همچنان همکاری اکثریت آنان با ایالات متحده امریکا و سایر دول عضو**

**پیمان نظامی اتلانتیک شمالی (ناتو) در سقوط «طالبان» و در پروسه «مبارزه علیه تروریزم» و برملا شدن ثروت های قارونی آنان، به مرور زمان رسوایی این «رهبران» به اندازۀ بالا گرفت که حتی خود سران تنظیم ها به تکرار درین زمینه، مجبور به اعتراف گردیدند. ازجمله آیت الله محمد آصف محسنی رهبر حرکت اسلامی خود چنین اعتراف مینمایند: «ما رهبران، کشور را به کام آتش و خون فرو بردیم، مشکل افغانستان یک مشکلۀ ریاضی بود. یک صندلی ریاست جمهوری وجود داشت و ما میخواستیم، یک، در عین زمان پانزده باشد و آن تقسیم شدن به پانزده را نمی پذیرفت و فریاد میزد که ممکن نیست و ما مُصر بودیم و اصرار ما بانی تشدید جنگ و خونریزی بود.»(3)**

**همچنان به این اعتراف توجه نمائید: «در طول14 سال حکومت، کمونیست ها یک سوزن ملت و دولت را چور نگردند، ولی ما مجاهدین در ظرف یک سال، یک سوزن برای دولت و مردم باقی نگذاشتیم» (4). تعمیرات سربه فلک کشیده کنونی آنان در شهر کابل و سایر شهرهای افغانستان، افشای لست کسانی که از کارمندان سی. آی. ای بسته های دالر بدست آورده اند (به مثابه یک نمونه کوچک، به مضمون منتشره در سایت پیام وطن مراجعه شود. باور قطعی اینست که از این افشأ گری ها در آینده که ثبت تاریخ میگردد، کم نخواهد بود)، گدایی قدرت از رهبران اتحاد شوروی آن وقت حین سفرهیئت مجاهدین به رهبری برهان الدین ربانی به مسکو در ماه عقرب 1370 (در مقاله اول: اسناد و شواهد تازه، از نگارنده این سطور، منتشره سایت پیام وطن مراجعه شود)، همچنان حضور فعال آنان و یا نمایندگان شان در مقامات نظام کنونی دولتی (به استثنای گلبدین حکمتیار که او را بنابر وابستگی بسیار عمیق اش با آی. اس. آی پاکستان، این سازمان جهنمی بمثابه ریزرف آینده برای تعمیل اهداف ضد افغانی اش نگهداشته است)، چگونگی اعتقاد آنان را به اصل «جهاد اسلامی» مورد ادعای شان ، بخوبی نشان میدهد.**

**بادر نظرداشت حقایق فوق بود که دوکتور نجیب الله مبتنی بر فهم غنی یی که از اساسات دین مقدس اسلام (5) داشتند، سیاست**

مصالحه ملی را اعلام نمودند. دین مبین اسلام «دین اعتدال» است، باتوجه به این واقعیت ایشان سیاست مصالحۀ ملی را بر همین اصل اسلامی اساسمند ساختند، دوکتور نجیب الله بارها و به تکرار این حقیقت را اظهار نموده است. او باری در جلسه وسیع علما و روحانیون، آنان را مخاطب نموده چنین گفت: «سرچشمۀ مصالحۀ ملی دین مقدس اسلام است.»(6) همچنان دوکتور نجیب الله طی گزارش اساسی کمیته مرکزی ح. د. خ. ا به دومین کنگره حزب چنین گفتند: «در پروسه تدوین سیستم نظریات حزب در بارۀ سیاست مصالحۀ ملی، حزب قبل از همه به تفکر ملی و وطندوستانه، معتقدات مذهبی، رسوم و عنعنات مردم افغانستان و تجارب بیش از سه سال تحقق مصالحه ملی اتکا داشت. البته ما به تجارب سایر کشورهای جهان نیز ارزش قایل می باشیم و از نظریات مفید متفکرین و دانشمندان بزرگ جهان بدون تعصب و همچنان بدون برخورد تعبدی مطابق به شرایط خاص کشور خود برای غنای اندیشوی حزب مبتنی بر مصالحه ملی و منافع علیای کشور، استفاده مینمائیم.» (7).

دوکتور نجیب الله متکی به باور فوق، حتی زمانیکه در رأس حزب و قدرت دولتی نیز قرار نداشت، مسئله خروج قطعات نظامی اتحاد شوروی را با شجاعت و غرور ملی ابراز و از لحظۀ که مسولیت فوق را پذیرفت، گاهی هم این هدف ملی و اسلامی را از نظر دور نداشت.

اکنون بهتر است پاسخ به این سوال راتدقیق نمائیم که: اگر «سرچشمه سیاست مصالحه ملی، دین مقدس اسلام است»، می باید این گرایش در تمام عرصه های این سیاست و اقدامات مبتنی بر آن، متجلا باشد ؟. مسئله را پیگیری مینمائیم:

برای دستیابی به مأمول فوق، پایه های حقوقی تسوید و تصویب گردید، تا رعایت آن به مکلفیت مجموع جامعه منجمله سیستم سیاسی و ارگانهای قدرت و اداره دولتی شامل آن و تمام اتباع جمهوری افغانستان مبدل شود، عدم رعایت آن نقض قانون تلقی و مستوجب مجازات گردد. دوکتور نجیب الله طی بیانیۀ خطاب به اعضای شورای ملی افغانستان به تاریخ 3 میزان 1370؛ درین زمینه چنین گفتند:

**«برای اینکه پایه های حقوقی و تقنینی سیاست مصالحۀ ملی تحکیم یابد، به تعداد ۵۱ برنامه قانون، ۶۲ فرمان و ۸۵ مقرره نافذ گردیده است»(8). برای تعمیل این مبانی حقوقی، ساختار های اجرایی و ناظر ایجاد و این ساختار ها عملاً به فعالیت آغاز نمودند.**

**بزرگترین اقدام تاریخی، ملی و اسلامی دوکتور نجیب الله اخراج نیروهای نظامی اتحاد شوروی بود که بر اساس توافقات ژینو، آنرا با وجود نقض خشن توافقات مذکور بوسیله پاکستان (درموضع یک طرف امضا کننده) و ایالات متحده امریکا (بحیث یک طرف تضمین کننده)، بطور یکجانبه عملی و روز خروج آخرین سرباز شوروی از افغانستان (1367) را «روز نجات ملی» خواند و داخل تقویم افغانی ساخت و رخصتی عمومی اعلان نمود.**

**جهت ایجاد پایه های حقوقی مصالحۀ ملی، قانون اساسی جدید افغانستان تسوید و آنرا لویه جرگه مؤرخ نهم قوس ۱۳۶۶ بحیث بزرگترین وثیقه ملی تصویب و لویه جرگه مؤرخ ۷ ـ ۸ جوزای ۱۳۶۹ تعدیل نمود. مصوبه لویه جرگه برای تصویب این قانون، « ... پیروی از اساسات دین مقدس اسلام ...» را یکی از اهداف تصویب و تعدیل این قانون خوانده است. افزون بر آن درمتن قانون آساسی مذکور درین زمینه، آمده است:**

**«مادۀ اول: جمهوری افغانستان دولت مستقل و واحد، غیر قابل تجزیه و <u>اسلامی</u> بوده، برتمام قلمرو خود دارای حاکمیت میباشد....»**

**«مادۀ دوم: دین افغانستان <u>دین مقدس اسلام است</u>. در جمهوری افغانستان هیچ قانون نمیتواند <u>متناقض اساسات دین مقدس اسلام</u> و دیگر ارزشهای مندرج این قانون اساسی باشد.»**

**«مادۀ نهم: نشان دولتی جمهوری افغانستان دارای تصویر آفتاب در حال طلوع، <u>مهراب و منبر</u> در متن سبز محاط با خوشۀ گندم و فیتۀ دارای سه رنگ سیاه، سرخ و سبز میباشد.»**

**«مادهٔ نزدهم: ملکیت در جمهوری افغانستان به اشکال دولتی، مختلط، کوپراتیفی، اوقاف، خصوصی، شخصی و ملکیت سازمانهای سیاسی و اجتماعی وجود دارد. ملکیت از تعرض مصؤن است. دولت از تمام ملکیت های قانونی حمایت میکند.»**

**در رابطه به مادهٔ فوق الذکر قانون اساسی ، قابل تذکار است که دولت جمهوری افغانستان ساحه زمین های وقفی را محدود نمی ساخت. بر مبنای همین اصل است که دوکتور نجیب الله در دومین اجلاس کمسیون مصالحه ملی ـ مؤرخ 6 سرطان 1366- در ضمن صحبت بر سیاست جدید حزب در رابطه به برخی انواع مالکیت بر زمین، چنین گفتند: « ... در مشی حزب و دولت مراعات اساسات دین مقدس اسلام، عنعنات و عادات مردم انعکاس روشن و دقیقی یافته اند. مثلاً زمین های وقفی تحت محدودیت قرار نمی گیرند...» (9)**

**«مادهٔ بیست و نهم: حق وراثت ملکیت طبق شریعت اسلام توسط قانون تضمین میگردد.»**

**«مادهٔ چهلم: در جمهوری افغانستان آزادی اجرای مناسک دینی و مذهبی برای تمام مسلمانان تضمین میگردد. پیروان سایر ادیان در اجرای مراسم مذهبی شان آزاد اند. هیچ شخص نمیتواند بمنظور تبلیغات ضدملی، ضد مردمی، ایجاد دشمنی و ارتکاب سایر اعمال خلاف منافع جمهوری افغانستان از دین سؤ استفاده کند.»**

**در مادهٔ شصت و پنجم قانون اساسی مورد بحث، «لویه جرگه عالیترین مظهر ارادهٔ مردم افغانستان» خوانده شده و در مادهٔ شصت و ششم آن، این نهاد سنتی افغانی از لحاظ ترکیب و شیوه انتخاب و انتصاب اعضای آن، متحول و با خواسته های زمان مطابقت داده شده است. بند نهم این ماده به رئیس جمهور صلاحیت داده است «حد اکثر پنجاه نفر از جمله شخصیت های سیاسی، علمی، فرهنگی، اجتماعی و روحانی» را برای شرکت در لویه جرگه معرفی نمایند. برعلاوه شخصیت های روحانی متذکره علمای علوم اسلامی وروحانیون ذیل در لویه جرگه عضویت دارند:**

**ـ دانشمندان علوم اسلامی که شامل شخصیت های «علمی» ردیف فوق میگردند.**

**ـ شخصیت های مذهبی یی که در ترکیب شورای ملی شامل اند.**

**ـ آنهائیکه در ترکیب نمایندگان انتخابی هر ولایت با رای گیری عمومی، مساوی، آزاد، سری و مستقیم انتخاب میگردند.**

**ـ آنهائیکه در ترکیب شورای وزیران، قاضی القضات و معاونان او و روسای شوراهای ولایتی شامل اند،**

**«مادهٔ هفتاد و سوم: هرتبعهٔ مسلمان جمهوری افغانستان که سن 40 سالگی را تکمیل کرده و خود و همسر وی از والدین افغان متولد و از حقوق مدنی و سیاسی برخوردار باشند، بحیث رئیس جمهور انتخاب شده میتوانند.»**

**«مادهٔ هفتاد و چهارم: رئیس جمهور بعد از انتخاب در لویه جرگه، حلف آتی را بجا می آورد: «بنام خداوند بزرگ سوگند یاد مینمایم که اساسات دین مقدس اسلام را حمایت، قانون اساسی را رعایت و از تطبیق آن مواظبت نموده از استقلال، حاکمیت ملی و تمامیت ارضی افغانستان حراست کنم.**

**حقوق و آزادی های افراد را حفاظت نمایم و تمام مساعی خود را بخاطر تامین عدالت اجتماعی، سعادت مردم، تحکیم صلح و ترقی کشور به کار برم.»**

**«مادهٔ صد و سی و پنجم : جمهوری افغانستان خواهان بر قراری و تحکیم مناسبات دوستانه با همه کشورها بخصوص کشورهای همجوار و اسلامی بدون در نظرداشت نظام سیاسی، اجتماعی و اقتصادی آنها مبنی بر اصول تصاوی حقوق، احترام متقابل به استقلال، حاکمیت ملی، تمامیت ارضی، عدم مداخله در امور داخلی همدیگر، عدم توسل به زور، تهدید و یا قوه، تقبیح همه اشکال مداخله و تجاوز،**

**اجرای صادقانۀ تعهدات بین المللی مطابق به اصول و موازین قبول شدۀ حقوق بین المللی می باشد» (10).**

**متن مرامنامۀ حزب وطن که در کنگرۀ دوم حزب (سرطان 1369) تصویب گردید، با چنین جمله یی آغاز میشود : «وطن محبوب ما افغانستان کشور واحد، مستقل، اسلامی، دارای تاریخ کهن، مردم با شهامت و سنن پسندیده است». افزون بر آن در همین متن قبل از توضح وظایف حزب در عرصه های خاص، در مورد مطابقت تمام محتویات مرامنامه با احکام دین مقدس اسلام ؛چنین میخوانیم: «... حزب وطن ...مرامنامه ذیل را که با احکام دین مقدس اسلام، قانون اساسی، ارزشها و مفاخر ملی و رسالت افغانی مطابقت دارد، اعلام مینماید و تمام اعضای خود و همه مردم افغانستان را برای تحقق این اهداف و وظایف فرا میخواند.»**

**در «عرصۀ سیاسی» این مرامنامه؛ میخوانیم که: «مصالحۀ ملی مشی استراتیژیک و معرف طرز تفکرحزب وطن است. حزب اهداف مصالحه ملی را در همه عرصه های سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی در نظر داشته، محتوای آنرا بر مبنای معتقدات اسلامی، وطندوستی و سنن پسندیدۀ مردم و تجارب سیاست عملی، انکشاف و تعمیم میدهد».**

**همچنان در عرصۀ فرهنگی این مرامنامه قید گردیده که : «حزب وطن ... در راه ایجاد سیستم معارف عمومی و امحای بیسوادی در مطابقت با احکام دین مبین اسلام و سنن مردم و نظرداشت مقتضیات اعتلای کشور مبارزه میکند».**

**در عرصۀ سیاست خارجی مرامنامۀ مورد بحث، یکی از اهداف سیاست خارجی حزب وطن چنین مشخص گردیده است که: «تامین، گسترش و تحکیم مناسبات حسنه و همکاری های متقابلاً مفید کشور با تمام دول جهان بخصوص با کشور های همسایه، اسلامی و غیر منسلک به اساس اصول احترام به استقلال، حاکمیت ملی، تمامیت**

**ارضی، همزیستی مسالمت آمیز و عدم مداخله در امور همدیگر». (11)**

**همچنان در اساسنامه جدید حزب در حالیکه عضویت افغانهای پیرو سایر ادیان در حزب را نفی نه نموده برای اتباع مسلمان جمهوری افغانستان «پابندی به دین مقدس اسلام و سنن پسندیده مردم» را قید نموده است. دوکتورنجیب الله در کنگره دوم حزب درین زمینه چنین تاکید نمودند: «... در طرح جدید [هدف از طرح اساسنامه است که در همین کنگره تصویب شد ـ ودان]، آنعده از اتباع جمهوری افغانستان میتوانند عضویت حزب را حاصل نمایند که دارای اهلیت حقوقی بوده، در جهت اهداف عالی حزب مبارزه نموده و به دین مقدس اسلام و سنن پسندیده مردم ما پابند باشند. البته این اصل منافی عضویت پیروان سایر ادیان نیز نمیگردد.» (12)**

**ادارات دولتی، احزاب، سازمان های اجتماعی و هریک از آتباع کشور مکلف بودند تمام محتویات قانون اساسی منجمله ارزشهای اسلامی فوق الذکر را رعایت نمایند، طبیعی است که تخلف از آن، عدول از قانون و جرم تلقی میگردید. همچنان اساسنامه و مرامنامه حزب وطن نیز، کار و مبارزه اعضای حزب را سمت داده حقوق و مکلفیت های آنان را معین مینمود، عدم رعایت آن عدول از پرنسیپ های قبول شده حزبی تلقی و مستوجب مجازات بود.**

## یادداشت های فصل هفتم:

1 - مراجعه شود به بیانیهٔ دوکتور نجیب الله در گردهمایی بین المللی اسلامی به مناسبت بزرگداشت از میلاد مسعود پیامبر اسلام، حضرت محمد مصطفی (ص)، اول عقرب1367، برگرفته از مجموعهٔ استراتیژی حزب وطن : دید گاه ها و مواضع ، صفحه 29.

2 - گزارش مذکور، برگرفته از مجموعهٔ: برخی از بیانیه های دوکتور نجیب الله در رابطه به مشی مصالحه ملی، نشر شده به مناسبت سومین سالگرد شهادت شان ، صفحه 121.

3 - عبدالغفور آرزو، مجموعه مقالات تحت عنوان : چگونگی هویت ملی در افغانستان، چاپ سال 1361، محل چاپ تهران، مقالهٔ: عبور از ترنم های تل شده، صفحه 132.

4 - ستر جنرال محمد نبی عظیمی، با نقل از سخنرانی مولوی عبدالباقی ترکستانی (یکی از چهره های معروف جهادی در شمال افغانستان) در تلویزیون مزار شریف در سال 1373، برگرفته از اردو و سیاست در سه دههٔ اخیر افغانستان، چاپ دوم صفحه 620.

5 - به اساس نوشتهٔ خواهر دوکتور نجیب الله (صالحه نیک ابراهیم خیل) شهید نجیب الله کلام الله مجید را با تفسیر آن حفظ نموده و اکثر متون معتبر اسلامی را خوانده بودند. برای معلومات مزید رجوع شود به نوشته مذکور، مجموعه «وطن یا کفن» از نورالبشر نوید، صفحه 207.

6 - بیانیهٔ دوکتور نجیب الله در جلسهٔ وسیع علما و روحانیون افغانستان مؤرخ دهم حوت 1366، مؤخذ دوم، صفحه 57.

7 - گزارش مذکور، مؤخذ دوم، صفحه 158.

8 ـ دوکتور نجیب الله، مؤخذ دوم ، صفحه 254 .

9 - بیانیهٔ مذکور، مؤخذ دوم ، صفحه 6.

10 - برگرفته از متن قانون اساسی مورد بحت، مؤخذ دوم، صفحات 292 - 316. تکیه روی کلمات از نگارندهٔ این مقاله است.

11- تمام نقل قولها از مرامنامهٔ حزب وطن ، منتشره در مؤخذ دوم ، صفحات 317 - 326 گرفته شده است .

12 - بیانیهٔ اساسی مذکور، مؤخذ دوم ؛ صفحه 53.

# فصل هشتم

# مصالحۀ ملی و مسایل دفاعی ـ امنیتی

اندیشۀ سیاسی مصالحۀ ملی بنابر ماهیت خویش موضع دفاع بلند مدت از تامین، تحکیم و گسترش صلح و تقویت محمل های آنرا در تمام ابعاد زندگی اجتماعی ـ اقتصادی داشته و بمثابه اندیشه متضمن امنیت این محتوی و محمل های آن، سیاست ها و عمل نهادهای سیاسی را سمت داده و در تقابل با گرایش های اندیشه یی ـ سیاسی جنگ طلبانه و محمل های این گرایش،استقامت میبخشد. بنابرین اندیشۀ سیاسی مصالحۀ ملی، مانند تمام اندیشه های سیاسی دیگر جانبدار، رزم آرأ و رزمنده است. با چنین دیدی، در این بخش، اهداف دفاعی و امنیتی این اندیشه، افزار دستیابی به این اهداف و طرق بکاربرد این افزار را اندکی توضیح مینمائیم. این توضیحات کاملاً با توضیح و تشریح شناخت علمی ابعاد جنگ (بدترین شکل تبارز معضله افغانستان) همچنان علل و انگیزه های بروز این ابعاد و مبتنی برآن توضیح اقدامات جهت رفع این علل و انگیزه ها و ختم جنگ، مرتبط است. بنابرین :

جنگ در افغانستان دو بُعد دارد. بُعد داخلی و بُعد خارجی. علل اصلی و ریشه یی جنگ در خود افغانستان، در بُعد داخلی معضله افغانستان (مناسبات و ساختار اجتماعی ـ اقتصادی عقب نگهداشته شده و در موقعیت جغرافیایی ـ استراتژیک آن) نهفته است.

به همین ملحوظ جنگ شکل نهایی تبارز معضله افغانی به بدترین شکل آن محسوب میگردید و میگردد و ریشه در بُعد داخلی معضله دارد. منطقی است که علل جنگ را نه صرفاً درحیطه انگیزه

های تبلیغاتی ـ سیاسی آن، بلکه درعرصه های مختلف معضله افغانی نیز جستجو، تشخیص و برجسته ساخت.

عمده ترین عوامل ریشه یی جنگ در عقب ماندگی شدید اجتماعی ـ اقتصادی افغانستان نهفته است. که این عقب ماندگی مُهر و نشان خود را در تمام عرصه های مناسبات و ساختار های اجتماعی، اقتصادی، سیاسی، فرهنگی و در مجموع زندگی مادی و معنوی جامعه و مهمتر از همه در ذهن و روان انسان جامعه، بجا گذاشته است. احزاب، تنظیم ها، سازمانها و سایر گروه ها و شخصیت های انفرادی افغانی دخیل (مستقیم یا غیر مستقیم) در جنگ، محصول همین جامعه و تضاد های درونی آن اند، که گزینش شیوه های عملکرد شان درمقابله باهم(استفاده از اسلحه گرم)، نیز منشه درعقبماندگی مناسبا ت و ساختارهای اجتماعی و اقتصادی و روان اجتماعی ناشی از آن دارد.

جنگِ سالهای اخیر در افغانستان، نه صرفاً کنش ها و اقدامات ستیزه جویانه دولت های افغانستان و اپوزیسیون مسلح آنها را در مقابله باهم، بلکه کنش ها و اقدامات ستیزه جویانه متقابل میان لایه های مختلف قدرت در درون دولت ها و همچنان طیف های مختلف اپوزسیون آنان را در برابر هم نیز احتوا مینمود و مینماید. کودتاهای مکرر نظامی بخش های از حاکمیت های دولتی علیه بخش های دیگر و برخوردهای دوامدار و گسترده مسلحانه میان تنظیمی «تنطیم های جهادی» ـ چه در مواضع اپوزسیون و چه در قدرت دولتی ـ خود مؤید این کنش های ستیزه جویانه اند.

عمده ترین انگیزه محرک بُعد خارجی جنگ، موقعیت حساس «جیواستراتژیک» افغانستان در عرصه های سیاسی، نظامی و اخیراً اقتصادی است، که توجه دول همسایه، قدرت های منطقوی و جهانکشایان بزرگ را بخود جلب نموده است. علل تداوم و پیچیدگی جنگ کنونی افغانستان چه در شرایط تسلط جنگ سرد و چه بعد از آن نیز، بنابر مداخلات ناشی از دلچسپی های سیاسی، نظامی و اقتصادی دول خارجی، معطوف به همین واقعیت بوده و است.

عاملین بُعد خارجی جنگ کنونی، با تشخیص علل و انگیزه های ُبعد داخلی، روی آن سرمایه گذاری نمودند و آنانرا رشد و گسترش دادند و عمق بخشیدند. طبیعی است که این همه را هریک از کشورهای دخیل خارجی، در شرایط و اوضاع مختلف، تحت ساترهای مختلفِ مخملی و عوام پسندانۀ ( جهاد مقدس، مبارزه علیه تروریزم، تمایلات و گرایشات تباری، مذهبی، زبانی، سمتی و ... ) پوشانیدند و از همان ابتدا در خدمت دستیابی به اهداف سیاسی، نظامی و اقتصادی خویش قرار دادند. تداوم، گسترش و تعمیق تدریجی این مسئله، باعث گردید که بُعد داخلی جنگ در مقابل بُعد خارجی آن، کمرنگ و بُعد خارجی هرچه برجسته و تعیین کننده به نظر آید.

در بِعد خارجی معضله افغانستان می باید مجموع اقدامات دول خارجی دخیل در قضایای افغانستان را در نظرگرفت که هریک بنابر دلچسپی های خاص خویش یکی یا گروهی از طرفین داخلی جنگ ـ این محصول جامعه عقبمانده ـ را در مقابله با طرف یا طرف های دیگر، در خدمت خویش قرار داده بودند و قرار داده اند. بدین ملحوظ؛ مفهوم است که ختم جنگ و دست یابی به صلح عادلانه و پایدار، بدون حل کامل«معضله افغانستان» در ابعاد داخلی و خارجی آن ـ با در نظرداشت طرف های متعدد این ابعاد ـ ممکن و میسر نیست و می باید آن را در همین گستره در نظر داشت. این گستردگی است که حل کامل معضله افغانستان را هرچه بیشتر پیچیده، مغلق و از لحاظ زمانی دراز مدت ساخته است.

در عین حال باید توجه نمود، همانطوریکه جنگ نمی تواند یک طرف داشته باشد، راه رسیدن به صلح نیز جاده یک طرفه نیست. در چنین شرایطی گرایش نیروهای متقابل داخلی از «فرهنگ جنگ» بسوی «فرهنگ صلح»، با درجه رشد شعور سیاسی و اجتماعی رهبران و فعالین این نیروها و درجه استقلالیت شان از فکتور های مؤثر در بُعد خارجی جنگ، تناسب مستقیم دارد. بنابرین برای تحقیق پیرامون مسئله صلح، اقدامات و تدابیر طرفهای اصلی جنگ، طیف ها و لایه های درونی این طرف ها و حتی موضعگیری های شخصیت های مؤثر در میان آنان را می باید با همین معیار ها مورد سنجش قرار داد.

با عطف توجه به این مشخصه، مبتنی بر اندیشۀ سیاسی مصالحۀ ملی، سیاست مصالحه ملی بمثابه وسیلۀ دستیابی به این مأمول (گذار از«فرهنگ جنگ» به «فرهنگ صلح»)، سیاست یک طرف اصلی منازعه تحت رهبری دوکتور نجیب الله طی سالهای 1365 - 1371خورشیدی بود که در نتیجه تداوم مبارزۀ حاد درونی این طرف ـ علیه سنت گراهای عقب مانده یی که زیر پوشش «مبارزه آشتی ناپذیر طبقاتی» تداوم حضور شان را در قدرت در نظر داشتند ـ در یک مقطع معین زمانی، زمینۀ طرح یافت و به تدریج به سیاست مسلط و رسمی این طرف تبدیل و با در نظرداشت اهداف دورنمایی خویش در عرصه دفاعی و امنیتی؛ دستیابی به اهداف ذیل را در برابر خویش قرار داد:

۱ ـ قطع جنگ و بر«قراری صلح» با توسل به طرق سیاسی، به مثابۀ گام اول .

۲ ـ تنظیم و تعمیل دوکتورین نظامی ـ دفاعی معطوف به تقویت پروسه صلح و مهار نمودن نیروی قهارجنگ و در نهایت تأمین امکانات مطمین برای «حفظ صلح».

۳ ـ باز سازی تمام عرصه های مناسبات اقتصادی ـ اجتماعی متاثر و یا ناشی از تداوم جنگ، بوسیلۀ تنظیم و تعمیل مبانی حقوقی، تاسیس ساختار های سیاسی، اقتصادی و اجتماعی مألوف به رفع مبانی و ساختارهای محرک جنگ، همچنان محوه اثرات اقتصادی، اجتماعی، سیاسی، فرهنگی و روانی جنگ و تقویت، تعمیق و گسترش پروسه «اعمار صلح».

پروسه دست یابی به اهداف سه گانه فوق زمانی ممکن بود که جوانب اصلی بُعد داخلی جنگ و یا هم نیروهای درخُوَر محاسبه در میان آنان، سطَح بلند فرهنگ و استقلالیت سیاسی معطوف به منافع ملی را جهت آمادگی همزمان برای شرکت در پروسه صلح تبارز میدادند. ولی متأسفانه در افغانستان بنابر دلایل متعدد، چنین امر ممکن نگردید.

بادرنظرداشت چنین وضعیت، اهداف مطروحۀ سه گانه سیاست مصالحۀ ملی (که در فوق تذکار یافت) بوسیله یک طرف بُعد داخلی جنگ (دولت جمهوری افغانستان تحت رهبری رئیس جمهور دوکتور نجیب الله) همزمان، موازی و مرتبط باهم، مورد اجرا قرار داده شد. چنین برخورد بخاطری صورت گرفت تا از یک طرف حقانیت و درستی سیاست مصالحه ملی را برای ذهنیت های عامه داخلی و جهانی قابل لمس سازد و از طرف دیگر جوانب متقابل در جنگ را هم تحت فشار اعلام و تعمیل این سیاست و هم تحت فشار ذهنیت های عامه، به آن وادار نماید که صداقت مطرح کنندگان آنرا باور نموده و سیاست مصالحه ملی را «شعار های فریبندۀ میان تهی» و یا در بهترین حالت «برخورد تاکتیکی» تلقی نه نمایند. این شیوه برخورد توانست هم در داخل افغانستان، هم در میان افغانهای مهاجر و هم در عرصۀ بین المللی، منجمله در سازمان ملل متحد، نتایج ملموس مثبت را در حمایت از خویش به بار آورد.

بنابرین مدافعین سیاست مصالحه ملی در ح. د. خ. ا و بعد در حزب وطن، نیروی بالنده و مصمم سیاسی، تحت رهبری دوکتور نجیب الله بودند که با تبارز سطح بلند فرهنگ سیاسی، تعهد به منافع ملی و آزاد از امر و نهی عاملین بُعد خارجی معضله افغانستان، در تفاهم با جامعۀ بین المللی (که سازمان ملل مسئولیت انسجام آنرا پذیرفته بود) حل کامل سیاسی معضله افغانستان را بطور علمی مطرح و آنرا گام به گام و در جریان مبارزه حاد، عمق و گسترش و غنا بخشیده و زمینه های نفوذ و اعتبار آن را در بین جامعه، در میان اپوزسیون و در عرصه بین المللی، به تدریج، ترویج و تقویت نمودند. دوکتور نجیب الله معتقد بود که: «وظیفۀ نیروهای سالم ملی در شرایط حساس کنونی نه انتظار پسیف برای شرایط مطلوب، بلکه فعالیت پر تحرک در جهت ایجاد چنین شرایط می باشد»(1) . بنیاد گذار و رهبر حزب وطن بارها تاکید مینمود که اگر نیروهای جنگ طلب تلاش مینمایند تا بر ما جنگ را تحمیل کنند، ما تلاش مینمائیم و باور ما اینست که میتوانیم و چرا نتوانیم که صلح را بر آنان تحمیل نمائیم. تحمیل صلح بر نیروهای جنگ طلب، خود جانبدار بودن اندیشه سیاسی مصالحه ملی را مؤید است. این

جانبداری و مبارزه فعال جهت دستیابی به اهداف سه گانه فوق؛ چنین انکشاف نمود:

## 1 ـ موضیعگیریها وانکشـافات در زمینه حـل مسئلۀ مربوط به جنگ و صلح در افغانستان

حزب دموکراتیک خلق افغانستان که یک طرف اصلی جنگ و بعد ها نیروی عمده در این طرف را تشکیل میداد، در مراحل مختلفِ بعد از احراز قدرت، برخورد همسانِ رسمی با مسئله «جنگ و صلح» نداشت. این حزب در مرحله اولِ بعد از گرفتن قدرت دولتی (هفتم ثور 1357 ـ ششم جدی1358خورشیدی)، با اعتقاد به ایدولوژی طبقاتی و قبول «اصل آشتی ناپذیری طبقات متخاصم»، حل نظامی معضلۀ افغانستان را (در هردو بُعد: داخلی و خارجی آن) مطلق تصور و بر آن پافشاری مینمود. در مرحلۀ بعدی (ششم جدی 1358- 14 ثور 1365 خورشیدی) حل نظامی، منحصر به بُعد داخلی معضله بر همان مبنای ایدولوژیک «آشتی ناپذیری طبقاتی» باقی ماند و برای حل سیاسی بُعد خارجی آن بر مبنای نظریۀ «همزیستی مسالمت آمیز میان دول دارای نظام های مختلف اجتماعی ـ اقتصادی» عمل نموده، مذاکرات غیر مستقیم ژینو را با پاکستان، تحت سر پرستی سازمان ملل متحد در حالی شروع نمود که جانب پاکستان بر اصل غیر مستقیم بودن این مذاکرات پافشاری مینمود. این مذاکرات را هردو طرف توأم با بازی های سیاسی به هدف دفع الوقت، ادامه میدادند. در مرحله سوم (14 ثور 1365 ـ کنگره دوم حزب درششم سرطان 1369خورشیدی) با انتقاد از برخورد ایدولوژیک ح. د. خ. ا در مسئله جنگ و صلح، حل کامل و همه جانبه معضله افغانستان ـ در ابعاد داخلی و خارجی ـ آن را با وسایل سیاسی به حیث یک اصل اساسی مطرح و بر مبنای آن سیستمی از نظریات سیاسی را ارائه نمود که بر مبنای آن «سیاست مصالحه ملی» انسجام یافت. بعد از کنگره مذکور «حزب وطن» ـ که در همین کنگره تاسیس گردید ـ نیز بمثابه مدافع پیگیر همین سیاست، عمل نمود .

باید تذکار گردد که گذار از یک مرحله به مرحله دیگری از مراحل فوق الذکر ـ که در نتیجه مبارزه حاد درونی در داخل ح. د. خ. ا میسر میگردید ـ نیروهای بالنده در این حزب عمل نموده و راه را بسوی تأمین صلح می گشودند. درحالیکه محافظه کاران؛ این مدافعین مراحل قبلی و ترسبات ذهنی ناشی از این مراحل در میان رهبران، کادر ها و صفوف حزب، باقی و در برابر طرح های جدید مقاومت و سازماندهی مینمودند. اختلال تداوم منطقی پروسه گذار از جنک به صلح ـ که به هدف سبوتاژ پلان صلح ملل متحد در اپریل 1992 صورت گرفت ـ نتیجه کوتاه اندیشی وعمل غیر مسوولانه و ضد ملی همین محافظه کارانِ نامستقل در درون «حزب وطن» بود.

طرف دیگر بُعد داخلی معضلۀ افغانستان (اپوزسیون) شامل تنظیم های جهادی (هفت گانه های مقیم پاکستان و هشت گانه های مقیم ایران)، طرفداران محمد ظاهر پادشاه اسبق افغانستان و تکنوکرات های افغانی مقیم غرب بودند. افزون بر آنان طی نیمۀ دوم دهۀ شصت خورشیدی صدۀ روان، لایه یی از میان قومندان های اپوزسیون مسلح در داخل کشور که با جوانب خارجی جنگ پیوند مستقیم نداشتند، بنام «قومندانهای داخلی»،همچنان در میان مهاجرین افغانی لایه ای مستقل از تنظیم ها نیز در حال شکل گرفتن بودند.

نیروهای اپوزسیون نیز با مسئله «جنگ و صلح» بر خورد یکسانی نداشتند:

تنظیم های بنیاد گرا (حزب اسلامی به رهبری گلبدین حکمتیار، جمعیت اسلامی به رهبری برهان الدین ربانی، اتحاد اسلامی به رهبری عبدالرب رسول سیاف و حزب اسلامی به رهبری مولوی محمد یونس خالص) تحت تاثیر حلقات نظامی پاکستان و بادرنظرداشت منافع استراتژیک این کشور، بطور رسمی، یکسره و کامل حل سیاسی را رد میکردند. آنها غلبه نظامی را مطرح و در بهترین حالت، بعضی از آنها، تسلیمی بی قید و شرط جانب مقابل را تقاضا مینمودند.

ملی گراها (جبهه نجات ملی به رهبری حضرت صبغت الله مجددی، محاز ملی به رهبری پیر سید احمد گیلانی و حرکت انقلاب اسلامی به رهبری مولوی محمد نبی محمدی)، همچنان حلقات مربوط به شاه سابق و تکنوکرات های مقیم غرب، طی مذاکرات دوجانبهٔ مخفی، تمایلاتی را برای حل سیاسی مسئله تبارز میدادند ولی بنابر فشار نیروهای مؤثرمطرح در بُعد خارجی معضله، هیچگاه نه تنها حاضر به تائید رسمی و علنی سیاست مصالحه ملی نگردیدند بلکه پیوسته این سیاست را رد وخود نیز ـ مانند نیروهای بنیاد گرا ـ هیچ نوع طرحی را بطور رسمی برای حل سیاسی مسئله ارائه نه نمودند.

حزب وحدت اسلامی افغانستان که بر بنیاد وحدت تشکیلاتی تنظیم های هشتگانه مقیم ایران تاسیس گردید، در پروسه بازیهای پیچیده مشترک استخباراتی ـ که بوسیله ایران و اتحاد شوروی سازماندهی و درهمکاری با بعضی از شخصیت های افغانی منصوب درمقامات حزبی و دولتی آن وقت افغانستان تعمیل میگردید ـ سازشهای سری یی را در برخی استقامت های سیاست مصالحهٔ ملی، بخاطر کسب امتیازاتی تبارز دادند که بعدها (در سال 1992) از همین امتیازات بخاطر ناکامی پلان صلح ملل متحد، سؤ استفاده نمودند.

درین میان صرف بخش قابل ملاحظه یی از «قومندانان داخلی» که عملاً در میدانها و معرکه جنگ حضور داشتند و بخش عظیم از رنج جنگ را بدوش میکشیدند و مصیبت های آنرا از نزدیک شاهد بودند، تحت تاثیر سیاست مصالحه ملی، به این سیاست لبیگ گفتند، عده یی از آنان بطورعلنی موضعگیری نموده در دفاع از این سیاست قرار گرفتند و بخشی هم با قطع جنگ و تبدیل مناطق تحت تسلط شان به مناطق صلح (بدون قبول حضور نیروهای امنیتی و ادرات دولتی) اقدام نمودند. همچنان در میان مهاجرین افغانستان و برخی از روشنفکران افغانی مقیم غرب، گرایش به حل سیاسی معضله افغانستان و تحقق مصالحهٔ ملی تا سهمگیری مستقیم شان درین پروسه تقویت گردید.

## 2 ـ دوکتورین دفاعی ـ نظامی دولت ج . ا:

عدم تبارز درک متعالی سیاسی و اراده مستقل ملی بوسیله عده یی از رهبران اپوزسیون مسلح و مبتنی بر آن نپذیرفتن اصل حل سیاسی و صلح آمیز معضلۀ افغانستان و پافشاری شان به حل نظامی این معضله، باعث آن میگردید که دولت جمهوری افغانستان علی الرغم عدم گرایش به تداوم جنگ، ناگزیر شود ـ همچنانکه در عرصه سیاسی و تبلیغاتی جهت تقویت پروسه تحقق مصالحه ملی تلاش بعمل می آورد ـ درعرصه تقویت دفاع نظامی نیزعمل نماید. چنین هدفی در سند رسمی دولتی (دوکتورین دفاعی ـ نظامی دولت جمهوری افغانستان) بطور دقیق منعکس گردید. این دوکتورین، بوسیله دوکتور نجیب الله رئیس جمهور افغانستان طی ملاقات مؤرخ اول سرطان 1368 خورشیدی، در اجلاس وسیع هیئت رهبری قوای مسلح جمهوری افغانستان، ابلاغ شد. در سند مذکور، نخست از همه، دوکتورین نظامی؛ چنین تعریف گردیده است: «اصطلاح دوکتورین نظامی، به سیستم از نظریات رسمی یک دولت در باره خصلت و چگونگی طرق بیشبرد جنگ، به چگونگی تشکل ساختارها ی نظامی و محتوی تعلیم و تربیه منسوبان قوای مسلح اطلاق میگردد. دوکتورین نظامی با علوم نظامی و بطور کل با تیوریهای نظامی این تفاوت را دارد که در دوکتورین نظامی صرف آن رهنمودها و مقررات کاملِ اصولی نظامی شامل می باشند که اجرای آنان بوسیله تمامی کادر های نظامی حتمی میگردند. چنین باید فهمید که در باره تیوری های مختلف نظامی میتوان جروبحث طولانی نمود ولی هنگامی که برخی از این تیوری ها بطور احکام رسمی تثبیت و خصلت دوکتورین نظامی را کسب نمودند، تحقق و اجرای آنان حتمی میگردد»(2).

هر دوکتورین نظامی و از جمله دوکتورین نظامی جمهوری افغانستان، جهات سیاسی، نظامی و تخنیکی را شامل می باشند. درینجا بنابر ارتباط، ابعاد مختلفِ جهت سیاسی دوکتورین نظامی جمهوری افغانستان را قابل توضیح میدانیم. در سند متذکره، درین زمینه؛ چنین تاکید گردیده است: «دوکتورین نظامی جمهوری افغانستان مانند تمامی

دولت های صلحدوست از جهت سیاسی، خصلت منحصر دفاعی دارد، به این معنی که دولت ما اصولاً جنگ را بمثابه افزار حل تضادهای سیاسی، اقتصادی و ایدولوژیکی مردود میداند. تجربه چندین ساله کشور ما بطور قانع کننده نشان داد که هیچ یک از این مشکلات نتوانست از طریق جنگ حل و فصل گردد. ما سیاست صلح آمیز را تعقیب مینمائیم. ما با قاطعیت و بطور متداوم بخاطر حل صلح آمیز معضلات تلاش مینمائیم. دولت جمهوری افغانستان بر ضد کشورهای دیگر هیچ نوع پلان تجاوزکارانه و اشغالگرانه ندارد»(3).

افزون بر آن برای حل سیاسی ابعاد داخلی معضله افغانستان، در دوکتورین مورد بحث؛ چنین تذکار گردیده است: « ما نه تنها با دوام جنگ مخالف هستیم بلکه با تمام قوت تلاش مینمائیم که هرچه زودتر به جنگ خاتمه بخشیم، جهت تامین فضای صلح و همکاری در سرزمین افغانستان، در میان مردم کشور خویش و در میان تمامی اقشار جامعه افغانی و برای تاسیس صلح آمیز دولت وسیع البنیاد، شرایط را مساعد سازیم. این سیاست، مورد حمایت اکثریت قاطع مردم افغانستان و بخشی از نیروهای اپوزسیون قرار دارد، بدون شک حیطه این حمایت در آینده هرچه بیشترگسترش می یابد. امر طبیعیست که تامین صلح و مصالحه ملی صرف وظیفه دولت جمهوری افغانستان نیست، تا وقتی که نیروهای آشتی ناپذیر اپوزسیون و حامیان خارجی آنان از هدف سرنگونی نظام کنونی، تداوم عملیات نظامی و تهدید آنانیکه از دولت جمهوری افغانستان حمایت مینمایند و همچنان از پلان های ماجراجویانه خویش منصرف نشوند، ما چاره دیگر نداریم جز اینکه از وطن محبوب خویش، از شهر ها، از قریه ها، از خانه ها، از خانواده ها و از تمامی آن هموطنان شریفی دفاع نمائیم که بر ما باور دارند و در امر تامین مصالحه ملی با ما همکاری مینمایند»(4) .

طرح سیاست مصالحۀ ملی و تعمیل قاطع و صادقانه آن در عرصه های سیاسی، تبلیغاتی و دفاعی توأم با عدم تبارز درک مستقل و سالم سیاسی بوسیلۀ عده یی از رهبران «تنظیم های جهادی» و تداوم استراتیژی جنگ طلبانه برخی کشورهای خارجی بخصوص پاکستان و با شرکت طیف وسیعی از تروریست های اجیر حرفوی شامل اتباع

کشور های مختلف و منسوبان سازمان بین المللی تروررستی (القاعده) ادامه داشت. چنین وضع باوجود امضای توافقات ژینو در 14 اپریل 1988 و مبتنی بر آن خروج کامل قوای نظامی شوروی از افغانستان در 15 فبروری 1989، نه تنها تغییر ننمود بلکه مطابق به استراتیژی ضد افغانی پاکستان، جنگ با شرکت گسترده و وسیعتر تروریستهای بین المللی و با امکانات بزرگتر مالی، لوژستیکی و تخنیکی، علیه جمهوری افغانستـان ادامـه یافت. بی جـهت نـیست کـه سـالهـا بعد محمد موسی توانا یکی از رهبران «جمعیت اسلامی افغانستان» در زمینه فقدان دوراندیشی و عدم استقلالیت رهبران«تنظیم های جهادی»، همچنان نقش حکومت پاکستان در ممانعت از پذیرش سیاست مصالحه ملی بوسیله «تنظیم های جهادی»، به رادیو بی. بی. سی؛ چنین اعتراف مینماید : «من خودم در همین لحظات خیلی قانع هستم که اگر ما همراه داکتر نجیب ـ تا جائیکه من خبر دارم خیلی گذشت ها داشت بخاطر اسلام، به نفع اسلام ـ متحد می شدیم. من این گپ را حالا میفهمم و درک میکنم. لیکن اینکه چه چیزی مانع شد، من فکر میکنم یک چند در صد نداشتن بـُعد نظر(دوراندیشی) ما و در عین حال تاثیر اضافه تر، در صدی بیشتر را حکومت پاکستان باعث شد» (5).

توجه به ابعاد سیاسی، تبلیغی و ترویجی اندیشه سیاسی مصالحه ملی و تاکید مرجح روی این ابـعاد، به هیچوجه باعث عدم توجه به بـُعد دفاعی و امنیتی مصالحه ملی نگردید. دولت جمهوری افغانستان از همان آغاز اعلام سیاست مصالحه ملی ـ که خروج نیروی های نظامی اتحاد شوروی از افغانستان را در پی داشت ـ به تقویت کمی و کیفی قوای مسلح جمهوری افغانستان توجه مسوولانه مبذول داشت که بر اساس آن احضارات محاربوی قوای مسلح به سطح عالی آن تدارک گردید، قوای مسلح جمهوری افغانستان از لحاظ کمیت صفوف و کادرهای مسلکی دارای مورال عالی محاربوی گسترش یافت، تخنیک محاربوی بیشرفته و مدرن بکار گرفته شد و اکمالات لوژستیکی کیفیت بهتر کسب نمود. در نتیجۀ این تدارکات قوای مسلح جمهوری افغانستان طی سالهای دفاع مستقلانه عملاً ثابت نمود که به یکی از قویترین، آبدیده ترین و بامورال ترین قوای مسلح در منطقه، تبدیل گردیده است.

افزون بر آن بنابر خصلت گسترده و فرامنطقوی جنگ تحمیلی بر دولت جمهوری افغانستان و شرکت اتباع کشورهای مختلف منطقوی و فرامنطقوی در صفوف و کادرهای اپوزسیون مسلح در میدانهای جنگ و همچنان تسلیح و تمویل آنان بوسیله کشورهای متعدد خارجی، در دوکتورین نظامی جمهوری افغانستان به منظور «محفوظ داشتن حق درخواست کمک نظامی از دوستان بین المللی» نیز چنین قید گردید که: «... بدین ملحوظ دولت جمهوری افغانستان این حق را برای خود محفوظ نگهمیدارد که به دوستان بین المللی خود مراجعه نموده و آن افرادی را جلب نماید که میخواهند به رضا و رغبت خود با ما همکاری نمایند. به همگان روشن است که ما دوستان بین المللی زیاد داریم و با اعتقاد و باور کامل در مقابل مداخلات مستقیم خارجی، با ما کمک و همکاری مینمایند، ولی بازهم ما از همکاری با تمام کشورهای خارجی و در گام نخست با کشور های همسایه ـ بر بنیاد اصل احترام به حاکمیت ملی، عدم مداخله در امور داخلی همدیگر و برابری حقوق ـ پشتیبانی مینمائیم»(6).

اگرچه بعد از خروج کامل نیروهای نظامی اتحاد شوروی از افغانستان در 26 دلو 1367، قوای مسلح جمهوری افغانستان مسولیت کامل دفاع مستقلانه از کشور را با افتخار و موفقیت به عهده گرفت، مبنی طرح فوق الذکر در دوکتورین دفاعی ـ نظامی جمهوری افغانستان، حتی به یک فرد خارجی نیز در جبهات جنگی جانب دولت، امکان شرکت داده نشد، ولی معقولیت اصل فوق را در اندیشه سیاسی مصالحه ملی بمثابه امکان مورد استفاده در شرایط ضرور، تسجیل نمود.

## 3 ـ تاثیرات جنگ برابعاد مختلف

## حیات اجتماعی ـ اقتصادی افغاستان

افزون برعلل و عوامل ریشه یی شکل گیری معضله افغانستان ـ که جنگ شکل نهایی بدترین نوع تبارز آن محسوب می گردد ـ مبتنی بر عقب ماندگی شدید اجتماعی، اقتصادی، سیاسی و فرهنگی کشور، جنگ خود در پروسه تداوم خویش، شکل گیری فرهنگ مادی و معنوی

مخصوص به خود (فرهنگ جنگ) را در تمام ابعاد زندگی اجتماعی ـ اقتصادی باعث گردیده است. اندیشهٔ سیاسی مصالحهٔ ملی نه تنها افزار اندیشه یی رهنمای عمل سیاسی نیروهای بالنده اجتماعی بخاطر محوه علل و عوامل ریشه یی جنگ (عقبماندگی اجتماعی ـ اقتصادی) است بلکه عمل سیاسی را جهت امحای«فرهنگ جنگ» نیز استقامت داده، ایجاد، گسترش و تحکیم زمینه های اجتماعی، اقتصادی، سیاسی و فرهنگی را به نفع صلح پایدار باعث میگردد.

در فصل های گذشته این مجموعه، علل و عوامل ریشه یی جنک در ابعاد اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی توضیح گردیده اند که طرح و تعمیل مبانی حقوقی اقدامات در زمینه بازسازی و نوسازی عرصه های اجتماعی، اقتصادی، سیاسی و فرهنگی کشور مبتنی بر اندیشهٔ سیاسی مصالحهٔ ملی را شامل میگردند، بنابرین تکرار مجدد آنان لزومی ندارد، ولی درین مقطع لازمی خواهد بود به آن حقایق اجتماعی، اقتصادی، سیاسی و فرهنگی اشاره گردد که از تداوم جنگ متأثر و یا ناشی گردیده اند.

### 3. 1 ـ اثرات جنگ بر ساختار اجتماعی کشور:

ساختار جامعهٔ افغانی، قبل از آغاز جنگ های تنظیمی ـ که نخستین بار مطابق به اهداف استراتژیک ضد افغانی پاکستان و از خاک آن کشورعلیه گرایش های ناسیونالستی سردارمحمدداوود رئیس جمهور افغانستان، در سال 1354 خورشیدی،آغاز گردید ـ دارای شکل و ماهیت قبیلوی یی بود که بنابر رشد برخی مختصات جامعه مدرن، فرسایش آن بسوی تکوین ملت ـ اگرچه با حرکت بطی ـ آغاز گردیده بود. بنابرین، مختصات نسبی چنین ساختاراجتماعی، در میان تمام گروه های نژادی کشور ـ با در نظرداشت سطح رشد اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی آنان ـ با این تفاوت وجود داشت که در میان ساکنین شهرهای بزرگ، این مختصات تا حدودی رنگ باخته ولی در قرأ و قصبات کشور برجسته تر مینمود.

طی مدت زمان جمهوریت سردار محمد داوود، نسبت عدم تعمیق اصلاحات اقتصادی و اجتماعی بوسیلۀ نظام مذکور در محلات و همچنان عدم امکان رشد پایگاه اجتماعی و گسترش سلطۀ گروه های مسلح اپوزسیون مسلح «اسلامی» صادر شده از پاکستان، هیچ یک قادر نگردیدند تغییرات ساختار اجتماعی افغانستان را تحقق بخشند. ولی این تغییرات بعد از سقوط نظام جمهوری تحت رهبری سردار محمد داوود در ثور 1357 خورشیدی و به قدرت رسیدن ح. د. خ. ا ، هم بنا بر عملکرد این حزب و همچنان بنابر گسترش ساحۀ جنگ و تسلط تنظیم های «جهادی» در محلات، تغییرات در ساختار اجتماعی کشور مشهود و پیوسته تعمیق گردید.

حزب دموکراتیک خلق افغانستان بادرنظرداشت اعتقادات ایدولوژیک خویش (ایدولوژی طبقه کارگر) تلاش بعمل آورد تا نظام اجتماعی ـ اقتصادی فیودالی در افغانستان، ساختار اجتماعی و ذهنیت های قبیلوی مربوط آن را با انجام اصلاحات ارضی رادیگال به نفع دهقانان بی زمین و کم زمین، مضمحل ساخته و با تازاندن پروسه رشد اجتماعی ـ اقتصادی از طریق «راه رشد غیر سرمایه داری»، به تاسیس نظام اجتماعی ـ اقتصادی سوسیالستی دست یابد ـ فرمان شماره هشتم شورای انقلابی در مورد اصلاحات ارضی و تعمیل آن، پایه های اقتصادی و سایر فرامین شورای مذکور ابعاد دیگر از نظام مذکور را بمنظور ایجاد تغییرات، در تیررس خویش قرار دادند که از یک سو بنابر صدور و تعمیل معجل هریک از این فرامین ترقیخواهانه در عدم آمادگی های قبلی و لازمی ذهنیت سازی و با بکاربرد شیوه های نامناسب و خشن تعمیل آنان و از سوی دیگر بنابر گسترش مقاومت سازمانیافته ضد افغانی از خارج ـ بخصوص از خاک پاکستان و ایران ـ و مداخله نظامی اتحاد شوروی، تغییرات آغاز شده جهت دگرگونی ساختار اجتماعی، به بیراهه کشانیده شد و نتوانست بطور مطلوب تعمیق گردد و گسترش یابد. ولی باوجود تحقق ناقص، اصلاحات ارضی بنیادهای اقتصادی مالکیت فیودالی بر زمین را در حالی دگرگون ساخت که بنابر ملحوظات فوق، ساختار های قبیلوی و ارزشهای مربوط آن بمثابه افزار مقاومت ـ منجمله مقاومت مسلحانه ـ در برابر تغییرات

آغاز شده، بوسیلهٔ اپوزسیون مسلح ضد دولتی، بکار گرفته شدند. وضعیت مذکور باعث «مهاجرت» بخش های از ساکنین محلات، بخصوص و در گام اول زمینداران بزرگ، خوانین، بیگ ها، سران اقوام و روحانیون بسوی پاکستان و ایران شده که در نتیجه به تدریج موقف اجتماعی آنان را قومندانان نظامی و کادرهای سیاسی و مذهبی مربوط تنظیم های جهادی اشغال و تسلط نظامی آنان رویهمرفته باعث آن نوع تغییرات ساختار اجتماعی در محلات کشور گردید که در فصل اول این مجموعه، تحت عنوان فرعی «دگرگونی های ساختاری جامعه افغانی طی سالهای حاکمیت ح. د. خ. ا» ، بطور مفصل توضیح گردیده است.

در تداوم وضعیت فوق بود که با تعمیل و تحقق توطئه بغاوت شمال، کودتای 26 حمل 1371 و به تعقیب آن با انتقال قدرت به تنظیم های جهادی (8 ثور1371) و هجوم قومندانان تنظیم ها و رعایای مسلح آنان از محلات به شهرها ـ از جمله به شهر کابل ـ ساختار اجتماعی شکل یافته در محلات و مختصات متبارز فرهنگی و اقتصادی آن، بر شهر ها نیز مسلط گردیده، وجاهت متبارز و ارزشهای مدنی شهرها را نیز مورد تهدید و تاخت وتاز قرار دادند.

تسلط قومندانسالاری در محلات و بعداً در شهرها، برخلاف بنیادهای اعتقادی اسلامی ـ که تنظیم های جهادی مدعی آن بودند ـ نه بر محور وفاق و انتظام اسلامی ، بلکه مطابق به اهداف ضد افغانی آی. اس. آی پاکستان و استخبارات ایران و اهداف ضد افغانی فدراتیف روسیه، بر محور نفاق تنظیمی، قومی، مذهبی عمل نموده و تحت چنین پوششی، بدون ارایه و تحقق بدیل، به تخریب همه نهاد های اجتماعی و اقتصادی سنتی و مدرن مبادرت ورزیده و در نتیجه تشدید، تعمیق، گسترش و تداوم بحران را باعث گردیدند.

## 3. 2.ـ اثرات جنگ بر ساختار وعملکرد نظام اقتصادی کشور

همانطوریکه جنگ بمثابه بدترین شکل تبارز معضله افغانستان، اثرات منفی بر ساختار اجتماعی کشور وارد نمود، زمینه های اثرات منفی را بر ساختار اقتصادی کشور نیز مساعد نمود، زیرا از یک طرف جنگ مانع تداوم و تعمیق اصلاحات اقتصادی برنامه یی «دولت جمهوری دموکراتیک افغانستان (ثور 1357 - قوس 1366 خورشیدی)» و «دولت جمهوری افغانستان (قوس 1366 - ثور 1371)» گردید و بخش اعظم منابع اقتصادی یی را بلعید که می باید در پروژه های انکشاف اجتماعی ـ اقتصادی به مصرف میرسیدند، از جانب دیگر باعث گردید تا بخش بزرگ از پروژه های اقتصادی دولتی و شخصی در عرصه های صنعت، زراعت و مالداری، بند و انهار، تفحص و استخراج معادن، راه ها و موسسات ترانسپورتی، تعلیم و تربیه و ... تخریب و یا از فعالیت بازمانند، کتله های بزرگ نیروی انسانی جوان و مستعد به کار، یا از کشور خارج و در صفوف نیروهای مسلح اپوزسیون تنظیم و یا در داخل کشور در صفوف قوای مسلح دولتی گماشته شدند؛ چه بسا که از این میان کشته، معیوب و معلول و یا مصاب به امراض روانی گردیدند. امواج با کمیت های بزرگِ از کادرهای ملی و مغزهای متفکر کشور، بار بار و با هر تغییر نظام سیاسی، مجبور به فرار از کشور و پناهندگی به ممالک دیگر شدند. کمیت های بزرگ از اطفال، نوجوانان و جوانان از رفتن به مکتب و ادامه تعلیم و تحصیل رسمی محروم گردیده و یا نسبت تداوم وضعیت جنگی، سطح کیفیت نظام تعلیمی و تحصیلی سقوط نمود. مکتب سوزی، مسموم سازی شاگردان مکاتب بخصوص مکاتب نسوان، تخریب پروژه های اقتصادی، ترور معلمان و کادرهای ملی، بزرگترین بخش عملیات هدفمند ضد افغانی آی. اس. آی پاکستان و استخبارات ایران را تشکیل میداد و تشکیل میدهد که در مراحل مختلف «جهاد»، توسط «تنظیم های جهادی» مقیم آن کشورها، انجام میدادند و انجام میدهند . چه بسا که قدرتمندان کنونی «جهادی» در دولت افغانستان، دیروز خود نیزعامل تعمیل همین عملیات ضد افغانی بودند.

همچنان در عدم حضور ارگانهای دولتی و تسلط دوامدار قومندانهای جهادی در محلات، بنابر نبود برنامه مشخص رشد اجتماعی

و اقتصادی از جانب «تنظیم های جهادی»، نوع اقتصاد جنگی در محور قوماندانسالاری بوجود آمد. بعد از تعمیل توطئه بغاوت شمال و کودتای حمل 1371 خورشیدی ـ که انتقال قدرت دولتی در ثور 1371 به تنظیم های «جهادی» را در قبال خود داشت ـ و هجوم قوماندانهای «جهادی» و رعایای مسلح آنان از محلات به شهرها، همین نوع اقتصاد با در خدمت گرفتن نهاد ها و قدرت دولتی، گستره هرچه بیشتر و بیشتری را احتوا نمود که اشکال عمده تبارز آن عبارتند از:

ـ اقتصاد مبتنی بر کشت، قاچاق و تجارت مواد مخدر. این مشخصه افغانستان را به یکی از کشورهای رده اول تولید مواد مخدر در جهان، مبدل نموده است. به گزارش دفتر مبارزه با مواد مخدر سازمان ملل متحد، در سال 2006 میلادی، 6100 تن تریاک در افغانستان تولید گردیده بود و با افزایش 4،4 3 فیصد، تولید آن در سال 2007 به 8200 تن ارتقأ یافت. ولی با تشدید فشار جامعه بین المللی و آغاز امحای مزارع قابل دسترسی کشت خشخاش، رقم تولید مقدار تریاک در افغانستان نسبتاً کاهش یافت. براساس گزارش شعبه ملل متحد جهت مبارزه با جرم و جنایت (UNODC) که در پایان سال 2008 میلادی انتشار یافت، طی این سال تولید تریاک در افغانستان رقم 7700 تن را نشان میداد.

ـ اقتصاد متکی بر غصب املاک دولتی و شخصی و غارت سایر دارایی های منقول و غیر منقول دولتی از جمله معادن و آثار باستانی کشور.

ـ اقتصاد ناشی از خرید و فروش غیر قانونی و قاچاق جنگ افزار ها .

ـ اقتصاد مبتنی بر فساد اداری، اختلاس و غارت کمک های جهانی به تنظیم های «جهادی» و بعد ها به دولت های متکی بر این تنظیم ها، فروش و اجاره مقام های حساس و پردرآمد دولتی و اخذ رشوه های بزرگ.

ـ تسلط مافیایی بر بازار ظاهراً «آزاد» و تامین انحصار تعریف ناشده گروه های مافیایی بر اَقلام پرسود.

ـ گروگانگیری افراد به هدف مطالبه های بزرگ مالی و پولی و سایر عرصه های «سیاه» اقتصادی.

ـ بادرنظرداشت وضعیت فوق، فرار سرمایه ها از افغانستان بمنظور پولشویی، به یگ معضله بزرگ اقتصادی مبدل گردیده است. به گزارش لاس انجلس تایم؛ طی یک پروژه تحقیقاتی که به مدت 29 روز بطور نامحسوس در میدان هوایی کابل صورت گرفته بود، روزانه تقریباً 10 ملیون دالر بطور غیر قانونی از طریق این میدان هوایی به خارج انتقال می گردید؛ که به گفته زاخیلوال یکی از مشاورین ارشد اقتصادی رئیس جمهور حامد کرزی در آن موقع (اکنون وزیر مالیه) مقصد اصلی خروج این پولها به عمارات متحده عربی، بمنظور پولشویی بوده است.

در عقب هریک از اشکال فوق الذکر اقتصاد ـ که هر یک میتوانند موضوع جداگانه جهت تحقیقات مشخص قرار گیرند ـ افراد پرقدرت سیاسی تنظیم های «جهادی» و «طالبی» و قومندانان نظامی آنان چه بسا در زدوبند با مافیای منطقوی و فرامنطقوی قرار گرفته اند.

## 3 .3 ـ اثرات جنگ بر فرهنگ معنوی جامعه افغانی:

جنگ و تداوم آن، نه تنها اثرات گسترده بر سنن، عنعنات، باور ها و اعتقادات، سلوک و کردار افراد و همچنان بر زبان و ادبیات ، علم و هنر و روان جامعه وارد می نماید بلکه خود موجد برخی مختصات فرهنگی و روانی بخصوص نیز میگردد. مظاهر جنگ ـ که باعث تلقین افکار و ایجاد و بکابرد افزار و تعمیل خشونت و تجاوز و یا هم یأس و نا امیدی میگردد ـ در فرآورده های اندیشه یی، در زبان و ادبیات، در عرصه های مختلف علمی، فنی و هنری و در حالت های روانی، سلوک و عملکرد افراد و در مجموع فرهنگ معنوی و مناسبات اجتماعی میان افراد یک جامعه، تبارز می نماید. بنابرین تداوم جنگ طی زمان نزدیک

به چهار دهه در افغانستان نیز اثرات گسترده مادی و معنوی فرهنگی داشته است. این اثرات نه تنها در تبارز خشن تر مختصات عقبمانده جامعه افغانی، بلکه در تبارز و شیوع ابعاد جدید و جدیدتر انواع خشونت، تجاوز و غارتگری، نفاق اجتماعی و همچنان یآس و ناامیدی مشهود است. همچنان مهاجرت کتلوی افغانها به خارج و اقامت طویلمدت آنان در کشور های مختلف، نوع امتزاج ناگذیر جنبه های مثبت و منفی فرهنگی را در میان آنان و بخصوص اثرات گسترده را بر سلوک و روان آن نسلی از این مهاجرین باعث گردیده که درین کشورها تولد و بزرگ شده اند. برگشت دایمی این مهاجرین و یاهم رفت و برگشت متداوم آنان به کشور و روابط اجتماعی شان با افراد و خانواده ها، بر وضعیت فرهنگی کشور بی تاثیر نبوده است و بی تاثیر نخواهد بود. پرداختن به تدقیق و توضیح هریک از ابعاد این اثرات، بحث مفصل تخصصی را ایجاب مینماید.

چون اندیشهٔ سیاسی مصالحهٔ ملی، بمثابه دستگاه تفکر سیاسی افغانی معطوف به گذار از فرهنگ جنگ به فرهنگ صلح است. بنابرین، این اندیشه نه تنها به شناخت علمی مجموع علل و عوامل اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی، سیاسی و روانی جنگ در ابعاد داخلی و خارجی آن و همچنان به اثرات فوق الذکر جنگ بر عرصه های مذکور، بلکه بر مبنی چنین شناختی، به تغییر وضعیت ایجاد شدهٔ ناشی از جنگ، به نفع محمل های برقراری، حفظ و تحقق صلح علاقمند بوده و عمل سیاسی نیروهای سالم جامعه را درین زمینه، سمت داده و استقامت میبخشد. بدین ملحوظ، چنانچه بارها تاکید گردیده، پروسه گذار از فرهنگ جنگ به فرهنگ صلح، پروسه بلند مدت است.

باچنین برخوردی طی مدت اعلام و تعمیل پروسه مصالحه ملی (1365 -1371 خورشیدی) همانطوریکه دوکتور نجیب الله پیش بینی مینمود، بنیادگراترین بخش های از اپوزسیون مسلح دولت جمهوری افغانستان و همچنان حامیان منطقوی و جهانی شان، هم در میدان های نبرد مسلحانه و هم در عرصه تبلیغات، نتوانستند انگیزه های محرک مردمی را کماکان و ذهنیت های عامه را مانند گذشته به طرفداری از داعیه جنگ طلبانه شان، حفظ نمایند. اندیشه سیاسی مصالحه ملی و

تعمیل شجاعانه سیاست های کوتاه مدت و دراز مدت مبتنی بر آن، به مرور زمان توانست ذهنیت های عامه افغانستان، منطقه و جهان را بر ضد جنگ و جنگ افروزان بسیج نموده و در نتیجه طرفداران حل نظامی معصله افغانستان را به قبول حل سیاسی و صلح آمیز معضله افغانستان وادار سازد. بدین طریق آنطوریکه دوکتور نجیب الله میگفت؛ صلح را بر ایشان تحمیل نماید.

درست در شکلگیری چنین فضایی است که گلبدین حکمتیار یکی از با امکانات ترین، پرمدعاترین و بنیادگراترین رهبران اپوزسیون مسلح مقیم پاکستان، بر حقیقت وضعیت ایجاد شده اعتراف نموده؛ مینویسد: «ناکامی عملیات جلال آباد؛ تداوم حکومت نجیب و آتش بس بعضی گروه ها با او؛ یکجا شدن برخی از قومندانان نامنهاد نفوذی با خاد؛ بازگردیدن مجدد شاهراه کابل گردیز به وسیلهٔ رژیم؛ گسترش کمربند امنیتی شهر کابل تا لوگر و میدانشهر؛ رفت و برگشت مصوون کاروانهای اکمالاتی رژیم در شاهراه سالنگ؛ انحلال حکومت مؤقت مجاهدین؛ جنگ [احمد شاه ] مسعود در شمال علیه حزب اسلامی که به تدریج به محلات دیگر گسترش می یافت؛ تبلیغات شدید خبر رسانی های غربی به نفع رژیم کابل و برخلاف مجاهدین؛ عدم اعتراف در مورد حکومت مؤقت مجاهدین از جانب پاکستان و... به چنین حالت خطر ناک و سرانجام به چنان رکودی منجر شد که برای شکستن آن به یک ابتکار جدی ضرورت بود»(7).

او نیرو و افزار این ابتکار را نه در میان تنظیم خویش و نه در مجموع تنظیم های اپوزسیون و حامیان خارجی شان می یابد، بلکه درمیان مخالفین مصالحهٔ ملی در رهبری ح. د. خ. ا و قوای مسلح جمهوری افغانستان و در میان آنهایی می یابد که خود را مانند گلبدین در بیگانه گُم نموده، از افغانیت بیگانه شده و مطابق به سناریوی مشترک «کا. گی. بی» و «آی. اس. آی» در خدمتش قرار داده شده بودند تا در 16 حوت 1368، به این «ابتکار جدی» یعنی کودتای نظامی متوسل شوند.

احمد شاه مسعود قومندان دیگر پرمدعا، نیز بعد از آنکه روی شانه های « ستون پنجم» به کابل انتقال و بر اریکه قدرت تکیه زد، طی ملاقاتی با یک هیئت عربی، در مورد حقیقت وضعیت ایجاد شدۀ ناشی از اعلام و تعمیل سیاست مطالحه ملی؛ چنین اعتراف نمود: «...مسلمانان در روزهای قبل از سرنگونی رژیم سابق به حالتی از نا امیدی رسیده بودند که بازتاب آن در اکثر جبهات ملاحظه میشد. در عین زمان دشمنان خدا دست به کار شدند تا نقشه های خود را عملی سازند و جای حکومت نجیب را به یک حکومت غیر اسلامی دیگر بدهند. همۀ شما در جریان بودید و اخبار تشکیل حکومت بیطرف را می شنیدید. از تحرکات نمایندۀ ملل متحد [بنین] سیوان میان کابل و پشاور آگاهی داشتید. هیچکس نمی توانست تصور کند که وضع به کجا می انجامد. همگی فاصله گرفتن از مجاهدین را آغاز کردند. حتی نزدیک ترین کسانیکه همراه ما در مدت 14 سال صبر و استقامت نشان دادند از جمود و بنبست در اوضاع نظامی به یاس رفته بودند و با در نظرداشت منافع ملت و دولت های شان پل های مصالحه با رژیم نجیب را ایجاد کرده بودند. خود تنظیم های جهادی به حالت بیم و ترس گرفتار شده بودند . همگی متوجه به طرح نماینده ملل متحد بنین سیوان بودند. به طرح تشکیل حکومت بیطرف اکثر تنظیم ها موافقت کردند»(8).

در رابطه به این اعتراف احمدشاه مسعود که «به طرح تشکیل حکومت بیطرف، اکثر تنظیم ها موافقت کردند»، گلبدین حکمتیار هم اعترافی دارد و در زمینه بعد از تماس روی توافقات مخفی برهان الدین ربانی با روسها ـ که در نقل قول ذیل نیز با تذکار کلمه توطئه به آن اشاره مینماید ـ و فعالیت های بنین سیوان نماینده سرمنشی ملل متحد برای حل سیاسی معضله افغانستان در آن وقت؛ چنین نوشته است: «در مورد تشکل حکومت مؤقت، اکثر گروه های افغانی موافقه نموده و لست اعضای کابینه را تهیه و به بنین سیوان سپردند. دو گروه که یا از اصل توطئه بی خبر بودند و یا به آنان وظیفه داده شده بود با این طرح مخالفت شان را اعلان نمودند، ولی به مخالفت آنان اهمیت خاص داده نشد.

[برهان الدین] ربانی که از جریان مخفی واقف بود، در ظاهر با این طرح و لست اعضای حکومت، موافقت خود را اعلان نمود. بنابرین از اعضای کابینه دعوت بعمل آمد که جهت رفتن به کابل همراه با بنین سیوان، خود را به اسلام آباد برسانند»(9).

نه تنها گروه اپوزسیون مسلح افغانی مقیم پاکستان و ایران بلکه کشورهای منطقوی و فرامنطقوی دخیل در معضله افغانستان نیز با تحقق پلان صلح پنج فقره یی سرمنشی سازمان ملل در مورد حل معضله افغانستان، موافقت نمودند.

چنین بود نتیجۀ مبارزۀ پر از فراز و نشیبِ نیرو های معتقد به اندیشۀ سیاسی مصالحۀ ملی که تحت رهبری دوکتور نجیب الله رئیس جمهور افغانستان و رهبر حزب وطن، با در نظرداشت منافع ملی کشور، همه ظرافت ها و باریکی های مبارزۀ آگاهانۀ سیاسی را در اوضاع و شرایط بحرانی در نظر داشتند و با از خود گذری و فداکارانه عمل میکردند تا راه را برای تحقق آرمانهای صلح خواهانه مردم افغانستان باز نمایند. ولی استخبارات روسیه در همکاری با اطلاعات ایران و آی. اس. آی پاکستان ـ که مخالف تحقق پلان صلح ملل متحد و تامین ثبات در افغانستان بودند ـ یگانه مجرا و امکان سبوتاژ پروسه تامین صلح و تحقق پلان متذکره را در وجود ریزرف های شان در داخل حزب وطن و دولت جمهوری افغانستان دیدند، تا بدین طریق مسوولیت بزرگ عدم قبول آن را بدوش آنان انداخته و خود بعهده نگیرند، بنابرین مطابق پلان تنظیم شده، نخست بغاوت شمال و انکشاف آن را بوسیله «ستون پنجم» شان سازماندهی و در پروسه انکشاف آن «شورای نظار» و «حزب وحدت اسلامی» و بعد از تعمیل و توفیق کودتای حمل 1371، تنظیم های جهادی مقیم پاکستان و ایران را در وجود «حکومت انتقالی اسلامی» توافق شده در مسکو و ساخته شده در پاکستان، وارد معرکه ساختند.

## یادداشت های فصل هشتم:

1 - بیانیه دوکتور نجیب الله در اجلاس مجلس مؤسسان کنگرۀ جبهۀ صلح افغانستان، سرطان 1369، برگرفته از مجموعه: بخشی از بیانیه های شهید دوکتور نجیب الله در رابطه به مشی مصالحه ملی، نشر شده به مناسبت سومین سال شهادت او، گردآورنده: عده یی از افغانهای مهاجر مقیم دهلی، چاپ: دهلی جدید، سال 1999، صفحه171.

2 - بیانیه دوکتور نجیب الله در اجلاس وسیع هیئت رهبری قوای مسلح جمهوری افغانستان، مؤرخ اول سرطان 1368 خورشیدی ، نشر شده در روزنامه انیس، منتشره روز شنبه 3 سرطان 1368، شماره مسلسل 17780 و شماره خصوصی 75 . متن مذکور از زبان پشتو به دری، توسط نویسنده این اثر ترجمه گردیده است.

3 - مؤخذ دوم .

4 - مؤخذ دوم.

5 - ظاهر طنین؛ افغانستان در قرن بیستم 1900 - 1996 ؛ از مجموعه برنامه های بی. بی. سی، صفحه 347.

6 - مؤخذ دوم.

7- کلبدین حکمتیار، پټی توطئی بربنډی ځیری، صفحه 60؛ برگردان مطلب نقل قول شده، از متن زبان پشتو به دری، بوسیله نویسنده این اثر صورت گرفته است.

8 - نشریه مجاهد، دوشنبه 15 اپریل 1993، صفحه 4، با ترجمه از هفته نامه معروف «المسلمون»، شماره 426 ؛ نشر شده در روز جمعه مؤرخ دوم اپریل 1993.

9- مؤخذ و توضیح هفتم، صفحه 75 .

# فصل نـهم

# مصالحۀ ملی و روابط بین المللی

اندیشۀ سیاسی مصالحۀ ملی، افزار اندیشه یی نیروهای سیاسی علاقمند به شناخت و رفع علل و عوامل ابعاد داخلی و خارجی معضلۀ محسوب گردیده؛ همچنان این نیروها را در تنظیم روابط خارجی متعادلِ مبتنی بر منافع ملی کشور نیز یاری میرساند. در مباحث گذشته این مجموعه، جهت شناخت و حل بُعد داخلی معضلۀ افغانستان در عرصه های اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی، سیاسی، دفاعی و امنیتی توضیحات مفصلی صورت گرفته است. بدین ملحوظ، این فصل در حیطه عنوان خویش، به توضیح مسایلی اختصاص می یابد که معطوف به شناخت و طرق حل بُعد خارجی معضلۀ افغانستان و چگونگی انتظام روابط بین المللی کشور مبتنی بر اندیشه سیاسی مصالحه ملی اند.

## 1 - پیچیدگی بُعد خارجی معضلۀ افغـانستـان، علل و عـوامـل آن

در مباحث گذشته این مجموعه، علل و عوامل اصلی و ریشه یی معضلۀ افغانستان را در خود افغانستان (عقبماندگی شدید اجتماعی - اقتصادی و موقعیت حساس جیو - استراتژیک آن) خوانده و استدلال نمودیم که دول و سایر نیروهای سیاسی، بزرگ سرمایه های جهانی و قدرت های مافیایی فرامرزی، با شناخت از علل و عوامل این بُعدِ از معضله و سؤاستفاده از آن، گرایش هایی را در استقامت دلچسپی ها و منافع خویش ایجاد و این گرایش ها را با سرمایه گذاری های شان تقویت نمودند که باعث نفوذ آنان در پیچ و مهره های عوامل داخلی

معضله گردیده و در نتیجه وضعیتی را شکل و محتوی بخشیدند که اینک بُعد خارجی معضله متبارزتر به نظر میرسد .

باصرفنظر از مرور گذشته های تاریخی و لشکر کشی های جهانگشایان بزرگ به سرزمین اجدادی ما و تحلیل و استنتاج علل و عوامل این لشکرکشی ها مبتنی بر اهمیت جیو ـ استراتژیک این سرزمین، اگر توجه را به تاریخ معاصر افغانستان و حتی شکل گیری وضعیت کنونی کشور طی نیم قرن اخیر برگردانیم، حقایق تاریخی و کنونی مؤید مضمون و محتوی مختلفی از امواج متعدد مداخلات خارجی است که در بستر دریای اهمیت جیو ـ استراتزیک کشور ما، تحریک و برای وطن و مردم ما فاجعه برپا نموده اند.

رقابت های استعماری بریتانیای کبیر و روسیه تزاری، «بازی بزرگ» آنان در منطقه و اهمیت جیو ـ استراتژیک افغانستان درین بازی که سرانجام این کشور را بعد از تحمیل مکرر فاجعه بر مردم آن، بمثابه «سپر حایل» میان شان تعریف و با چنین هویتی آن را به رسمیت شناختند. رقابت «شرق» و «غرب» در بستر جنگ سرد که افغانستان را بمثابه گرهگاه این به اصطلاح «جنگ سرد»، به جهنم آتش و خون مبدل نمود و اینک امواج پی در پی برخاسته کنونی مداخلات در شرایط جدید (شرایط شکل گرفتهٔ اقتصادی در آسیای مرکزی و جنوب آسیا بعد از اضمحلال اتحاد شوروی و ختم جنگ سرد) باز هم کشور ما را بنابر اهمیت جیو ـ استراتژیک آن به میدان بزکشی قدرت های جهانی و منطقوی، بزرگ سرمایه هـای جهانی و مافیای بین المللی مواد مخدر مبدل نموده که پیوسته از مردم ما قربانی گرفته و قربانی می گیرد.

در مجموع و بخصوص طی نیم قرن گذشته و هم اکنون نیز؛ قدرت های جهانی و محورهای منطقوی حافظ منافع آنان جهت مداخلات مخفی، نیمه علنی، علنی و حتی لشکر کشی های مستقیم شان، از عوامل افغانی خویش استافدهٔ افزاری بعمل آورده و همین عوامل بوده اند که جهت این مداخلات و لشکر کشی های ضد افغانی، زمینه فراهم نموده اند. تحلیل و بررسی علل و عوامل حوادث سالهای اخیر در

کشور ما نشان میدهد که سقوط نظام های دولتی یکی پی دیگر درین سالها، استیلای هرج و مرج ناشی از سلطه های مطلقه موضعی جنگ سالاران با ذهنیت های قرون وسطایی در ساحات مختلف کشور، همه به هدف تدارک زمینه های حضور مستقیم مدعیان فرامنطقوی و به وسیلۀ آنان پلان گردیده بود که اینک تحقق پذیرفته، ولی هنوز هم در نتیجۀ رقابت های درونی این مدعیان و نارضایتی های جدید شکل گرفته منطقوی و فرامنطقوی، نه تنها وضع کشور ثبات نیافته، بلکه تداوم معضله و بحران، کماکان منافع ملی کشور ما را تهدید مینماید. برای درک همه جانبۀ علل و عوامل این معضله و بحران، ضرور است تا به اهداف دراز مدت کشورهای زیادتر دخیل در آن، توجه معظوف داریم. زیرا همین اهداف اند که عملکرد سیاسی، نظامی، استخباراتی، تبلیغاتی و اثر گذاری های روانی این کشور ها را در قبال افغانستان محتوای بخشیده و استقامت میدهد.

## 1. 1 - اهداف استراتیژیک دولت پاکستـــان در مورد افغـــانستـــان

واقعیت های تاریخی مؤید آن اند که با وجود تلاش های صادقانۀ جمهوری افغانستان جهت حل صلح آمیز بُعد خارجی معضلۀ افغانستان، دولت پاکستان بمثابه امضا کننده و ایالات متحده امریکا بمثابه تضمین کننده توافقات ژینو، بدون رعایت این توافقات، به مداخلات شان در امور داخلی جمهوری افغانستان نه تنها ادامه دادند بلکه به این مداخلات گسترش و شدت هرچه بیشتر بخشیدند. قبل از بیان ارقام و حقایق پیرامون نقض موافقتنامه های ژینو بوسیله پاکستان، لازم است نظر مختصری به مهمترین مسائل مطرح درین توافقات انداخته شود:

مضمون و محتوی توافقات ژینو که میان دولت جمهوری افغانستان و پاکستان به تاریخ 14 اپریل 1988امضا گردید ؛ در گستره و تحت تاثیر انسجام جدید سیاست خارجی جمهوری افغانستان بر مبنای اندیشه سیاسی شکل گرفت. زیرا اتخاذ مواضع روشن جمهوری افغانستان بخاطر حل صلح آمیز و سیاسی بُعد خارجی معضلۀ افغانستان

باعث آن گردید که ذهنیت های مردم افغانستان و جامعه جهانی را به طرفداری از خود در سطحی و به پیمانهٔ جلب نماید که رهبران پاکستان علی الرغم تمامی بد نیتی ها و لجاجت های خویش، نتوانند به کارشکنی های شان در پروسه و روی میز مذاکرات ـ که تحت سرپرستی سازمان ملل آغاز گردیده بود ـ ادامه دهند. بنابرین ناگزیز گردیدند برای حل سیاسی و مسالمت آمیز بُعد خارجی معضله افغانستان در پای توافقنامه های امضا نمایند. این توافقنامه ها و مسایل اساسی آنان، عبارتند از:

اول ـ «توافقنامه دوجانبه بین جمهوری افغانستان و جمهوری اسلامی پاکستان در مورد اصول روابط دوجانبه بویژه عدم مداخله»، در پنج ماده؛ شامل مسایل عمده ذیل :

ـ تنظیم روابط میان طرفین در انطباق کامل با اصل عدم مداخله دولت ها در امور همدیگر؛

ـ احترام به حاکمیت، استقلال سیاسی، تمامیت ارضی، وحدت ملی و امنیت همدیگر؛

ـ احترام به حق تعیین آزاد نظام سیاسی ، اقتصادی، فرهنگی و اجتماعی همدیگر، گسترش روابط بین المللی و اِعمال حاکمیت دایمی برمنابع طبیعی خود، براساس خواست مردمانش و بدون مداخله و معارضه خارجی، احتراز از اقدام به سرنگونی دولت ها و تحمیل فشار یا تهدید علیه همدیگر به هر شکلی که باشد ؛

ـ اطمینان دادن به اینکه قلمروش به هیچ طریقی برای نقض حاکمیت، استقلال سیاسی، تمامیت ارضی و وحدت ملی، یا برهم زدن ثبات سیاسی، اقتصادی و اجتماعی طرف دیگر مورد استفاده قرار نگیرد؛

ـ خودداری از مداخله مسلحانه، اشغال نظامی ، یاهر شکل دیگر مداخله پنهان یا اشکار علیه طرف دیگر، یا هرنوع اقدام مداخله جویانه

**نظامی، سیاسی یا اقتصادی در امور داخلی طرف دیگر، از جمله اقدامات تلافی جویانه ایکه استفاده از زور را در بر می گیرد؛**

**ـ خودداری از هر اقدام یا تلاش به هر شکل و با هر دستآویزی برای بی ثبات کردن یا تضعیف طرف دیگر و یا هرکدام از نهادهایش؛**

**ـ خودداری از برانگیختن، تشویق یا حمایت مستقیم یا غیرمستقیم فعالیت های مخالف یا جدایی طلبانه علیه طرف دیگر با هر نوع دستآویز و یا هر نوع اقدام دیگر برای برهم زدن وحدت یا تضعیف یا سرنگونی نظام سیاسی طرف دیگر؛**

**ـ جلوگیری از آموزش، تجهیز، تامین مالی و گزینش نیرو از هر منشه به منظور فعالیت های خصومت آمیز علیه طرف دیگر یا فرستادن این نیروها به قلمرو طرف دیگر و متناسب به آن ممانعت از فراهم آوردن تسلیحات، از جمله تامین مالی برای آموزش، تجهیز و انتقال این نیروها؛**

**ـ خودداری از انعقاد هرنوع توافقنامه و یا برقراری ترتیبات با دولت های دیگر که برای مداخله در امور داخلی و خارجی طرف دیگر طراحی شده باشد؛**

**ـ خودداری از فعالیت توهین آمیز، بدگویی یا تبلیغات خصمانه به منظور مداخله در امور داخلی طرف دیگر؛**

**ـ ممانعت از هرنوع همکاری، بکارگیری یا حمایت گروه های تروریست، خرابکاران یا عومل خرابکاری علیه طرف دیگر؛**

**ـ ممانعت از حضور، پناه دادن در اردوگاهها، پایگاه ها و یا به شکل دیگر، سازماندهی آموزش، تامین مالی، تجهیز و تسلیح افراد و گروه های سیاسی، قومی و نظایر آن در داخل مرز های خود بمنظور سرنگونی، ایجاد بی نظمی و یا اغتشاش در قلمرو طرف دیگر و هم**

چنین متناسب با آن خودداری از بکارگیری رسانه ها و حمل و نقل تسلیحات، مهمات و تجهیزات توسط چنین افراد و گروه ها؛

ـ متوسل نشدن و اجازه ندادن به هرنوع عمل دیگر که بتوان آنرا مداخله بشمار اورد.

دوم ـ «توافقنامه دوجانبه میان جمهوری افغانستان و جمهوری اسلامی پاکستان در مورد بازگشت داوطلبانه پناهندگان». این توافقنامه در هشت ماده تنظیم گردیده و شامل فراهم آوری سهولت ها از جانب پاکستان در مورد بازگشت داوطلبانه پناهندگان افغان از پاکستان به افغانستان، تدارک سهولت ها جهت پذیرش آنها و همچنان رعایت همه حقوق مدنی آنان بمثابه شهروند افغان، از جانب دولت جمهوی افغانستان و کمک های کمیساریای عالی سازمان ملل برای پناهندگان را شامل میگردید.

سوم ـ «توافقنامه مربوط به مناسبات متقابل جهت حل و فصل مسایل مربوط به افغانستان» را شامل میگردید. این توافقنامه در مورد چگونگی پروسه مذکرات ژینو و اسناد به توافق رسیده است که مهمترین مسئله مندریج این توافقنامه، خروج نیروهای نظامی اتحاد شوروی از افغانستان است که درین زمینه در ماده پنجم آن؛ چنین درج گردیده است: «خروج نیروهای خارجی مطابق با جدول زمانی مورد توافق بین جمهوری افغانستان و اتحاد جماهیرشوروی سوسیالستی مرحله یی خواهد بود و در تاریخ توافق شده (15 می 1988) آغاز خواهد شد، نیمی از نیروها تا 15 اگست 1988 خارج و خروج کلیه نیروها ظرف 9 ماه تکمیل خواهد شد» .

چهارم ـ افزون بر توفقنامه های سه گانه فوق، در ژینو «اعلامیه تضمین های بین المللی » نیز توسط نمایندگان ایالات متحده امریکا (جورج. پی. شولتز وزیر خارجه) و اتحاد جماهیر شوروی سوسیالستی (ادوارد شواردنادزه وزیر خارجه) امضا و اعلام گردید؛ که در آن آمده است:

«دولت های ایالات متحده امریکا و اتحاد جماهیر شوروی سوسیالستی حمایت خود را نسبت به این مسئله ابراز میدارند که:

ـ جمهوری افغانستان و جمهوری اسلامی پاکستان یک توافقنامه سیاسی را از طریق مذاکره منعقد کرده اند تا روابط خود را عادی ساخته و حسن همجواری بین دو کشور را ترویج و همینطور صلح و امنیت بین المللی را در منطقه تحکیم نمایند؛

ـ به نوبه خود مایلند در وصول به اهدافی که جمهوری افغانستان و جمهوری اسلامی پاکستان برای خود تعیین کرده اند، سهم گرفته و به تضمینِ رعایت حاکمیت، استقلال، تمامیت ارضی وعدم تعهد آنها کمک کنند؛

ـ به خودداری دایمی از هر نوع مداخله در امور داخلی جمهوری افغانستان و جمهوری اسلامی پاکستان در مورد اصول روابط دوجانبه بویژه عدم مداخله ، متعهد میشوند؛

ـ از تمامی دولت ها میخواهند به همین ترتیب عمل نمایند.

اعلامیه حاضر از 15 ماه می 1988 لازم الاجرا خواهد شد.

این اعلامیه امروز 14 اپریل در ژینو در پنج نسخه اصلی، هرکدام به زبانهای انگلیسی و روسی تهیه شد و تمام این متون معتبر هستند .

نماینده دولت ایالات متحده امریکا

جورج . پی. شولتز

نماینده دولت اتحاد جماهیر شوروی سوسیالستی

ادوارد شواردنادزه » (21)

**بعد از امضا و آغاز پروسهٔ تعمیل توافقنامه های ژینو و اعلامیهٔ تنظیم های بین المللی مربوط آن، دولت های پاکستان و ایالات متحدهٔ امریکا نسبت به تعهدات شان با بی اعتنایی آشکار عمل نموده و به مداخلات شان در امور داخلی نه تنها ادامه دادند بلکه آنرا شدت نیز بخشیدند. این مداخلات باعث می گردید تا دولت جمهوری افغانستان آن را پیوسته به سازمان ملل و جهانیان ابلاغ نماید.**

**دوکتور نجیب الله در رابطه به عدم رعایت توفقنامه های ژینو بوسیله دولت پاکستان، طی بیانیه شان در نهمین اجلاس سران کشورهای عضو جنبش عدم انسلاک، منعقدهٔ سال1368 شهر بلگراد؛ چنین اشاره نمودند: «مردم افغانستان و جهانیان بطور روزافزون معتقد می شوند که پاکستان و امریکا در زمینه امضای موافقتنامه های ژینو نیت نیک و صداقت سیاسی نداشتند. ... پاکستان نه تنها تا اکنون هیچ یک از مراکز تربیه نظامی افراطیون مخالف افغانی را ـ که تعداد آنان به 180 میرسد ـ منحل ننموده است بلکه مراکز جدید تربیت تروریستان را در آن کشور ایجاد کرده است. در حال حاضر در هر هفته بطور متوسط 30 تا 35 گروپ مسلح مخالف افراطی به تعداد مجموعی 1200 تا 1500 نفر از پاکستان به جمهوری افغانستان جهت ادامه قتل و غارت و ویرانی اعزام میگردند. به کمک و به شرکت مستقیم اردوی پاکستان مقادیر هنگفت اسلحه به نیروهای مسلح ضد افغانی تحویل داده می شوند و جزوتام های قوایِ مسلح پاکستان در برخی نقاط شرقی و جنوب شرقی افغانستان عملاً در محاربات و عملیات مسلحانه سهم میگیرند. از تاریخ 15 فبروری الی دوم اگست سال 1989 برای افراطیون جنگ طلب از طریق خاک پاکستان بخاطر سازماندهی فعالیت های نظامی و تروریستی 18 نوع سلاح مختلف، شامل 250 دستگاه پرتاب راکت های ریکتیفی زمین به زمین، 110 میل توپ صحرایی و هاوان، 120 میل توپ بی پسلگد، 550 میل کمپلکس راکت های دافع هوا، 18 میل دستگاه کوهی دافع هوا نوع چهار میله، 295 میل ماشیندار ثقیل، 4500 میل راکت انداز دستی، دوصدهزار فیر راکت زمین به زمین مختلف النوع با 1761 نفر مشاور خارجی به داخل قلمرو جمهوری افغانستان انتقال و اعزام گردیده اند. هکذا طی همین**

مدت جمعاً به تعداد 413102 فیر سلاح ثقیلهٔ مختلف النوع بالای ولایات کشور پرتاب شده که از اثر آن 1972 نفر تنها از اهالی ملکی شهید و 4321 نفر ملکی مجروح گردیده اند که از جمله 1383 فیر آن بالای شهر کابل صورت گرفته که در نتیجه 68 نفر از اهالی ملکی به شهادت رسیده اند و 1014 نفر از اهالی ملکی شهر کابل مجروح گردیده اند.

افراطیون با استعمال راکت های دوربُردِ جدیدی که اخیراً ایالات متحده امریکا به آنها تحویل داده، شهرها و مناطق مسکونی را مورد حملات بی رحمانه قرار میدهند. این راکت ها قبل از اصابت تعداد زیادی از ماین ها و بم های حاوی پارچه های کوچک را که توسط اشعه اکسریز دیده نمی شوند، در یک شعاع وسیع فرش مینمایند. تحویلدهی این راکت ها که هدفِ جز قتل عام مردم بیگناه افغانستان را ندارد، در مغایرت کامل با کنوانسیون 10 اکتوبر 1981 در مورد منع و تحدید استفاده از سلاح هائیکه بیش از حد جارحه تلقی گردیده و تاثیرات همه گانی وارد و همچنان مغایر با پروتوکول اول این کنوانسیون در زمینه پارچه های غیر قابل روئیت می باشد»(1).

مسایل ابراز شده فوق، با چنین گستردگی صرف برخی از حقایق و آن هم در یک مقطع محدود زمانی است که رهبران پاکستان میخواستند با«دروغ مقدس» آنرا انکار و در دیده جهانیان خاک بپاشند، درین زمینه فلیب کاروین شهروند ایالات متحده امریکا و کارمند عالیرتبه سازمان ملل در کابل ( سال 1992) و عضو تیم همکار با بنین سیوان نماینده خاص سرمنشی سازمان ملل در امور افغانستان؛ چنین مینویسند: «ضیا[هدف او جنرال ضیالحق رئیس جمهور سابق پاکستان است] به موافقه و مشوره آی. اس. آی تصمیم به ... سرنگون کردن نجیب الله [هدف او دوکتور نجیب الله رئیس جمهور آن وقت افغانستان است] و نصب حکومت مجاهدین از طرق نظامی اتخاذ کرد. طبق گفته شولتز[وزیر خارجه امریکا در آن وقت]، هنگامیکه پرزدنت ریگن از ضیا پرسید، رهبران پاکستان در مورد سرپیچی از تعهدات خود از موافقتنامه های ژینو چه نظر دارند و چگونه آن را ارزیابی میکنند ؟ ضیا در جواب میگوید: درین مورد دروغ میگوئیم. هشت سال

تمام میگذرد که از فعالیتهای خود در آنجا [(افغانستان)] انکار میکنیم. سپس پرزدنت[ریگن]دوباره سوال خود را تکرار کرد؛ ضیا برایش گفت که: «مسلمانان میتوانند و حق دارند که برای یک کار خیر دروغ بگویند»(2).

جنرال ضیأالحق کذاب، مداخله و به راه اندازی کشت و خون و ویرانی در یک کشور همسایه و مسلمان را«کارخیر» دانسته و جهت انکار از آن توسل خویش به «دروغ» را جواز اسلامی میدهد، به همین ملحوظ فلیب کاروین به تعقیب نقل قول فوق، خود چنین تبصره مینمایند: « بنین [سیوان] بدبخت و افغانستان بیچاره و بدبخت با کذاب هائیکه حیله و نیرنگ خود را مقدس جلوه میدهند، چگونه برخورد و معامله نمایند. برای مذاکره کننده کابوس وحشتناکی است. چطور بنین سیوان میتوانست نجیب را قناعت دهد تا بخاطر معامله و غرض ارضای خاطر مجاهدینِ حمایت شده از جانب پاکستان، استعفی دهد. در حالیکه او میدانست کهِ پاکستان مصمم برآن بود، هر موافقنامه را که برایش قدرت انحصاری فراهم نکند، نادیده بگیرد»(3).

نتیجه گیری را که فلیب کاروین در مورد هدف سیاست ها و عملکرد ضد افغانی جنرال ضیاالحق بعمل آورده است، در حقیقت سیاست رسمی دولت پاکستان از همان زایش غیرطبیعی و غیرمشروع این کشور بوسیله استعمار انگلیس و مبتنی بر پلان های منطقوی این ابر قدرت استعماری بود که میخواست آن را یا با تحمیل فشارهای سیاسی و یا هم جنگ ناشی از تحریک اختلافات سرحدی ـ که هسته تشنج آنرا خود پایه گذاری نموده بودند ـ بر سلطنت افغانستان تحمیل نمایند. در ادامه همین سیاست، تحت حمایت انگلیس و رهبری شبکه های جاسازی شده انگلیس در افغانستان (فرزندان آنانیکه علیه غازی امان الله محصل استقلال افغانستان بکار گرفته شده بودند)و در منطقه، تحریکات ضد افغانی پاکستان با سؤاستفاده از احساسات عامیانۀ دینی و مذهبی ساکنین قرأ و قصبات کشور، علیه جمهوریت سردار محمد داوود آغاز گردید که تا اکنون آن را به بهانه های مختلف و با شرکت گستردۀ اجیران پاکستانی و تروریست های حرفوی سایر کشورها،

ادامه میدهد. حقیقت آشکار این ادعا ها به وسیله اسناد متعدد و عملکرد متداوم نظامیان آن کشور نیز تائید میگردد.

فریزر تتلر سابق وزیر مختار دولت انگلیس در کابل با اشاره به «پریشانی های اهداف استراتیژیک دولت انگلیس در منطقه» و رفع این«پریشانی ها»، در سال۱۹۶۱ در کتاب خود بنام «افغانستان» نوشت که این پریشانی ها: «....فقط بواسطه ضم و یکجا شدن دو دولت افغانستان و پاکستان با یکدیگر بهر شکلی که باشد رفع شده میتواند... ولو نظر به اختلافات روحی و اقتصادی و سیاسی و ملی، اختلاط این دو کشور ممکن به نظر نرسد، معهذا تاریخ حکم میکند که این اختلاط عملی گردد و اگر این عملیه بشکل صلح آمیز انجام نگیرد، با قوت عملی خواهد شد» (4).

داکتر بارنت روبین یکی از کارشناسان معروف امریکایی در امور افغانستان، یکجا با دانشمند افغانی جناب ابوبکر صدیقی، متن گزارش تحقیقاتی «انستیتوت صلح ایالات متحده امریکا» را در اکتوبر 2006 ع، تهیه نموده اند که این گزارش بوسیله داکتر هارون امیرزاده، در پنجم نوامبر همین سال، از انگلیسی به دری ترجمه و در سایت آریایی به نشر رسیده است. نویسندگان این سند تحقیقاتی در زمینه اهداف ضد افغانی پاکستان؛ چنین نگاشته اند:

«پاکستانی ها گروه های اسلام گرایان افغانی بخصوص حزب اسلامی گلبدین حکمتیار و بعد ها طالبان را بخاطری حمایت کردند که می خواستند حکومت خود را در کابل تحمیل کنند وازین کشور بحیث عمق استراتیژیک و ثبات در مناطق مرزی اش استفاده نموده و هرگز جای برای حضور هندوستان در خاک افغانستان باقی نگذارند. به بیان دیگر پاکستان تلاش کرد در افغانستان یک رژیم دست نشانده را به قدرت بنشاند که در صورت عقب نشینی در جنگ در برابر هندوستان از خاک افغانستان استفاده نماید. این سیاست پاکستان در واقع تداوم سیاست بریتانیا در شرایط دیگر بود که از افغانستان بحیث کشور حایل در حوزه منافع امنیتی اش در جنوب آسیا استفاده می کرد. ...

ایالات متحده و پاکستان یک سیاست کهنه مانند سیاست «فارورد پالیسی» یا سیاست پیش روی زمان بریتانیای کبیر را تحت تعقیب قرار داد.... زمانیکه بسیاری افغانها با خروج قوت های شوروی از افغانستان، جهاد را پایان یافته می پنداشتند، سیاست کهنه فارورد پالیسی بیشتر متکی به اعراب سلفی را - که جنگجویان آنان از تمام کشورهای عربی جهت انجام جهاد ... به این کشور آمده بودند - دوباره وارد میدان نمایند.»

بی جهت نیست که گلبدین حکمتیار رهبر حزب اسلامی افغانستان به تاریخ ششم حوت 1366(24 فبروری 1987) در یک کنفرانس بزرگ مطبوعاتی که افزون بر نمایندگان رسانه های گروهی جهانی، عده یی از دپلومات های خارجی و مقامات دولتی پاکستان نیز در آن حضور داشتند، ضمن تبصره بر تاسیس «حکومت اسلامی» در افغانستان؛ با صراحت ابلاغ نمود که:

«حکومت اسلامی در افغانستان تمام قیودات ویزه و پاسپورت را برای پاکستانی ها رفع خواهد کرد. سرحد بین پاکستان و افغانستان وجود نخواهد داشت. ما میخواهیم پاکستان و افغانستان را یک مملکت واحد بسازیم و اگر دراین راه موانع موجود باشد میخواهیم کنفدراسیونی بین دومملکت بوجود آید»(5).

وحید مژده محقق افغانی، ضمن تبصره یی با درج متن یکی از اسناد آی. اس. آی، عملکرد این سازمان را در استقامت اهداف استراتیژیک ضد افغانی پاکستان بعد از خروج عساکر شوروی از افغانستان، روشن می سازد. اینک متن سند را در ضمن تبصره مذکور؛ مرور مینمائیم:

[« در هشتم ماه می 1990 میلادی روزنامه انگلیسی زبان کابل تایمز، سند محرمانه ای را به نشر سپرد که سازمان استخبارات نظامی پاکستان آی. اس. آی عنوانی (خطاب به) اتشه های دفاعی (وابسته های نظامی) سفارت های پاکستان در سراسر جهان صادر نموده بود. متن این سند چنین بود:

[«مدیرت عمومی استخبارات نظامی -اسلام آباد

نمبر 4120 ای 6 جی آی آی

تاریخ 22 فبروری 1989

به اتشه ی دفاعی سفارت پاکستان ....

موضوع: اولویت ها و استراتژی پاکستان.

1- خروج عساکر روسی شرایط جدیدی را برای حل مسئله ی افغانستان ایجاد میکند، بعد از سقوط رژیم کابل، اوضاع اقتصادی و سیاسی در کشور نهایت جدی خواهد بود. هیچ حکومت اسلامی قادر نخواهد بود بدون کمک وسیع خارجی بر کشور حکومت کند. ما عمیقاً معتقدیم که پاکستان یگانه شریک و حتی حامی افغانستان است که از طریق آن کمک خارجی میتواند صورت گیرد.

2- سیاست ما در قبال افغانستان متکی بر سه عامل است:

الف: تشکیل یک حکومت جدید که از همان آغاز در قلمرو افغانستان فعالیت کند. نخستین وظیفه را کسب شناخت حتی المقدور تعداد زیاد ملل و قبل از همه کشورهای اسلامی تشکیل خواهد داد. ما باید دراین حکومت، کمترین اشتراک عناصر طرفدار ایران را تأمین نمائیم. وظیفه ی دیگر باید آزاد ساختن یکی از شهرهای عمده مثلاً جلال آباد باشد که در آن حکومت جدید نصب خواهد شد و از آنجا تمام کشور را اداره خواهد کرد. مجاهدین محتاج به تمام کمکهای ممکن نظامی خواهند بود. باید مستشاران نظامی به آنها در ایجاد چیزی شبیه به یک اردوی منظم کمک نمایند. بادخالت و شراکت پاکستان لازم است تا اوضاع کنترول شود، منافع ملی ما حفظ گردد.

ب:سقوط رژیم کابل میتواند در ظرف دو روز صورت می گیرد. این کار باید ازطریق محاصره ی کابل و به تعقیب آن تهاجم مستقیم یا

از طریق محاصره ی کامل اقتصادی که به اضمحلال رژیم کابل منتج گردد، انجام یابد. برای این منظور ما باید تلاش کنیم تا در حلقات نظامی کابل نفوذ نمائیم. بسیار با اهمیت است که نفوذ ما در حکومت جدید تحکیم یابد و اشخاص مورد اعتماد ما در آن جابجا گردند. آنچه که حایز اهمیت عظیم است ایجاد شرایطی است که عملکردهای عادی این حکومت صرفاً در صورت حضور مشاورین ما امکان پذیر گردد.

ج: اعاده ی صلح و آغاز اعمار مجدد کشور یک پروسه ی طولانی و دردناک خواهد بود. ما وسایل لازم را در اختیار داریم تا نه تنها این پروسه را کنترول نمائیم بلکه در آینده ادغام تدریجی ساختار اقتصادی و سیاسی ما را به چنان طریقی تأمین کنیم که منتج به اتحاد نزدیک بین پاکستان و افغانستان گردیده و این امر میتواند به کنفدراسیون افغانستان و پاکستان بیانجامد. این اندیشه حمایت وسیع را در میان نظامیان و عموم مردم کسب خواهد کرد. با این وصف فعالیت تبلیغاتی ماهرانه لازم خواهد بود تا افکار عامه ی پاکستان و جهان به آن عادت کند.

3- وضع هنوز هم متشنج است و مستلزم احتیاط میباشد. اطلاعات مفصل تر شما مورد قدردانی ما خواهد بود و باید به زود ترین فرصت برای ما گسیل گردد.

در غیاب مدیر عمومی استخبارات

دگروال محمد ارشاد چودری »

ولی جو و فضای آن زمان ... موجب گردید تا نشر این سند بخشی از جنگ تبلیغاتی رژیم کابل علیه پاکستان تلقی گردیده و توجه زیادی را به خود جلب نکند .

بعد از نشر این سند در کابل تایمز، یکی از مجلات معتبر پاکستان به نام «تکبیر» هم این سند را از کابل تایمز اقتباس نموده و به نشر سپرد. «تکبیر» نوشت که رژیم کابل این توان را ندارد که در

ادارات حساس نظامی ما و یا در سفارت های ما در خارج، اعمال نفوذ نموده، چنین سندی را بدست آورد. بدون تردید این کار به وسیلۀ «را»، سازمان استخبارات هندوستان صورت گرفته و بعداً این سند را در اختیار دولت کابل گذاشته است.»](6)

اینکه مجله «تکبیر» بر جعل سند مورد بحث تاکید نکرده و برعکس روی این مسئله پافشاری نموده که این سند به وسیله «را» از ادارات استخباراتی و یا دپلوماتیک پاکستان بیرون کشیده شده است، خود اصلیت سند و اعتبار آن را بمثابه استقامت های اساسی اهداف و سیاست های ضد افغانی، استخبارات نظامی پاکستان تائید مینماید. همچنان اصلیت این سند را چگونگی عملکرد استخبارات نظامی پاکستان در ساختن حکومت جلای وطن مجاهدین، حمله گسترده آنان به شهر جلال آباد و عملکرد بعدی شان در ساختار حکومت انتقالی و مؤقت «مجاهدین» تحت رهبری صبغت الله مجددی و برهان الدین ربانی در سال 1371 خورشیدی و بعد از انتقال قدرت به این حکومت و بخصوص در ساختار و عملکرد اداره «طالبان» ـ که استخبارات پاکستان دست بازتر داشته و با رقابت ایران و روسیه کمتر مواجه بوده ـ به خوبی تائید مینمایند.

در مورد اهداف دورنمایی پاکستان نسبت به کشور ما، سلیک هاریسون با نقل از چارلز ویلسون ـ یکی از نمایندگان کنگره امریکا از حزب دموکرات که در سال 1983 عضویک هیئت 6 نفره به سرپرستی «کلاررنس لانگ» از پاکستن دیدار کرد ـ چنین مینویسد: «ویلسون در مورد نقشه ای سخن گفت که ضیاًالحق به من نیز نشان داده بود و قلمرو کنفدراسیون مورد نظر وی را مشخص میکرد. افغانستان و پاکستان و در مرحله بعد آسیای مرکزی و کشمیر، قلمرو این کنفدراسیون را تشکیل میداد»(7).

حقایق فوق و عملکرد پاکستان بعد از سقوط طالبان، حضور جامعه جهانی در افغانستان ـ که باعث تضعیف مواضع پاکستان درین کشور گردید ـ و تا اکنون نیز مؤید آن اند که پاکستان هنوز هم با تداوم جنگ اعلان ناشده علیه افغانستان و صدور تروریزم به کشور ما، از

اهداف فوق الذکر استراتژیک ضد افغانی خود دست نکشیده و جهت دستیابی به این اهداف با توسل به دروغ، نیرنگ، عوامفریبی و دیده درایی، ادامه میدهد . درین میان هدف آن کشور در استفاده افزاری از اسلام، این بود و این است که از یک طرف تحت فشار جذبات اسلامگرایی بنیادی، گرایش های ناسیونالستی مردم افغانستان، بخصوص پشتون های ساکن دوطرف خط تحمیلی دیورند را کمرنگ نموده، از آن در ضدیت با گرایش های ملی و ترقیخواهانه در جغرافیای طبیعی افغانستان تاریخی و از جانب دیگر در ضدیت با دولت و مردم صلح دوست هندوستان، سؤاستفاده نمایند. مگر سیاست سازان فاقد خرد در حاکمیت دولت فاسد پاکستان، حتی با توجه به تجربه عملی چهار دهه اخیر سیاست های ضد افغانی شان، توان و استعداد فهم این حقیقت را نیز تبارز نداده اند تا این واقعیت را درک نمایند که گردن برافراشته یک افغان سربلند، هیچگاه در برابر قدرت نمایی هایی حتی از خود ـ چه رسد به قدرت نمایی های بیگانه ـ فرود نیامده و نخواهد آمد. تبارز چنین حالتی حتی از جانب بی همت ترین افغانان، ناشی از مجبوریت های شخصی و خواهشات مؤقت نفسانی آنان خواهد بود که با رفع آن، خویشتن افغانی خود را باز می یابند. گرایشهای ضد پاکستانی اکثر «مجاهدین» سابق، حتی آنهائیکه به دستور پاکستان بر شهر ها راکت می باریدند، مکتب می سوختاندن و معلم میکشتند، بعد از رفع مجبوریت های شان و بازیافتن عزت النفس افغانی خویش، می باید درس بزرگ عبرت برای رهبران فاقد خرد سیاسی پاکستان باشد. من باور دارم که با تغییر وضعیت «طالبان» و بازیافتن فرصت بازاندیشی، از میان آنان موج نیرومند ضد پاکستانی سربلند مینماید. دولتمدارهای بی فرهنگِ پاکستان می باید از سیاست های مؤفق افغانی هند، بیاموزند. سیاست سازان ضد افغانی پاکستان باید بدانند که از سیاست های افغانی خود نه تنها تا اکنون جز دشمنی تاریخی ـ و آنهم با مردمی که جواب دشمنی را با دشمنی میراث چندین نسل خویش میدانند ـ چیزی بدست نیاورده اند، بلکه اینک خود پاکستان در نتیجه این سیاست های احمقانه در امواج نیرومند افراطیت اسلامگرایان، در حالت غرق شدن است و افزون بر آن ذهنیت های جهانی را نیز علیه خویش به قدر کافی تحریک نموده و مینماید. در حقیقت سیاست سازان

دروغگو، بی آبرو و بی حیثیت شدهٔ پاکستان این عاملین تشنج در منطقه و جهان، معامله گران جهانی مواد مخدر و مافیای جهانی فروش پرزه جات و فن آوری جنگ افزار اتومی، اینک محصول آنچه را درو مینمایند که خود کاشته اند.

## 1. 2 ـ اهداف استراتژیک ضد افغانی جمهوری اسلامی ایران

اگر دولتمداران و بخصوص نظامیان پاکستانی تدارک «عمق استراتیژیک» را هنگام گریز شان در تقابل احتمالی نظامی با دولت هند ـ با اتکا به تجربه بنگلادیش ـ در ادغام افغانستان و یا هم کنفدراسیون پاکستان ـ افغانستان و یا به قدرت رسانیدن یک حکومت دست نشاندهٔ تصور مینمایند تا در هر حالت سلطه شان را بر این سرزمین تامین نمایند و به این منظور از چهار دهه بدین سو عملیات فعال ضد افغانی شان را آغاز نموده اند، حاکمان سرزمین تاریخی فارس نیز با انباشتن پطرودالرهای باد آورده و مستی ناشی از آن، خواستند بمثابه اولاد های ناخلف، هویت تاریخی و اجدادی شان را کنار گذاشته و با توسل به جعل و دروغ و تحمیل یک جزء نا مستحق بر گسترهٔ یک کل، تلاش نمده و مینماید، خود را در قالب هویت تاریخی ایران باستان جابزنند و تحت پوشش چنین هویتی و با برباد دادن سرمایه های مردم فارس، به تحقق پلان های استیلاگرانه و توسعه طلبانهٔ شان بپردازند. بدین منظور؛ با درک محدویت حوزه تاثیر گذاری شان از مجرای مذهب تشیع، افزون بر آن به طرح پلان درازمدت استیلاگرانهٔ تاسیس «حوزهٔ تمدنی ایران» مبادرت ورزیدند تا تحت پوشش مخملین و فریبنده چنین طرحی، عملیات چندین جانبه، مغلق و پیچیدهٔ را جهت گسترش نفوذ و سلطهٔ شان در پهنهٔ سرزمین های ایران باستان و از جمله در افغانستان، سازماندهی و تعمیل نمایند.

مبتنی بر شواهد تاریخی، عملیات نفوذی ضد افغانی رژیم محمد رضاشاه بعد از سقوط نظام شاهی افغانستان در سرطان 1352 گسترش

**یافت. سلیک هریسن محقق شناخته شده امریکایی با دسترسی به اسناد سری و افشا ناشده سی .آی . ای درین زمینه؛ چنین مینگارد:**

**«در اوایل دهۀ 1970 که قیمت تیل روبه افزایش گذاشت شاه ایران محمد رضای پهلوی به مساعی عظمت طلبانه اش برای برچیدن نفوذ اتحادشوروی از کشورهای همسایه و تشکیل شکل جدید امپراطوری قدیم فارس، آغاز نمود. ... سقوط پادشاه [افغانستان] عظمت طلبی ایرانی ها را دوباره تحریک نمود. شاه ایران در سال 1974 به این تلاش های خود آغاز نمود که کابل را در دایره اقتصادی و امنیتی یی شامل سازد که متمایل به غرب بوده باشد و از تهران اداره گردد. ... عمال شبکه های جاسوسی عربستان، هند، چین و یک تعداد دیگر کشورهای خلیج فارس و شرقمیانه نیز بعد از سال 1373 در افغانستان نفوذ نمودند. نقش ایران را در سال 1975 اولاً فریدون هویدا، نماینده ایران در ملل متحد به من بیان نمود. وی به این نقش ایران بحیث یک نمونۀ همکاری امریکا و ایران اشاره کرد. ...**

**ساواک و سی. آی. ای باهم همکاری مینمودند، این دو سازمان بعضی اوقات فعالیت های خود را با دستیاری گروپ های مخفی مسلمانان بنیادگرا به پیش می بردند.**

**تهران از یک طرف از طریق کمک های خویش بر داوود فشار می آورد ... و از طرف دیگر ساواک اسلحه، وسایل مخابراتی و سایر کمک های شبه نظامی را به جمعیت های ضد داوود میرسانید. برخی از این کمک ها توسط ایران مستقیماً به ناراضیان قبیله هایی که در غرب افغانستان فعالیت داشتند توزیع میگردید؛ قسمتی از آن ذریعه پاکستان به دسته های بنیادگرایان که فعالیت های زیرزمینی داشتند میرسید. سلسله اذیت و آزار داوود ذریعه مقامات پاکستانی وقتی به نقطه اوج خود رسید که تحت سرپرستی اسلام آباد بر یک تعداد اهداف در داخل افغانستان حملات صورت گرفت. ساواک، سی. آی. ای و عمال پاکستان در کودتا های ناکام بروج سپتمبر و دسمبر 1973 و جون 1974 بنیادگرایان علیه داوود دست داشتند»(8).**

**بعد از سقوط رضاشاه، و پیروزی «انقلاب اسلامی» در ایران، حکام رژیم آخوندی جمهوری اسلامی نیز با سرمایه گذاری روی ریزرف های افغانی رژیم قبلی و گسترش بعدی آن، عملاً از همان آغاز با دامن زدن به جنگ و بی ثباتی در کشور ما، کار پلان شده و با دورنما سلطه جویانه را در دو استقامت و تحت پوشش های مذهبی و فرهنگی (تمدنی) آغاز نمودند.**

## 1. 2. 1 ـ سلطه جویی با توسل

## به شیوه صدور انقلاب اسلامی

**رهبران رژیم آخوندی بعد از پیروزی «انقلاب اسلامی» شان در ایران، تلاش نموده اند؛ «تا این انقلاب را به همه کشورهای همسایه صادر و اسلام را یکپارچه» نمایند. متن یکی ازاسناد استراتژیکِ مدون «ستاد» سیاست سازان کلیدی جمهوری اسلامی ایران و شواهد عینی مداخلات رسوای دولت آن کشور در امور داخلی میهن ما، مؤید کامل حقیقت فوق اند.**

**درمقدمه این سند «ستاد» تهیه کننده آن؛ چنین تاکید نموده است: « حال که به یاری خداوند و فداکاری امت قهرمان امام پس از چند قرن بار دیگر حکومت اثناعشری در ایران به ظهور رسیده است، بنابر رهنمود های رهبران عالیقدر تشیع وظیفه بس سنگین و خطیر بعهده داریم که آن صدور انقلاب است و این را باید بپذیریم که حکومت ما گذشته از حفظ استقلال کشور و حقوق ملت یک حکومت مذهبی است و صدور انقلاب در رأس همه امور باید قرار گیرد ... . اما با توجه به وضع فعلی جهان و قانون های به اصطلاح بین المللی صدور مستقیم انقلاب غیر ممکن و شاید هم با خطرات ویرانگری همراه باشد. به همین خاطر ما طی سه جلسه با آرای قریب به اتفاق شرکت کنندگان و اعضای ستاد، یک برنامه پنجاه ساله که شامل پنج برنامه ده ساله می باشد طراحی نموده تا این انقلاب اسلامی را به همه کشورهای همسایه صادر و اسلام را یکپارچه نمائیم ... .**

برنامهٔ که ما برای صدور انقلاب طراحی نموده ایم برخلاف عقیده بسیاری از ناظران بدون هیچگونه درد سر، خونریزی و یا واکنشی از طرف دولت های قدرتمند جهان به ثمر خواهد رسید. حتی هزینهٔ که در این راه مصرف خواهد شد بدون باردهی نخواهد بود»(9).

در سند مذکور اهدافی که می باید مورد حمله « بدون هیچگونه درد سر و خونریزی » قرار گیرند، مشخص شده و جرئیات چگونگی این حمله نیز تعیین گردیده اند. درهمین سند میخوانیم: «همسایگان سنی و وهابی ما عبارتند از ترکیه، عراق، افغانستان، پاکستان و تعداد کشورهای امیر نشین در حاشیه جنوبی خلیج فارس ... تسلط بر این کشورها یعنی تسلط بر نیم جهان». در سند مذکور در حالیکه « تشیع» پایه ایدولوژیک برای «صدور انقلاب» و «تسلط بر نیم جهان» قرار داده می شود؛ با تاکید نگاشته شده است: « تا آنگاه که هرکس نام اسلام برخود دارد ... فقط تشیع را بعنوان وارث راستین اسلام بشناسند».

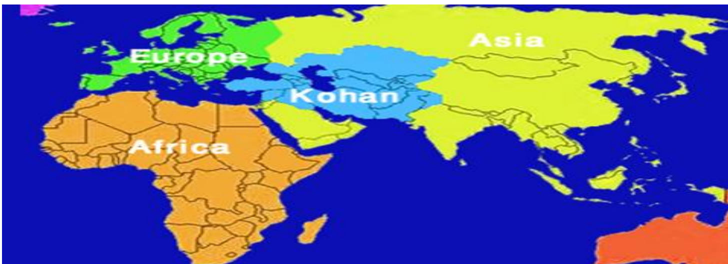
جهت تعمیل دستیابی به اهداف تعریف شده در کشورهای مورد نظر، در سند مورد بحث، توصیه گردیده که: «ما برای اجرای این برنامه پنجاه ساله ابتدأ باید با همه کشورهای همسایه یک دوستی و ارتباط و احترام متقابل بر قرار نمائیم زیرا از پای درآوردن هزار دوست به اندازه یک دشمن درد سر ندارد ». با در نظرداشت اهداف و شیوه فوق الذکر محیلانه « دوستی»، در سند توصیه میگردد که کادر های سیاسی - بخصوص کادر های سیاسی حاکم در قدرت دولتی - کادر های فرهنگی و علمی، همچنان گردانندگان چرخ اقتصادی کشورهای مذکور یعنی سرمایه داران، « با استفاده از دوستان و تقدیم هدایای گرانبها» اجیر گردند و پروسه «تسلط» ، بوسیله این اجیران وعده یی از ایرانیان «مامور» که تحت نام «مهاجر مخالف نظام» درین کشورها جابجا میشوند، عملی گردد. شهر های بزرگ با« باخرید املاک، خانه و اپارتمان و ایجاد شغل و امکانات زندگی برای همکیشان خود که در آن خانه ها سکنی دهند و جمعیت را بالا ببرند»، و با «برقرای مراسم مذهبی و دایر نمودن مساجد و حسینیه ها»، تحت کنترول قرارگیرند.

## 1. 2. 2 ـ گسترش سلطه تحت پوشش طرح حوزه تمدنی ایران

رژیم آخوندی ایران بادرک از محدویت تاثیرات مذهبی، مذهب تشیع در ساحه جغرافیای مورد نظر ـ که اکثریت نفوس در کشورهای شامل جغرافیای مذکور را مسلمان سنی مذهب تشکیل میدهند ـ جهت گسترش سلطه خویش به پوشش فرهنگی (تمدنی) نیز توسل جستند و افزارهای دستیابی به گسترش سلطه شان از این نوع را نیز ـ خارج از حلقات گماشته شده در میان معتقدان مذهب تشیع ـ ایجاد و بکار انداختند. افزار دستیابی به این گرایش، بخصوص بعد از فروپاشی اتحاد شوروی و استقلال کشورهای آسیای مرکزی فعالتر عمل مینماید.

یکی از بنیاد های بکار گرفته شده در سیاست خارجی، که به هدف حمله «بدون هیچگونه درد سر و خونریزی» به منظور «تسلط برنیم جهان» از جانب نظام آخوندی تاسیس گردیده، ساختار تحت پوششِ بنام «بنیاد جهانی اُرد بزرگ» یا « Great orod world foundation»(10) می باشد که از جمله هفت تن از اعضای هیئت رئیسه این بنیاد، یک تن آن افغان است. «اُرد بزرگ» گویا «اندیشمند و فیلسوف ایرانی» است که در مشهد زاده شده و هم اکنون درین شهر زندگی میکند. برای او حَسب و نُسب تاریخی هم تراشیده اند که او «فرزند محمد تقی و از ایل قشقایی است. ایل قشقایی بخشی از دودمان سلجوقیان است ... سلجوقیان گسترده ترین حکومت ایران را پس از اسلام بر سراسر منطقه گسترانیدند». رسانه های گروهی جمهوری اسلامی ایران از جمله «سایت مرکز تحقیقات صدا و سیما »، « شبکه آموزش صدا و سیمای جمهوری اسلامی ایران»، «شبکه جهانی جام جم»، «سایت سازمان عقیدتی سیاسی وزارت دفاع و پشتیبانی نیروهای مسلح»، «روزنامه اطلاعات»، «خبرگزاری فارس»، «سایت پژوهشگاه فرهنگ و علوم اسلامی» و ... همچنان شبکه های معلوم الحال استخدام شده از جانب سازمان های ویژه دولت آخوندی در«حوزه تمدنی ایران»، تلاش نموده و مینمایند تا با تبلیغات سازمانداده شده،

**این چهرهٔ استخباراتی تحت پوشش را بحیث «دانشمند و فیلسوف بزرگ ایران» جابزنند و نظریات اورا تبلیغ و ترویج نمایند. اساسی ترین نظریه یی را که به او نسبت میدهند، نظریه «قاره کهن» است که: «نظریه قاره کُهن حوزه تمدنی ایران را در قالب یک قاره جدید مطرح میکند ... قاره کهن ازکوهستان پامیر و کشمیر آغاز و تا مدیترانه ادامه می یابد و بیست کشور، شامل آن قرار میگیرند. کشورهای قزاقستان، ازبکستان، تاجکستان، قرغزستان، ترکمنستان، افغانستان، شمالغربی هندوستان، پاکستان، ایران، عراق، ترکیه، سوریه، لبنان، قبرس، جنوب ترین بخش روسیه در میان استراخان در شمال دریای خزر تا جنوب اوکراین، آذربائیجان، ارمنستان و گرجستان». او حدود«قاره کهن» را با رنگ آبی و نوشتن «Kohan»، روی نقشه جهان؛ چنین مشخص ساخته است:**




**اُرد استدلال میکند که زمانی «ایرج» فرزند «فریدون» بر این قاره حکومت کرده است. او میگوید: «قاره کهن توسط آسیا و اروپا بلعیده شده است. در نظریه قاره کهنِ اُرد بزرگ، قاره های آسیا و اروپا متجاوزین بر حریم قاره کهن معرفی شده اند». «ارد بزرگ جایگاه ایران در قاره کهن را مانند یونان دراروپا می دانند؛ یعنی یک مادر فرهنگی بزرگ که بخش اصلی گنجینه تاریخی و فرهنگی قاره را در خود دارد»؛ ولی به انتساب مقام «مادر بزرگ فرهنگی» فارس**

**برای این خطه؛ نیز قانع نگردیده «معتقد است که رستاخیز و انقلابی در صحنه اندیشه در حال شکل گیری است و در آخر به این اصل پا می فشارد که ایرانیان بخاطر پیشینه سترگ و بزرگ شان و همچنان خلاقیت و نوآوری در عرصه اندیشه میتوانند پادشاهان آینده این کهکشان باشند ».**

**ضرور است تذکار گردد که «دوستان» و «دشمنان» این «دانشمند و فیلسوف بزرگ ایرانی» را نیز مشخص ساخته اند، درین زمینه آنچه مربوط افغانستان و بخاطرنفاق ملی عنوان می شود، چنین است: « بخشی از دشمنی پشتونهای افغانستان ... با اُرد بزرگ بخاطر دشمنی با تاجک های شمال افغانستان است .... آنگونه که در سایت ها و وبلاکهای مردم افغانستان دیده می شود اصلی ترین دلیل محبوبیت اُرد بزرگ در آن کشور دوستی اش با احمدشاه مسعود بوده است، البته دشمنان پشتون احمدشاه مسعود هم بدین واسطه دشمن ارد بزرگ هستند.»**

**جالب است که عده یی از سایت های مربوط به «افغانستانی» های افغانستان نیز به مبلغین افکار و اندیشه های این به اصطلاح «دانشمند و فیلسوف بزرگ ایران» مبدل شده اند؛ از جمله سایت «آژانس خبری بین المللی کوکچه» در مطلبی تحت عنوان «در رسای بزرگان پنجشیر و شیروان »، توأم با عکس بهم چسپیده احمدشاه مسعود با اُرد، چنین می نویسد: « ... بزرگترین دوست ایرانی او [اشاره به احمد شاه مسعود ـ نویسنده]، از شیروان کهن، ارد بزرگ بود؛ همانکه نخستین بار لقب شیرتنگه پنجشیر را به قهرمان ملی ما داد. همانکه در هنگامه سخت طغیان طالبان، مسعود بزرگ را همراهی کرد. در پنجشیر، سالنگ و بولغین، او با آن اندیشه بی نظیر و جهانگیر، مسعود بزرگ را تنها نگذاشت»(11).**

**تمام امکانات و افزارهای تبلیغاتی و ترویجی، ارگانهای استخباراتی و دیپلوماتیک جمهوری اسلامی ایران در داخل و خارج آز آن کشور، تحت پوششِ تشویق و ترویج همگرایی در «حوزه تمدنی**

ایران» به گسترش سلطه و نفوذ رژیم آخوندی این کشور در جغرافیای مورد نظر، می پردازند.

در همین استقامت یکی از چهره های فعال، محقق و نویسنده ایرانی چنگیز پهلوان است که بنابر روابط نزدیک با «جمعیت اسلامی افغانستان» تحت رهبری برهان الدین ربانی و بخصوص بنابر روابط نزدیکتر با احمد شاه مسعود، بارها به افغانستان سفر نموده و مشهورترین اثر خود را تحت عنوان «افغانستان، عصر مجاهدین و برآمدن طالبان»، که در سال **1377** چاپ نموده نیز «به احمدشاه مسعود فرمانده لایق جهاد و سیاستمدار و مبارز عصر مجاهدین»، اهدأ نموده است. بیجهت نیست که او درین اثر خویش اکثراً و کاملاً حساب شده به تحریکات اتنیکی میان مردم افغانستان دامن میزند و در ضمن آن تلاش میورزد تا بدون نام بردن از «اُرد بزرگ» طرح «حوزه تمدنی» وی را بنیاد های تیوریک بخشیده بر ضرورت تعمیم آن پافشاری نماید. بنابر چنین تشویش نویسنده و محقق افغانی محترم میرعبدالواحد سادات، در نقدی تحت عنوان «موجودیت افغانستان در گرو وحدت ملی آن است» بر نوشته آقای بشیر بغلانی تحت عنوان «آریانای باستان، خراسان پهناور و افغانستان پرآشوب»، بعد از توضیحات مفصل روی ارزش های تاریخی و غنای ادبی زبان دری؛ چنین نگاشته اند:

«... بدین ترتیب به ملاحظه میرسد که استفاده از اصطلاح «زبان فارسی» [به عوض زبان دری] در نوشته های آقای بغلانی بوی طرح «حوزه تمدنی» را میدهد که مفهوم سیطره جویانه آن از طرف عده یی از ایرانیان سیطره طلب مطرح می شود که به درد افغانستان ستیزانی همانند چنگیز پهلوان و دیگران میخورد. طرح «حوزه تمدنی» به مفهوم سیاسی و سیطره جویانه، آن وقت بالا گرفت که آخوند های حاکم در ایران درک کردند که بادرنظرداشت اقلیت شعیه، اسلامیت ضعیف و ناسیونالیزم در حال جوشش در تاجکستان بنفع شان خواهد بود تا شعار تند و تیز انترناسیونالزم اسلامی را به شعارهای «حوزه تمدنی» و زبان و فرهنگ تبدیل نمایند»(12).

تبلیغ و ترویج طرح استراتژیک حوزه تمدنی، سیاست رسمی دولت آخوندی ایران است که بوسیله ارگانهای تبلیغاتی، شخصیت ها و مراکز علمی تحقیقاتی دولتی ایران، پیوسته تبلیغ و ترویج گردیده و دنباله روان استخدام شده و یا ناآگاه شان در جغرافیای «حوزه تمدنی ایران»، «حوزه تمدنی ما» و از جمله در افغانستان نیز[«مبرمیت تأخیر ناپذیر تاسیس دوباره «حوزه تمدنی ما»] را ترویج و تاسیس آن را تگدی مینمایند.

محسن رضایی که 16 سال (1360- 1376 ) قومندان سپاه پاسداران انقلاب اسلامی و کاندید دوره دهم ریاست جمهوری ایران بود و اکنون (1391) دبیر مجمع تشخیص مصلحت نظام است، در اثر خویش تحت عنوان «ایران منطقه ای» که در سال 1384 از چاپ بیرون برآمده است، بر این اصل تاکید مینماید که در سیاست خارجی جمهوری اسلامی مربوط به حیطه «حوزه تمدنی ایران» می باید به «اهمیت وافر» زبان فارسی بمثابه عنصر پیوند دهنده توجه شود نه صرفاً به «اسلام». موصوف در زمینه چنین مینگارد: « حوزۀ تمدنی ایرانی، شامل منطقه جغرافیایی وسیعی است که از درون چین می‌آید و کشمیر و فلات پامیر را در بر می‌گیرد و به آسیای مرکزی کنونی میرسد؛ کشورهای این حوزه را به انضمام افغانستان و پاکستان شامل می‌شود؛ ایران فعلی را در خود جای می‌دهد؛ از اقیانوس هند و دریای عمان و خلیج فارس و نواحی ساحلی آن در هر دو سو، خود را به قفقاز تا دریای سیاه و مدیترانه می‌رساند. در این حوزۀ تمدنی، زبان فارسی اهمیت وافر دارد، چرا که حوزۀ تمدنی ایرانی را به هم پیوند می‌زند». او در جایی دیگری از همین اثر خویش تاکید می‌دارد که: «حوزۀ تمدنی ایران، صرفاً اسلامی یا صرفاً ایرانی نیست، بلکه هر دو ظرفیت در منطقه وجود دارد.»

همچنان موصوف در«ششمین همایش بزرگ ملی تجارت و اقتصاد الکترونیکی»از موضع«دبیر تشخیص مصلحت نظام» سخنرانی نموده و تصریح نمود که: «ایران به دنبال تشکیل منطقه واحد سیاسی و اقتصادیست». خبری را که آژانس خبر رسانی رسمی دولت ایران(ایرنا) از این سخنرانی و در رابطه به «منطقه واحد سیاسی و

**اقتصادی» مورد نظر ایران، به رسانه های گروهی ارسال نموده؛ باهم میخوانیم:**

**«ایرنا: 'محسن رضایی ' روز یکشنبه در ششمین همایش بزرگ ملی تجارت و اقتصاد الکترونیکی، در محل مرکز همایش های بین المللی صدا و سیما، گفت: مطالعات نشان می دهد که اگر این واحد منطقه ای شکل نگیرد،از نظر توسعه، صلح و امنیت با مشکلات جدی مواجه خواهیم شد.**

**وی افزود: تجربه نشان داده است که ایران در داخل چنین مرزهایی نمی تواند رشد کند، از طرفی نمی توانیم به مرزهای قبلی برگردیم و در شرایط کنونی جهان، نیازی به کشورگشایی هم نیست و جهانی شدن این امکان را فراهم کرده که کشورها، با نفوذ خود به بازارهای بزرگتری دست بیابند.**

**دبیر مجمع تشخیص مصلحت نظام با بیان اینکه برای توسعه ایران به بازار ۵۰۰ میلیون نفری نیاز داریم، افزود: باید گرایش منطقه ای را به گرایش بین المللی ترجیح دهیم. از منطقه می توان روی جهان تاثیر گذاشت، اما با روابط بین المللی نمی توان روی منطقه تاثیر بگذاریم. رضایی تاکید کرد که با منطقه ای شدن علاوه برسود اقتصادی، امنیت سیاسی نیز خواهیم داشت.»(13)**

**بادرک از اهداف دورنمایی و عملکرد جاری چندین جانبه و مغلق استخباراتی، نظامی، سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی دو کشور همسایه (ایران و پاکستان) در رابطه به افغانستان ـ که استقامت های آساسی آن توضیح گردید ـ دیده می شود که اتخاذ استراتیژی های متذکره و کار آغاز شده آنان در افغانستان، اثرات کاملاً مشهودی را در هریک از استقامت های متذکره بجا گذاشته که اگر جلو گرفته نشوند، انکشافات خطرناک تری علیه منافع ملی ما، تا سرحد از دست دادن استقلال سیاسی، حاکمیت ملی و تمامیت ارضی کشور را در قبال خواهند داشت.**

با صرفنظر از تماس به جزئیات مداخلات مشهود پاکستان و ایران در اموردداخلی کشور ما در هریک از استقامت اهداف توضیح شده، لازم است به ماهیت و اهداف بحث های نیز توجه گردد که طی سالهای اخیر درمورد ساختار نظام سیاسی افغانستان و روابط منطقوی آن در میان برخی از افراد و حلقات سیاسی کشور مطرح میگردد و به شکلی از اشکال با طرح های استراتژیک ایران و پاکستان در مورد کشور ما، پیوند دارند . دیده می شود که طی این بحث ها، بعضی از شخصیت های «صاحب نظر» و «مراکز مطالعات استراتژیک»، مسئله چگونگی مختصات سیاسی و ساختاری دولت را نه صرفاً در محدوده جغرافیایی ـ سیاسی افغانستان؛ بلکه خواسته اند آن را در یک «فضای فرا- دولتی» در معرض دید قرار دهند. نگارنده معتقد ام که عده یی از این مباحثات مبتنی بر اصول علمیِ تشخیص «ضرورت» های مبرم ناشی از واقعیت های کنونی کشورما و جغرافیای پیرامونی آن نه بوده؛ بلکه مبین اهداف سیاسی یی چه بسا غرض آلودِ مغایر منافع ملی اند که تحت ساترهای «مخملی» استدلال، بوسیله ایران و پاکستان و در استقامت تامین استراتیژی های آنان وارد فضای سیاسی کشورما گردیده اند.

طرح فدرالیزم مرکز گریز یکی از چنین بحث هاست؛ فدرالیزمی که با نیت مرکزگریزی و آنهم بمثابه وظیفه مبرم کنونی که بوسیله افراد و محافل معلوم الحالی مطرح میگردد، پروسه تکوین وحدت ملی را ضرر رسانیده، ظرفیت های حفظ تمامیت ارضی کشور را تضعیف نموده و در نتیجه به منافع ملی کشور ما صدمه میزند.

طراحان معلوم الحال و شناخته شده کنونی فدرالیزم مرکز گریز، تلاش دارند طرح های شان را بر شالوده ناهمگونی های اجتماعی و تقویت این ناهمگونی ها استوار سازند و آن را به انگیزه هایی در جهت ایجاد و تشدید نفرت میان بخش های معین از ساکنین کشور مبدل سازند. از این رو بی توجه به همگونی ها و رشد، تکامل و گسترش آن در استقامت « ملت»، عملاً به نفاق دامن میزنند و آگاهانه ـ یا هم ناخودآگاه ـ آب به جریانی می ریزند که نه تنها چرخ آسیابِ تدارک دیده

به منظور تجزیه افغانستان را سریعتر به حرکت اندازند؛ بلکه درین اواخر، برخی از آنان عملاً بر تجزیه افغانستان اصرار میورزند.

باید توجه داشت که طرح مبرمیت فدرالیزم مرکز گریز در شرایط کنونی افغانستان ممد مبتدی همان طرح هایی ناضرورِ تاسیس «کنفدراسیون افغانستان و پاکستان» و«حوزه تمدنی ما» است که اینک از جانب برخی از «نظریه پردازان» افغان مطرح و بر «ضرورت» و «مبرمیت تأخیرناپذیر تاسیس» آن تاکید و بر شرکت سرزمین ما در آن پافشاری مینمایند. این طرح ها ارزشهای ضرور چون استقلال، تمامیت ارضی و حاکمیت ملی افغانستان، همچنان پروسه تکوین دولت، هویت و سایر ارزشهای ملی را- با بکاربرد مفاهیم فریبنده - هدف تیر خصمانه قرار میدهند که در سطح کنونی رشد اجتماعی - اقتصادی برای کشور و مردم ما اهمیت حیاتی دارند. چنین استدلالها در حالی طوطی وار مطرح میگردد که باوجود شعارهای «جهانی سازی» و «همگرایی جهانی»، کشورهای پیشگام «تمدن الکترونیک - انفارماتیک»؛ این موعظه کنندگان فعال «گلوبالیزم»، خود در نظام بین المللی، هنوز بر اساس دولت - ملت و منافع ملی شان عمل مینمایند. واقعیتِ وجود بخش اعظم «جهان متمدن» و از جمله حضور ایالات متحده امریکا در افغانستان و دلایل واقعی این حضور - که در همین بحث به آن خواهیم پرداخت - ، خود مؤید انکار ناپذیر این حقیقت است.

بنابرین در شرایط موجود اگر طرح فدرالیزم مرکزگریز، با تقویت گرایش فرار از مرکز، تضعیف پروسه همگرایی افغانها به دور محور واحد ارزشها و منافع ملی را از داخل هدف قرار داده و پروسه رشد، تعمیق و گسترش تکوین «ملت» را با موانع مواجه مینماید، طرح های «کنفدراسیون پاکستان - افغانستان» و «حوزه تمدنی ما» به نفع محورهای اجنبی (پاکستان و ایران)، ظاهر آرایی های فریبنده مخملی استدلال را تدارک مینمایند تا امکانات عناصر متمایل به فرار از محور همگرایی افغانی را تقویت و ساحه تاثیر آنان را گسترش داده ،زمینه های جذب آنان را به دور محورهای منافع پاکستان و ایران تدارک و سرانجام در حول این محورها منحل سازند .

باید تصریح نمود که تائید و تردید تاسیس ساختارهای سیاسی در ساحه جغرافیایی یک کشور یا فراتر از آن، می باید با در نظرداشت انطباق و عدم انطباق این ساختارها با مختصات وضعیت موجود رشد اجتماعی ـ اقتصادی آنان صورت گیرد. ساختارهای سیاسی را که با سطح موجود رشد اجتماعی ـ اقتصادی و در مجموع با وضعیت موجود یک کشور و یا جغرافیای فراتر از آن مطابقت نداشته و احتمالاً مسئله برای آینده آنان گردد؛ طرح آن بحیث وظیفه کنونی با «مبرمیت تاخیر ناپذیر» و تطبیق آن به زور و آنهم زور تحمیل شده از خارج، افراطیت ماجراجویانه یی است. آیندۀ که مختصات آن مبهم بوده و از اکنون مشخص شده نمیتواند، به آینده تعلق دارد و بنابرین نسل کنونی که مسوولیت حل معضلات مبرم کنونی را بگردن دارد، نمیتواند و نباید مسوولیت های غیر ضروری را در زمینه های مورد بحث متحمل و خطرهای ناشی از آن را متقبل شود. این مسوولیتی است که می باید نسل های آینده به آن بپردازند.

به همین ملحوظ طرحهای تاسیس نظام فدرال در افغانستان، شرکت افغانستان در«کنفدراسیون پاکستان ـ افغانستان» و «حوزه تمدنی ایران» بادرنظرداشت واقعیت های وضعیت کنونی کشور و منطقه ما و حتی با توجه به برخی مشخصات کنونی اوضاع پاکستان و ایران، طرح های نا ضرور و دام های فریبنده یی اند که از طرف دشمنان افغانستان گسترده شده و به منافع ملی ما مضر اند ؛ زیرا :

ـ وضعیت اجتماعی، اقتصادی، سیاسی، نظامی و امنیتی موجود ـ و نیز در آینده قابل محاسبه و پیشبینی ـ کشور ما این امکان را منتفی می سازد که کشور ما در شرایط موجود بتواند با شرکت در «بازی» های متذکره، آسیب نپذیرد و بمثابه یک طرف ذینفع متساوی الحقوق امکان داشته باشد که در پروسه های متذکرۀ «همگرایی» (تاسیس«کنفدراسیون پاکستان ـ افغانستان» و یاهم «حوزه تمدنی ایران») شرکت نماید. زیرا نبود امکانات مساوی، عدم حقوق مساوی را باعث گردیده، نفوذ و در نتیجه تسلط دارندگان امکانات بهتر را در تمام عرصه های زندگی اجتماعی، اقتصادی ، سیاسی و فرهنگی کشور ما باعث میگردد.

ـ حقایق انکار ناپذیر موجود، مؤید آن اند که کشور های طراح این «همگرایی» (جمهوری اسلامی پاکستان و جمهوری اسلامی ایران) تا اکنون نه تنها نشانه های «فرهنگ» شایسته شرکت در چنین «همگرایی» راتبارز نه داده اند؛ بلکه پیوسته جهت نیات خصمانه استیلاگرانه شان، در ساختار های سیاسی، نظامی، اقتصادی و اجتماعی کشور ما احمال نفوذ و به این وسیله در امور داخلی کشور ما مداخله نموده و مینمایند. این حقایق خود مؤید آن اند که آنان نه «همگرایی» بلکه تحمیل «گرایش» یکجانبه به سمت منافع خود را در نظر دارند.

ـ باید توجه داشت که هم عدم آمادگی کشور ما برای شرکت در پروسه همگرایی و هم عدم تبارز فرهنگ شایسته چنین «همگرایی» از جانب طراحان آن ـ که ادعای گسترش نفوذ دارند ـ ناشی از وضعیت عینی سطح رشد اجتماعی ـ اقتصادی این کشور ها است که روند های درونی وضعیت مذکور، هنوز «ضرورت» تحقق این همگرایی را تبارز نداده و نشانه های هم دیده نمی شود که چنین ضرورتی را در آینده قابل پیش بینی توجیه نمایند. بنابرین حرف زدن و ارائه طرح در رابطه به آیندهٔ که نمیتوان آن را پیش بینی نمود، نه علم؛ بلکه خیال پردازی بیش نیست که توأم با ابهامات و مُهمل گویی های درهم پیچیده و نامشخص ارائه میگردد. کشور ما بارها با فاجعه ناشی از خیال پردازیهای روشنفکرانه بمنظور تازاندن روند های اجتماعی، اقتصادی، سیاسی و فرهنگی در بُعد داخلی حیات خویش مواجه گردیده است. طرح های «فدرالیزم»، «کنفدراسیون» و «حوزه تمدنی ما» در ذات خود، اکنون طرح های ناضروری اند به منظور تازاندن روند های اجتماعی، اقتصادی، سیاسی و فرهنگی جغرافیای «حوزه» مورد نظر؛ که در بهترین حالتِ توأم با حسن نیت، تقلید ذهنی کور کورانه از «جامعه اروپایی» و با استفاده از مفاهیمی است که صرف وضعیت برخی از کشور های شامل جغرافیای اروپا ـ نه تمامی کشور های آن ـ و واقعیت های کنونی شان را افاده و بیان مینمایند و نمیتوانند مبین مختصات کنونی سطح رشد اجتماعی ـ اقتصادی کشور های مورد نظر در«منطقه ما» و یا «حوزه تمدنی ما» باشند. زیرا در جغرافیای «حوزه تمدنی ما» تا هنوز پایه های عینی اجتماعی، اقتصادی، سیاسی

و فرهنگی یی قوام یافته نتوانسته اند که تاسیس «کنفدراسیون» و «حوزه تمدنی ما» را ـ با مشخصاتیکه مطرح مینمایند ـ ضرور و ممکن سازند. بخصوص چنین طرح هایی با تصاویر نامشخص از آنان، نه بنابر ضرورت، بلکه بخاطر دستیابی به اهدافی خاص غرض آلود سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و نظامی برای تدارک «عمق استراتژیک» برای پاکستان یا هم « صدور انقلاب » بوسیله جمهوری اسلامی ایران و تامین «تسلط» این کشورها، مطرح میگردد . چنین طرح هایی کشور آسیب پذیر ما را مورد هجوم خارج از کنترول نفوذ سیاسی، فرهنگی و اقتصادی قرار داده، با تضعیف هرچه بیشتر روابط نه چندان مستحکم کنونی با مرکز کشور، بخش های مختلف آن را به ساحه نفوذ کشور های همجوار تبدیل و با تعمیق این نفوذ و استحکامِ روابط این بخش ها با مراکز سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و حتی مذهبی کشورهای شان، مادر وطن مان را بار دیگر بسوی فاجعه دیگر، از بُعد دیگر و از نوع دیگر می کشانند. تلاش کنونی نه چندان بی تاثیر این کشورها برای تداوم وضع بحرانی در کشورما و تقویت نفوذ سیاسی، اقتصادی و فرهنگی شان در ولایات سرحدی افغانستان، مؤید انکار ناپذیر نیات غرض آلود آنان است.

چنانچه توضیح گردید که جمهوری اسلامی پاکستان فراتر از تحمیل خط نام نهاد سرحدی «دیورند»، خواسته است و میخواهد سیاست دستیابی به «عمق استراتیژیک» خویش در خاک افغانستان را تعمیل نماید و مبتنی بر آن جنگی اعلان ناشده را که در سال **1353** خورشیدی (نخستین سال اعلام جمهوریت بوسیله سردار محمد داوود) علیه کشور ما آغاز نموده؛ تا اکنون امکان داشته و توانسته این جنگ را با توصل به خشن ترین نوع فرهنگ قرون وسطایی دشمنی وبا نقض علنی تمام ارزشهای قبول شده جهانی، ادامه دهد. جنگ تحمیلی مذکور باعث تداوم دور شیطانی فاجعه پشت فاجعه گردیده و درین میان تلفات بزرگ انسانی، ویرانی تمام هست و بود مادی و خسارات جبران ناپذیر فرهنگی را بر مادر وطن ما تحمیل نموده که طی آن پاکستان به غارت بی حد و حصر داشته های مادی و معنوی کشور ما پرداخته و حتی بر

استخوانهای پدران، اجداد و نیاکان ما هم رحم نه نموده و با دستبرد به گورستانهای ما، آنها را متاع بازار ساخته اند.

بنابرین توقع «همگرایی تمدنی» از جمهوری اسلامی پاکستان؛ که می باید بر شالوده فرهنگ تحقق یافته جامعه پیشرفته متمدن معاصر اتکا و در بستر«همگرایی» ناشی از چنین فرهنگی به واقعیت مبدل گردد، خدمت نوکرمنشانه و یا در بهترین حالت خیال پردازی بیش بوده نمیتواند.

همچنان با در نظرداشت حقایق ناشی از نفوذ استیلاگرانه جمهوری اسلامی ایران، میتوان آثرات مشهود تخریبی آن را در افغانستان تشخیص نمود؛ مثال های مشخص افشا شده این نفوذ در دستگاه ریاست جمهوری، در برخی از وزارت خانه ها، در پارلمان، در کمسیون «مستقل» انتخابات و کمسیون برسی شکایات انتخاباتی، در برخی از احزاب سیاسی و رسانه های گروهی افغانستان، در ساختار های قومی، مذهبی، فرهنگی و برخی از شخصیت های سیاسی و فرهنگی شناخته شده مقیم در داخال و خارج کشور، همچنان در ساختارهای اقتصادی و در جابجایی غیر معمول در شهرک های تاسیس شده جدید و در شهر های بزرگ بخصوص در شهرهای کابل و هرات و در تحریک نفاق قومی میان مردم افغانستان، مشاهده نمود. حقایق فوق کاملاً روشن  می سازند که پایه تیوریک این همه تلاش ها را نظریهٔ «حوزهٔ تمدنی ما» تدارک مینماید که اینک ،«ضرورت» و «مبرمیت تاخیر ناپذیرتاسیس» آن را برخی از افراد و حلقات افغانی نیز عنوان نموده بر آن پافشاری دارند.

می باید به این حقیقت تاکید کرد که بنابر ممد و مکمِل بودن طرح های فدرالیزم مرکز گریز و تحریک نفاق میان اقوام افغانستان برای طرح های «کنفدراسیون افغانستان ـ پاکستان» و«حوزه تمدنی ما» است که عملکرد ظاهراً متضاد پاکستان و ایران و عوامل افغانی آنان پیش زمینه های بحرانی را تدارک مینمایند که در آن هم پاکستان و هم ایران میخواهند ماهی مراد شان را صید نمایند. تحریکات قومی که به هدف دامن زدن به نفاق ملی ما، از جانب پاکستان و ایران

سازماندهی میگردد، به تقویت پلان شده نفوذ آنان در ساحاتِ از کشور ما می انجامد که کشورهای متذکره به این ساحات چشم دوخته اند. نمونه علنی و رسوای همکاری طراحان تاسیس «فدرالیزم» و «حوزه تمدنی ما» را در تامین منافع پاکستان، نه تنها میتوان در برخورد یکسان آنان با خط دیورند مشاهده نمود بلکه «افغانستانی»های فدرالیزم طلب، دهل رسمیت «خط دیورند» را بمثابه سرحد رسمی میان دوکشور، بدون درنگ و با صدای هرچه بلندتر نواخته اند و مینوازند.

بنابر حقایق توضیح شده، طرح های مورد بحث، به هیچوجه آن طوریکه برای حل معضلات افغانستان عنوان می شوند، در اوضاع و شرایط موجود نه تنها راه های حل معضلات افغانستان نیستند، بلکه طرح هایی مبتنی بر اندیشه های استیلاگرانه جمهوری اسلامی پاکستان و جمهوری اسلامی ایران علیه استقلال، حاکمیت ملی و تمامیت ارضی مادر وطن و هویت ملی ما افغانها اند. بنابرین، طرح های مذکور حتی تحت پوشش و ادعای هم که گویا «از این مفاهیم، تعابیر و تعاریف جدید» بدست میدهند، طرح های اند با مضمونِ در شکل های فریبنده تر؛ که برای کشورما در وضعیت موجود بمثابۀ زهریست، با پیشکش مزورانۀ در پیاله های رنگین و پرنقش و نگار.

بررسی، تحلیل و تفسیر فوق الذکر از اهداف استراتژیک پاکستان و ایران در قبال کشور ما نشان داد که این دوکشور در شرایط جنگ سرد و بمثابه اقمار یک طرف جنگ مذکور عملیات شان را ـ با درنظرداشت منافع اختصاصی خویش ـ در آستانه سقوط سلطنت محمد ظاهر، بخاطر تضعیف مواضع اتحاد شوروی در افغانستان آغاز نمودند که این عملیات باوجود تغییرات رژیم های سیاسی درین دو کشور و در افغانستان، تاهنوز و در وضعیت کاملاً جدیدی نیز ادامه یافته که دیگراتحاد شوروی در نفشه جهان وجود ندارد و بازیگران نیرومند دیگر در سطرنج افغانی دخیل گردیده اند.

با انکشاف پروسه اضمحلال اتحاد شوروی و ظهور مجدد کشور های مستقل در آسیای مرکزی، وضع جدید در بزرگ ساحه جغرافیای پیرامونی افغانستان شکل پذیرفت که باعث شد تا افغانستان

در اواخر قرن گذشته، بعد از ختم جنگ سرد، یک بار دیگر مورد توجه قدرت های اقتصادی جهان قرار گیرد. زیرا افغانستان درین وضعیت جدید نه تنها دروازه جنوبی ورود به مدفن ذخایر بزرگ نفت وگاز (آسیای مرکزی) و بازار های مساعد این سرزمین، بلکه بزرگ راه امتداد شاه لوله های انتقال نفت و گاز آسیای مرکزی به جنوب آسیا و آبراه های بین المللی و پل ارتباطی میان آسیای مرکزی و جنوب آسیا نیز محسوب میگردد. موقعیت افغانستان در نزدیکی بحر هند، بحیره عرب و خلیج فارس، همچنان قرار داشتن این کشور در همسایگی ابرقدرت های رو به رشد مسلم اقتصادی آیندهٔ قریب (کشور های پر نفوس و پهناور چین و هندوستان)، با داشتن ارتفاعات «بام دنیا» - این برج بلند ترصد - و سرانجام ثروت های بزرگ و در برخی موارد استثنایی معدنی و طبیعت زیبای سرزمین افغانستان، نیز باعث بلند رفتن ضریب اهمیت استراتژیک این کشور درین شرایط جدید گردید. این مختصات تشدید و تعمیق علاقمندی بزرگ سرمایه های جهانی و در نتیجه ضرورت حضور مستقیم ایالات متحده امریکا را در افغانستان مطرح نمود که اینک تحقق یافته است. ایالات متحده امریکا با حضور مستقیم خود در افغانستان، دستیابی به کدام اهداف را درنظر دارد؟

## 1. 3 - اهداف استراتژیک ایالات متحدهٔ امریکا درافغانستان و تهدیدهای متقابل

بنابر علاقمندی برخی از محافل پرقدرت ایالات متحده امریکا، در سال 1996 مرکز تحقیقاتی یی بنام «افغانستان فوندیشن» در واشنگتن توسط یکی از اعضای سابق کانگرس و عضو حزب جمهوریخواه ایالات متحده امریکا (آقای دان ریتر Dan reter) تاسیس گردید که عدهٔ از کارمندان مراکز تحقیقاتی، اطلاعاتی و شخصیت های نظامی ایالات متحده امریکا و برخی از امریکایی های افغانی الاصل، به عضویت این «فوندیشن» قبول گردیدند. این مرکز بمنظور تنظیم سیاست های استراتژیک ایالات متحده امریکا در رابطه به افغانستان، در ماه می 1998 پروژهٔ تحقیقاتی ئی را با بکار گیری

بیش از 60 نفر متخصص و افغانستان شناس، آغاز نمود که تحقیق و تدقیق برای نوشتن این استراتیژی «با مصاحبه هایی در داخل امریکا شروع شد و هم یک هیئت برای حقیقت جویی به منطقه اعزام گردید. تسوید کنندگان با مامورین حکومت امریکا که پالیسی امریکا را در مورد افغانستان و منطقه محاط آن بالابینی میکنند، با مامورین ملل متحد که عملاً در دپلوماسی مربوط به افغانستان سهم داشته اند و با دپلومات های کشور های عمده و ذیدخل در افغانستان، مصاحبه هایی انجام دادند. تسوید کنندگان ...، هکذا با روشنفکران افغان و دیگر اشخاصیکه با سیاسیات کشور شان آشنا می باشند دیدار و صحبت هایی انجام دادند». متن نهایی این سند بوسیله هیئت تحریر چهار نفری تحت سرپرستی زلمی خلیلزاد ـ که در آن وقت عضو موسسه تحقیقاتی «راند» بود ـ و با شرکت دانیل بایمن، ایلی کراکوسکی و دان ریتر در جولای 1999 (دوسال قبل از رویداد 11 سپتامبر و سقوط اداره طالبان) تنظیم و تحت عنوان «سیاست امریکا در افغانستان: مسابقه ها و راه های حل» به شکل نامهٔ سفید («قرطاس ابیض») به حکومت امریکا سپرده شد. تجربه عملی و اقدامات دولت امریکا طی سالهای بعد از تنظیم این سند مؤید آن است که محتویات این «قرطاس ابیض» ـ که علل اساسی علاقمندی امریکا به افغانستان، اهداف و شیوه های دراز مدت دستیابی به این اهداف و وسایل آن را با دقت تمام توضیح نموده است ـ در تنظیم استراتیژی بلند مدت دولت ایالات متحده امریکا، مورد استفاده حد اکثر قرار گرفته است. این سند نه تنها بنابر محتویات خویش مهم است؛ بلکه بخاطری نیز مهم است که این محتویات از پشتیبانی اثر گذارترین قدرت های ایالات متحدهٔ امریکا نیز برخوردار است. به همین ملحوظ دستیابی به اهداف مطروحه در این سند، فرا حزبی بوده و از همان ابتدای تهیه آن (جولای 1999یعنی در ماه های اخیر ریاست جمهوری بل کلنتن از حزب دموکرات) آغاز و به وسیله اقدامات جمهوری خواهان ـ طی دو دورهٔ ریاست جمهوری جورج. دبلیو. بوش ـ تعقیب گردید. اینک استراتیژی رئیس جمهور بارک اوباما (بار دیگر از حزب دموکرات) در استقامت های اساسی همین سند، مطرح گردیده اند. بنابرین استراتیژی اوباما نه راهکار جدید، بلکه دقیقاً اقداماتیست بخاطر تداوم اجرای وظایف انجام ناشده یا وظایف

نادرست انجام شدۀ مطرح در قرطاس ابیض و یاهم اجرای وظایفی که در پروسه عملی تحقق همین سند تبارز نموده اند. با تاکید می باید خاطر نشان ساخت که استراتیژی اوباما با در نظرداشت اهداف اساسی مطرح در «قرطاس ابیض»، اقداماتیست بخاطر گسترش و تعمیق هر چه بیشتر نفوذ ایالات متحده امریکا در ساختارهای ملکی و نظامی مرکزی و محلی دولتی و سیستم اقتصادی جمهور اسلامی افغانستان، همچنان گسترش و تعمیق این نفوذ در ماورای «خط دیورند»، که در اوضاع و احوال تغییر یافتۀ کنونی با لحن و شیوه های متغیر، مطرح گردیده اند.

قبل از ورود به متن «قرطاس ابیض» میباید تذکار نمود که در هر بخش مراجعه به متن این سند، به عملکرد ایالات متحده امریکا طی پروسه سقوط اداره طالبان، سالهای حضور نظامی اش در افغانستان و نتایج عینی آن نیز توجه معطوف دارند. این توجه نه تنها ثابت می سازد که ایالات متحده امریکا، علی الرغم موانع ناشی از رقابت های شدید و بازیهای پیچیدۀ حریف های منطقوی و جهانی خویش، تا اکنون ـ در همه شرایط و در حضور هریک از احزاب در قدرت دولتی ـ محتویات این سند را یکایک مورد تطبیق و تعمیل قرار داده و در آینده نیز قرار خواهد داد، افزون بر آن توجه به این مسئله، ما را قادر می سازد تا تصویر انکشافات بعدی اوضاع کشور و منطقه را نیز پیش بین باشیم.

به ملحوظ فوق، بهتر خواهد بود نخست از همه برای درک مسایل بنیادی: علل علاقمندی امریکا به افغانستان، اهداف بلند مدت، همچنان شیوه ها و وسایل مورد استفاده این کشور بخاطر دستیابی به این اهداف و برخی مسایل اساسی دیگر را با اتکا به مندرجات سند فوق الذکر و همخوانی استراتیژی اوباما با محتویات سند مذکور، مورد بحث قرار دهیم:

در مقدمه «قرطاس ابیض» از وجود «خلائی» میان «سطح منافع امریکا در منطقه» و «سطح معامله رسمی» دولت مذکور یادآوری گردیده، تاکید میگردد که: «اضلاع متحده امریکا بمنظور حفظ

**منافع خود باید یک سیاست منطقی، مؤثر، متحمل و دوامدار اتخاذ نماید تا پرابلم ها را در افغانستان و بطور مجموع در منطقه تقلیل بدهد» (14). درسطر اول استراتیژی اوبا ما نیزاز «منافع حیاتی امریکا» یاد گردیده که «با تهدید های بالقوه از سوی افراطیون ... و دیگر گروه های ترورستی و جهادی» (15) مواجه اند.**

**درست خواهد بود در قبال نقل قول های فوق، این سوال مطرح گردد که مطابق به «قرطاس ابیض»، «منافع امریکا درمنطقه» چیست و چرا افغانستانِ «دُور» یک بار دیگر شامل جغرافیای «منافع امریکا» به حساب می آید؟. همچنان امریکا «بمنظورحفظ منافع خود» کدام اهداف را تعقیب می نماید؟.**

**درین زمینه در «قرطاس ابیض» آمده است:**

**<u>«افغانستان برای امریکا به دلایل استراتیژیکی، اخلاقی، اقتصادی و تاریخی واجد اهمیت می باشد»</u>.**

**تجارب تاریخی مؤید آشکار این حقیقت است که برای محافل مربوط به بزرگ سرمایه های جهانی و مبتنی بر آن برای دول سرمایه داری، منجمله دولت ایالات متحده امریکا که مدافع منافع بخش های از این محافل درعرصه بین المللی محسوب میگردد، اهداف بلند مدت و کوتاه مدت اقتصادی که متضمن «منافع» این محافل باشد، ارجهیت فوق العاده دارند؛ دلایل اخلاقی، تاریخی و ... زمانی مهم و بکار گرفته می شوند که اهداف و منافع اقتصادی این محافل را پوشش دهند. بدین ملحوظ در استراتیژی ایالات متحده امریکا و هر کشور دیگر سرمایه داری دخیل در قضایای افغانستان و منطقه، می باید به همین نقطه نظر مهم بمثابه نقطه نظر مرکزی، توجه داشت. پس اهمیت افغانستان برای ایالات متحده امریکا از کجا ناشی می شود؟. با نقل از «قرطاس ابیض»، درین زمینه میتوان سه عامل عمده ذیل را مشخص ساخت:**

**اول - «افغانستان به ذات دارای موقعیت حیاتی جیو- استراتییک بوده در مجاورت مناطق بحرانی و فاقد استقرار از قبیل خلیج فارس و**

سرحدات بین هند و پاکستان قرار دارد. در واقع، اهمیت افغانستان در طی سالهای آینده هنگامی بیشتر خواهد شد که ذخایر تیل و گاز آسیای میانه که برابر با ذخایر بحر شمال تخمین می شود، رول بزرگ اقتصادی خود را در مارکیت انرژی جهان آغاز نماید. افغانستان کوریدور با ارزشی برای این ذخایر انرژی و هم چنین برای دسترسی به مارکیت های آسیای مرکزی شده میتواند. افزون بر آن افغانستان میتواند رول ملحق ساختن تجارت بین جنوب آسیا و آسیای میانه را بازی کند.»

دوم ـ «در سالهای اخیر عدم استقرار در افغانستان به نحوی بیرون از سرحدات آن رخنه کرده است. عدهٔ زیاد تروریست ها در عربستان سعودی و افراطیون مسلمان در جهان غرب، در افغانستان تربیه شده اند. این افراطیون وحشت و عدم استقرار را در کشور های اسرائیل، بوسنیا، خلیج فارس و نقاط دیگر جهان که منافع امریکا جریان دارد، خلق کرده اند» .

بنابر همین اصل مطروحه در «قرطاس ابیض»، در بخش اول استراتیژی اوباما نیز تحت عنوان «اهداف»، عین مسئله با این تفاوت مطرح میگردد که مرکزیت نیروهای تروریستی نه افغانستانِ بدست آمده، بلکه پاکستانِ رمیده است. باهم میخوانیم: «ایالات متحده امریکا منافع حیاتی در برخورد با تهدید های بالقوه یی دارد که از سوی افراطیون در پاکستان و افغانستان ایجاد میگردد. در پاکستان، القاعده و دیگر گروه های تروریستی و جهادی برای حملات جدید تروریستی برنامه ریزی میکنند. هدف آنها سرزمین های امریکا، پاکستان، افغانستان، هندوستان، اروپا، آسترالیا و دیگر متحدان ما در خاور میانه است. ... بنابرین هدف عمدهٔ ایالات متحده امریکا از هم پاشاندن، از کار انداختن و شکست القاعده و ویرانی پایگاه های آنان در پاکستان است و اینکه از بازگشت مجدد آنان به صحنه سیاست افغانستان و پاکستان جلوگیری نماید».

سوم ـ «صادرات عمده افغانستان در بین منطقه اکنون عبارتند از مواد مخدره، انواع اسلحه و اسلام افراطی .»

بتاسی از حکم فوق الذکر «قرطاس ابیض»، در استراتیژی اوباما نیز «تجارت مواد مخدر» با «اسلام افراطی» و «شورشگری» مرتبط دانسته شده و در زمینه تذکار میدارد: «در کنار عوامل بین المللی در تجارت مواد مخدر، مواد مخدر افغانستان به دلیل ارتباط اش با شورشگری باعث نگرانی جدی شده است».

افزون بر سه هدف اصلی فوق، در«قرطاس ابیض» جهت توجیه اهمیت افغانستان برای ایالات متحده امریکا، از دلایل «اخلاقی» یا «علایق عمیق بشری» و همچنان «تاریخی» نیز تذکار بعمل آمده است تا در پروسه اقدامات برای دستیابی به اهداف اصلی، بتوانند پشتوانه لازم تبلیغاتی را جهت پوشش و یا کمرنگ جلوه دادن این اهداف، اقناع ذهنیت های عامه جهانی ورای دهندگان امریکایی ، تدارک نموده باشند. این «علایق بشری» درسند مورد بحث، چنین انعکاس یافته است: «بالاخره امریکا علایق عمیق بشری در افغانستان دارد. وفیات اطفال در افغانستان در بلند ترین سطح جهانی قرار دارد. بیشتر از دو ملیون مهاجر افغان درپاکستان و ایران بسر میبرند. ... زیربنای اقتصادی افغانستان تخریب شده است. اکثر اقشار تحصیل یافته یا کشته شده و یا به خارج فرار کرده اند. بخاطر فقدان مکاتب عصری و قیودات و سیاست های طالبان، اطفال افغان تعلیم ناچیز دریافت میدارند که امکانات انکشاف آینده را ضعیف میسازد. ... مناسبات بین گروهای قومی که قبلاً نیز خوب نبود ...خرابتر شده است. ... زنان افغان قسمت بیشتررنج و ستم را متحمل میشوند. طالبان بالای نقش زنان بیرون از منزل شان، قیودات وضع کرده اند. به استثنای موارد نادر، زنها اجازه ندارند کار کنند. ... طالبان برخلاف تعلیمات اسلام، تحصیل مکتب را برای دختران منع کرده اند. ... فامیل های بدون مرد که توسط زنهای بیوه سرپرستی می شوند، از دریافت کمک های طالبان محروم شده ... توجه و رسیدگی به صحت زنان بسیار ناچیز است.»

**و سرانجام دلیل «تاریخی» مبتنی بر «قرطاس ابیض» اینکه ایالات متحده امریکا مدیون مردم افغانستان است و وقت آن رسیده است تا این دین تاریخی خویش را ادأ نماید. زیرا: «افغانستان در سقوط امپراتوری اتحاد شوروی نقش عمده و مؤثر بازی کرده است و این شاید بزرگترین ظفر سیاست خارجی امریکا بعد از جنگ دوم جهانی باشد.»**

**اهداف کوتاه مدت و بلند مدتی را که می باید سیاست های عملی ایالات متحده امریکا بخاطر تامین منافع خویش در افغانستان و در مجموعِ منطقه تعقیب نماید، در «قرطاس ابیض» تحت عنوان «اهداف امریکا» مشخص شده اند. درین بخش از سند مذکور در زمینه تصریح گردیده: «با درک مسولیت تاریخی و منافع دارای ابعاد وسیع، بر امریکا است تا حد اقل اهداف ذیل را در ارتباط با پالیسی اش در مورد افغانستان تامین نماید:**

**تمایل مربوط به دولت خود رای و بی مسوولیت[ طالبان ] را به عقب گرداند (مانع شود). افغانستان تحت اداره طالبان بطور مضاعف دشمن غرب بوده میتواند و فعالانه گروه هایی را حمایت خواهد کرد که از دهشت افگنی بمقابل امریکا و متحدینش کار می گیرند». بنابرین امریکا در افغانستان به عوض یک «دولت خود رای» می باید با «یک قدرت مسوولیت پذیر» همکاری نماید. حتی اگر این «قدرت مسوولیت پذیر»، طالبان با شد . بنابرین «از نظر نویسندگان این قرطاس ابیض، اتخاذ بهترین طریق همانا ضعیف ساختن و متحول گردانیدن طالبان است تا بحیث یک تحریک بیشتر معتدل عرض اندام کند و در عین زمان امریکا باید شرایط خود را بطور جدی مطرح سازد که اگر مورد قبول طالبان واقع شود، منجر به شناخت رسمی طالبان توسط امریکا خواهد شد. ... واشنگتن شاید بتواند طالبان را بحیث یک قدرت مسوولیت پذیر متحول ساخته ... اگر واشنگتن امتیازاتی به طرف مقابل قایل شود، درینصورت ... امریکا در داد و گرفت و مراودهٔ خود در منطقه فعال گردیده با صرف منابع دیپلوماسی و اقتصادی خود، اهداف امریکا را به پیش خواهد برد.»**

سرانجام در «قرطاس ابیض» آمده است که: «اگر طالبان متحول شده نتواند، حتمی است که باید تعویض شود. این تلاش مستلزم ایجاد همکاری سیستماتیک گروه های مختلف افغان از بین اتحاد شمال و از میان عناصر ناراض از طالبان، از هردو گروه، می باشند. واشنگتن نباید شخصیت های برجسته در مهاجرت را که بتوانند حمایتی در داخل کشور تامین کنند، فراموش نماید.»

متن فوق با صراحت تمام مؤید این حقیقت است که امریکا به اهداف خود می اندیشد، اینکه افزار دستیابی به این اهداف «طالب» باشد و یا «مجاهد» و یاهم «تکنوکرات» مهم نیست. اگر طالب «مسوولیت پذیر» می شد این امر «منجر به شناخت رسمی طالبان توسط امریکا» میگردید ولی انکشاف حوادث نشان داد که «طالبان خود رای» آمادگی برای «متحول شدن» را تبارز ندادند، بنابرین مطابق سناریوی پیش بینی شده در «قرطاس ابیض»، ایالات متحده امریکا با شرکت مستقیم قوت های نظامی خویش آنان را با «ایتلاف شمال» و «شخصیت های برجسته در مهاجرت»، تعویض نمود.

به تأسی از همین طرز دید «قرطاس ابیض»، اکنون اوباما نیز در استراتیژی خویش برای تضعیف نیروی مقاومت طالبان، آنها را به طالبانی که «اعتقادات راسخ دارند و آنانیکه اعتقادات متزلزل دارند» تقسیم نموده، برنامه «مصالحه با شورشیان» را چنین مطرح مینماید: «مادامی که ملاعمر و دیگر رهبران تندرو طالبان در ردیف القاعده قرار دارند، آنها مصالحه پذیر نیستند و ما هیچ گونه معامله ای با آنها به انجام نخواهیم رساند. جنگ در افغانستان بدون متقاعد ساختن شورشیانی که اعتقادات ایدیولوژيك ندارند، و بدون بریدن آنها از القاعده و پذیرش قانون اساسی افغانستان، به پیروزی نخواهد رسید. برنامه عملی مصالحه نباید به میکانیزمی برای تطبیق سیاست های قرون وسطایی بدل شود و نیز نباید ارزش های چون برابری جنسیت و حقوق بشر را پایمال کند. ما این روند را از طریق ایجاد دو دستگی در میان طالبانی که اعتقادات راسخ دارند و آنانی که اعتقادات متزلزل دارند، به انجام خواهیم رسانید».

تعویض و بعداً سرکوب نظامی طالبان که توأم با نفوذ در میان کادر رهبری آنان ادامه یافت، نه تنها پای طالبانِ را که «اعتقادات متزلزل دارند» به «قطر» کشانید و «ضعیف»،«متحول» و «مسوولیت پذیر» ساخت، بلکه نشانه های آن نیز دیده میشود که «چوبکاری پاکستان» بر «متحول» ساختن «طالبانیکه اعتقادات راسخ دارند»، بی تاثیر نخواهد ماند.

در «قرطاس ابیض» - زمانیکه هنوز طالبان در قدرت بودند - جهت تشکیل «قوه امنیتی» با شرکت «قدرت های بیرونی ذینفع» در افغانستان چنین توصیه شده بود: «... امکانات متعدد وجود دارند که بتوان مشکلات مربوط به تاسیس یک قوه امنیتی را حل و یا حد اقل کاهش نمود.

**اول:** اینکه قدرت های بیرونی ذینفع و بیطرف میتوانند رولی در قوای امنیتی داشته باشند. با در نظر گرفتن این وضع که ممالک دارای تمایل زیاد برای اعزام عسکر همانهایی اند که خود شان هم طرفداران زیاد به داخل کشور دارند (بطور مثال پاکستان)، امریکا و قدرت های ذیعلاقهٔ دیگر باید سعی کنند مداخله گرهای بیشتر سلیم را پیدا و هم تمویل کنند. ...

**دوم:** یک عدهٔ قلیل جنگجویان فعلی از تمام جناح های درگیر باید در اردوی ملی شامل ساخته شوند، این اردو باید با داشتن هویت ملی تربیه شود و بادرنظرداشت مشکلی که مبادا روحیه ملی در بین شان تقویت یابد، باید حجم آن محدود باشد. این اردو نباید قوی باشد، بلکه فقط همینقدر توان داشته باشد که سرحدات افغانستان را مراقبت نموده و افراطیونی را که در بین کشور فعالیت دارند از بین ببرد.»

تجربهٔ سالهای تعمیل نسخه قرطاس ابیض نشان داد که نه تنها نیروهای نظامی خارجی، بمثابه «مداخله گرهای بیشتر سلیم» به افغانستان اعزام شدند، بلکه تصامیم در مورد «کمیت محدود» اردوی افغانستان (هفتاد هزار نفر) نیز روئیت یافت، ولی اردوی با کمیت مورد نظر، نمیتوانست وظایف خویش را در استقامت حفظ «منافع امریکا»

بطور مطلوب انجام دهد. بنابرین در استراتیژی اوباما ارتقای کمیت اردو به «134 هزار» واز پولیس به «82 هزار تن» در ظرف دوسال آینده، مطرح گردیده است. در عین حال بمنظور جلوگیری از «تقویت روحیه ملی» در میان آنها، سیستم تعلیم و تربیه یی را مطرح نموده اند که به وسیله مشاورین و مربیان امریکایی (مطابق برخی از اطلاعات در حدوت 4000 نفر) بیش برده خواهد شد. چنین برخورد نفوذ ایالات متحده امریکا را تا آخرین قدمه های اردو و سایر نهاد های امنیتی، گسترش خواهد داد.

استراتیژی اوباما نه تنها گسترش نفوذ ایالات متحده امریکا را در ساختارهای دفاعی و امنیتی کشور بلکه در تمام قدمه های ساختارهای ملکی تا سطح محلات نیز در نظر داشته است. این مامؤل از طریق تربیت کادر های ملکی دولتی و استخدام مشاورین امریکایی در کنار مقامات مرکزی و محلی قدرت و اداره دولتی افغانستان، تامین خواهند گردید. درین زمینه در متن استراتیژی اوباما آمده است: «ما نیاز داریم که با حکومت افغانستان در زمینۀ کمك های ملکی و برنامه های ظرفیت سازی برای تقویت ارگان های محلی کار کنیم تا آنها بتوانند به صورت مستقیم و بیشتر به مردم رسیدگی نموده و با آنها ارتباط داشته باشند». همچنان جای دیگر درین زمینه چنین تاکید گردیده: «در کنار تقویت ظرفیت های ملکی، ما ارتباط و حکومت افغانستان را تقویت خواهیم کرد. افزایش دراماتیك متخصصان ملکی افغان برای تسهیل توسعه و انکشاف در ساختارها و نهادهای افغانستان مشخصاً در سطوح ولایتی و محلی، تقویت زیر ساخت ها و ایجاد اقتصاد جایگزین در تمام سطوح اجتماعی افغانستان به ویژه زراعت، ضرورت عمده است. ایالات متحده امریکا نقش مهمی در فراهم سازی این متخصصان دارد، اما متحدان ما نیز در پاسخ دهی موثر به نیازهای افغانستان مسؤول اند، شرکاي ما به شمول ملل متحد، نهادهای بین المللی و نهادهای غیر حکومتی باید نقش و حضور خود را در افغانستان افزایش ببخشند». این پروسه آغاز گردیده و گسترش می یابد.

**در «قرطاس ابیض» به جوانب منطقوی معضله افغانستان و نقش کشور های همسایه درین معضله، نیز توجه صورت گرفته است. در سند مذکور تصریح گردیده که: «قضیه افغانستان یک مشکل منطقوی می باشد، برای آنکه یک راه حل پیدا شده بتواند، امریکا باید با بازیگران مهم منطقه و همچنین پاکستان و ایران همکاری نماید». در بخش چهارم این سند تحت عنوان «براه انداختن همکاری منطقوی» درین زمینه میخوانیم: «هم آهنگ ساختن منافع قدرت های منطقه که در تلاش احراز قدرت و زعامت در افغانستان میباشند یک شرط ضروری و قبلی برای ایجاد استقرار دوامدار در افغانستان میباشد». در قرطاس ابیض روی «زعامت» امریکا در پروسه تامین «همکاری منطقوی» و «هماهنگ ساختن منافع قدرت های منطقه» در افغانستان، چنین تاکید بعمل آمده است: «امریکا باید سعی نماید همکاری منطقوی را از طریق ابتکارات چند جانبه و زعامت مستقیم ایجاد نماید».**

**در سند مذکور فعال ساختن مجدد و «توسعه» اجتماع دپلوماتیک 6 + 2 بمثابه ساختار هماهنگ کننده منافع قدرت های منطقوی مطرح وتاکید بعمل آمده بخاطر آنکه قدرت های منطقوی «به رضای خود شان همکاری کنند»، ایالات متحده امریکا از طرح و تطبیق «ابتکارات چند جانبه» کار گیرد. این «ابتکارات چند جانبه» شامل استفاده از «نارامی های داخلی» کشور های دخیل در قضایای افغانستان و حتی شامل جواز «چوب کاری و کوبیدن» برخی از این کشور ها نیز میگردد تا آنان را «به اهمیت افغانستان برای امریکا ملتفت کرداند». در زمینه چنین میخوانیم : «واشنگتن باید تشکیل 6 + 2 را توسعه بخشد و قدرت های علاقمند اروپایی را که با علایق امریکا در مورد حقوق بشر، تروریزم و مواد مخدره همنوا می باشند در آن شامال سازد. ولی طرح ابتکارات چند جانبه، بدون سهمگیری مستقیم و فعالتر امریکا، به چندان موفقیتی نخواهد انجامید. تردد بعضی کشورها که برضای خود شان همکاری کنند متقاضی یک پالیسی قویتر از جانب امریکا می باشد.»**

**درین ارتباط نخست توجه به پاکستان معطوف گردیده و تذکار یافته که: [«اسلام آباد منافع وسیع و متعدد در افغانستان دارد. پاکستان**

یک حکومت افغانی دوست را در کابل برای امنیت ملی خود لازم می شمارد. با در نظر گرفتن دشمنی جاریه دهلی جدید، اسلام آباد محتاج سرحدات مصوون و آرام در شمال غرب کشور خود می باشد و در صورت امکان «عمق استراتیژیکی» در صورت بروز کدام نزاع بین هند و پاکستان برای انتقال و نگهداشت قوای خود نیازی به یک محل مصوون خواهد داشت. همچنان پاکستان موجودیت یک حکومت دوست در کابل را وسیله دسترسی خود به مارکیت های ذخایر انرژی آسیای میانه میداند»]. ترتیب دهندگان سند مذکور معتقد اند که «تلاش پاکستان برای احراز قدرت، افغانستان را به عدم استقرار مواجه ساخته است. هنگامیکه یک زمینه تفاهم بهم رسیده و پاکستان آن را موجب تقلیل نفوذ خود دانسته، اسلام آباد به ضد صلح عمل کرده است. اسلام آباد خوف دارد که فقدان کنترول آن در افغانستان یک تهدید اضافی امنیت برای پاکستان را ایجاد خواهد کرد، عدۀ زیاد اعضای اردو و سرویس استخبارات پاکستان پروگرام اسلامگرایی رژیم طالبان را حمایت میکنند». محتویات «قرطاس ابیض» افاده مینماید که «پاکستان باید بپذیرد که نمیتواند افغانستان را کنترول کند»، ظرفیت های پیشبرد و رهبری این «بازی بزرک» تازه آغاز شده را ندارد، بنابرین جای برای ایالات متحده امریکا تخلیه نماید در عوض آن «واشنگتن به اسلام آباد روشن سازد که منافع مشروع پاکستان را در منطقه می فهمد و قبول دارد. این منافع مشروع مشتمل است بر موجودیت یک افغانستان بی مدعا و دوست که حاضر به جستجو و استفاده از تمام انواع مناسبات مبتنی بر منافع مشترک باشد، بشمول باز گذاشتن دروازۀ آسیای مرکزی جهت تجارت با جنوب آسیا و ارتقای انکشاف اقتصادی». در سند مذکور پیشبینی گردیده که: «اسلام آباد متمایل به ترک حمایت از زعامت فعلی طالبان نخواهد شد، بلکه بخاطر کمپاین ضد طالبان امریکا، شاید از واشنگتن بیشتر فاصله بگیرد، حتی اگر نفوذ امریکا مامورین عالیرتبه پاکستان را تحت فشار هم قرار بدهد، احتمال زیاد وجود دارد که عناصری در اردوی پاکستان، مقامات آی. اس. آی سازمان استخباراتی پاکستان، موسسات غیر حکومتی و مذهبی پاکستان عملاً به کمک طالبان بشتابند.» در صورت انکشاف اوضاع درین استقامت: «واشنگتن باید بطور مؤکد حمایت روز افزون

پاکستان از طالبان را تفبیح نماید. <u>در برابر امتناع احتمالی پاکستان از این روش امریکا باید ... از هر نوع چوبکاری و کوبیدن کار بگیرد تا پاکستان را به اهمیت افغانستان برای امریکا ملتفت گرداند</u>». درین صورت این «چوبکاری و کوبیدن» به اشکال ذیل می باید تعمیل گردد:

- «پالیسی امریکا میتواند از صحنه تجزیه طلبی پاکستان بهره برداری کند».

- «امریکا باید در بارۀ همکاری بیشتر خود با هندوستان - حتی بشمول امکان ترئید روابط متقابله نظامی با هندوستان - آمادگی بگیرد.»

- «پاکستان را از ناحیه قطع کمک های اقتصادی و روابط تجارتی تهدید کند، کمک های موسسه بین المللی امداد مالی را برای پاکستان محدود سازد.»

- «امریکا باید از هر فرصت ممکن استفاده کرده به تقویت موقف آن گروه ها در پاکستان بشتابد که دارای موقف های مشابه با امریکا می باشند.»

- «توجه خاص باید مبذول گردد تا بالای موسسه استخبارات پاکستان فشار وارد شود که در پالیسی افغانستان خود تجدید نظر کند.»

- «اقتصاد در حال سقوط پاکستان، قدرت و مؤثریت کمک های اقتصادی امریکا را به پاکستان بلند می برد». و سرانجام اینکه:

- «واشنگتن ... باید دولت چین را قانع سازد تا از نفوذ خود بالای پاکستان کار گرفته، پاکستان را وادار سازد تا از حمایت طالبان بکاهد. بیجنگ از نفوذ قابل ملاحظه بالای اسلام آباد برخوردار است. ... چین شاید از مساعی امریکا حمایت نماید، زیرا چین علاقمند جلوگیری از توسعه عدم استقرار و جلوگیری از توسعه افراط گرایی اسلامی میباشد.» در تداوم تعمیل تدابیر فوق است که اوباما «حمایت از

تلاشها برای تقویت و حمایت از حکومت ملکی پاکستان و حکومت مبتنی بر قانون اساسی درین کشور بشمول سرعت بخشیدن به تامین فرصت های اقتصادی برای مردم پاکستان» را که در حقیقت افاده غیر مستقیم تضعیف مواضع نظامیان و آی. اس. آی را در بر دارد، مطرح مینماید. به همین ملحوظ ایجاد «یک میکانیزم دپلوماتیک ... بشمول یک گروه ارتباط و یک گروه اقتصادی و امنیتی منطقه یی» مطرح گردیده که «تلاشهای سه جانبه امریکا ـ پاکستان ـ افغانستان» را در بر دارد. اوباما «افزایش کمک ها به پاکستان» را «مشروط به همکاری آن کشور در جهت نابودی پناهگاه های القاعده و دیگر گروه های تروریستی»، میداند و تاکید مینماید که «ما باید مطمین شویم که کمک های ما برای افغانستان و پاکستان، اهداف ما را تقویت و کمک میکند.»

واقعیت انکشاف اوضاع، صحت تحلیل فوق الذکر «قرطاس ابیض» در مورد مقاومت پاکستان را تائید و ضرورت به «چوبکاری پاکستان» عینیت یافت، علی الرغم مانور های محیلانه، دیده درایی های بیشرمانه و حتی مقاومت های سیاست مداران و نظامیان پاکستان، آنان چاره یی نیافته و ندارند جز اینکه با امریکا «به رضای خود شان همکاری کنند». اینک با وجود رقابت بریتانیای کبیر بر سر ذعامت حل معضله میان افغانستان و پاکستان ـ که هسته معضلهٔ افغانستان محسوب میگردد ـ با ایالات متحدهٔ امریکا، «تلاش های سه جانبه امریکا ـ پاکستان ـ افغانستان» در وجود کمسیون مشترکی فعال گردیده است که ذعامت امریکا درین کمسیون را نمیتوان تردید کرد. شواهد و علایم نشان میدهد که اگر وضع چنین ادامه یابد اکثریت طالبان نیز «متحول» میگردند.

در قرطاس ابیض بعد از پاکستان به نقش و نفوذ جمهوری اسلامی ایران در افغانستان نیز توجه معطوف گردیده و نقاط نظر مشترک و متضاد ایران با نقاط نظر ایالات متحده امریکا در مورد افغانستان را چنین برشمرده است: « ایران هکذا مانند پاکستان منافع بسیار وسیع در افغانستان دارد. اما طالبان، شاید بیشتر از هر گروه دیگر در افغانستان، بمقابل منافع ایران قد علم کرده اند. بعضی اوقات

ایران این را هم کوشیده تا در بین دری زبانان اعمال نفوذ کند. ایران بطور خاص در باره سرنوشت اقلیت شعیه در افغانستان نگرانی دارد چونکه طالبان بالای آنها ستم میکنند. ... تهران از عدم استقرار در سرحدات خود با افغانستان، هراس داشته، در نظر دارد تا صدها هزار افغان پناهگزین در ایران را به کشور شان برگرداند و از بابت ترافیک مواد مخدره از افغانستان به ایران نیز تشویش دارد. تهران همچنین برای دوام عدم استقرار در افغانستان علاقمند میباشد. ایران نیز مانند افغانستان کوشش دارد تا کشورش راه عبور پایپلین گاز و تیل از آسیای میانه باشد و احساس تشویش میکند که یک افغانستان آرام و دارای استقرار، شاید میدان رقابت پایلین را از ایران ببرد.»، «ایران نیز که از طریق کمک به مجاهدین افغان در قیام شان بمقابل اتحاد شوروی در افغانستان نفوذ پیدا کرد، با تحریک طالبان و با نفوذ روز افزون پاکستان در افغانستان شدیداً مخالف می باشد. ... ایران به همکاری نزدیک سایر اعضای اتحاد شمال [(افزون بر حزب وحدت ـ ودان)] بسیار کوشش کرد تا از متمرکز شدن قدرت طالبان جلوگیری کند.»

با تشخیص جهات مشترک و متضاد مواضع و منافع ایالات متحده امریکا با جمهوری اسلامی ایران در افغانستان، تنظیم کنندگان سند مذکور بمنظور وادار نمودن جمهوری اسلامی ایران جهت آنکه با امریکا «به رضای خود همکاری کند»، چنین توصیه مینمایند: «واشنگتن باید دیالوگ خود را با ایران در مورد افغانستان تزئید بخشد. ... تهران تا ایندم به تقاضاهای امریکا برای آغاز دیالوگ رسمی گوش خود را کر انداخته، اما حمایت روز افزون برای اصلاحات در ایران، شاید همکاری متقابله را سهلتر بسازد». منظور نویسندگان «قرطاس ابیض» ازاین «همکاری متقابله» اینست که «ایران و کشورهای آسیای مرکزی باید حاضر شوند تا از تولید ناآرامی و تشویشی که گویا از اعمار پایپلین درافغانستان ممانعت می شود، یا به تضعیف حکومت این کشور مبادرت میشود، جلوگیری نمایند.»

همه میدانیم که ایالات متحده امریکا در رابطه به ایران، آرام نه نشسته و کار در استقامت رهنمود فوق الذکر «قرطاس ابیض» و

**فشارهای ناشی از آن باعث گردیده تا اینک «تهران» را که «به تقاضاهای امریکا برای آغاز دیالوک رسمی گوشهای خود را کر انداخته» بود به موضعی بکشاند که جناح های مختلف حاکمیت بر سر طرح «آغاز دیالوگ رسمی» با امریکا، میان هم به رقابت برخیزند.**

**با در نظرداشت هدف فوق در«قرطاس ابیض» به تحلیل مواضع و نقش عده یی از جمهوری های آسیای مرکزی (جمهوری های سابق اتحاد شوروی) در رابطه به افغانستان، نیز توجه معطوف گردیده است. درین زمینه چنین میخوانیم: «یک عده جمهوریت های سابق اتحاد شوروی در آسیای مرکزی نیز در سیاست افغانستان رول عمده بازی میکنند. ازبکستان و تاجکستان هردو تشویش دارند که شاید طالبان، اسلام گرایی افراطی را به کشورهای شان صادر نماید. این دو کشور برای اتحاد شمال راه ترانزیت عبور سلاح و تجهیزات به افغانستان را امتیاز داده اند. خاک تاجکستان بحیث پایگاه مسلح گردانیدن مخالفین طالبان کار داده، و روسیه و ایران هردو برای رسانیدن کمک به متحدین خود با تاجکستان همکاری کرده اند. ... از چند سال به این طرف ازبکستان، رشید دوستم را حمایت میکرده است.»**

**«قرطاس ابیض» به تحلیل نقش و اهداف «مسکو» در رابطه به افغانستان نیز توجه داشته و در زمینه تاکید نموده که: «ماسکو در سالهای اخیر یک رول محدود اما مهم را در افغانستان اجرا کرده است. بعد از سقوط رژیم نجیب الله، روسیه به مداخلهٔ خود در افغانستان تقلیل بخشید. اما روسیه به هنگام جنگ های داخلی تاجکستان در سالهای 1992 - 1993 دوباره به این منطقه برگشت. ماسکو کوشش کرده است تا بالای استقرار در منطقه، خواه واقعی باشد یا تصوری، صرف مساعی نماید و خویشتن را محافظ و ناجی منطقه آسیای مرکزی در برابر افراط گرایی اسلامی قلمداد نموده است. روسیه با کشورهای آسیای مرکزی برای رساندن اسلحه و تجهیزات به مخالفین طالبان، همکاری نموده است. روسیه هکذا یک کمپاین دیپلوماتیک بین المللی را بمنطور منزوی ساختن طالبان رهبری میکند و موقف خود را در ملل متحد و دیگر مجاری بین المللی به پیش انداخته است. <u>روسیه نیز مانند ایران آرزو ندارد پایپلین تیل و گاز را از ترکمنستان از طریق افغانستان</u>**

به جنوب آسیا و ماورای آن تمدید کند». طبیعی است که امریکا برای وادار ساختن «مسکو» جهت اینکه «به رضای خود» با استراتیژی امریکا در افغانستان «همکاری» کند بازی «چند جانبه» را از نصب راکت ها در برخی کشورهای اروپای شرقی گرفته تا مسایل قفقاز و گرجستان، همچنان حمایت اپوزسیون داخلی آن کشور، استفاده نموده است.

با در نظرداشت مسایل مطروحه فوق در« قرطاس ابیض» است که در استراژی اوباما با تاکید روی نقش مرکزی امـریکا بمثابه فراهم کنندهٔ «فرصت ها» به «دیگر بازیگران»، جهت «همکاری» با امریکا درین «بازی بزرگ»، چنین مطرح میگردد:

«ما نیاز داریم تا به یک فهم مشترک در ارتباط به افغانستان، دست یابیم. ما به دیگر بازیگران نیز فرصت های را فراهم میسازیم تا منافع خود را در همکاری با ما در این کشور دنبال کنند.»

با درک از استراتیژی ایالات متحده امریکا، اکنون ضرور است تا به این مسئله نیز توجه گردد که تلاش ایالات متحده امریکا جهت دستیابی به اهداف مطروحه درین استراتیژی، با کدام تهدیدهای عینی مواجه است؟ اوباما نیز در استراتیژی خویش به عینیت وجود این تهدیدها چنین اعتراف نموده است: «تلاش های ما با تهدیدهای مستقیمی در سطح جهانی، روبرو است. ... هیچ راه حل کوتاه مدت برای منافع امنیت ملی ایالات متحده امریکا در جهت دسترسی به این اهداف در افغانستان و پاکستان وجود ندارد. خطر شکست بسیار واقعی است و دلایل ما نیز روشن اند.»

تهدیدها و موانعی که در برابر اهداف و منافع امریکا در برخورد با مسئله افغانستان وجود دارد میتوان در چهار دستهٔ ذیل از هم تفکیک گردند:

## 1. 3. 1: تهدید های ناشی از عدم هماهنگی میان مراکز متعدد قدرت در ایالات متحده امـــــریکا

ایالات متحده امریکا بمثابه ابرقدرت جهانی نه تنها در ساختار سیاسی (دولت، احزاب و سایر ساختارهای مشورتی سیاسی)، بلکه در سیستم اقتصادی و شبکه تبلیغاتی خویش نیز دارای مراکز متعدد قدرت است. علی الرغم وجود استراتیژی واحد دورنمایی ایالات متحده امریکا در مورد افغانستان؛ تجارب گذشته مؤید این واقعیت اند که این مراکز قدرت هریک در برخوردهای تاکتیکی شان، مبتنی بر منافع خویش و یا در بهترین حالت مبتنی بر سلیقه های متفاوت شان عمل نموده اند. سیاست های افغانی ایالات متحده امریکا نیز تا اکنون نتوانسته از این مراکز متعدد متأثر نگردد. عملکرد متفاوت و بعضاً متضاد این مراکز در پروسه تعمیل سیاست های افغانی دولت امریکا، در محیط سیاسی داخل این کشور اثرات نامطلوب متبارز بجا نمیگذارد، زیرا از یکسو گسترگی این محیط سیاسی و از سوی دیگر وجود سطح بلند فرهنگ سیاسی ساختارهای رقیب، مانع به بحران کشانیدن وضعیت میگردد. اما انعکاس مواضع متفاوت و متضاد این ساختارها در وضعیت سیاسی افغانستان - با مشخصات حالت جنگی، عاملین با سطح نازل درک سیاسی و تسلط فرهنگ سیاسی قوام نیافته - و در محیط کوچک، وضعیت را بسوی تداوم تشنج و بحران سوق میدهند. زیرا این مراکز هریک ساختار ها، شبکه ها، محافل و حتی شخصیت های مؤثر ویژه شان را در افغانستان دارند که آنها را در سمت منافع، خواست ها و سلیقه های شان سوق میدهند. این سوقیات امکانات افغانی امریکا را در استقامت تعمیل سیاست های افغانی اش، از درون تضعیف مینماید. بنابر وجود عینی همین معضله است که اوباما در تنظیم سیاست های استراتژیک افغانی خویش چنین تاکید مینماید: «یک استراتیژی ارتباطی مؤثر و مبتکرانه باید ایجاد گردد. این استراتیژی جدید هیچگونه چانس موفقیت نخواهد داشت، مگر با هماهنگی بیشتر ملکی - نظامی درمیان سازمانهای ایالات متحده امریکا. ...»

آیا اوباما موفق خواهد شد چنین «هماهنگی» را عینیت بخشد؟. دیده شود، اما تجارب گذشته و ماهیت نظام سرمایه داری نمیتوانند مؤید تحقق این خواست اوباما باشند.

## 1. 3. 2 - تهدیدهای ناشی ازضعف امکانات

## ایالات متحدهٔ امریکا در افغانستان و پـاکستان

واقعیت های تاریخی بطور مشهود مؤید آنست که کشور پاکستان مبتنی بر اراده استعمار بریتانیا و بادرنظرداشت اهداف دورنمایی آن بر بنیاد ایدولوژی اسلامی در ضدیت با کشور بزرگ هند و بمثابه نیرو و ظرفیت ایدولوژیک در ضدیت با نهضت های ضد استعمار و ترقی خواه منطقه، با جدا کردن آن از پیکر هند بزرگ، تاسیس گردید. دشمنی پاکستان با هند و افغانستان در امتداد گذشته، هم اکنون نیز پشتوانهٔ سیاسی اش را از بریتانیای کبیر و اتکای تبلیغاتی اش را از ایدولوژی اسلامی کسب مینماید. بنابرین اردوی پاکستان و سازمان استخبارات نظامی این کشور که انحصار تنظیم و تعمیل سیاست های ضد هندی و ضد افغانی پاکستان را مختص بخود ساخته اند، مبتنی بر چنین ایدیولوژی تاسیس و پرورش یافته اند. بنابرین اردو و آی. اس. آی پاکستان در پروسه تعمیل سیاست های کنونی منطقوی امریکا که عمدتاً در استقامت مبارزه علیه «تروریزم» مبتنی بر بنیادگرایی اسلامی توجیه میگردد، نه تنها نمیتوانند وسایل مؤثری باشند بلکه بنابر ماهیت خویش بمثابه حامی نیروهای بنیادگرا و ساختارهای تروریستی (القاعده، طالبان افغانی و پاکستانی، احزاب و جمعیت ها و مدارس اسلامی) و در ضدیت با سیاست های امریکا در منطقه عمل نموده و مینمایند. بنابرین امریکا بدون «متحول» ساختن سازمان استخبارات نظامی پاکستان (آی. اس. آی) و تصفیه بنیادی اردوی پاکستان از بنیاد گرایان اسلامی و حامیان تروریزم، نمیتواند به اهداف خویش در منطقه دست یابد. در حالیکه نظامیان ارشد پاکستان چنین عملی را شکست پاکستان در برابر هندوستان تلقی نموده برای حفظ آن مقاومت نموده و مینمایند. اداره ضعیف آصف زرداری این «دوست دموکرات امریکا»،

به هیچوجه به تنهایی نخواهد توانست در جهت دسیابی به اهداف فوق، ـ بخصوص در موجودیت رقابت لندن با واشنگتن ـ توان مقابله با آی. اس. آی و اردوی پاکستان را دارا باشد. تا اکنون خطرات مکرر کودتای نظامی علیه آن در نتیجه مداخله و احمال نفوذ امریکا خنثی گردیده است.

پاکستان در طول سالهای جنگ اعلان ناشده علیه افغانستان باوجود بدست آوردن کمک های بزرگ ایالات متحده امریکا به این کشور، اجازه حضور و تماس مستقیم با عمال افغانی پیشبرد جنگ را نداده و از نفوذ امریکا در میان «مجاهدین» جلوگیری بعمل آورده است، بنابرین امریکا در آستانه سقوط اداره طالبان بنابر نبود ریزرف های خودی، ناگزیر گردید بر ایتلاف شمال که در گذشته بیشتر در خط منافع روسیه و ایران عمل کرده بودند، اتکا نماید. بدین طریق اگرچه حضور مستقیم و نیرومند ایالات متحده امریکا در افغانستان بعد از سقوط اداره طالبان زمینه های نفوذ آن کشور را تقویه نموده است ولی نباید ریزرف های نیرومند حافظ منافع پاکستان، ایران، روسیه و سایر رقبای منطقوی امریکا را در میان «مجاهدین» سابق، چه در کادر های دولتی، چه در میان اپوزسیون سیاسی و چه در میان اپوزسیون مسلح افغانستان کم اهمیت داد، بخصوص که آنها کمافی السابق سلاح دین را علیه حضور امریکا در افغانستان در دست دارند. بی جهت نیست که برخی از دولت مردان متبارز کنونی افغانستان (هم در حکومت و هم در پارلمان) مانورهای مبنی برگرایش بسوی این کشورها را تبارز داده اند.

مافیای مواد مخدر ونفوذ آن در میان نظامیان خارجی و در دستگاه دولتی (ملکی و نظامی) افغانستان، گستردگی فساد اداری و حیف و میل وسیع کمک های بین المللی، عوامل نیرومند دیگری است که در نارضایتی مردم و تداوم عدم ثبات در افغانستان نقش داشته، مانع استقرار وضع در استقامت منافع امریکا میگردند.

## 1. 3. 3 - تهدیدهـای ناشی از اختلافات درمواضع امریکا بـا برخی از کشورهـای عضو پیمان«ناتو»

کشورهای عضو سازمان نظامی ناتو یا تحت فشار ایالات متحده امریکا و یا هم بادرنظرداشت منافع خویش، در افغانستان حضور دارند. بنابرین آنهایی که منافع خویش را در نظر دارند، نمیتوانند برای بدست آوردن این منافع و تحکیم هرچه بیشتر مواضع خود با ایالات متحده امریکا، رقابت ننمایند. نمونۀ متبارز این رقابت ها را میان سیاست های افغانی و منطقوی امریکا و بریتانیا روی برخورد با ساختارهای سنتی اسلامی در منطقه بخصوص در پاکستان، میتوان مشاهده نمود.

ایالات متحده امریکا ساختارهای مذکور (منجمله آی. اس. آی پاکستان، احزاب و جمعیت های نامنهاد اسلامی و مدارس مذهبی) را زمینه های زایش و پرورش بنیادگرایی اسلامی و تروریزم مبتنی بر آن دانسته، براضمحلال آنها و جاگزین ساختن ساختارهای مدرن به عوض آنان که بتوانند ممثل و مدافع منافع امریکا در منطقه باشند، پافشاری مینماید. در حالیکه بریتانیا این سازمانها را بمثابه ساختار های سنتی حامی منافع خویش از عصر استعمار تا کنون خوانده بر حفظ و تداوم فعالیت شان تاکید داشته و صرف تصفیۀ آنان را از وجود عناصر «حرف نا شنو» مجاز میشمارد. این رقابت باعث مواضع نوسانی آن عده از دولتمداران متبارز افغانی، در میان اقطابِ متقابل امریکا و انگیس می شود که در فکر مواضع و منافع شخصی، فامیلی و یا گروهی خویش اند. افزون بر آن ریزرف های سنتی بریتانیای کبیر را در افغانستان نیز نباید کم بها داد که به شکلی از اشکال روی تضعیف مواضع امریکا، به نفع انگلیس اثر می گذارند.

## 1. 3. 4 - تهدیدهای ناشی از کشورهای مخالف حضور دایمی نظـــامی امریـــکا در افـغــانستـــان

افزون بر ایران که تا اکنون با حضور نظامی ایالات متحده امریکا در افغانستان مخالفت صریح نموده و مواضع ریاکارانه پاکستان درین زمینه، جمهوری مردم چین و فدراتیف روسیه نیز به اهداف استراتیژیک ایالات متحده امریکا و ناتو ـ فراتر از مبارزه با تروریزم و مواد مخدر ـ و همچنان با استقرار دایمی پایگاه نظامی آن کشور در خاک افغانستان مخالف اند.

از میان کشورهای فوق، جمهوری فدراتیف روسیه که سالهای «حقارت» بعد از فروپاشی شوروی را پشت سر گذاشته و بار دیگر «در جریان چند سال اخیر ... کوشش مینماید تا در مسایل کلیدی امور جهان شرکت ورزد»، اینک «معضلات افغانستان» را در سیاست های خویش «یکی از اولویت های اجندای روز» به حساب می آورد. تعیین نماینده خاص رئیس جمهور روسیه در امور افغانستان و ارتقای حضور مجدد آن کشور در برخی از عرصه های اقتصادی و حتی نظامی افغانستان ـ آن هم در سطحی که حامد کرزی رئیس جمهور افغانستان این کشور را در جنگ های تبلیغاتی خود با ایالات متحده امریکا، بمثابه کشور بدیل جهت تسلیح قوای مسلح افغانستان با اسلحه ثقیل پیش میکشد و این کشور نیز درین زمینه با علنیت اظهار آمادگی مینماید ـ خود مؤید توجه مجدد آن کشور به افغانستان است. بنابرین فدراتیف روسیه نیز مانند ایالات متحده امریکا، برای تنظیم استراتیژی سیاسی خویش در مورد افغانستان، مراکز تحقیقاتی را ایجاد نموده است. «راه بسوی صلح و تفاهم در افغانستان» نخستین سند تحقیقاتی ای است که به احتمال قوی، مبتنی بر آن «موضعگیری آینده فدراتیف روسیه در مورد افغانستان تعیین میگردد». این سند در نتیجه تلاش مشترک گروه از دانشمندان «انستیتوت دموگرافی، مهاجرت ها و انکشاف منطقوی روسیه»، سازمان اجتماعی «پروسه انکشاف بین المنطقوی» و با استفاده از اسناد «مرکز مطالعات منطقوی افغانستان»، تحلیل های «مرکز تحقیقات افغانستان معاصر»، عدهٔ از مراکز دیگر تحقیقاتی و نظریات برخی از شخصیت های افغانی، تحت سرپرستی یوری گرپنوف با همکاری ایل نور باتیرشین، اندرانیک دیربنیکیان ، باریس گرپنوف و سیرافیم ملیننتیف، تهیه گردیده است (16) .

مبتنی بر این سند، فدراتیف روسیه معتفد است که: «ایالات متحده امریکا و سایر کشورهای عضو ناتو تحت پوشش شعار جنگ علیه تروریزم منافع و اهداف نظامی، سیاسی، اقتصادی، جغرافیایی ـ استراتیژیکی و جغرافیایی ـ سیاسی خویش را دارند. آنها میخواهند در مرکز ایرو ـ آسیا که افغانستان و تمامی کشورهای آسیای مرکزی را در بر میگیرد اساساً پایگاههای نظامی خویش را گسترش دهند. به همین هدف ایالات متحدۀ امریکا و کشورهای عضو ناتو تحت بهانه جنگ علیه تروریزم، قوت های نظامی شان را در منطقه جابجا می سازند.»

در مقابله با حضور نظامی ایالات متحده امریکا و ناتو در سند فوق تاکید میگردد که «شرایط و موعد قرار داشتن نیروهای خارجی در افغانستان باید با جامعه بین المللی و رهبری افغانستان بشمول پارلمان تفاهم و تنظیم گردد.»

روسیه فدراتیف تلاش خواهد نمود با ارتقای نقش خویش در پروسۀ «حل پرابلم افغانی» در مطابقت با اهداف و منافع خویش «روسیه را بحیث ابر قدرت جهانی دوباره تبارز» دهد. به همین منظور در تقابل با پروسه کنفرانس بن ، سند «راه بسوس صلح و تفاهم در افغانستان» تدویر «کنفرانس بین المللی جدید» را تحت عنوان «صلح و ترقی در افغانستان» با رهبری سازمان ملل مطرح مینمایند، که درین کنفرانس افزون بر جوانب دولت و اپوزسیون مسلح و برخی ساختارهای دیگر افغانی، «جوامع بین المللی»؛ شامل («سازمان ملل، سازمان همکاری شانگهای، اتحاد دولت های مستقل مشترک المنافع یا اس. ان. گی، کشورهای عضو سازمان قراداد امنیت جمعی یا او. دی. کا. بی، سازمان کنفرانس اسلامی، جنبش عدم انسلاک، کشورهای همسایۀ افغانستان، کشورهای منطقه که نقش عمده را در افغانستان بازی میکنند منجمله روسیه فدراتیف، اتحادیه اروپا و ناتو») نیز شرکت نمایند. در سند مذکور تاکید میگردد که «ضرور است تا درین کنفرانس پلان کمپلکسی بازسازی و انکشاف افغانستان تصویب گردد. این پلان باید توسط روسیه و آن عده کشورهای که میتوانند در بازسازی افغانستان نقش خویش را ایفا نمایند، ترتیب گردد»، و

سرانجام در سند مورد بحث پافشاری میگردد که: «چون روسیه در جریان جنگ هفت ساله در افغانستان اشتراک نورزیده به همین سبب میتواند بحیث یک کشور بی طرف جهت عملی ساختن فیصله های کنفرانس بوسیله تمام طرف های دخیل سهم بگیرد.»

اگرچه روسیه امکانات و توان تعمیل طرح های فوق را ندارد، ولی بازهم به مناقشه روی مواضع متذکره خویش ادامه خواهد داد، تجربه سالهای اخیر در خصوصِ مواضع روسیه در قبال افغانستان، عراق، لیبیا و قسماً ایران نشان داده و اینک در سوریه نیز نشان خواهد داد که روسها در قبال مناقشات خویش، بدون در نظرداشت خواست و منافع متحدین خود، صرف گرفتن امتیازات هرچه بیشتر ممکن را از کشورهای غربی، بخصوص از ایالات متحده امریکا، در نظر داشته و در نظر دارد. بنابرین در وضعیت کنونی افغانستان نیز طور دیگر بوده نمیتواند. اما در شرایطی که استراتیژی امریکا با تهدید های خودی(سه تهدید برشمرده در سطور فوق الذکر: در داخل ایالات متحده امریکا، در داخل متحدین وی در ناتو و ضعف ریزرف هایش در پاکستان، افغانستان و اپوزسیون مسلح و غیر مسلح آن) مواجه است، روسها در قبال سیاست های افغانی شان، اخذ امتیازات بیشتری را از امریکا توقع خواهند داشت. افزون بر آن، در چنین وضع، تهدید احتمالی و نوسانی راه های اکمالاتی قوای نظامی ایالات متحد امریکا و ناتو در افغانستان، از طریق پاکستان و مسلم بودن عدم همکاری ایران درین زمینه، طبیعی است که این امتیاز را روسیه بدست گرفته، در بدل آن خواسته های خویش را دکته خواهد نمود. این خواسته ها جز شریک ساختن خویش در امتیازات متصور، چیزی دیگری بوده نمیتواند. دیده می شود که طرز برخورد ایالات متحده امریکا درین زمینه با روسیه، توأم با مسامحه و مدارا است.

عملکرد جمهوری چین در قبال افغانستان، هم در چوکات تصامیم و مواضع سیاسی سازمان همکاری شانگهای و هم مانند همیشه از طریق پاکستان تعمیل گردیده و طی آن با اهداف استراتیژیک ایالات متحده امریکا و ناتو ـ فراتر از مبارزه با تروریزم بین المللی و مواد مخدر ـ مخالفت خویش را تبارز داده است. عملکرد دولت

جمهوری چین در قبال افغانستان تا اکنون چنان بوده و چنان است که بدون دخالت علنی و فعال در معضله و تقبل مصارف گزاف آن، تلاش مینماید با اتکا به قدرت اقتصادی خویش، حضور خود را در پروژه های اقتصادی پرمنفعت افغانستان و آسیای مرکزی تثبیت نماید.

جمهوری هند، کشور دیگر بزرگ و تاثیر گذار، مجموع اقدامات سیاسی، اقتصادی و اطلاعاتی خود را مانند همیشه و بی سروصدا، با منافع ملی افغانستان وفق داده و آن را در جهت تضعیف مواضع پاکستان درین کشور، بکار گرفته است. در همین استقامت هند تلاش نموده و تلاش مینماید که از گرایش های سیاسی ایالات متحده امریکا در جهت محدود ساختن نقش پاکستان در کشورما، حمایت نموده و در تقویت این گرایشها کمک نماید. ایالات متحده امریکا نیز عملاً نشان داده که از گرایش های ضد پاکستانی هندوستان به مقصد تشدید فشار جهت «متحول» ساختن پاکستان، بهره بیگیرد.

با توجه به مواضع استراتژیک ایالات متحده امریکا و سایر کشورهای دخیل در وضعیت کنونی کشور؛ تطابق ، توازی و تقابل این استراتژی ها و امکانات متفاوت تاثیرگذاری هریک از این کشور ها بر انکشاف و شکل گیری وضعیت افغانستان و منطقه و سیر حوادث گذشته، این احتمال را در انکشافات اوضاع متبارزتر میسازد که ایالات متحده امریکا از موضع یگانه ابرقدرت جهانی با عبور از فراز و نشیب های زیاد :

ـ عجالتاً حضور دراز مدت نظامی ـ نه حضور دایمی ـ خویش را در افغاستان قانونی ساخته ؛ و

ـ ذعامت سیاسی خود را در پروسه حل معضله افغانستان حفظ نموده و تحکیم بخشد.

البته برای حفظ چنین امتیازات و همچنان تضعیف مقاومت های موجود و جلوگیری از تشدید آن، از سیاست «چماق و تطمیع» در برابر سایر مدعیان نیز استفاده خواهد نمود؛ تا بتواند به تدریج و در

بلند مدت ، زمینه های دستیابی به اهداف نهایی مطروحه در «قرطاس ابیض» را تدارک نماید.

بادرک از اهداف دورنمایی کشورهای دخیل در معضلهٔ افغانستان، عملکرد هریک از این کشور ها در قبال اهداف متذکره و پیچیدگی ناشی از آن در وضعیت کنونی کشور ما؛ این سوال مطرح میگردد که ما افغانها ـ بمثابه فرزندان مادروطن واحد مان ـ در قبال این وضعیت چه مسوولیت داریم ؟.

## 2 ـ منافع ملی اساس مناسبات خارجی:

درک از استراتیژی قدرت های دخیل جهانی و منطقوی در مورد افغانستان، همچنان از دول همسایه؛ توازی، تقاطع، تقابل و تضاد آنان که در عرصه های مختلف سیاسی، نظامی، استخباراتی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی تبارز مینمایند، خود پیچیدگی وضعیت کنونی کشور و دشواری بیرون رفت از این وضعیت را نشان میدهد. کشورهای خورد و بزرگ و دُور و نزدیک دخیل، هریک منافع خود را دارند و مطابق به آن عمل نموده اند و مینمایند ولی ما افغانها که خود و بنابر عدم درایت رهبران سیاسی مان، در ابتدا باعث شده ایم که سر رشته شکلگیری و تشدید معضله و در نتیجه حل آن را نیز به خارجی ها بسپاریم، بعد از چار دههٔ تجربه زنده و بعد از این همه فاجعه، ویرانی و خون و آتش، باید این درایت را تبارز دهیم که ما را قادر سازد تا بمثابه افغانان مسوول و متمدن، در قبال وضعیت کنونی مادروطن خویش و راه های بیرون رفت از آن، با مسوولیت باندیشیم، طرح ارایه نمائیم و عمل کنیم.

همانطوریکه بارها تاکید گردیده که علل اصلی و ریشه یی معضلهٔ افغانستان در خود افغانستان است؛ ریشه حل این معضله را نیز میباید در خود افغانستان، بخصوص در چگونگی نقش انسان افغانستان و بیشتر در اندیشه و عمل افراد مستعد و متبارز آن جستجو نمائیم. زیرا بخش های فعال این قشر از افراد جامعه در وضعیت کنونی است که چه بسا به دلایل و انگیزه های متعدد به اقطاب متعدد تقسیم و از

این میان عده یی به افزار تامین منافع و اهداف دول خارجی مبدل و از خود بیگانه گردیده اند. برای رفع این وضعیت قبل از همه به تفکر و اندیشه یی ضرورت داریم که رفع این انقطاب و از خود بیگانگی نموده، وفاق ملی را تقویت و در امر بازیابی خویشتن افغانی مان کمک نماید. به عقیده این قلم، اندیشه سیاسی مصالحه ملی مبانی چنین تفکری را در چنین بستری، هسته گذاری نموده و غنا بخشیده است. این اندیشهٔ تاکید میدارد که نه تنها ماهیت رویداد های فوق الذکر و نقش و غرض کشورهای خارجی و مواضع خود را. بمثابه شهروند افغانستان ـ درین رویدادها، بلکه مجموع روابط و مناسبات خارجی کشور را نیز می باید با محک منافع ملی افغانستان سنجید و مبتنی بر آن ارزیابی و استنتاج نمود و عکس العمل خویش را تنظیم کرد. بدین ملحوظ ضرور میگردد تا نخست از همه، به مضمون و محتوی این «محک»، یعنی مفهوم «منافع ملی» و اینکه این مفهوم مُحمل چه معانی یی است، کمی توجه عطف گردد.

منافع ملی؛ منافع جمعِی تمام باشندگان یک جغرافیای مشخص و تعریف شده ملی (نه در محدوده منافع صرفاً یک فرد، یک قوم، باشندگان یک سمت، گویندگان یک زبان، افراد شامل یک قشر، لایه و یا سازمان اجتماعی و یا یک حزب سیاسی) را شامل می باشد. بنابرین منافع ملی می باید منافع مشخص و تعریف شده یی باشند که تمامی باشندگان یک کشور جهت دستیابی، حفظ، تحکیم و تقویت آنان در یک وضعیت مشخص و مقطع معین زمانی، با قبول قربانی تلاش و مبارزه نمایند.

در تعریف فوق به دو مسئله اهم باید توجه گردد:

ـ هیچ یکِ از جوامع بشری نمیتواند وحدت ملی را تبارز دهد تا افراد متشکله آن، اراده جمعی را در دفاع از آن ارزشهای تعریف و تسجیل شده ملی نشان ندهند که در یک جامعه دموکراتیک، برمبنای تصامیم ساختارهای ممثل اراده ملی، پذیرفته شده اند و منافع ملی را افاده مینمایند. صرف درین صورت است که جامعه نشان میدهد به سطح بالای از رشد خودآگاهی ملی دست یافته و به مفهوم ملت عینیت

بخشیده است. درینصورت مفهوم منافع ملی و توجه به حفظ، تحکیم و تقویت آن، بیشتر در روابط و مناسبات خارجی کشور مدنظر می باشد.

ـ ارزش های شامل منافع ملی هم در بُعد داخلی حیات اجتماعی، اقتصادی، سیاسی و فرهنگی ـ در جوامعی که هنوز به قوام ملی نرسیده اند ـ و هم در بُعد خارجی آن، ارزشهای جزم و محجر دایم البقای تاریخی نبوده، بلکه خصلت سیال و تغییر پذیر داشته، تشخیص و تعریف آنان تابع تحلیل مبتنی بر خرد ملی از اوضاع و شرایط مشخص اجتماعی، اقتصادی، سیاسی و فرهنگی کشور در مقاطع معین تاریخی و چگونگی اثرات آن بر روابط خارجی است. بدین ملحوظ مسئله یی که در یک وضعیت و در مقطع زمانی مشخص میتواند ارزش مبرم شامل منافع ملی یک کشور تلقی گردد، با تغییر اوضاع و شرایط و در یک مقطع زمانی دیگر، از درجه مبرمیت آن کاسته و یا حتی از فهرست منافع ملی حذف گردد و یا برعکس برخی از ارزشها از اهمیت هرچه بیشتر برخوردار و یا هم ارزشهای جدید و جدیدتری شامل فهرست منافع ملی یک کشور گردد. حقایق تاریخی و کنونی مؤید آن اند که کشورهای مختلف، بادرنظرداشت سطح رشد اجتماعی ـ اقصادی، همچنان سطح قدرت (اقتصادی و نظامی و در نتیجه نفوذ و اعتبار سیاسی و فرهنگی شان در عرصه بین المللی) فهرست حاوی مسایل مربوط به منافع ملی شان را با ابعاد متناسب به آن انسجام داده، تعریف مینمایند و در روابط و مناسبات خارجی شان در پی تحقق و دستیابی به این منافع، تلاش مینمایند.

در شرایط کنونی ـ با صرفنظر از تذکر جزئیات آن ـ عمده ترین شاخص های شامل فهرست منافع ملی کشور ما عبارتند از:

ـ حفظ استقلال سیاسی، دفاع از تمامیت ارضی و تحکیم و تقویت حاکمیت ملی کشور.

ـ تحکیم وحدت ملی و به این منظور تسریع و تقویت پروسه قوام ملی در تمامی مظاهر زندگی اجتماعی، اقتصادی، سیاسی، فرهنگی و دفاعی ـ امنیتی.

ـ تامین وتحکیم صلح و ثبات در کشور مبتنی بر اصول و مبانی مصالحه ملی .

ـ اعمار مجدد، بازسازی، رشد و انکشاف متوازن تمامی عرصه های زندگی اجتماعی ـ اقتصادی بمنظور ارتقای سطح زندگی قاطبه مردم و در مجموع کمک به تقویت و تسریع پروسه گذار از فرهنگ جنگ به فرهنگ صلح در کشور.

ـ تامین عدالت و تحقق اصول دموکراسی در کشور.

ـ افزایش نقش و اعتبار افغانستان در عرصه بین المللی مبتنی بر ارزشهای مندرج منشور سازمان ملل متحد و اعلامیه جهانی حقوق بشر.

هر اندیشه، گفتار و عملی را که افراد جامعه، نیروهای سیاسی و از جمله دولت افغانستان و یا هم کشورهای خارجی در مناسبات و روابط شان با کشور ما و یا در سایر سیاست ها ی افغانی شان تبارز می دهند، باید با محکِ شاخص های فوق سنجیده شوند، در صورتیکه که به شکلی از اشکال به تقویت این شاخص ها کمک مینماید با منافع ملی ما مطابقت داشته و در غیر آن ریشه در اهداف ضد افغانی دارند که باید علیه چنین گرایشات و جهت افشای ماهیت آنان مبارزه گردد. با توجه به مفهوم توضیح شده از منافع ملی، اندیشه سیاسی مصالحه ملی اهداف و وظایفی را مطرح نموده که منطبق با حفظ، تحکیم و تقویت ارزشهای شامل منافع ملی ما درین مرحله از رشد و انکشاف اجتماعی ـ اقتصادی کشور ما بوده و از چنین موضعی روابط و مناسبات خارجی نیروهای سیاسی معتقد به این اندیشه را نیز سمت و استقامت میبخشد.

فصل دوازدهم قانون اساسی جمهوری افغانستان، مصوب لویه جرگه 1366 و تعدیل شده در لویه جرگه 1369 ـ که قانون اساسی مصالحه ملی نیز خوانده شده است ـ باتوجه به منافع ملی کشور، سیاست خارجی جمهوری افغانستان را در آن موقع؛ چنین انتظام بخشیده بود :

«ماده یکصدو سی و دوم: سیاست خارجی جمهوری افغانستان برمبنای تامین منافع ملی، تحکیم استقلال و حاکمیت ملی، تمامیت ارضی کشور، حفظ صلح و امنیت جهانی، همزیستی مسالمت آمیز، تساوی حقوق و انکشاف همه جانبه همکاری بین المللی استوار است.

ماده یک صد و سی و سوم : جمهوری افغانستان منشور سازمان ملل متحد، اعلامیه جهانی حقوق بشر و سایر اصول و مبانی قبول شده حقوق بین المللی را احترام و رعایت میکند.

ماده یکصد و سی و چهارم : جمهوری افغانستان سیاست عدم انسلاک را به حیث اصل مهم سیاست خارجی دولت تعقیب کرده و به بمثابۀ یکی از بنیانگذاران جنبش عدم انسلاک در جهت نیل به اهداف آن تلاش میکند.

ماده یکصد و سی و پنجم: جمهوری افغانستان خواهان برقراری و تحکیم مناسبات دوستانه با همه کشورها بخصوص کشورهای همجوار و اسلامی بدون در نظرداشت نظام سیاسی، اجتماعی و اقتصادی آنها، مبتنی بر اصول تساوی حقوق، احترام متقابل به استقلال، حاکمیت ملی، تمامیت ارضی، عدم مداخله در امور داخلی یکدیگر، عدم توسل به زور، تهدید و یا قوه، تقبیح همه اشکال مداخله و تجاوز، اجرای صادقانه تعهدات بین المللی مطابق اصول و موازین قبول شدۀ حقوق بین الملل می باشد.

ماده یکصد و سی و ششم: جمهوری افغانستان از مبارزه مردمان و ملل بخاطر صلح، استقلال ملی، دموکراسی، ترقی اجتماعی و حق ملل در تعیین سرنوشت شان پشتیبانی نموده برضد استعمار، استعمار نو، صهیونیزم، راسیزم، اپارتاید و فاشیزم مبارزه مینماید.

مادۀ یکصد و سی هفتم: جمهوری افغانستان از مبارزه بخاطر خلع سلاح عام و تام، قطع مسابقات تسلیحاتی در زمین و فضا، عدم گسترش و امحای سلاح هسته یی و کیمیاوی و سایر انواع سلاح کشتار جمعی، از بین بردن پایگاه های نظامی خارجی، رفع تشنجات بین المللی

و استقرار نظم نوین وعادلانه اقتصادی و اطلاعاتی بین المللی پشتیبانی میکند.

مادۀ یکصد و سی و هشتم :در جمهوری افغانستان تبلیغ جنگ ممنوع است» (17).

همچنان حزب وطن ـ حزب مبتکر انسجام و تعمیل اندیشه سیاسی مصالحه ملی ـ باتوجه به منافع ملی کشور در آن وضعیت، در مرامنامه مصوب کنگره سرطان 1369 خویش، بنیاد های اساسی سیاست خارجی خود را؛ چنین فرمولبندی نموده بود: « حزب در حالیکه حفظ و استحکام منافع و مصالح علیای ملی کشور را اساس دایمی سیاست خارجی خود قرار میدهد، در راه اهداف اساسی زیرین در عرصه سیاست خارجی مجاهدت مینماید:

ـ حفظ و تحکیم استقلال ملی، حاکمیت ملی و تمامیت ارضی.

ـ فراهم آوری شرایط مساعد بین المللی پیرامون افغانستان بمنظور قطع جنگ و استقرار صلح در کشور.

ـ حزب در تساند با سایر نیروهای سیاسی، ملی و وطندوست در جهت تسریع فعالیت ها بخاطر حل و فصل سیاسی و عادلانه مسئله افغانستان بر اساس اصول و قواعد شناخته شده بین المللی و تبدیل افغانستان به یک زون صلح، بیطرف دایمی و غیر نظامی مساعی بخرج میدهد.

ـ جلب کمک ها و مساعدت های لازم کشورها و موسسات بین المللی در امرعودت مهاجرین، اسکان مجدد عودت کنندگان، حل معضلات حاد انسانی و اجتماعی، التیام زخم های ناشی از جنگ، اعمار مجدد و تامین انکشاف اقتصادی ـ اجتماعی افغانستان.

حزب در عرصه سیاست خارجی از اصول ذیل پشتیبانی مینماید:

ـ پیروی از سیاست عدم انسلاک و بیطرفی تأم با قضاوت آزاد در مورد مسایل بین المللی.

ـ پیشبرد دپلوماسی مستقل، فعال و متوازن .

ـ رعایت منشور ملل متحد، اعلامیه جهانی حقوق بشر و سایر موازین شناخته شده بین المللی.

ـ تامین، گسترش و تحکیم مناسبات حسنه و همکاریهای متقابلاً مفید کشور با تمام دول جهان بخصوص با کشورهای همسایه، اسلامی و غیر منسلک بر اساس اصول احترام به استقلال، حاکمیت ملی، تمامیت ارضی، همزیستی مسالمت آمیز و عدم مداخله در امور یکدیگر.

ـ تامین روابط عادلانه و قابل قبول در همه ابعاد روابط خارجی براساس اصول و قواعد شناخته شده بین المللی.

ـ سهمگیری در مساعی جمعی جامعه بین المللی برای حفظ و استحکام مبانی صلح و امنیت بین المللی و حل مسایل عموم بشری مانند پایان دادن به مسابقات تسلیحاتی، خلع سلاح و قبل از همه خلع سلاح هستوی و امحای سایر انواع سلاح های کشتار جمعی، حل سیاسی منازعات منطقوی.

ـ پشتیبانی از تمام مردمان و نیروی های سیاسی و اجتماعی پیرو دموکراسی و صلح در همه کشور ها و دفاع از حقوق و خواسته های عادلانه تمام مردمان جهان.

ـ حمایت از مساعی بخاطر امحای فقر، عقبماندگی، مرض، بیسوادی، اعتیاد و آلودگی محیط زیست.

ـ حزب به منظور گسترش و تعمیق شناخت و تفاهم متقابل، همکاری و دوستی افغانستان با همه مردمان جهان، روابط و مناسبات خود را مبتنی بر استقلال، تساوی کامل حقوق، عدم مداخله در امور

یکدیگر، احترام متقابل و همکاری های متقابلاً مفید با احزاب، سازمان ها و جنبش های سیاسی و اجتماعی طرفدار صلح و دموکراسی در تمام جهان، توسعه و تحکیم میبخشد»(18).

همچنان دوکتور نجیب الله طی گزارش اساسی کمیته مرکزی ح. د. خ. ا به اجلاس دومین کنگره حزب (مؤرخ 6-7 سرطان 1369) با تاکید روی این حقیقت که «ورود قوای نظامی شوروی به افغانستان ... با منافع ملی افغانستان مطابقت نداشت»(19)؛ خاطرنشان ساختند که: «...در چارچوب مشی مصالحه ملی حزب توجه خود را به ایجاد زمینه های عودت قطعات شوروی از افغانستان، دفاع مستقلانه از کشور که زمینه را برای دیالوگ میان افغانها و حل جوانب خارجی مسئله افغانستان مساعد سازد، معطوف نمود. در تفاهم با رهبری اتحاد شوروی، ما اصل خروج قطعات شوروی را مطرح نمودیم. این امر که با مشی دولت جدید شوروی تحت رهبری میخائیل گرباچوف مطابقت داشت، اساس مطمین را برای رفع برخی از عوامل که موجب دوام مداخلات خارجی و جنگ در افغانستان میگردید، مساعد نمود و تصمیم اصولی در نتیجه سیاست مصالحه ملی بتاریخ 26 حمل 1367 مطابق به 15 اپریل 1988 موافقتنامه های ژینو میان افغانستان و پاکستان به امضا رسید و دو قدرت بزرگ اتحاد شوروی و ایالات متحده امریکا در پای این سند به عنوان تضمین کنندگان امضا نمودند. خروج کامل قوای شوروی از افغانستان در 26 دلو 1367 که یک تصمیم تاریخی و عمل جسورانه حزب و دولت جمهوری افغانستان بود از یک سو صداقت دولت جمهوری افغانستان را در اجرای تعهدات ناشی از موافقتنامه های ژینو ثابت ساخت و از سوی دیگرنشان دهنده آن بود که حزب و دولت با قبول تمام عواقب آن، قاطعانه مصمم بوده است از وطن خود مستقلانه دفاع نماید و وظایف وطندوستانه خود را در شرایط فقدان قوای خارجی انجام دهند. ولی دولت های پاکستان و ایالات متحده امریکا بحیث امضا کننده و تضمین کننده موافقتنامه های ژینو، مواد و روحیه موافقتنامه های ژینو را در رابطه با قطع مداخلات علیه جمهوری افغانستان، بطور خشن و دوامدار نقض کردند و در نتیجه

مداخلات خارجی نه تنها قطع نگردید بلکه شدت و وسعت بیشتر کسب نمود»(20).

به ملحوظ فوق، دوکتور نجیب الله رئیس جمهور افغانستان بعد از خروج قطعات نظامی اتحاد شوروی از افغانستان نیز، بارها و بطور مکرر راه حل های جامع، معقول، صلح آمیز و سیاسی را هم برای حل ابعاد داخلی جنگ و هم برای ابعاد خارجی آن مطرح و آمادگی دولت جمهوری افغانستان را برای عملی نمودن این راه های حل پیشنهاد نموده بودند. یکی از این راه های حل را که انعکاس وسیع بین المللی داشت، طی بیانیه شان در نهمین اجلاس رهبران کشورهای جنبش عدم انسلاک منعقده سال 1368 در بلگراد، مطرح نمودند. درین پیشنهادات افزون بر طرق حل دموکراتیک علل داخلی جنگ، در زمینه حل ابعاد خارجی آن؛ چنین خاطرنشان ساختند:

«بمنظور حل ابعاد خارجی قضیه، جمهوری افغانستان پیشنهاد مینماید تا یک کنفرانس بین المللی به اشتراک افغانستان، پاکستان، ایران، هند، چین، ایالات متحده امریکا، اتحادشوروی، رئیس جنبش عدم انسلاک و سایر کشورهای ذیعلاقه دایر گردد. این کنفرانس در مرحله نخست بخاطر تقویت آتش بس در افغانستان روی قطع ارسال همه انواع اسلحه به طرفین متخاصم به موافق خواهند رسید. در قدم بعدی کنفرانس مذکور موقف حقوقی، بیطرفی دایمی و غیر نظامی ساختن افغانستان را که در قانون اساسی جدید تسجیل می گردد، تضمین و حمایت خواهند کرد»(22).

پیشنهادات مکرر صلحخواهانه جمهوری افغانستان توأم با دفاع قاطع در برابر پلان های بی نتیجه جنگجویانه نظامیان پاکستان که توسط افراطی ترین بخشهای اپوزسیون مسلح مقیم پاکستان تعمیل میگرد، زمینه های تجرید آنان را در ذهنیت های عامه تدارک و به استحاله رفتن امکانات تعرضی شان را باعث گردید. در نتیجه؛ با گذشت زمان و اثبات برتری نظامی و سیاسی جمهوری افغانستان، یک بار دیگر وضعیت برای حل سیاسی بُعد داخلی معضله افغانستان مطابق به پلان صلح پنج فقره یی سازمان ملل متحد، چنان مساعد گردید که

هیچیک از جناح های اپوزسیون داخلی و حامیان خارجی آنان نتوانستند در مخالفت رسمی با آن قرار گیرند. این پلان که به تاریخ 21 می 1991 (31 ثور1370) از جانب پریزدوکویار سرمنشی آن وقت سازمان ملل متحد ابلاغ گردید، حاوی مسایل اساسی ذیل است:

«... با تاسی از مکلفیتی که جلسه عمومی توسط فیصله نامۀ 45 بر 12 مؤرخ 17 نوامبر 1990(16 عقرب 1369) بدوش من گذاشته، لازم میدانم تا تمام اقشار مردم افغانستان و دولت های در گیر در این مسئله را تشویق و ترغیب نمایم تا در مورد رسیدن به یک راه حل سیاسی جامع در افغانستان، بذل مساعی نمایند.

من بار ها تاکید ورزیده ام که موضوع افغانستان بجز از طریق سیاسی راه حل دیگری ندارد و رسیدن به این مأمول مستلزم توافق هایی در سطح بین المللی و ملی می باشد. در همین اواخر یک دورۀ مذاکرات جدی بین نماینده خاص من با تمام گروه های مخالف و قومندانان مجاهدین مقیم پاکستان، ایران و در داخل افغانستان و همچنان شخصیت های افغانی در خارج از منطقه انجام شده و با دولت های مربوطه نیز مشوره بعمل آمده است.

من به تمام طرف های مخاطب درین معامله خاطر نشان کرده ام که با توجه به پروسه رسیدن به این هدف ، این روش باید به صورت قطع افغانی و عاری از هرنوع مداخله خارجی باشد. با الهام از ابراز نظرهای تشویق کنندۀ مذاکرات فوق الذکر، عقیده من این است که عناصر ذیل اساس خوبی برای حل سیاسی قابل قبول اکثریت وسیع ملت افغان، شده میتواند:

1 ـ ضرورت حفظ خود ارادیت، تمامیت ارضی، استقلال سیاسی، عدم انسلاک و هویت اسلامی افغانستان.

2 ـ شناسایی حق مردم افغانستان در تعیین دولت دلخواه شان و انتخاب نظام اقتصادی، سیاسی و اجتماعی عاری از هرگونه دخالت، تخریب، اجبار یا فشار خارجی.

3 ـ ضرورت برای یک دوره انتقالی (تفصیل آن ذریعه مذاکرات بین الافغانی طرحریزی خواهد شد) قبل از تشکیل یک دولت وسیع البنیاد.

الف: آماده ساختن شرایط انتقالی قابل قبول برای اکثریت وسیع ملت افغان، شامل تاسیس یک مکانیزم (دستگاه یا سازمان سیاسی) بیطرف ولی قابل قبول با اختیارات و قدرت لازم، که از اعتماد مردم افغانستان برخوردار باشد و بتواند تضمین کند که ایشان در انتخابات آزاد، عادلانه و مطابق با عنعنات ملی برای تشکیل یک دولت وسیع البنیاد اشتراک کرده میتوانند.

ب: ضرورت آتش بس و توقف خصومت ها در دورۀ انتقالی.

ج: حمایه و کمک توسط سازمان ملل متحد و سایر موسسات بین المللی در جریان دوره انتقالی و انتخابات.

4 ـ ضرورت یک توافق همه جانبه (که تطبیق آن همزمان با سایر مراحل انتقال صورت گیرد) جهت قطع سلاح به جناحهای درگیر در جنگ افغانستان.

5 ـ ضرورت پذیرفتن کمک های کافی مالی و پولی برای کاهش مشکلات مهاجرین افغانی و ایجاد شرایط لازم غرض برگشت داوطلبانۀ شان به وطن و همچنین برای بازسازی اقتصادی و اجتماعی افغانستان.

من تصمیم دارم تا مباحثات خود را با تمام جوانب ذیدخل برای ایجاد سهولت های لازم جهت طرح جزئیات عناصر فوق الذکر ادامه دهم و بنابرین از تمام رهبران افغانی التماس مینمایم تا منافع مردم افغانستان را فراتر از هر منفعت دیگری پنداشته، اختلافات ذات البینی خود را از طریق سیاسی حل و به این جنگ طولانی و تباه کن خاتمه دهند.

همچنین از تمام کشورهای مربوط تقاضا مینمایم تا از راه حل سیاسی پشتیبانی نموده و به حقوق افغانها در مورد تصمیم گیری خود شان نسبت به آینده، احترام گذارند»(23).

پلان صلح سرمنشی ملل متحد که بر مبنی مذاکرات طولانی میان جناحهای داخلی و خارجی معضله افغانستان تنظیم گردیده بود، در دوره انتقالی تمام صلاحیت ها به «مکانیزم (دستگاه یا سازمان سیاسی) بیطرف ولی قابل قبول با اختیارات و قدرت لازم» سپرده میشد که از افراد بیطرف ولی قابل قبول برای سه طرف اصلی داخلی معضلهٔ افغانستان (1 ـ دولت جمهوری افغانستان، 2 ـ تنظیم های اپوزسیون مقیم پاکستان و ایران، 3 ـ پناهندگان افغانستان مقیم غرب) تشکیل میگردید. بی جهت نیست که دیه گو کوردوویز نماینده خاص سرمنشی ملل متحد حتی در همان سالهای مسوولیت خود،از زبان جنرال ضیأ الحق ـ این لجوج ترین دشمن افغانستان ؛ درین زمینه چنین مینویسد:

«ضیأالحق در 29 نوامبر طی مصاحبه ای با ساندی تلگراف در مورد حکومت مؤقت احتمالی گفته بود که چرا یک سوم از رهبران مجاهدین، یک سوم از نمایندگان آوارگان افغان و باید بگوییم یک سوم از رژیم کمونیستی موجود، چنین حکومتی را بوجود نیاورند ! او در مصاحبهٔ با وال استریت ژورنال نیز اظهار داشته بود که سه بخش اصلی ـ مجاهدین ، آوارگان و حزب موجود برسرقدرت ـ باید این حکومت را تشکیل دهند»(24). همچنان به ادامه همین ادعا کوردوویز اضافه مینماید که : «نیویارک تایمز در 12 نوامبر از یک مقام وزارت خارجه امریکا نقل قول کرده بود که شما نمیتوانید این مسئله [حکومت مؤقت] را بدون قبول نقشی برای ح. د. ا حل کنید»(25).

درحالیکه همه آمادگی ها برای انتقال قدرت دولتی به شورای متشکل از افراد بیطرف گرفته شده بود که اعضای آن را سه طرف فوق الذکر مطابق سهمیه شان معرفی نموده بودند و بدین ترتیب پلان متذکره در آستانه تطبیق قرار داشت. در چنین حالتی صلح توافق شده با توطئه سازمان داده شده یی سبوتاژ گردید که از جانب اتحاد شورویِ درحالت نزع تحت رهبری باریس یلتسین و متحدین منظقوی آن،

سازماندهی و با استفاده از «ستون پنجم» شان در مقامهای دولتی (ملکی و نظامی) و در کادر رهبری حزب وطن، به شکل کودتای نظامی علیه دوکتور نجیب الله در 26 حمل 1371عملی گردید. بعد از آن کودتاچیان قدرت را در 8 ثور به «مجاهدین» انتقال و در تداوم آن رژیم های دولتی در حالی یکی بعد دیگر تعویض گردیدند که جنگ کماکان ادامه داشت. بنابرین دیده شد که جنگ نه تنها با خروج عساکر اتحاد شوروی از افغانستان، فروپاشی شوروی و ختم جنگ سرد، بلکه با تغییر رژیم های متعدد دولتی در کشور ما ـ که با بکاربرد افزار نظامی و توأم با خشونت تحقق یافتند ـ ختم نگردید بلکه اینک با حضور «جامعه جهانی» و شکل گرفتن وضعیت کاملاً جدید در کشورما، هنوز هم ادامه دارد.

## یادداشت های فصل نـهم :

1 ـ ر. ک: به مجموعه بخشی از بیانیه های شهید دوکتور نجیب الله در رابطه به مشی مصالحه ملی، منتشر شده به مناسبت سومین سالگرد شهادت ایشان، صفحات 106 و 107.

2 ـ فلیپ کاروین، سرنوشت غم انگیز در افغانستان، ترجمه حکیم سروری، صفحات 30 و 31.

3 ـ مؤخذ دوم، صفحه 31.

4 ـ داکتر مهدی، اثر تحقیقاتی تحت عنوان «آیا پشتونستان هنوز هم یک داعیه است؟» ؛ نشر شده در ویبسایت داکتر مهدی مؤرخ اول جوزای 1389، فصل دوهم همین اثر تحت عنوان «از تشکیل دولت پاکستان تا کودتای 1987».

5 ـ مؤخذ چهارم، فصل سوم، تحت عنوان کوچک «ج ـ سهم رهبران تنظیم ها».

6 ـ وحید مژده، افغانستان و پنج سال سلطه طالبان، صفحات 22 - 24.

7 ـ دیه گو کوردوویز و سلیک هاریسن، پشت پردۀ افغانستان ،ترجمه اسد الله شفایی، چاپ 1379 شمسی، صفحه 173.

8 ـ دیه گو کوردوویز و سلیک هاریسن، حقایق پشت پرده تجاوز شوروی بر افغانستان، ترجمه عبدالجبار ثابت، صفحات 26، 27 و 28.

9 - ویبسایت افغان جرمن انلاین، تاریخ نشر پنجم نوامبر 2010، با نقل از ویبسایت «حزب فرقان» نشریه مربوط به تبعیدیان مسلمان سنی مذهب ایران.

10 - تمام مسایل مربوط به «ارد بزرگ»و نقل قول از نظریات او که در داخل علامت نقل قول [«»] گنجانیده شده، از سایت « چهره های ماندگار» به گردانندگی «کاوه حسابی» و ادرس های انترنتی که این سایت لینکس داده، گرفته شده اند. ادرس انترنتی سایت مذکور چنین است :

http://243.blogfa.com/post-24.aspx

11 - مضمون تحت عنوان «در رسای بزرگان پنجشیر و شیروان».

برگرفته از: شخصیت ها | آژانس خبری بین المللی کوکچه، با ادرس انترنتی ذیل:

http://kokchapress.com/index.php?option=com_content&view=article&id=9140:1389-03-27-12-15-31&catid=266:1389-03-18-20-29-15&directory=3

12 - میرعبدالواحد، مضمون تحت عنوان «موجودیت افغانستان در گرو وحدت ملی آن است»، نشر شده در ویبسایت «افغان آسمایی».

13 - ویبسایت «ایران نخ: پورتال تخصصی خرید و فروش مواد اولیه و محصولات نساجی»، نقل خبر آژانس خبر رسانی رسمی دولت ایران (ایرنا)، تاریخ نشر 18 اردیبهشت 1391.

14 - سند فوق الذکر تحت عنوان «سیاست امریکا در افغانستان: مسابقه ها و راه حل ها» تهیه گردیده و به شکل « اوراق سفید ( قرطاس ابیض ) » به وزارت خارجه ایالات متحده امریکا در

زمان بل کلنتن سپرده شد. تلخیص سند مذکور « برای مقاصد اجرائیوی» به زبان انگلیسی به وسیله وزارت خارجه ایالات متحده امریکا زمانیکه خانم اولبرایت وزیر خارجه بود، نشر گردیده که متن کامل تلخیص مذکور به وسیله خلیل الله ها شمیان به فارسی دری ترجمه و در شماره مسلسل 79، سال دهم، اکتوبر 1999 - عقرب 1378 «آئینۀ افغانستان» نشر گردیده است. نقل قولهای منسوب به سند مذکور درین نوشته، از مؤخذ شماره فوق «آئینه افغانستان» گرفته شده است. تکیه بر روی برخی جملات بوسیله نویسنده این مجموعه صورت گرفته است.

15- نقل قولهای که درین نوشته از استراتیژی اوباما ارائه میگردد از متن ترجمه دری آن گرفته شده اند که در سایت انترنتی «پیام مجاهد»، مؤرخ چهارم اپریل 2009 نشر گردیده است.

16 ـ نقل قول های برگرفته از این سند، مربوط به ترجمۀ متن کامل آن به زبان پشتو است که در سایت انترنتی «تل افغان» به نشر رسیده است. نقل قول های مذکور از زبان پشتو به دری بوسیله نویسنده این مجموعه ترجمه گردیده اند.

17 ـ مجموعه کامل قوانین اساسی افغانستان، چاپ اول میزان 1386، تهیه، ترتیب و چاپ بوسیله ریاست نشران وزارت عدلیه جمهوری اسلامی افغانستان، صفحات 476 - 479.

18 ـ مؤخذ اول، صفحات 325 و 326.

19 ـ مؤخذ اول ، صفحه 128.

20 ـ مؤخذ اول، صفحه 135.

21 ـ تمام مسایل مربوط به محتویات توافقنامه های ژینو و «اعلامیه تضمین های بین المللی» از کتاب «پشت پرده افغانستان»؛

اثر دیه گو کوردوویز و سلیک هاریسن، ترجمه اسدالله شفایی، صفحات 401 - 412 برگرفته شده اند.

22 ـ مؤخذ اول ؛ صفحه 112.

23 ـ برگرفته از : دوکتر نصری حق شناس، تحولات سیاسی جهاد افغانستان ، جلد سوم، صفحات 232 و 233.

24 ـ دیه گوکوردوویز، پشت پردۀ افغانستان، ترجمه اسدالله شفائی، صفحه 323.

25 ـ مؤخذ 24. همان صفحه.

# فصل دهم

# مصالحۀ ملی و وضعیت کنونی افغانستان

اندیشۀ سیاسی مصالحۀ ملی، به نیروهای سیاسی طرفدار صلح در یک کشور مصاب به جنگ داخلی، مبانی فکری ـ سیاسی یی را تدارک مینماید تا این نیروها براساس آن در اوضاع و احوال مختلف ناشی از این جنگ، سیاست های عملی خویش را در عرصه های داخلی و خارجی محتوی بخشیده، اهداف دورنمایی و کوتاه مدت شان را درین عرصه ها تعیین، استقامت های عمل سیاسی شان را بسوی این اهداف تشخیص و همچنان روشها و افزار ساختاری معقول و منطبق با حقایق موجود درین وضعیت را انتخاب نموده و بکار گیرند. بنابرین با تغییر وضعیت سیاسی (ناشی از تغییر علل و عوامل جنگ، ورود نیروها وعناصر تازه درین وضعیت جدید با اهداف و امکانات متفاوت، همچنان حذف برخی از نیروها در وضعیت جدید و یا تغییر اهداف، مواضع و مواقف نیروهای عملاً موجود این وضعیت در مقایسه با وضعیت گذشته) در یک کشور مصاب به جنگ داخلی، تغییر اهداف، روش ها، افزار و تاکتیک های سیاسی در اکثر عرصه های مبارزه، ضروری میگردد که این خود تدوین سیاست های دورنمایی(استراتژیک) و کوتاه مدت (تاکتیکی) یی را لازمی می سازد که در بستر حرکت بسوی تحقق مصالحه ملی، طرح و تعمیل گردند.

درعین حال این تذکر نیز لازمیست که اندیشه سیاسی مصالحۀ ملی، افزار اندیشه یی صرف مختص به طرف های دخیل در جنگ و یا هم مختص به نیروی (نیروهای) حاکم بر قدرت دولتی و اپوزسیون مسلح آن نبوده بلکه افزار اندیشه یی همه نیروهای اجتماعی و سیاسی علاقمند به صلح در عرصه ملی ـ بدون در نظرداشت موقف و مقام شان در هیرارشی ساختار قدرت سیاسی کشورـ محسوب میگردد. بنابرین ؛

ادعای که مصالحه ملی صرف میتواند سیاست نیروی(نیروهای) حاکم در قدرت دولتی و یا از طرفین جنگ باشد، برداشت عامیانه از اندیشه سیاسی مصالحه ملی و یا حداقل برداشت ناقص و محصور در محدوده سیاست هایی است که مبتنی بر این اندیشه از جانب حزب وطن در موضع حاکمیت قدرت دولتی مطرح میگردید.

وضعیت کنونی (از سقوط ادارۀ طالبان - 1381 خورشیدی - به بعد) در افغانستانِ مصاب به جنگ، در مقایسه با سالهای 1365 - 1371 خورشیدی (سالهای طرح و تعمیل سیاست مصالحۀ ملی بمثابه سیاست رسمی حزب وطن و دولت جمهوری افغانستان تحت رهبری دوکتور نجیب الله) تغییر نموده است. پروسۀ شکلگیری همین تغییرات را حزب وطن در اجلاس مجمع عمومی - مؤرخ پنجم میزان 1391- خویش، مورد تدقیق و برسی قرار داده، طی گزارش اساسی به همین اجلاس خاطرنشان ساخت که:

«اجلاس مجمع عمومی کنونی حزب ما، بخاطری از اهمیت بزرگ تاریخی و سیاسی برخوردار است که از یک طرف در شرایط خاص و پیچیده سیاسی، اقتصادی و امنیتی کشور ما، منطقه و جهان و از جانب دیگر؛ اینک در زمانی دایر می گردد که از تدویر کنگره سرطان 1369 خورشیدی حزب، بیشتر از 22 سال سپری گردیده است. درین مدت زمان، کشور و مردم ما رنجهای استخوانسوزِ دشوارترین سالهای حیات شان را توأم با مداخلات گسترده خارجی متحمل گردیده اند. در نتیجه این مداخلات بود که بغاوت شمال در نیمه دوم سال 1370 خورشیدی سازماندهی و با انکشاف آن کودتای 26 حمل 1371 عملی و در نتیجه، عملیه صلح ملل متحد سبوتاژ و قدرت دولتی بوسیله کودتاچی ها به نیروهای عقبگرا انتقال گردید، حزب وطن و ساختارهای ملکی و نظامی دولتی از داخل منفجر و فروپاشیده شدند؛ کشور به دور دیگری از دایره شیطانی جنگ فرو برده شد؛ جنگ میان«تنظیم های جهادی» بر سر تقسیم، حفظ و یا بدست آوردن قدرت، به سازماندهی«حرکت طالبان» به وسیله آی. اس. آی پاکستان منجر و جنگ میان «طالبان» و «تنظیمهای جهادی»، افغانستان را به مرکز قوماندۀ «القاعده» مبدل ساخت. در نتیجۀ این جنگها مجموع نهادهای

مادی و معنوی حیات مدنی ویران و افغانستان به میدان رقابت میان کشورهای خارجی، به مرکز تروریزم بین المللی و مافیای بین المللی مواد مخدر مبدل و در نهایت اوضاع به میان آمده باعث مداخله نظامی جامعه بین المللی و وضعیت نابهنجار کنونی گردید.

همچنان فروپاشی اتحاد شوروی و سیستم بین المللی سوسیالستی و اضمحلال اتحاد نظامی «وارسا»، اثرات گسترده یی بر وضعیت سیاسی، اقتصادی و نظامی منطقه ما و جهان بجا گذاشت که پی آمد آن تغییرات استراتژیک در آسیای مرکزی، اروپای شرقی وسایر کشورهای شوروی گرای دارای نظام های «دموکراتیک» ودر نتیجه یک قطبی شدن جهان بود.

تبارز جمهوری چین بمثابه قدرت رشد یابنده بزرگ اقتصادی و نظامی جهان، رشد سریع اقتصاد هندوستان، تبارز مجدد اقتصادی و نظامی فدراتیف روسیه و اثرات پیمان شانگهای، تبارز اهمیت اقتصادی آسیای مرکزی و تحرکات قدرت های اقتصادی و نظامی جهان در رقابت بر سر منابع آن، مداخلات غرض آلود و ماجراجویانه جمهوری اسلامی پاکستان و جمهوری اسلامی ایران در امور داخلی سایر کشورها منجمله و بطور آشکار در امور داخلی کشور ما، آغاز خیزش های مردمی در کشورهای شرق میانه و شمال افریقا با خواست های دموکراتیک، که اینک به تغییر نظام های سیاسی بخشی از این کشور ها منجر و تغییرات مذکور ـ که هنوز ادامه دارد ـ وضع جهان و منطقه را دگرگون ساخته و هرچه بیشتر دگرگون خواهند ساخت.

تغییرات و دگرگونی های فوق بر کشورما بی تاثیر نبود و نمیتوانند تاثیرات ژرفی در آینده نداشته باشند. در نتیجه همین تاثیرات و در پروسه تداوم آن است که اینک بیش از چهل کشور جهان در افغانستان حضور نظامی دارند.

تدقیق، برسی و استنتاج انکشافات اوضاع افغانستان طی سالهای دشوار و پر از فراز و نشیب مذکور و حقایق مربوط به حیات حزب ما درین مسیر، تدقیق و استنتاج وضعیت کنونی کشور که

بی ارتباط با اوضاع منطقه و جهان نبوده و نیست و برین مبنا استخراج وظایف دور نمایی و کوتاه مدت حزب بوسیله این اجلاس، مؤید اهمیت بزرگ تاریخی و سیاسی آن است».

با توجه به تغییرات فوق، در جای دیگر همین گزارش، چنین میخوانیم:

«اوضاع دگرگون شده کشور، منطقه و جهان از ما می طلبند تا با حفظ بنیاد های اندیشه یی ـ سیاسی مطرح در کنگره سرطان 1369 خورشیدی حزب ما، مرامنامه و اساسنامه جدید حزب را هم برای تعیین اهداف و وظایف حزب در مسیر انکشاف مطلوب اوضاع کنونی و هم برای انتظام حیات درونی حزب، مورد بحث قرار داده، تصویب نمائیم.»

بنابرین مرامنامه و اساسنامهٔ جدیدی که در اجلاس مجمع عمومی مؤرخ پنجم میزان 1391 حزب وطن تصویب گردید، بر بنیادهای اندیشه یی،اندیشهٔ سیاسی مصالحهٔ ملی اتکا داشته و در حقیقت مبین اهداف و سیاست دورنمایی جدید حزب وطن، منطبق با وضعیت جدید است. به همین ملحوظ جهت درک کاربرد اندیشهٔ سیاسی مصالحهٔ ملی در وضعیت جدید و قرائت آن درین وضعیت، به متن های متذکره مراجعه مینمائیم. درین مراجعه ما به تکرار توضیح بنیادهای فکری اندیشه سیاسی متذکره، همچنان به توضیح مجدد ماهیت و مضمون آن، نیازی نمی بینیم، زیرا در فصل های گذشتهٔ به آن پرداخته شده است بنابرین درین فصل ضمن مرور برخی از بخشهای مهمی از مرامنامه و اساسنامهٔ جدید حزب وطن، به توضیح مسایل کلیدی مندرج در این بخش ها، اکتفا مینمائیم.

## 1 ـ اصول مرامـی حـزب وطن متضمن گذار از فرهنگ جنگ به فرهنگ صلح

قبل از بحث پیرامون محتویات مرامنامه و اساسنامه جدید حزب وطن ـ که مبین ارزشهای مطرح به وسیلهٔ اندیشهٔ سیاسی مصالحه ملی

درین مقطع زمانی اند ـ می باید تذکار نمود که طرح سوال مصالحه باکی؟ با توجه به طرف های فعال جنگ (دولت و اپوزسیون مسلح آن) در وضعیت جدید، و مصالحهٔ ملی را در همین محدوده درک نمودن، نیز همان درک محدود، سطحی و ضعیفی را افاده مینماید که اندیشهٔ مصالحه ملی و سیاست های مبتنی به آن را طی سالهای 1365 ـ 1371 خورشیدی در محدودهٔ جواب به این پاسخ، تصور مینمودند. چنین طرز تفکر گستره و عمق اندیشهٔ سیاسی مصالحه ملی در تمام عرصه ها و و ابعاد حیات اجتماعی، اقتصادی، سیاسی، فرهنگی، دفاعی و امنیتی و روابط خارجی، حتی در نحوه استفاده از محیط زیست در جغرافیای ملی را که می باید در امتداد زمانی بلند مدت تحقق یابد،از نظر می اندازند. درین صورت، مصالحه در تمام عرصه های مادی و معنوی امتداد حیات اجتماعی و در همه زمینه هایی مطرح است که علل و عوامل جنگ در آنان بروز مینمایند. با توجه به توضیح جزئیات این مسئله در فصل سوم این مجموعه ـ تحت عنوان:مصالحهٔ می باید از کجا آغاز میگردید ـ ، درین مقطع تکرار آن لزوم نداشته، بدین ملحوظ به بحث پیرامون اصول مرامی و ساختاری جدید حزب وطن بر میگردیدم.

متن مرامنامه و اساسنامه تصویب شده بوسیله مجمع عمومی مؤرخ پنجم میزان 1391حزب وطن، نه تنها با توجه به شناخت علل و عوامل ابعاد (داخلی و خارجی) معضله افغانستان و همچنان بر اساس شناخت واقعیت های موجود عرصه های (اجتماعی، اقتصادی، سیاسی، فرهنگی، دفاعی امنیتی و روابط خارجی) حیات اجتماعی ـ اقتصادی افغانستان، تحلیل شاخص های واقعاً موجود سطح رشد اجتماعی ـ اقتصادی کشور و محاسبه دقیق نیروها و امکانات خود و سایر نیروهای اثرگذار بر وضعیت کنونی فورمولبندی گردیده؛ بلکه مبارزه حزب و سایر هموطنان علاقمند به صلح و ترقی را برای تغییر وضعیت کنونی و متحول ساختن آن، مطابق به مضمون و محتوی اندیشهٔ سیاسی مصالحهٔ ملی، سمت داده و استقامت میبخشد.

شاخص ها و اصول مورد نظر در تهیهٔ متن مرامنامهٔ جدید حزب وطن عبارت بودند از:

**ـ سطح رشد و انکشاف ساختار اقتصادی جامعه؛ مشخصات عناصر متشکله این ساختار (انواع، کمیت و حالت ثروت های موجود، انواع سرمایه، چگونگی مالکیت و مناسبات میان گروه های انسانی در پروسه تولید، توزیع و مصرف، سطح رشد و انکشاف افزار کار و ...) و روند های ناشی از چگونگی عمل و عکس العمل این عناصر، اثرات و نتایج آن.**

**ـ نیروهای اجتماعی فعالِ وابسته به بخش ها و عناصر متشکله ساختار اقتصادی جامعه و سطح رشد و انکشاف شاخص های هویتی این نیروها مبتنی بر منافع اقتصادی آنان.**

**ـ گروه های اتنیکی مرحله موجود رشد اجتماعی، نقش، سهم و چگونگی تاثیرات این گروه ها بر روند های اجتماعی، اقتصادی، سیاسی و فرهنگی جامعه.**

**ـ مشخصات فرهنگی جامعه بصورت کُل و همچنان خورده فرهنگ ها (ویژه گی های فرهنگی گروه های موجود اتنیکی در جامعه، گروه های اجتماعی دخیل در پروسه تولید فرآورده های مادی و معنوی، مشخصات فرهنگی ساکنین مناطق مختلف کشور همچنان مختصات فرهنگی گروهای اجتماعی از لحاظ سنی و جنسی) با در نظرداشت سطح رشد و انکشاف و غنای هریک از آنان و همچنان اثرات متقابل خورده فرهنگ ها و چگونگی پروسه امتزاج، انحلال و انتخاب آنان در تشکل عناصر فرهنگ بزرگ و سراسری جامعه (فرهنگ ملی).**

**ـ مشخصات و سطح رشد و انکشاف نظام سیاسی و ساختار های متشکله این نظام اعم از ارگانهای دولتی و اپوزسیون آن و سایر گروه های اثر گذار بر این نظام (اتحادیه های بخش های مختلف اجتماعی دخیل در پروسه تولید، توزیع و مصرف، مدافعین حقوق و منافع گروه های مختلف اجتماعی، ساختار های فرهنگی، رسانه های جمعی و سایر نهاد های جامعه مدنی)، چگونگی و ماهیت نظام حقوقی تنظیم کننده عملکرد نظام سیاسی، عناصر متشکله این نظام و در**

مجموع منتظم روابط و مناسبات اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی و سیاسی میان گروه ها ی اجتماعی وافراد جامعه.

ـ علل و عوامل کنونی جنگ در افغانستان، ابعاد داخلی و خارجی این علل و عوامل و همچنان روندها و گرایشات درونی در هریک از این ابعاد و تعاملات درونی آنان با همدیگر، منافع و اهداف نیروهای داخلی و خارجی دخیل در جنگ.

ـ مختصات روابط و مناسبات خارجی کشور (از جمله با کشور های همسایه) و تاثیرات متقابل آن در عرصه های مختلف حیات اجتماعی ـ اقتصادی دوطرف (طرف ها) مبتنی بر معیارهای حقوق بین الدول و ارزشهای حقوقی هریک از این طرف ها، واقعیت موجود این مناسبات، شاخص های اساسی و چگونگی اثرات آن.

مرامنامه جدید حزب وطن نه تنها با در نظرداشت مشخصات فوق الذکر، بلکه با توجه به رعایت اصول اعتدال، سازگاری و همزیستی(2) میان گرایشات و روند های عینی اجتماعی ـ اقتصادی کشور و حل تدریجی و صلح آمیز تناقضات ضرور متبارز در پروسه تغییر و تکامل جامعه تهیه گردیده ، بلکه شیوه ها و افزار سیاسی تغییر و تکامل قانونمند وضعیت موجود را به نظام اجتماعی ـ اقتصادی مطلوب نیز مشخص ساخته، مبارزه خرد ورزانه حزب وطن و هواداران آن را جهت دستیابی به چنین نظامی سمت داده و استقامت می بخشد .

بنابرین مرامنامه جدید حزب وطن، سیستم از نظریات و طرحهای بهم مرتبط و ارگانیگ اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی است برای ساختن یک نظام پیشرفته اجتماعی ـ اقتصادی، که می باید این نظام اجتماعی ـ اقتصادی طی یک پروسه بلند مدت گذار از فرهنگ جنگ به فرهن صلح و در نتیجه مبارزه اگاهانه حزب وطن و هواداران آن ساخته شود. این خصوصیت جایگاه حزب وطن را با حفظ خصلت ذاتی صلح خواهانه آن، بمثابه نیروی ترقیخواه، دموکرات و ملی، در وضعیت سیاسی کشور تثبیت مینماید. درین زمینه در مقدمه مرامنامه جدید حزب وطن چنین میخوانیم :

«حزب وطن با اتکا به مختصات جامعه افغانی، وظایف اساسی خویش را در مرحله کنونی، مبارزه بخاطر استقرار صلح واقعی و عادلانه، اعمار مجدد، انکشاف اقتصادی و اجتماعی وبمنظور ارتقای سطح رفاه مردم، تامین پروسه قانونمند خودآگاهی و وحدت ملی، گسترش و تعمیق دموکراسی قرار داده و در نهایت از پروسه ایجاد، تحکیم، گسترش و تعمیق ارزشهای جامعه رفاه در عرصه های زیستی، اجتماعی، اقتصادی و سیاسی حیات جامعه، دفاع نموده از نقش ساختارهای جامعه مدنی به هدف تامین مشارکت آگاهانه مردم درین پروسه حمایت مینماید. ما جامعه رفاه را متشکل از افراد آزاد و با حقوق مساوی می پنداریم که آنان در یک نظام اجتماعی مردم سالار و حقوق بنیاد از امکانات برای تامین امنیت و رفاه اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و فرهنگی برخوردار گردیده، حقوق و مکلفیت های قانونی شان را در پروسه زیست باهمی درک و توأم با تبارز فرهنگ عالی و احساس قوی هموطنی تعمیل نمایند».

به ملحوظ توضیح مسایل اساسی مطرح در نقل قول فوق، نخست میباید به دو سوال اساسی ذیل پاسخهای مختصر ارایه گردد.

ـ جامعه رفاه چگونه ساختار اجتماعی ـ اقتصادی است و مسوده مرامنامه حزب وطن کدام مشخصات را درین زمینه مورد نظر دارد؟.

ـ با درنظرداشت تاکید روی مفاهیم : ملی، ترقیخوا و دموکرات در تعریف ماهیت حزب وطن، مرامنامه و اساسنامه حزب وطن به کدام ارزشها توجه داشته اند؟.

## 2 ـ نظام اجتماعی ـ اقتصادی جامعۀ رفاه، هدف استراتژیک حزب وطن

درین زمینه لازم پنداشته می شود تا قبل از همه مفهوم «رفاه» تعریف و توضیح گردد تا از چنین دیدگاهی بتوان به مختصات جامعه

رفاه ـ آنچه که در مرامنامه حزب وطن مطرح گردیده ـ توجه معطوف داشت. بنابرین:

## 2. 1 ـ تعریف مفهوم رفاه:

رفاه حالتیست فردی و اجتماعی که در نتیجهٔ تدارک و تولید ارزشهای مادی و معنوی ـ جهت رفع حد اقل نیازمندیهای لازمی وضروری فردی (معیشتی، جسمی و روانی) و اجتماعی افراد جامعه ـ تامین گردیده و با شکل معقولِ از توزیع این ارزشها و رفع این نیازمندی ها در حیات فردی و اجتماعی، تحقق می یابد.

در توضیحات فوق مفهوم «حد اقل نیازمندیهای لازمی و ضرور»، مفهوم نسبی است که متناسب با پروسه رشد و انکشاف اجتماعی ـ اقتصادی یک جامعه مدرن، حدود و محتوی آنان نیز گسترش یافته و غنا کسب مینمایند. همچنان تذکار رفع نیازمندیهای معیشتی، جسمی و روانی افراد جامعه، در تعریف مفهوم رفاه، خود مؤید آن است که «رفاه» دارای ابعاد مختلف است؛ این ابعاد عبارتند از:

### 2. 1. 1: بُعد اقتصادی رفاه:

بُعد اقتصادی رفاه، تامین ضرورت های ذیل را ایجاب مینماید:

ـ حمایت از افراد جامعه در برابر فقر، یعنی سطح زندگی این افراد نباید به پائین تر از سطح تعریف شده فقر نزول نماید.

ـ تدارک کار و اشتغال برای تمامی افراد مساعد به کار.

ـ تدارک مسکن و سرپناه به هریک از افراد هموطن.

ـ ایجاد سیستم عرضه خدمات اجتماعی مانند بیمه های صحی، بیمه های بیکاری، بیمه های تقاعد و سایر ساختار های لازمی درین زمینه.

ـ نهاد های حامی افراد آسیب پذیر؛ مانند افراد بیکار، مادران و اطفال بی سرپرست، کهنسالان، معلولین و معیوبین، بیماران و غیره.

## 2. 1. 2 : بُعد سیاسی رفاه:

بر بنیاد بُعد سیاسی رفاه، تامین ضرورت های ذیل مطرح میگردد:

ـ توسعه و ارتقای درک سیاسی افراد جامعه.

ـ تأمین و تضمین امنیت سیاسی افراد جامعه.

ـ تدارک زمینه های مشارکت عمومی افراد جامعه در روند سیاسی .

ـ کثرت گرایی سیاسی و برمبنای آن وجود و حضور احزاب و گروه های متعدد فشار سیاسی.

## 2. 1. 3 : بُعد اجتماعی رفاه:

بُعد اجتماعی رفاه اقدامات ذیل را شامل میگردد:

ـ تدارک و توسعه روابط و مناسبات سالم میان افراد و گروهای اجتماعی. همچنان تدارک امکانات جهت رشد، گسترش و تعمیق این روابط و مناسبات.

ـ تدارک امکانات برای حفظ خانواده و حمایت از حریم آن.

ـ حمایت از افراد و گروه های اجتماعی آسیب پذیر و اقلیت ها، در پروسه روابط و مناسبات اجتماعی.

ـ تدارک و تضمین اوقات فراغت از کار بمنظور استراحت، تفریح و سایر مشغولیت ها و مصروفیت های سالم.

## 2. 1. 4 : بُعد حقوقی رفاه:

این بُعد رفاه تعمیل وظایف ذیل را ایجاب مینماید:

ـ تسوید، تصویب و انفاذ قانون اساسی و سایر قوانین متمم مدنی مربوط به آن، جهت تسجیل ارزش های رفاه فردی و اجتماعی.

ـ قبول و انفاذ قوانین و کنوانسیون های بین المللی مانند حقوق بشر، حقوق کودکان، زنان، مادران و کودکان بی سرپرست و سایر گروه های اجتماعی.

## 2. 1. 5 : بُعد زیستی رفاه:

این بُعدِ رفاه، اتخاذ و تعمیل اقدامات ذیل را ایجاب مینماید:

ـ حفظ و کمک به سلامت جسمی افراد جامعه در مقابل بیماری ها و معلولیت ها.

ـ حفظ و کمک به سلامت روانی و انکشاف ذهنی افراد جامعه.

ـ کمک در جهت ارتقای سطح امید و خوشبینی افراد جامعه نسبت به زندگی، از طریق ارتقای سطح زندگی و شاخص های مربوط به آن.

ـ حفظ امنیت جان و مال مردم از انواع خطرات ناشی از جنگ، تجاوز و غارتگری.

با درنظرداشت توضیحات فوق مفهوم «رفاه»؛ مجموع شرایط و کیفیت هایی را افاده مینماید که نیازهای ضروری فردی و اجتماعی افراد جامعه را در آن حدِ لازم و ضرور تامین نماید که همه افراد جامعه از زندگی در آن شرایط از لحاظ اقتصادی، سیاسی، اجتماعی، حقوقی، زیستی و روانی احساس امنیت نمایند.

## 2 .2 ـ تعریف و مختصات جامعه رفاه:

در تعریف رفاه نخست روی اصل «تدارک و تولید ارزشهای مادی و معنوی» تاکید و بعد به توزیع این ارزشها به فرد، فرد از اعضای جامعه اشاره گردیده است؛ این توزیع می باید قسمی صورت گیرد تا حد اقلِ سهم هر فرد (بدون آنکه حد اکثر آن ـ بنابر تفاوت استعداد های ذهنی، توانایی های جسمی و امکانات افزاری افراد جامعه و تنوع چگونگی سهم این افراد در نظام اجتماعی کار ـ تحدید و تهدید گردد) بتواند نیازمندیهای ضروری مادی و معنوی او را در همه حالات ـ از جمله مریضی ، معلولیت ، بیکاری ، کهولت و ... ـ بمثابه شخصیت حقوقی عضو جامعه، برآورده سازد.

ارزشهای مادی و معنوی مورد نیاز و متضمن رفاه افراد جامعه و توزیع آن، بوسیله خود این افراد در چارچوب نظام اجتماعی معین، صورت می گیرد. این نظام اجتماعی ـ که متشکل از ساختارهای اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی و سیاسی مختص به خود منجمله دولت است ـ بنام «جامعه رفاه» یاد میگردد. باید گفت که در نظام اجتماعی ـ اقتصادی جامعه رفاه مورد نظر حزب وطن؛ فرد ، فرد از جامعه، با در نظرداشت استعداد ذهنی، توانایی جسمی و امکانات افزاری شان، بمثابه شخصیت های تعریف شده حقوقی، در پروسه تدارک و تولید نعمات مادی و معنوی مورد نیاز، سهم آزادانه گرفته و دولت صرف مسوولیت قانونی سازماندهی پروسه تولید و توزیع را مبتنی بر اصول انتظام ارشادی نظام اقتصادی و احترام به آزادی فردی، بعهده دارد. پس دولت

بمثابه نهاد سیاسی مسوول سازماندهی امور فوق، مؤظف است نیرو و استعداد افراد جامعه را تحریک و سازماندهی نموده و بکار اندازد تا در نتیجه امکاناتی تدارک و توزیع گردند که «حد اقل نیازمندی های ضروری» افرد جامعه را رفع، رفاه آنان را تامین و تداوم آن را تضمین نمایند. با بیان ساده میتوان گفت که در جامعه رفاه؛ به هر فرد، هر خانواده و در مجموع به تمام جامعه امکان فراهم میگردد تا با در نظرداشت سطح رشد اجتماعی ـ اقتصادی جامعه، نیاز های ضروری شان در عرصه های ذیل تامین شده بتواند :

ـ امکان وجود سرپناه و توانایی مالی برای خرید مجموع کالاهای «ضرور» و «مورد نیاز»، اعم از خوراک، پوشاک و سایر افزار برای بیشبرد زندگی در حدود متذکره و در طول حیات خویش اعم از طفولیت، جوانی و کهولت، همچنان در حالات داشتن کار، بیکاری، مریضی، تقاعد و ... .

ـ تامین و تضمین صحت افراد جامعه از طریق تاسیسات صحت عامه، بیمه ها و سایر نهاد های اجتماعی.

ـ تامین امنیت فزیکی افراد جامعه، مجموع دارایی ها و ملکیت های شخصی آنان.

ـ تضمین حفظ حقوق بشری و تامین مجموع و کامل آزادی های فردی افراد جامعه در عرصه های اجتماعی، اقتصادی، سیاسی و فرهنگی؛ منجمله در تبارز استعداد های فردی:علمی، هنری، ادبی، تخنیکی و سپورتی همچنان مدیریت و تشبثات اقتصادی، با در نظرداشت عدم تجاوز به حد و مرز حقوق و آزادی های مماثل سایر افراد جامعه و تحدید این آزادی ها بوسیله افراد، گروه های اجتماعی و ساختار های سیاسی منجمله دولت.

مجموع ارزشهای جامعه رفاه از طریق نظام حقوقی مختص به خود، تعریف و تسجیل می شود. این نظام حقوقی بوسیله دولت تضمین، از طریق نهاد های جامعه مدنی حمایت و توسط مجموع افراد و تمامی

نهادهای جامعه، منجمله خود دولت، رعایت میگردد. به همین ملحوظ وجود و حضور ساختارهای جامعه مدنی ـ بمثابه افزار مدافع و حامی ارزشهای جامعه رفاه ـ جز لازمی و انفکاک ناپذیر جامعه رفاه محسوب میگردد.

جامعه مدنی مجموع ساختارهای اجتماعی قانونی و مستقل از دولت اند، مانند؛ اتحادیه های صنفی، سازمانهای اجتماعی جوانان، زنان، کهنسالان، انجمن های فرهنگی، اپوسیون سیاسی دولت، همچنان ساختارهای مدافع حقوق بشری و رسانه های گروهی و غیره. این نهاد ها از یک طرف نقش شان را در امر جمع آوری، تنظیم و فومولبندی خواست ها و دیدگاه های بخشهای متعدد جامعه ایفا نموده و از طرف دیگر این خواست ها و دیدگاه ها را حمایت و دفاع نموده، جهت رعایت و تعمیل در تصامیم و عملکرد نظام سیاسی و اجتماعی منجمله دولت، به نظام مذکور انعکاس داده و از چگونگی تعمیل آنان بمثابه گروه های اجتماعی فشار، نظارت غیردولتی بعمل می آورند. بدین طریق ساختار های جامعه مدنی اصل مشارکت مؤثر احاد و افراد جامعه را در تصمیم گیری های اجتماعی و سیاسی تامین مینمایند. این خصوصیت «جامعۀ رفاه» را از «دولت رفاه» در دو مشخصۀ ذیل متمایز می سازد:

ـ دولت رفاه به اصل مشارکت مردم در پروسه تدارک امکانات مادی«رفاه»، توجه نداشته؛ بلکه این امکانات را از منابع عایداتی دیگری ـ مثلاً نفت ـ بدست آورده و یک قسمت آن را برای رفع حد اقل نیازمندی های معیشتی افراد جامعه ، به آنان توزیع مینماید .

ـ دولت رفاه به حضور و نقش ساختار های جامعه مدنی و در نتیجه به اثرگزاری مردم بر پروسه تصمیم گیری های سیاسی و تعمیل آن معتقد نبوده، خود بمثابه ساختار سیاسی «کل اختیار غیر مسوول»، عمل نموده آزادی های فردی را مورد تحدید و تهدید قرار میدهد.

نمونه های دولت های رفاه را میتوان در برخی از کشورهای نفت خیز عربی، مشخص ساخت .

در اخیر این بحث لازم است تذکار یابد که: تشکل عناصر ساختاری جامعه رفاه و انسجام ارگانیک این عناصر، پروسه پیچیده اجتماعی ـ اقتصادی است که می باید حرکت جامعه درین استقامت، بوسیله ساختارهای سیاسی و اجتماعی خردورز تحریک گردد، استقامت بخشیده و رهبری شود.

حزب وطن ـ بمثابه ساختار سیاسی خردورز؛ طرفدار ایجاد، تحکیم، گسترش و تعمیق ارزشهای جامعه رفاه و معتقد به نقش ساختار های جامعه مدنی در تامین مشارکت آگاهانه افراد و گروه های اجتماعی درین پروسه است. این مشخصه، حزب وطن را به چنان سازمان سیاسی مبدل مینماید که از مجموع عناصر متشکله جامعه رفاه، بخصوص از منافع افراد و اشخاص کم درآمد؛ اعم از مزد بگیرانِ عرصه های کار فکری، هنری، تخنیکی و جسمی و همچنان از منافعَ افراد و گروه های آسیب پذیر جامعه، در تمامی عرصه های حیات اجتماعی، اقتصادی، سیاسی و فرهنگی، دفاع مینماید.

لازم است این مسئله نیز تذکار گرد د؛ همانطوریکه مدل های موجود جامعه رفاه در کشور های مختلف، باوجود مشابهت های عام انتظامی، مختصات متفاوت از همدیگر را دارند و هیچیک از این نظام ها کاپی مدل دیگری محسوب نمی گردند، مدل مطرح جامعه رفاه در مرامنامه حزب وطن نیز با در نظرداشت مختصات اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی، سطح رشد و امکانات کنونی کشور مطرح گردیده که صرف میتواند مدل افغانی جامعه رفاه محسوب گردد.

## 3 ـ حزب وطن نیروی سیاسی ملی، دموکرات و ترقیخواه

مختصات ملی، ترقیخوا و دموکرات بودن، حزب وطن را دربنیاد های اندیشه یی، همچنان در اهداف و وظایف مرامی و اساسنامه یی آن میتوان تثبیت نمود.

اندیشه سیاسی مصالحه ملی، بنیاد اندیشه یی ـ سیاسی حزب وطن است. این مبادی اندیشه یی ـ سیاسی، حزب وطن را قادر می سازد تا واقعیت اجتماعی ـ اقتصادی جامعه افغانی را در کلیت آن و بمثابه نظام واحد مطالعه نموده، به هستی و وجود عناصر و ساختارهای کثیر و متنوع مضمر درین نظام، به چگونگی شکل و ماهیت تمایلات و گرایشات متبارز موافق، موازی و متضاد سیاسی این ساختارها، به توان و گستره نفوذ و اثرگذاری آنان در ظرفیت های موجود اجتماعی، اقتصادی، سیاسی و فرهنگی جامعه، نه تنها توجه نماید، بلکه برای تغییر و تحول مطلوب آن نیز به مبارزه بپردازد.

بنابرین حزب وطن برمبنای اعتقادات اندیشه یی خود به واقعیت کثرت و تنوع گرایشهای نسبی متمایل از «مرکز» به«چپ» و به «راست» در هریکی از جوامع بشری و از جمله در وضعیت سیاسی کنونی جامعه افغانی معتقد بوده و باور دارد که در مجموع پروسه تاریخی حرکت، تغییر و تکامل جامعه، این گرایشها وجود داشته، هم اکنون وجود دارد و در آینده نیز وجود میداشته باشد. زیرا مبارزه همین گرایشات با همدیگر، مایه حرکت تغییر و تکامل جامعه میباشد تلاش بخاطر حذف کامل فزیکی و سرکوب (نه تغییر تدریجی و تحول قانونمند) یکی از این گرایشها بوسیله دیگری، تلاش بخاطر یکه تازی ذهنی و مؤقت آن دیگر محسوب میگردد که در نتیجه جز بحران و به بیراهه کشانیدن و در بهترین حالت کندی پروسه مذکور، ثمری دیگری نخواهد داشت. تجربه تمامی کشورها از جمله تجارب افغانستان، حقیقت این مسئله را با وضاحت تمام ثابت ساخته است. بنابران حزب وطن، وجود و حضور نسبی (چگونگی گستره نفوذ و اثرگذاری اجتماعی آنان نسبت به همدیگر)هریک از ساختارهای سیاسی موجود کشور را ـ منجمله وجود و حضور خود را بمثابه یکی از این ساختارها ـ واقعیتی تغییر پذیر در پروسه تغییر و تکامل تاریخی جامعه افغانی دانسته، تلاش بعمل می آورد تا هر یکی از نیروهای سیاسی مطرح، به درگ چنین واقعیتی دست یافته و متکی بر اصل مردم سالاری و متناسب به گستره تاثیر و نفوذ اجتماعی همدیگر، به عینیت این وجود و حضور اعتراف نمایند. چنین برخوردی از اختلال اصل اعتدال در

پروسه طبیعی حرکت، تغییر و تکامل اجتماعی ـ اقتصادی و از بروز بحران درین پروسه جلوگیری نموده، عدالت اجتماعی را باعث، بنیادهای مادی و معنوی جهت رشد و انکشاف جامعه را تامین و ترقی اجتماعی ـ اقتصادی را ممکن می سازد.

مختصات اندیشه یی فوق، مبتنی بر اندیشه سیاست مصالحه ملی، حزب وطن را از یک طرف به ساختار سیاسی «واقعیتگرا»، «کثرت پذیر» و «مردم سالار» مبدل مینماید که به هدف دستیابی جامعه افغانی به ترقی اجتماعی ـ اقتصادی و تامین عدالت اجتماعی مبارزه می نماید و از طرف دیگر بنابر ماهیت ملی بودن این اندیشه، حزب وطن در مجموع سیاستگذاری ها و عملکرد سیاسی خویش، بمثابه یک نیروی سیاسی یی با مختصات ملی متبارز میگردد. این مختصات باعث میگردد تا حزب وطن در تمامی ابعاد مبارزه سیاسی خویش به دفاع از پروسه تکوین ، تحکیم و حفظ ارزش های ملی؛ چون استقلال سیاسی ، حاکمیت ملی، تمامیت ارضی و وحدت ملی برخاسته و در روابط و مناسبات کشور با خارج ، حفظ منافع ملی را محک و معیار عملکرد خویش قرار میدهد .

قبل از ورود به توضیح و تفسیر مشخص عرصه های مختلف (سیاسی، اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی و سیاست خارجی) مندرج متن مسوده مرامنامه و آساسنامه حزب وطن، لازم است بمثابه نتیجه گیری از مسایل تا اکنون مطرح شده درین سلسله، به کلی ترین استقامت های اساسی معرف ماهیت حزب وطن ـ که در مقدمه مرامنامه آن مطرح گردیده است ـ عطف توجه نمائیم، زیرا دستیابی به همین اهداف، استقامت های عملکرد سیاسی حزب را در عرصه های فوق سمت داده، مضمون ومحتوی می بخشد و آن اینکه:

«حزب وطن از تاسیس وهمان آغاز فعالیت خویش (سرطان 1369) نیروی ماهیتاً جدید سیاسی است که از متن نهضت آزادیبخش و ترقیخواه افغانستان و بمثابه وارث این نهضت ، قامت برافراشته، با درنظرداشت درسها و تجارب حاصله از آن، بدون ذهنیگری، شتابزدگی وآرمانگرایی، متکی بر تحلیل های علمی از اوضاع اجتماعی، اقتصادي

وفرهنگي کشور، اوضاع منطقه و جهان و با احساس مسوولیت در برابر مردم وتاریخ افغانستان، یک بار دیگر وارد وضعیت سیاسي کشورگردیده، باروحیه همکاری و تفاهم صادقانه باسایر نـیروهاي ملی، تحول طلب، ترقیخواه و طرفدار جامعه مدنی، جهت غلبه بر مشکلات کنونی و در ضدیت با هرگونه گرایشهاي عقبگرایانه و محافظه کارانه، عمل مینماید.

خصلت ملی و دموکراتیكِ مبتنی بر ارزشهای ترقیخواهانه فرهنگ افغانی، مشخصه اساسی و سرشت حزب وطن محسوب میگردد. حزب در پندار، گفتار و کردار خود به این ارزشها که ریشه های عمیق در فرهنگ و ارزشهای عام بشری دارند، متعهد است. برین بنیاد حزب وطن طرفدار تحولات عمیق و کیفی اجتماعی و اقتصادی است، اما دستیابی به این تحولات را با توسل به توطئه، عمل نظامی، اِعمال زور و خشونت، انحصار قدرت، سوق جبری جامعه در مسیر کلیشه های ذهنی و پرش از مراحل ضرور رشد و تکامل اجتماعی ـ اقتصادی، کاملاً مردود میداند و معتقد است کـه تحولات اجتماعی – اقتصادی در نتیجه تلاش میلیونـها انسان برای دگرگون ساختن وضع نامطلوب موجود و نیل به ترقی، عدالت اجتماعی و رفاه عامه در يك پروسه ریشه دار تاریخی، تحقق میپذیرد. بنابرین حزب پشتیبان پروسهٔ تحقق رشد وانکشاف اجتماعی – اقتصادی و شگوفایی هرچه بیشتر فرهنگ ملی، با خصلت تدریجی و صلح آمیز آن میباشد، که با اشتراك آگاهانه و داوطلبانهٔ میلیون ها انسان هموطن ما میباید صورت گیرد. حزب نقش خویش را در این پروسه بمثابهٔ نیروی آگاه و متشکل سیاسی، در ترویج افکار و اندیشه های ترقیخواهانه، سمت دادن و رهبری حرکت سیاسی هموطنان برای دستیابی به اهداف مذکور، ایفا مینماید.»

بعد از طرح مسایل عام مربوط به مرامنامه حزب وطن، اینک به توضیح مسایل مشخصی می پردازیم که مرامنامه حزب وطن آنان را بمثابه اهداف سیاسی خویش ـ تحت عنوان کوچک «در عرصه سیاسی»ـ مطرح نموده و برای دستیابی به آنان مبارزه مینماید و آن اینـکه:

## 3. 1 - اهداف و وظایف حزب وطن در عـرصـۀ سیـــاســـی

در عرصۀ سیاسی؛ حزب وطن متعهد به مبارزه در راه دستیابی به ارزشهای ذیل است:

**الف : کثرت گرایی(پلورالیزم) سیاسی:**

وجود احزاب سیاسی ،اصناف اجتماعی و سازمانهای مربوط آنان ، گروهای سِنی (کودکان، جوانان و کهنسالان) و سازمانهای مدافع حقوق آنان، اقشار اجتماعی (زنان، مردان، روشنفکران و ...) و سازمانهای اجتماعی مربوط آنان ،همچنان ساختار های قومی ، قبیلوی، سمتی و محلی و همه و همه واقعیت های موجود و فعال در ساختار کنونی جامعه افغانی اند. هریک از آنان مختصات و مبتنی بر آن خواست های مادی و معنوی(منافع) خود شان را دارند که برای دستیابی به این خواست ها تلاش و مبارزه مینمایند. این خواست ها و همچنان تلاش و مبارزه خردورزانه (قانونمند) بخاطر دستیابی به آنان، حق طبیعی شان بوده و می باید به آنان حرمت گذاشته شود. زیرا همین تلاش و مبارزه خردورزانه که با پرهیز از«افراط» و «تفریط» صورت می گیرند، در گستره جامعه باهم در توافق، توازی، تقابل و تضاد قرار گرفته، فضای رقابت سالم را زمینه و گسترش داده، بمثابه محرک اصلی تغییر و تحول جامعه عمل مینمایند.

حد جلوگیری از «افراط» و «تفریط» در پروسه مبارزه بخاطر دستیابی به خواست ها و مطالبات متذکره، رعایت اصل «منافع ملی» و احترام به حقوق مماثل سایر گروه های اجتماعی است. زیرا هم افراط و هم تفریط متذکره باعث بروز بحران در پروسه تغییر و تکامل جامعه گردیده، این پروسه را اخلال و در نتیجه به منافع ملی (وحدت ملی، تمامیت ارضی، استقلال سیاسی، جریان رشد و انکشاف اجتماعی ـ اقتصادی و...) صدمه میزنند . زیرا در صورت افراط، عدم رعایت اصل منافع ملی و عدم احترام به حقوق مماثل سایر گروه های اجتماعی،

مقاومت بالمثل و متقابل این گروه را بر انگیخته تعادل، سازگاری و همزیستی اجتماعی را مختل ساخته، مؤجد بحران میگردد. همچنان در صورت تفریط، گروه اجتماعی عامل آن نمیتواند در بستر همگانی حرکت، تغییر و تکامل اجتماعی و همگام با آن، نقش خویش را ایفا نماید. درین صورت حرکت این بخش از جامعه، در مقایسه با سایر بخش های آن بطی و در نتیجه یا خود به تدریج استحاله گردیده، حق طبیعی حیات خویش را محدود ساخته و سرانجام خود، خویشتن را به نابودی سوق میدهد و یا عامل این تفریط در برابر حرکت، تغییر و تکامل سایر بخش های جامعه مقاومت نموده میخواهد این تفریط را بر مجموع جامعه تحمیل نماید؛ بنابرین مقاومت بالمثل آن بخش های جامعه را برانگیخته بازهم تعادل، سازگاری و همزیستی ارگانهای به هم مرتبط جامعه را برهم زده، باعث بحران اجتماعی می گردد.

در افغانستان گروهای اتنیکی هموطن پشتون، تاجک، هزاره، ازبک، ترکمن، بلوچ، نورستانی و ...، با کمیت های متفاوت وجود دارند. آنان هم بمثابه شهروندان منفردِ با حقوق مساوی و هم بمثابه گروه های اجتماعی، مالکین این سرزمین اند که متناسب به کمیت های شان ـ که می باید با احصائیه گیری دقیق و علمی مشخص شوند ـ و نتایج کیفی تلاش و مبارزه خردورزانه خویش، برهمدیگر، بر مجموع جامعه و در نتیجه بر پروسه قوام و تکوین ارزشهای ملی اثر گذاشته، نقش و مسوولیت شان را در جریان رشد و انکشاف اجتماعی ـ اقتصادی کشور ایفا مینمایند. ایفای موفقانه چنین نقشی زمانی ممکن و میسر میگردد که نیروهای خردورز، پیشگام و رهکشای هریک از گروه های اتنیکی فوق الذکر، توأم با خودآگاهی ملی، حد اعلی تعهد به حمایت و حفظ منافع ملی و احترام به حقوق دیگران را تبارز داده، حرکت مردمی را بسوی پذیرش واقعیت وجود و حضور و همچنان به هدف تقویت فرهنگ احترام گذاشتن به حقوق اجتماعی همدیگر سمت دهند. صرف درینصورت است که اقوام هموطن، مبرا از تعصب و تنگ نظری، تلاش و مبارزه دموکراتیک و مدنی همدیگر را بخاطر دستیابی به این حقوق (اقتصادی ،اجتماعی ، سیاسی و فرهنگی) حق طبیعی هم تلقی نموده و از آن بمثابه محرک رشد و انکشاف اجتماعی، اقتصادی

**و فرهنگی کشور حمایت نموده و به آن احترام میگذارند. به همین ملحوظ در پراگراف اول وظایف حزب در عرصهٔ سیاسی؛ چنین میخوانیم:**

**«حزب براساس سرشت ملی خویش از استقلال سیاسی، حاکمیت ملی و تمامیت ارضی کشور، حفظ و استحکام وحدت ملی دفاع نموده، در صورت تهدید منافع ملی، بر رجحان این منافع بر منافع حزبی، صنفی، قشری، قومی، قبیلوی، سمتی و محلی تاکید مینماید».**

**احترام به حقوق قانونی و تعریف شدهٔ ساختارهای اجتماعی (سازمانهای اجتماعی، گروه های اتنیکی، سنی و جنسی)، احزاب و هریک از افراد جامعه، در حدود رعایت و حفظ منافع ملی پیوند ناگسستنی با دموکراسی دارد. حزب وطن؛ نیروی سیاسی معتقد به دموکراسی و متعهد به مبارزه در راه تحقق آن است. به همین ملحوظ در پراگراف دوم اهداف و وظایف سیاسی مندرج مرامنامهٔ حزب؛ قید گردیده است که حزب وطن مبارزه: «برای تامین حیات مدنی معاصر، تاسیس و تقویت نهاد های سیاسی، اجتماعی و فرهنگی دموکراتیك را با سهمگیری مناسب وبدون تبعیض همه اقوام، پیروان مذاهب و ساکنین مناطق مختلف کشور ضرور پنداشته، ازتحکیم قانونیت، رعایت اصول دموکراسی، کثرت گرایی سیاسی، تعمیل انتخابات آزاد، مستقیم، سری، مساویانه و دموکراتیك به ترتیبی که هیچ نیروی سیاسی و گروه های اجتماعی اعم از زنان و مردان از شرکتِ با حقوق مساوی (یك فرد یك رای) در آن مستثنا نباشند، پشتیبانی نموده، معتقد است که حاکمیت سیاسی به مردم افغانستان تعلق دارد، این مردم افغانستان اند که حق دارند از طریق انتخابات قانونی در مورد تعویض مشروع حاکمیت تصمیم بگیرند. بنابرین حزب با انتقال قدرت به طرق غیر قانونی و نامشروع منجمله با توسل به زور، اسلحه، توطئه و کودتا مخالف است. به همین جهت ما از نفی کامل تمایلات نظامیگرانه در احزاب پشتیبانی مینمائیم. به عقیده ما نظام قانونی زمانی تکمیل میگردد که اتباع افغانستان و نهاد های جامعه افغانی به شمول ارگانها و مقامات دولتی حقوق و مسوولیت های متقابل قانونی داشته و قانون بر ایشان بطور یکسان و بدون تبعیض و تمایز تطبیق گردد».**

در متن پراگراف فوق الذکر ، افزون بر موضوع مرتبط با بحث آغازین درین قسمت، دو مسئله ذیل را نیز قابل توضیح میدانم:

ب :مخالفت با خشونت ونظامیگری در حیات سیاسی:

ضرورت تاکید روی مخالفت حزب با انتقال قدرت به طرق غیر قانونی و نامشروع (توسل به زور، اسلحه، توطئه و کودتا) و پشتیبانی حزب از نفی کامل تمایلات نظامیگرانه در احزاب سیاسی، از نتایج فاجعه بار وضعیتی ناشی میگردد که عوامل آن طی «دهه دموکراسی - 1342 - 1352 » نطفه بندی و در سرطان 1352 با کودتای نظامی تحت رهبری سردار محمد داوود تبارز و با انکشافات نظامیگرانه بعدی (کودتا ها و سایر اقدامات نظامی بمنظور حفظ، انتقال و یا تقسیم قدرت سیاسی) به وخامت گرائیده و اینک بعد از تقریباً نیم قرن (1342 - 1391) بمثابه بخشی از فرهنگ جنگ در ذهن، روان و در عملکرد «شخصیت های سیاسی» اثرگذار بر وضعیت کنونی کشور، نهادینه گردیده است. اکنون این «شخصیت ها» بخاطر بدست آوردن، حفظ و یا تقسیم قدرت سیاسی بیشتر از تفکر و عمل دموکراتیک و مدنی سیاسی به افزار نظامی و توطئه، آنهم با اتکأ به حمایت و تمویل نیروها و محافل خارجی، می اندیشند. بنابرین طرح نفی چنین مسئله یی و مبارزه علیه آن در تمام عرصه های حیات اجتماعی، از ضرورت های مبرم وضعیت شکل یافته ناشی میگردد.

ج : تحکیم و تعمیل قانونیت در حیات سیاسی:

ضرورت تاکید روی تکمیل تشکل «نظام قانونی» یی که «اتباع افغانستان و نهاد های جامعه، به شمول ارگانها و مقامات دولتی، حقوق و مسوولیت های متقابل قانونی داشته و قانون بر ایشان بطور یکسان و بدون تبعیض و تمایز تطبیق گردد»، نیز از وضعیت شکل یافته موجود کشور - که ریشه در گذشته های تاریخی کشور نیز دارد - ناشی میگردد. هم اکنون افراد و ساختارهای اجتماعی منجمله سیاسی، اعم از نهادها و مسوولین دولتی، احزاب سیاسی و گروه های غیر قانونی «نظامی - سیاسی» در دولت و اپوزسیون آن، در نظام حقوقی کشور نه

به مسوولیت ها، بلکه صرف به حقوق و امتیازات فراقانونی خویش توجه داشته، هریک از موضع «کل اختیار غیر مسوول» عمل مینمایند و با توسل به زور و توطئه میخواهند خویشتن را در چنین موضع،بر مردم تحمیل نمایند.

قوه اجرائیه دولت؛ نه صرف مسولیت اجرای قوانین؛ قوه مقننه، نه صرف مسوولیت تقنین قوانین و قوه قضایه، نه صرف ناظر به تطبیق قوانین؛ بلکه هریک از نهاد های مذکور و فرد فرد از کادرها و کارمندان منسوب به نهاد های متذکره، در همه اجراات جزیی و کلی شان در برابر قانون نیز مسوولیت داشته و می باید در صورت تخطی و شکایت، مورد بازخواست قرار گیرند. هم اکنون بزرگترین قانون شکن و قانون گریز، خود نهاد های دولتی، کادرها و مسوولین رده اول در مقامات رهبری کننده دولتی اند. بنابرین وضعیت، تذکار و تاکید روی اصل متذکره در مسوده مرامنامه حزب وطن یکی از ضروریات جدی مرحله کنونی مبارزه سیاسی محسوب گردیده که می باید نیروهای سیاسی خردورز به آن توجه و حرکت اجتماعی را در امر تحقق آن، استقامت دهند.

د : جرگه ها، ساختارهای سیاسی مظهر ارادهٔ مردم افغانستان :

تجارب متعدد باستانی و معاصر تاریخی مادر وطن ما مؤید این حقیقت اند که «لویه جرگه ها» در تبارز اراده اکثریت قاطع از مردم افغانستان در شرایط و اوضاع بحرانی کشور و رفع بحران های متذکره، نقش با اهمیت و حتی قاطع را ایفا نموده اند. ایفای متداوم چنین نقشی توسط لویه جرگه ها در طول تاریخ کشور که با شرکت نمایندگان صاحب رسوخ مردم افغانستان و تائید همگانی همراه بوده، این نهاد اجتماعی را از صلاحیت و مشروعیت عنعنوی برخوردار ساخته است. بنابرین نیروهای سیاسی خردورز نمیتوانند و نباید نسبت به این نهاد سنتی با اهمیت، بی توجه باشند. به همین ملحوظ در پراگراف سوم تحت عنوان کوچک «در عرصه سیاسی»، مرامنامه حزب وطن، چنین آمده است: «حزب وطن لویه جرگه را نهاد سیاسی عنعنوی و باستانی افغانستان برای اتخاذ تصامیم درموارد مسایل اهم

ملی دانسته از آن توأم با تکامل نحوه دعوت و ترکیب اعضا، محتوای کار و طرزالعمل تصمیم گیری آن در هماهنگی با مقتضیات دموکراسی، پشتیبانی مینماید. به همین ترتیب ما از تشکیل جرگه ها بمثابه یکی از ارگانهای ساختار دولتی در مرکز و تمام واحد های محلی قدرت و اداره دولتی دفاع نموده، جهت انتقال صلاحیت های قانونی به جرگه های مذکور برای حل مسایل اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی ساحه مسوولیت شان، مبارزه مینمائیم»

چون لویه جرگه یک نهاد اجتماعی عنعنوی تاریخی کشور ماست، می باید همپا با تغییر و تکامل جامعه افغانی، تغییر و تکامل نموده، شکل و محتوی جدید و منطبق با این تغییر و تکامل را تبارز دهد. برمبنا و با توجه به همین اصل و به منظور مطابقت این نهاد عنعنوی با مختصات نظام اجتماعی ـ اقتصادی که حزب وطن بخاطر دستیابی به آن مبارزه مینماید، در متن متذکره روی «تکامل نحوه دعوت و ترکیب اعضا، محتوای کار و طرزالعمل تصمیم گیری آن در هماهنگی با مقتضیات دموکراسی»، تأکید بعمل آمده است.

در عین حال قابل توضیح است که نیروهای سیاسی و اجتماعی «مرکزگرا» و «مرکز گریز» که بنابر اراده و منافع نیروهای خارجی دخیل و به وسیله آنان در وضعیت سیاسی کشور بروز داده شده اند، با طرح ها و مواضع تمامیت خواهانه شان در رابطه به چگونگی تمثیل و تعمیل قدرت و صلاحیت های دولتی، خواسته اند و میخواهند وضعیت بحرانی کنونی کشور را حفظ و یا در مواقع لازم به تعمیق این بحران بپردازند.

حزب وطن معتقد است که در صورت غلبه نیروهای تمامیت خواه مرکز گرا، حقوق طبیعی باشندگان محلات (ولایات، ولسوالی ها، شهرها و دهات) در زمینۀ تحقق خواست های اجتماعی، اقتصادی، سیاسی و فرهنگی در محدوده واحد اداری مربوطه شان، تحدید و یا سلب میگردد. همچنان غلبه نیروهای تمامیت خواه مرکز گریز، در وضعیت کنونی ـ که روابط و وابستگی های اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و چی بسا سیاسی میان محلات و مرکز ضعیف بوده و فراوان

صدمه دیده اند ـ به خود مختاری لاقیدانه و در نتیجه به تعمیق هرچه بیشتر نفوذ بیگانه ها درین محلات انجامیده و حتی سوال خطر تمامیت ارضی کشور را به نفع برخی از همسایه های مغرض، مطرح مینمایند در چنین وضعیتی، حزب وطن طرح معقول «تشکیل جرگه ها بمثابه یکی از ارگانهای ساختار دولتی در مرکز و تمام واحد های محلی قدرت و اداره دولتی» را پیش کشیده و مصمم است با در نظرداشت حفظ و تقویت منافع ملی، « جهت انتقال صلاحیت های قانونی به جرگه های مذکور برای حل مسایل اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی ساحه مسوولیت شان» مبارزه نماید. به «حد» حفظ و تقویت منافع ملی در تسوید، انفاذ و تعمیل قوانینی توجه میگردد که صلاحیت های این جرگه ها را مشخص می سازند.

### هـ : اردوی ملی متضمن حفظ و دفاع از نظام سیاسی در برابر تهدیدات داخلی و خارجی

اندیشه سیاسی مصالحه ملی، افزار اندیشه یی فعال و جانبدار صلح، منافع ملی و رفاه اجتماعی است. دفاع از ارزشهای متذکره با شیوه ها و افزار مدنی، سرشت و ماهیت این اندیشه بوده و به آن رجحان میدهد. ولی این به آن معنی نیست که به فکتور لجاجت و تهدید های مسلحانه دشمنان داخلی، منطقوی و فرامنطقوی صلح، منافع ملی افغانستان و ارزشهای جامعه رفاه، بی توجه باشد. تدارک و بکاربرد نیرومند ترین، آبدیده ترین، کثیرالعده ترین و مجهزترین قوای مسلح بوسیله دولت جمهوری افغانستان (دولت مصالحه ملی) تحت رهبری شهید دوکتور نجیب الله (1365 - 1371)، مؤید این حقیقت است. بادرنظرداشت دو خصیصه فوق (سرشت و ماهیت اندیشه سیاسی مصالحه ملی وفکتور لجاجت و تهدید مسلحانه دشمنان صلح، منافع ملی و ارزشهای جامعه رفاه) در پراگراف چهارم اهداف حزب وطن «در عرصه سیاسی» ؛ چنین تذکار گردیده است: «حزب بخاطر حفظ و حراست نوامیس ملی در حالیکه از تشکیل اردوی ملی با کمیت مطابق به ضرورت و با پرسونل کارآزموده، مجرب، با تقوا، با کادر مسلکی تحصیل یافته و سمبول وحدت ملی و همچنان بر استفاده ضرور و

لازمی از سایر امکانات ، پشتیبانی مینماید؛ معتقد است که مسایل مورد اختلاف داخلی به طرق سیاسی، صلح آمیز و عادلانه حل و فصل گردد. همچنان در صورت رفع تضمین شده تهدید های خارجی، از هر نوع تلاش بخاطر تثبیت اصل بیطرفي دایمی و غیر نظامی ساختن افغانستان از طریق عقد توافقات و تضمین های معتبر بین المللی ومنطقوی تحت نظر سازمان ملل متحد، حمایت مینماید.»

و : حمایت از تشکیل جبهه و ایتلاف های سیاسی:

مبارزه سیاسی و مبتنی بر آن تحریک، سمت دادن و رهبری کمیت های کثیری از شهروندان کشور در تداوم پروسه درک ضرورت دفاع از صلح، منافع ملی و ارزشهای جامعه رفاه و آمادگی آنان برای سهم عملی درین پروسه و تحقق عملی این ارزشها، عملیست پیچیده، دشوار و دراز مدت ، که به هیچوجه از یک طرف در توان و امکانات یک حزب ـ اگر هرقدر هم کثیرالعده و پرنفوذ باشد ـ بوده نمیتواند و از طرف دیگر برخی از احزاب و نیروهای سیاسی بنابر بنیاد های اندیشه یی و اهداف سیاسی شان ، علاقمند شرکت در برخی از مقاطع این پروسه اند و نه در تمامی آن . بادرنظرداشت اصل ضرورت تشریک مساعی دراز مدت و استراتژیک (جبهه سیاسی) همچنان کوتاه مدت و تاکتیکی (ائتلاف های سیاسی) میان احزاب ، سازمان ها و سایر ظرفیت های اجتماعی همسو است که در آخرین پراگراف وظایف مطروحۀ حزب وطن«در عرصه سیاسی » ؛ چنین قید گردیده است :« حزب با اعتقاد به این حقیقت که غلبه بر مشکلات کنونی کشور ودستیابی به اهداف سیاسی، اقتصادی و اجتماعی مطروحهً مرحله کنونی نمیتواند کار يك حزب و یا نیروی سیاسی باشد ، به اصل تشريك مساعی با سایر احزاب، سازمان های اجتماعی، کانون های فرهنگی، مراکز علمی و اكادميك و شخصیت های با اعتبار ملی و مذهبی طرفدار جامعه مدنی، معتقد بوده، برای تامین این امر از سیاست تشکیل جبهه واحد سیاسی با این نیروها و همچنان از ائتلافهای سیاسی، پشتیبانی نموده برای تعمیل آن مجاهدت مینماید.»

طرح تشریک مساعی با نیروهای سیاسی و اجتماعی«طرفدارِ جامعه مدنی» در پراگراف فوق، به عوض «طرفدار جامعه رفاه» ـ که هدف استراتژیک حزب وطن است ـ به منظور گستردگی میدان سیاسی، جهت شرکت هرچه بیشتر نیروهای سیاسی در پروسه تشریک مساعی سازمانیافته در چوکات جبهه واحد و ائتلاف های سیاسی، صورت گرفته است .

## 3. 2 ـ اهداف و وظایف حزب وطـن در امـور اجتمـــــاعی

حزب وطن جهت ایجاد، تحکیم، گسترش و تعمیق ارزشهای جامعه رفاه ـ بمثابه هدف دورنمایی خویش ـ به مبارزه دموکراتیک سیاسی متعهد است، بنابرین دستیابی به تامین امنیت اجتماعی هریکِ از شهروندان و همچنان گروه های اتنیکی، سنی، جنسی و اصنافِ مشغول در نظام اقتصادی کشور را در اولویت اهداف مبارزه سیاسی خویش قرارداده است و مصمم است که جهت تدارک امکانات بمنظور رشد و ارتقای سطح مهارت های اجتماعی هموطنان و زمینه های اشتغال برای آنان تلاش نموده، همچنان جهت تدارک امکانات بمنظور استفاده معقول آنان از اوقات فراغت و تفریح شان، حفظ سلامت کانون خانوادگی آنان مطابق به ارزشهای انسانی فرهنگ افغانی و حمایت از افراد و گروهای اجتماعی آسیب پذیر ـ مانند کودکان، زنان، ساکنین محلات و مناطق عقب نگهداشته شده کشور، معیوبین و معلولین، خانواده های بی سرپرست و یا دارای عواید کم و ناکافی برای تامین معیشت حد اقل شان ـ را از اولویت های اهداف مبارزه سیاسی خود در عرصه اجتماعی میداند.

برای دستیابی به اهداف فوق، مرامنامه حزب وطن در «عرصه اجتماعی» مشعر است:

**الف: تشکیل ساختارهای اجتماعی:**

**مرامنامه جدید حزب وطن تاکید میدارد که «مردم افغانستان متشکل از اقوام متعدد است که باید عینیت وجود آنان در ساختار نهاد های سیاسی واجتماعی افغانستان بطور عادلانه و دموکراتیك انعکاس قوی داشته باشد. حزب وطن مخالف تاسیس و تشکل ساختارهای سیاسی برمبنای تعصبات تنگ نظرانه اتنیکی، زبانی، سمتی و مذهبی بوده، همچنان سؤ استفاده های سیاسی و مداخلات غرض آلود خارجی را که بمنظور ایجاد خصومت میان مردم باهم برادر ساکن کشور صورت میگیرد، محکوم مینماید .»**

**در سطور گذشته ، به ضرورت و معقولیت تلاش و مبارزه خردورزانه اقوام متعدد هموطن جهت قوام و تکوین ارزشهای ملی و همچنان نقش و مسوولیت آنان بر رشد و انکشاف اجتماعی ـ اقتصادی کشور، بحث صورت گرفته است، که تکرار آن لزومی ندارد. پراگراف فوق ـ نقل شده از مرامنامه حزب وطن ـ بر وجود و حضور عادلانه و دموکراتیک اقوام متعدد ساکن کشور در ساختارها و نهادهای سیاسی و اجتماعی تاکید میدارد ، با این تفاوت که:**

**«حزب وطن مخالف تاسیس و تشکل ساختارهای سیاسی بر مبنای تعصبات تنگ نظرانۀ اتنیکی، زبانی، سمتی و مذهبی » است . این تاکید به آن معنی است که در ترکیب هر یک از ساختار های سیاسی سرتاسری (ساختارهای مرکزی و محلی دولتی و احزاب) ـ بادرنظرداشت ترکیب اجتماعی ساکنین ساحه مسوولیت و تاثیر این ساختارها ـ وجود و حضور هر یک از گروه های اتنیکی، زبانی، سمتی و مذهبی همان ساحه، بطور دموکراتیک تامین گردیده و نباید ساختارهای متذکره بطور انحصاری متشکل از افراد یک گروه اتنیکی ساحات مسوولیت شان (پشتون ، تاجک ، هزاره ، ازبک ،ترکمن ، بلوچ ، نورستانی و ...) ، یا گویندگان یک زبان درین ساحات( پشتو ، دری ، ازبکی ، ترکمنی ، بلوچی و ...)، یا از باشندگان یک سمت و منطقۀ ساحۀ مسوولیت (شمال ، جنوب ، شرق و غرب) و یا پیروان یک مذهب از میان ساکنین ساحۀ مسوولیت (شعیه و سنی و ...) باشند.**

تجربه کشورهای مختلف و از جمله تجربه کشور ما نیز با وضاحت تمام مؤید نتایج فاجعه بار ساختارهای سیاسی مربوط به یک قوم، گویندگان یک زبان، باشندگان یک سمت و پیروان یک مذهب بوده است. حقایق تاریخی و کنونی کشور ما مبین این واقعیت اند که چنین ساختارهای سیاسی به نفاق ملی و محلی دامن زده، وفاق اجتماعی و پروسه تحکیم وحدت ملی و تکوین ملت را با موانع و دشواری ها مواجه ساخته و زمینه های مداخلات غرض آلود خارجی را تدارک دیده؛ که در نتیجۀ تداوم و تعمیق مداخلات مذکور، این ساختار های سیاسی به افزار دفاع از منافع بیگانه و در مخالفت با منافع ملی، مبدل گردیده اند.

باید تذکار نمود که تامین وجود و حضور دموکراتیک هریک از گروه های قومی، زبانی، سمتی و مذهبی در ترکیب هریک از ساختارهای سیاسی مرکزی و محلی (بادرنظرداشت ساحه مسوولیت و تاثیر آنان)، اهداف، شعارها ، تصامیم و عملکرد سیاسی آنان را در سطح ملی متوازن ساخته، جوشش و وفاق اجتماعی و در نتیجه وفاق ملی را تحکیم بخشیده، به تقویت و تسریع پروسۀ تکوین ملت در عرصه های اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی کمک مینمایند

سازمانهای اجتماعی با در نظرداشت ساحه تاثیر و اهداف مطروحه یی که برای دستیابی با آنان تلاش مینمایند، از همدیگر تفکیک میگردند .

- سازمانهای اجتماعی که دارای ساحه تاثیر و مسوولیت سراسری وطنی اند؛ مانند : سازمانهای اجتماعی دفاع از حقوق جوانان، زنان، کارگران و کارمندان (کارکنان و مزد بگیران)، کارفرمایان، هنرمندان، ژورنالستان و ...، بنابر خصلت سراسری وطنی شان، می باید وجود و حضور نمایندگان تمامی گروهای اتنیکی، زبانی، مذهبی و سمتی مربوطه شان را بطور دموکراتیک در ترکیب و در تمامی سطوح رهبری کننده ساختاری خویش، تامین نمایند.

- سازمان های اجتماعی که خصلت سراسری نداشته و نمیتوانند تمام گروه های اجتماعی را شامل گردند؛ مانند انجمن های مربوط به

بخش های مختلف فرهنگی گروه های متعدد اجتماعی؛ بطور مثال انجمن های متعدد که هریک متعهد به حفظ و غنای زبان و ادبیات یک زبان مشخص ـ پشتو، دری، ازبکی، ترکمنی، بلوچی و سایر زبان های مروج کشور ـ از این نوع سازمانهای اجتماعی اند. این سازمانها و نهاد ها حق و مسولیت دارند تا جهت دستیابی به اهداف مطروحه شان، در مطابقت به قوانین کشور سعی و تلاش نمایند. این حق و مسولیت، به سازمانهای اجتماعی امکان میدهند که بنابر ماهیت اهداف شان، به حمایت، حفظ و گسترش حقوق دموکراتیک یک گروه اتنیکی، گویندگان یک زبان ، پیروان یک دین و یا مذهب و باشندگان یک سمت و یا محل پرداخته ، بخش های خاص از جامعه افغانی را در ساختارهای شان متشکل ساخته و نیروی اجتماعی تاثیر گذار را جهت دستیابی به اهداف مطروحه شان ، تدارک و بمثابه افزار فشار، بر تصمیم گیری ساختارهای سیاسی (دولت و احزاب) اثر بگذارند. عملکرد این سازمانها نه تنها تحرک اجتماعی را ایجاد و تشویق مینمایند بلکه انعکاس خواسته های متنوع و حتی متضاد آنان در حوزه سیاسی (ارگانهای دولتی و احزاب ، با مشخصات فوق الذکر)، تصمیم گیری ها و عملکرد این حوزه را متوازن میسازد.

افزون بر آن این سازمانهای اجتماعی بمنظور اثر گذاری هرچه بیشتر، میتوانند با حفظ منافع و ساختار های تشکیلاتی شان، در فدراسیون های سراسری مربوط شان؛ متحد شوند. مثلاً انجمن های فرهنگی مربوط به زبانهای متعدد مروَج در کشور، میتوانند در یک فدراسیون واحد (فدراسیون انجمن های زبانها و ادبیات مروج افغانستان» ساختار واحد و در نتیجه اراده متوازن را در عرصه ملی تبارز دهند.

ب: ـ بهبود کیفی عرضهٔ خدمات اجتماعی:

آن بخش از خدمات اجتماعی مورد نیاز که لازم و ضرور اند، نیز یکی از مشخصات بنیادی جامعه رفاه محسوب میگردند. بدین ملحوظ بند دوم «عرصه اجتماعی» مرامنامه حزب وطن، صراحت دارد که : «حزب از سیاست ها و تدابیری به منظور گسترش شبکه و

بهبود کیفی خدمات اجتماعی چون: عرضه خدمات صحی، کودکستانها، شیرخوارگاه ها، خانه سازی و تهیه مسکن، اعمارپارك ها، تفریحگاه ها، استراحتگاه ها، ورزشگاه ها و سایرتاسیسات برای سرگرمی های سالم جوانان، اطفال وسالمندان؛ تاسیس بیمه های صحی، تقاعد، معلولیت و معیوبیت، حیات، دارایی، ملکیت ها و غیره؛ مواظبت سازمانیافته، متداوم و بدون تبعیض و تمایز از معیوبین، معلولین، خانواده های قربانیان جنگ و عودت کنندگان بوطن، تامین حقوق معقول در دوران حاملگی و زایمان برای زنان و اتخاذ سایر تدابیر حمایوی از طفل و مادر؛ حمایت همه جانبه از کوچیهای افغانستان بمنظورارتقای سطح زندگی اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی آنان و در قدم نخست در موارد اسکان مجدد، اشتغا ل، حفظ الصحه، تعلیم و تربیه آنان، پشتیبانی مینماید.

حزب از تامین خدمات اجتماعی رایگان برای اقشار نادار جامعه بوسیله دولت، پشتیبانی نموده و برای گسترش آن مبارزه مینماید »

ج:تامین امنیت اجتماعی :

تامین امنیت اجتماعی بدون انفاذ مبانی حقوقی و تشکیل ساختارهای اجتماعی متضمن آن، ممکن بوده نمیتواند. حزب وطن بمثابه نهاد سیاسی متعهد به مبارزه پیگیر در راه دستیابی به امنیت اجتماعی مردم افغانستان، مطابق به بند سوم وظایف مرامی خویش در عرصه اجتماعی؛ مصمم است که: « از آزادی فکر و بیان، مصؤنیت حریم خانواده ها، پست و مخابرات، آزادی انتخاب شغل و مسلك، حق کار، حق انتخاب آزاد محل سکونت و مسکن، حق آزادانهٔ سفر، حق انتخاب کردن و انتخاب شدن، حق تشکیل اجتماعات صلح آمیز، تاسیس سازمان های اجتماعی: اتحادیه های صنفی و مسلکی بخصوص اتحادیه های کارگران و دهقانان، معلمان، محصلان و سایرکارکنان عرصه های فرهنگی، سازمانهای جوانان، انجمن های دفاع از حقوق بشر و از جمله حقوق زنان، حقوق جوانان، حقوق کودك، حقوق معلولین و معیوبین و حمایت ازحفظ محیط زیست، دفاع و پشتیبانی نموده و وظیفه

خود میداند تا علیه تمام رسم و رواجهای خرافی ئی مبارزه نماید که به شکلی از اشکال حقوق مدنی اتباع کشور را تهدید مینماید.»

د:منع تبعیض میان شهروندان کشور :

حزب وطن بنابر ماهیت بشردوستانه و عدالت خواهی خویش و همچنان بمثابه نیروی سیاسی مخالف گرایش های غیر دموکراتیک، که زندگی آرام و صلح آمیز اجتماعی را مخدوش میسازند، مصمم است علیه انواع مختلف تبعیض میان شهروندان متساوی الحقوق کشور، بخصوص تبعیض علیه زنان، مبارزه نماید. زنان افغانستان نه تنها مانند سایر هموطنان، از تمامی مظاهر جنگ و عقب مانی اجتماعی ـ اقتصادی کشور رنج می برند، بلکه افزون بر آن تحت فشارهای روبتزاید تبعیض جنسی نیز قرار دارند. حقایق تاریخی کشور طی سالهای 1371 - 1381 (1992 - 2002) مؤید آن اند که زنان افغانستان با از دست دادن حقوق نسبی که طی مبارزات طولاتی شان در سالهای 1343 - 1371 خورشیدی (1964 - 1992 عیسایی) بدست آورده بودند، با نقض خشن این حقوق خویش از مواضع دولتی و ساختارهای نظامی ـ سیاسی حاکم بر آن، مواجه گردیده اند. هم اکنون نیز باوجود مبانی نافذ حقوقی، نیروهای راستگرای قرون وسطایی در دولت و در اپوزسیون مسلح و غیر مسلح آن، بزرگترین خطر بالقوه و بالفعل برای حقوق زنان افغانستان محسوب میگردند. بادرنظرداشت موجودیت چنین تهدیدی، حزب وطن هر نوع تبعیض، سؤ استفاده جنسی و بکاربرد خشونت علیه زنان را محکوم نموده، در بند چهارم وظایف مرامی خویش در عرصه اجتماعی؛ تذکار میدارد که: «حزب وطن مخالف هرنوع تبعیض و سؤ استفاده جنسی وخشونت در برابر زنان است و ازسهمگیری فعال زنان افغانستان درتمام عرصه های حیات مدنی (سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی) دفاع مینماید. ما ازمبارزات سازمانیافته و متشکل زنان آگاه و پیشگام کشور بمنظور رهایی زنان از ستم و احقاق حقوق کامل آنان، حمایت و پشتیبانی مینمائیم.»

هـ: حقوق مهاجرین و پناهندگان افغان:

افغانستان کشوریست که از آغاز بحران در سال 1352 خورشیدی تا اکنون، گسترده ترین کمیت مهاجرین و پناهندگان را به کشورهای مختلف جهان داشته، که آنان در مقاطع مختلف تعمیق و تداوم این بحران، کشور شان را ترک نموده اند. براساس احصائیه های رسمی سازمان ملل در سال 2011 عیسایی، افغانستان با داشتن 2،4 میلیون مهاجر در همین سال(بدون رقم بزرگ شامل افراد افغانی الاصل که تابعیت کشورهای دیگر را دارند)، بزرگترین رقم مهاجر را در میان کشور های جهان دارا می باشد. این در حالی است که وزارت امورمهاجرین و عودت کنندگان افغانستان تعداد افغانهای مقیم خارج را در حدود 6 میلیون نفر میداند که در 75 کشور جهان پراگنده اند. بنابرین هیچ نیروی سیاسی متعهد به منافع ملی کشور نمیتواند و نباید نسبت به سرنوشت چنین کمیت از مردم افغانستان و ابعاد متعدد زندگی و تاثیرات آنان بر وضعیت سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی کشور، توجه ننماید . بنابر درک چنین مسوولتی است که حزب وطن در پاراگراف پنجم وظایف مرامی خویش در عرصه اجتماعی؛ تاکید داشته است :« ما معتقدیم که مهاجرین افغان و آنعده افغانهائیکه طی سالیان طولانی مهاجرت در خارج کشور تولد و یا تابعیت اخذ نموده اند، جز انفكاك ناپذیر جامعه افغانی و بخش بزرگ سرمایهٔ با ارزش انسانی وطن ما اند. حزب ازتاسیس سازمانهای فرهنگی این هموطنان و گسترش فعالیت این سازمانها بخاطر حفظ ارزشهای افغانی و از حقوق و منافع این هموطنان بشمول اصل تابعیت دوگانه آنان دفاع نموده، معتقد است که این تدابیر میتواند علایق سیاسی، اقتصادی و فرهنگی آنها را با مادر وطن اصلی شان، پیوسته تحکیم و تقویت نماید.»

## 3 .3 ـ اهداف و وظایف حزب وطن در عرصهٔ اقتصـــــادی

اندیشهٔ سیاسی مصالحهٔ ملی بمثابه رهنمای فکری ـ سیاسی حزب وطن، برخورد سیاسی حزب ما را در عرصه اقتصادی نیز مضمون و استقامت بخشیده، اهداف اقتصادی آن را معین و افزار

دستیابی به این اهداف را ـ بادرنظرداشت مختصات و امکانات کشور ـ مشخص می سازد. با توجه به همین اندیشه سیاسی، دوکتور نجیب الله رهبر و بنیادگذار حزب وطن، در کنگره سرطان 1369 ، برخورد جدید اقتصادی حزب وطن را ؛ چنین وضاحت بخشیدند:

« تفکر جدید حزب ما بر اساس حکم رشد طبیعی تاریخی جامعه و نه طفره رفتن از آن اتکأ دارد. مسئله که از لحاظ اقتصادی در برابر ما مطرح است اینست که چگونه میتوانیم مکانیزم مؤثر اقتصادی را به منظور جلب انواع مختلف سرمایه ها در کشور بسوی فعالیت مثمر و تامین کننده انکشاف سریع اقتصادی و اجتماعی مجدد، ایجاد کنیم وبرای این مسئله ما ازطریق توسعه اقتصاد بازار و تشبثات آزاد اقتصادی پاسخ میگوئیم. با صراحت اعلام میداریم که جانبدار انکشاف سریع اقتصادی ـ اجتماعی درجهت ایجاد یک جامعه مدرن و پیشرفته و سطح بلند رفاه اجتماعی می باشیم.»

همچنان دوکتور نجیب الله طی همین کنگره در رابطه به مرامنامه حزب وطن ـ مصوب همان کنگره ـ وضاحت بخشیدند که این سند:

«برخورد جدید حزب را به مسئله مالکیت و همزیستی سیستم های مختلف اقتصادی مبتنی بر واقعیت های عینی موجود بخاطر رشد و انکشاف اقتصادی ـ اجتماعی که درگذشته اغلباً نادیده گرفته میشد، بازتاب میدهد» .

رهنمود فوق استقامت ها و اهداف اقتصادی یی را نیز مشخص می سازند که در مرامنامه جدید حزب وطن ـ درعرصه اقتصادی ـ منعکس گردیده اند. درین سند حزبی باتوجه به شرایط و مختصات وضعیت کنونی از مرحله رشد اقتصادی ـ اجتماعی کشور؛ چنین تصریح گردید است: «حزب وطن معتقد است که در صورت نظام مختلط اقتصادی و انتظام ارشادی آن مبتنی بر احترام به آزادی اقتصادی، ایجاد فضای معقول برای عملکرد میکانیزم بازار، رعایت اصول افزایش کمیت و بهبود کیفیت تولید (تقسیم و تخصصی ساختن کار،

بهبود کیفیت و مؤثریت افزار کار، تحریک مؤثر و معقول انگیزه رقابت و نفع شخصی)، تقسیم عادلانه ارزش اضافی بر عناصر متشکله عوامل تولید (نیروی کار، حجم مجموعی سرمایه جهت خرید مواد خام و افزارکار؛ کرایه کارگاه و سایر ضرورت هایی که در پروسه تولید بکار میروند و مدیریت جریان تولید)، تشخیص جواب معقول به سه سوال اساسی اقتصادی (کدام کالاها تولید و یا تورید شوند؟ این کالا ها چگونه تولید و یا از کجا تورید شوند؟ تقاضاکنندگان کالاهای مذکور چی کسانی اند؟) و پلان گذاری رشد و انکشاف اقتصادی ـ بخصوص در زمینه تاسیسات بزرگ زیربنایی ـ نظام اقتصادی کارایی انسجام می یابد که از تعادل درونی میان عناصر متشکله برخوردار بوده و باعث افزایش سطح تولید، ازدیاد سرمایه، کاهش سطح فقر در کشور میگردد.»

لازم خواهد بود مفاهیم بکار رفتهٔ «نظام مختلط اقتصادی و انتظام ارشادی آن»، همچنان «مکانیزم بازار» در پراگراف فوق، اندکی توضیح گردند.

**الف: نظام مختلط؛ انتظام ارشادی**

**اقتصـــادی و مـکانـیـزم بـــازار**

نظام اقتصادی مختلط، به نظام اقتصادی گفته می شود که در چوکات آن سرمایه های مربوط به انواع مختلف مالکیت اعم از خصوصی، دولتی، مختلط (اشتراک سرمایه دولتی و خصوصی) و کوپراتیفی، در همزیستی باهم و بطور قانونی فعالیت نمایند. مفهوم ارشاد ـ که در لغت معنای«به حق و درستی رهنمونی کردن» را افاده مینماید ـ در «انتظام ارشادی» فعالیت نظام مختلط اقتصادی، به نقش ارشادی دولت جهت «به حق و درستی رهنمونی کردن» هریک از بخش های سرمایه های متذکره و در مجموع به رهنمونی درست نظام اقتصادی، اشاره دارد. بنابر همین نقشِ دولت است که در پراگراف فوق، از یک طرف بر اصل «پلان گذاری رشد و انکشاف اقتصادی، بخصوص در زمینه تاسیسات بزرگ زیربنایی» تاکید بعمل آمده و از طرف دیگر اصل «میکانیزم بازار» مطرح گردیده است. باید تذکار داد

**که اصل «میکانیزم بازار» با آنچه که «بازار آزاد» گفته می شود، از این جهت متفاوت است که در حالت اولی با حفظ اصل رقابت و توجه به حفظ محرک انگیزه نفع شخصی در بازار، دولت بنابر نقش «ارشادی» خویش، نسبت به وضعیت بازار ناظر بی تفاوت باقی نمانده و در مواردی بخاطر حفظ تعادل میان عملکرد فکتورهای اقتصادی، در بازار مداخله مینماید، در حالیکه مداخله دولت در نظامهای اقتصادی مبتنی بر اصل «بازار آزاد»، مجاز محسوب نمی گردد .**

**با در نظرداشت توضیحات فوق در مسوده مرامنامه حزب وطن اصل کثرت انواع سرمایه و تعادل ضرور میان عناصر و روند های کثیر اقتصادی در پروسه تکامل اجتماعی ـ اقتصادی و بنابرین وجود و حضور انواع مالکیت و سهم و نقش متعادل هر یک از آنان در پروسه رشد و انکشاف اقتصادی ـ اجتماعی کشور تائید گردیده و بنابر چنین گزینشی، تلاش بعمل آمده است تا طی مبارزه بخاطر انتظام مؤثر فعالیت انواع سرمایه های داخلی و جلب ممکن سرمایه های مفید خارجی، بر بحران اقتصادی موجود غلبه حاصل گردد، منافع جامعه تامین و رشد و انکشاف اقتصادی ـ اجتماعی کشور تضمین گردند، وفور کمیت و ارتقای کیفیت فرآورده های تولیدی با در نظرگرفتن ضرورت و سلیقه مصرف کنندگان یقینی گردند. رشد و انکشاف افزارکار، ارتقای مهارت های مسلکی مؤلدین؛ اعم از کارفرمایان و کارگران زمینه یابند، بازاریابی بهتر در داخل و خارج صورت گیرد و تهیه بهتر و ارزانتر مواد خام ممکن گردد.**

**با پذیرش نظام مختلط اقتصادی، نقش ارشادی دولت در انتظام روندهای اقتصادی نظام مذکور و همچنان دستیابی به ارزشهای اقتصادی جامعه رفاه است که در بند سوم عرصه اقتصادی مرامنامه حزب وطن؛ چنین میخوانیم :**

**« در حالیکه حزب وطن از تامین مالکیت دولتی بر معادن و سایر منابع زیرزمینی، جنگلات، و آثار باستانی حمایت مینماید به تقویت نقش سرمایه خصوصی و ارتقاي سطح مؤثریت آن، جلب هرچه بیشتر سرمایه ها و مساعدت های خارجی بخاطر احیای مجدد اقتصاد**

جنگ زده کشور توجه داشته و درین میان به اعطای اولویت ها وسهولت ها جهت سرمایه گذاری بوسیله افغانهای مقیم خارج و تنظیم مبانی حقوقی درین زمینه معتقد است. ما از تعیین معاش عادلانه بمنظور استفاده مؤثر از نیرو و استعداد های انسانی توأم با صراحت های قانونی (قانون سرمایه گذاری، قانون کار و بیمه های جنبی آن) و از تاسیس بیمه های اجتماعی برای کارمندان و کارگران موسسات دولتی وخصوصی حمایت مینمائیم »

تداوم این تلاش و مبارزه می باید دستیابی به اعمار مجدد اقتصاد جنگ زده کشور و رشد و انکشاف بعدی آن را ممکن سازند. به همین منظور در بند دوم، عرصه اقتصادی مرامنامه جدید حزب وطن؛ چنین تسجیل گردیده است: «حزب وطن از پروسه اعمار مجدد افغانستان، تسریع، گسترش، تعمیق این پروسه و کارایی بهتر عناصر دخیل در آن؛ انکشاف و ترقی اقتصادی ـ اجتماعی افغانستان متکی بر اصل همزیستی سیستم های مختلف اقتصادی، جلب و استفاده اعظمی مطلوب از انواع سرمایه در سکتور های مختلف اقتصاد ملی (دولتی ، خصوصی ، مختلط و کوپراتیفی) و در عرصه های صنعتی، زراعتی، مالداری، تجارت، بانکداری، ترانسپورت و مواصلات، ساختمانی، توریزم، نشرات، رادیو تلویزیون و سینماتوگرافی، تعلیم و تربیه، موسسات تحقیقاتی و غیره، با توجه به مؤثریت آنها در ارتقای کیفی سطح زندگی مردم مبتنی بر شاخص های انکشاف بشری، تامین اساسات اقتصادی جامعه رفاه همگانی مبتنی بر معیارهای جهانی و ارتقای متعادل سطح مادی و معیشتی اتباع کشور(شهرها و محلات) و مبتنی بر اقتصاد بازار، پشتیبانی مینماید.»

**ب: توجه به رشد و ارتقای اساسات اقتصادی جامعۀ رفاه:**

معمول است که برای نشان دادن رشد اقتصادی کشورهای مختلف، به ارایه ارقام در زمینۀ رشد سالانه اقتصاد، یا رشد تولید ناخالص داخلی اکتفا مینمایند. ولی حقایق مؤید آن اند که این شاخص علی الرغم تشخیص بهبود وضعیت اقتصادی کشور، نمیتواند به تامین سطح بالاتر رفاه اجتماعی و اقتصادی همه و یا حتی اکثر خانواده ها

در کشور های مذکور دلالت نماید؛ زیرا تحت پوشش شاخص متذکره چه بسا که قسمت اعظم امکانات ناشی از رشد اقتصادی، نصیب مرفه ترین بخش های از افراد جامعه گردیده، یا هم اینکه حلقات حاکم بر دولت ها، این امکانات را یا بمنظور حفظ، تحکیم و گسترش قدرت سیاسی شان، صرف هزینه های نظامی و یا هم استراتیژی های استیلا گرانه شان نموده و یا در بهترین حالت آن را صرف سرمایه گذاری های دورنمایی می نمایند که درین صورت ها، این رشد به ارتقای سطح رفاه اجتماعی منجر نمی گردد. بدین ملحوظ در پاراگراف فوق بر«شاخص های انکشاف بشری» که متضمن «تامین اساسات اقتصادی جامعه رفاه» است، تاکید بعمل آمده است . این شاخص به ارتقای درآمد سرانه بر اساس برابری قدرت خرید، ارتقای سطح تعلیم و تربیه افراد جامعه و ازیاد سطح امید به زندگی بهتر و در نتیجه به ارتقای سطح زندگی معیشتی و فرهنگی بخش های آسیب پذیر و آسیب پذیر تر جامعه توجه دارد .

ج: رشد و انکشاف زراعت و مالداری:

بنابر علل و مبتنی بر آن به دلایل متعدد، بخش اعظم اقتصاد کشور را زراعت و مالداری احتوا نموده و هم اکنون نیز فیصدی بزرگ از شهروندان افغان، در کار زراعت و مالداری و آن هم با بکاربرد شیوه ها و افزار سنتی و سطح نازل حاصلات، مصروف اند. بدین ملحوظ حزب وطن به این بخش از اقتصاد کشور، به عصری ساختن و سطح بلند حاصلات آن، توجه حد اکثر مبذول داشته و بر مبنای بند چهارم عرصه اقتصادی مرامنامه خویش، متعهد است که برای دستیابی به اهداف ذیل در زمینه؛ تلاش و مبارزه نمایند :

« حزب وطن سکتورهای زراعت و مالداری را بخش عمدۀ اقتصاد کشور دانسته، خواهان حل عادلانۀ مسئله زمین و آب بوده و معتقد است که سکتورهای مالداری و زراعت در مرحله نخست، بمنظور رسیدن به خودکفایی، در مرکز توجه سیاست های اقتصادی قرار گیرد. براي این منظورما از اتخاذ تدابیرهمه جانبه در مورد آماده ساختن مجدد زمین های زراعتی و سیستم های آبیاری جنگ زده برای

بهره برداری، زراعتی ساختن زمین های بایر، تاسیس فارمهای مدرن و مکانیزه زراعت و مالداری، ترویج کود کمیاوی وادویه ضد آفات و امراض نباتی، تخم های اصلاح شده بذری و نسل های حیوانی، تامین خدمات وترنری وتوسعهٔ علفچر ها، حفظ و اعمار بند های ذخیره آب، حفر چاهای عمیق، کانالهای آبیاری، احیای مجدد کاریزها، تنظیم استفاده عادلانه از منابع آبی، احیای جنگلات، گسترش ساحه و طرق استفاده معقول اقتصادی از آن، حفاظت نسل های حیوانات کمیاب، نباتات طبی، وسعت ساحوی باغ های مثمر، پروسس و عرضه بهتر محصولات زراعتی و مالداری به بازارهای تجارتی داخلی و خارجی، پشتیبانی مینمائیم .

ما خواهان آنیم که متناسب به انکشاف سکتورهای زراعت و مالداری، سطح زندگی ومعیشت دهقانان بی زمین، کم زمین و کارگران زراعتی کشور ارتقأ یابد. برای این منظور منجمله حزب از تاسیس کوپراتیف های تولیدی، خدماتی و استهلاکی به نفع زارعین و سایر زحمتکشان ده حمایت مینماید.

چون سکتورهای زراعت و مالداری نمیتواند بدون توجه به تجهیز دهقانان ومالداران با فهم مسلکی، مهارتهای بکاربرد وسایل مدرن وشیوه های پیشرفته کار بهبود یابد، بنابرین ما ازتوجه به تربیت مسلکی دهقانان و مالداران و بخصوص از تربیت نسل جدید آنها، حمایت مینمائیم.»

**د : رشد و انکشاف صنایع، پروژه های**

**ساختمانی، استخراج معادن و رونق تجارت**

رشد و انکشاف بخش های متذکرۀ اقتصاد کشور، بخش های با اهمیت دیگری را تشکیل میدهند که به هیچوجه نباید به آنان بی توجه بود. به همین ملحوظ و درین زمینه، حزب وطن مطابق به بند پنجم مرامنامه خویش، خود را به مبارزه جهت دستیابی به اهداف ذیل متعهد میداند:

«حزب وطن از تمام اقدامات در جهت تقویت و انکشاف سکتور صنایع و در وهله نخست صنایع خفیفه، صنایع دستی، مستظرفه و صنایع کیمیاوی که زمینه برای انکشافات اقتصادی، ایجاد شغل، تولید کالا و توسعه صادرات را مهیا میسازند، همچنان از سرمایه گذاری در عرصه های ساختمانی بخصوص شهر سازی و تهیه مسکن مجهز با سیستم کانالیزاسیون، گسترش شبکه های مدرن مخابرات، مواصلات، ترانسپورت زمینی و هوایی، احداث شاهراه ها وشاه لوله های ترانزیتی، ایجاد سهولت ها برای جهانگردان و سیاحین پشتیبانی نموده، از هرگونه ابتکار در مورد استفاده مؤثراز ظرفیت های عظیم انرژی طبیعی کشور ( ذخایر زیر زمینی نفت و گاز، دریا های پر نشیب، آفتاب داغ و وزش فراوان باد ها ) برای خود کفا شدن افغانستان از این ناحیه، حمایت نموده بر ضرورت گسترش شبکه برق، گاز و آب صحی آشامیدنی به تمام شهر ها و محلات کشور، تأکید مینماید.»

هـ: انتظام امور مالی، مالیات و گمرکات:

نظام مالی بخش باهمیت نظام اقتصادی محسوب می گردد . بدون انتظام بهتر سیاست پولی، ایجاد امکانات عصری بانکی و سهولت های ناشی از آن؛ عملکرد نظام اقتصادی فاقد تحرک لازم و با مشکلات مواجه میگردد. برخورد با این مسئله با اهمیت و چگونگی انتظام آن، در بند ششم عرصۀ اقتصادی مرامنامه جدید حزب وطن؛ چنین توضیح گردیده است:

«حزب وطن در حالیکه روی تعیین و تثبیت سیاست پولی ازجانب بانك مرکزی تاکید مینماید، بر ضرورت توسعه و گسترش شبکه خدمات بانکی، مدرنیزه ساختن بانکها، حقِ داشتن حسابات بانكي و آزادی کامل و قانونی اتباع کشور در امر استفاده از دارایی های شان، پافشاری نموده و باور داریم که این تدابیر به جلب اسعار خارجی، تامین تحرك لازم در حیات اقتصادی، تسریع دوران پول و در نتیجه به رونق سریع اقتصاد کشور کمك مینماید.»

نظام مالیات و سیستم گمرکات در تدارک عواید دولتی نقش و سهم بسزایی دارند. که می باید انتظام و عملکرد قانونی و شفاف را حایز گردند. حزب وطن بادرنظرداشت تامین ارزشهای جامعه رفاه، از جمله انواع نظام مالیاتی، نوعی نظام مالیاتی تصاعدی را رجحان داده و متعهد مبارزه بخاطر تعمیل آن است. مالیات تصاعدی نظام مالیاتی یی است که در آن نرخ تادیۀ مالیات به دولت از جانب شخصیت های حقیقی و حقوقی (افراد و نهادها) با افزایش درآمد آنان، بالا می‌رود. در این روش صاحبان درآمد بیشتر، نسبت بیشتری از فیصدی درآمد شان را به عنوان مالیه به دولت میپردازند.

همچنان نقش در خور توجه گمرکات بمثابه مرزهای اقتصادی کشور، در تامین بخشی قابل ملاحظۀ از عواید دولت، نظارت و کنترول برچگونگی تعمیل سیاست های دولتی در امور اقتصادی و تجارت خارجی و تعمیل سیاست های حمایوی دولت از تولیدات داخلی در برابر کالاهای وارداتی، باعث میگردد که نیروهای سیاسی به عملکرد این نهاد با اهمیت توجه مبذول دارند. بدین ملحوظ حزب وطن در بند هفتم عرصه اقتصادی مرامنامه جدید خویش ، چنین تشجیل نموده است:

«حزب وطن از استقرار نظام مالیاتی به طریق مالیات تصاعدی (مترقی) و تنظیم سیستم واحد گمرکی دفاع مینماید. ما عقیده داریم که بدون نوسازی دستگاه اداره دولتی و اداره اقتصاد ملی ازطریق استخدام کادر های تحصیل یافته، مسلکی، متعهد و با تقوا، سیاست های دولت در امر اعمار مجدد، انکشاف و ترقی اقتصادی – اجتماعی کشور نمیتواند مثمر گردد. بنابرین مدرن ساختن ساختار و عملکرد اداره باید با مبارزه قاطع علیه مفاسد اداری توأم گردد.»

## 3. 4 ـ اهداف و وظایف فرهنگی حزب وطن:

حقیقت وضعیت کنونی کشورما، مبتنی بر ادامۀ جنگ و استیلای فرهنگ مربوط آن بر مجموع روند های به بنبست کشیده شده اجتماعی، اقتصادی، سیاسی و فرهنگی، بر ساختار های ممثل این روند ها و در نتیجه اثرات ناگوار این فرهنگ بر روح و روان انسان جامعه

ما، حکم مینماید که هم اکنون نیز اندیشهٔ سیاسی مصالحهٔ ملی بمثابه افزار اندیشه یی ـ سیاسی گذار از فرهنگ جنگ به فرهنگ صلح، یگانه افزاریست برای برون رفت کشور از بحران کنونی و سوق آن بسوی صلح، ترقی و تمدن.

بنابرین اندیشهٔ سیاسی مصالحهٔ ملی دستگاه افغانی تفکر سیاسی خردورزِ معطوف به وضع کنونی است که بمثابه افزار اندیشه یی، جهت رفع بحران موجود و ریشه کن ساختن علل و عوامل داخلی و خارجی آن، همچنان سوق جامعه بسوی ثبات و ترقی در مرحله کنونی مبارزه، محسوب میگردد. یا به افاده کلی میتوان گفت که اندیشهٔ سیاسی مصالحهٔ ملی، دستگاه تفکر سیاسی افغانی گذار از فرهنگ جنگ به فرهنگ صلح است.

با درنظرداشت توضیحات فوق است که اهداف و وظایف دورنمایی حزب وطن در عرصه فرهنگی فرمولبندی و در متن مرامنامهٔ جدید آن منعکس گردیده اند. با چنین دیدی، در مقدمه عرصهٔ فرهنگی مرامنامه حزب وطن؛ چنین آمده است:

«گنجینه های فرهنگ باستانی ما انعکاس دهندهٔ وطندوستی، صلح پسندی، آزادیخواهی، انساندوستی و اسلامی مردم ماست. ارزشهای فرهنگی مذکور، نیروی عظیم تحرك اجتماعی در جامعه افغانی محسوب میشوند. شخصیت يك فرد افغان در بستر این ارزشها و در نتیجهٔ بهم آمیختن آن با سایر ارزشهای زیستی، نضج می یابد. حزب وطن معتقد است که گسست از این ارزشها، بحرانِ از خود بیگانگی فردی وگروهی را باعث میگردد. بنابرین ما سیاستِ فرهنگی خویش را بربنیاد این ارزشها و به ترتیبی تنظیم و تعمیل مینمائیم که امکانات لازم جهت غنای فرهنگ هريك از اقوام باهم برادرافغان را ـ بمثابه گل های رنگارنک و معطر باغستان فرهنگ ملی ما ـ در پروسه همگرایی ملی و در همسویی با ارزشهای فرهنگی جهان معاصر تدارك نماید.»

چنانچه بارها بر حقیقت وجود و حضور اقوام متعدد هموطن افغان تاکید گردیده که هریک از آنان برخی مختصات فرهنگی خویش را

دارا اند. حزب وطن نه تنها به این مختصات توجه و احترام دارد بلکه از تلاش هریک از اقوام هموطن جهت رشد و غنای این مختصات فرهنگی شان نیز حمایت کامل بعمل آورده و آنرا حرکتی در استقامت رشد و غنای فرهنگ ملی مان تلقی مینماید.

**الف : توجه به دین مقدس اسلام در**

**تشخُص معنویت مسلط جامعهٔ افغانی**

حزب وطن بمثابه وارث نهضت آزادیخواهانه، ضد استبدادی و ترقیخواهانه کشور و با توجه به تجارب اندوخته شده تاریخی آن، به نقش عظیم انگیزنده دین مقدس اسلام و شخصیت های دینی و مومنان آزادی دوست و ترقیخواه درین نهضت، توجه داشته، بنابرین اعتقاد در بند اول عرصه فرهنگی مرامنامه این حزب؛ چنین تذکار یافته است :

«دین مقدس اسلام دین اکثریت قریب به تمام مردم افغانستان و در تشخُص معنویت مسلط جامعه افغانی از ظرفیت عظیم انگیزنده برخوردار است. حزب با چنین درکی سیاست های فرهنگی خود را در پرتو ارزشهای دین مقدس اسلام: عبادات، طهارت و پاکی معنوی و جسمی، تقوا و پرهیزگاری، راستی و درستی، خیر و خیرات، صدقه و ذکات، تعاون و دستگیری، صلح و آشتی، برادری وبرابری، صلهً رحم و شفقت، همکاری و دوستی، احترام به زنان، حفظ پاکیزگی مادی و معنوی محیط خانوادگی، محیط زیست و محیط کار، فرض دانستن آموزش برای مردان و زنان، احترام به بزرگان و شفقت بر خوردان، مروت با دوستان و مدارا با دشمنان، روابط نیك با همسایگان، همزیستی وروابط نیك باپیروان سایرادیان و احترام به عقاید و باور های آنان، تنظیم مینماید.

در عین حال ما با سؤ استفاده از دین جهت فریب و اغوای دینداران و بکاربرد آن بمثابه وسیله دستیابی به اهداف سیاسی، بطور قطع مخالف استیم.»

طرح مخالفت حزب وطن «با سؤاستفاده از دین جهت فریب و اغوای دینداران و بکاربرد آن بمثابه وسیله دستیابی به اهداف سیاسی» در پراگراف فوق ، طرح اصولی و بمنظور افاده جایگاه بلند و فرااید‌ولوژیک دین مقدس اسلام در اعتقادات مردم افغانستان و مبرا ساختن آن از کشمکش های سیاسی است.

به ملحوظ فوق اندیشه سیاسی مصالحه ملی همچنانکه با بی توجه بودن سیاست نسبت به دین و یا ضد دینی ساختن سیاست مخالف است، با سیاسی ساختن دین و استفاده افزاری از دین بخاطر بدست آوردن اهداف سیاسی، نیز مخالفت جدی دارد.

ب : رشد و انکشاف نظام تعلیمی،

تحصیلی و تحقیقات علمی در کشور

اعمار مجدد عرصه های مختلف حیات اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی کشور جنگ زده ما، قبل از همه به کادر های مسلکی و تحصیل یافته ملی ضرورت دارند. این مأمول بدون یک نظام کارا و مؤثر تحصیلی، تعلیمی و تربیوی ممکن و میسر بوده نمیتواند. با توجه به همین مهم، در بند دوم عرصه فرهنگی مرامنامه حزب وطن؛ چنین تسجیل گردیده است:

«حزب وطن با درك از اهمیت بزرگ کادر متخصص، مسلکی و کار فهم، در گام نخست از بازسازی مجدد و سریع موسسات تعلیمی، تحصیلی و تحقیقات علمی مطابق به مقتضیات زمان طرفداری نموده و درین زمینه خواهان ایجاد و گسترش سیستم تعلیم و تربیه عمومی، مسلکی و تحصیلات عالی در هماهنگی با ضرورتهای سکتورهای تولیدی ( زراعتی، مالداری، صنعتی، ساختمانی،استخراج معادن و...)، اداری، تحقیقات علمی، مالی، هنری و...می باشد. ما برای اطفال و جوانان کشور خویش خواهان تعلیمات ابتدایی و متوسط حتمی رایگان، تحصیلات عالی و مسلکی رایگان اما متکی بر علاقه و استعداد داوطلبان آن میباشیم. همچنان ما از تامین زمینه های بیشترتحصیلی برای رشد

هرچه بیشتراستعدادهای علمی، تخنیکی، ادبی و هنری و از تدابیری که مبین ارجگذاری به دستآورد های علمی (کشفیات، اختراعات وایجادگریهای) آنان باشد، حمایت مینمائیم و برای این منظور از تشکیل انجن های علمی، ادبی و هنری بمثابه تبارز دهنده اراده جمعی و کانونهای رشد استعدادهای این طیفِ از روشنفکران؛ ازتاسیس موسسات تعلیمی وتحصیلی داخل خدمت، شبانه و آزاد؛ همچنان از تدابیر تشویقی بمنظور تعمیم سواد آموزی در میان داوطلبان کلانسال، پشتیبانی مینمائیم.»

ج : حفظ آثار و آبدات تاریخی:

آثار باستانی تجسم مادی غنای فرهنگی کشور ما در بستر چندین هزارساله تاریخی آن و نمودار سطح عالی استعداد های مردم این سرزمین، درین تداوم تاریخی محسوب میگردد، که متأسفانه نه تنها بخش بزرگی از گنجینه های گرانبهای این آثار ـ مانند سایر عرصه های زندگی مادی و معنوی کشور ما ـ طی سالهای جنگ، بوسیله نیروهای افراطی فرهنگ ستیز تخریب و به یغما برده شده اند؛ بلکه همین نیروها فضای هنری کشور را مختنق و هنرمندان کشور را با توهین و تحقیر مورد آزار و اذیت قرار داده و قرار میدهند. به همین ملحوظ در بند سوم و چهارم عرصه فرهنگی مرامنامه جدید حزب وطن درین زمینه؛ چنین تذکار گردیده است:

«حزب وطن معتقد است که جمع آوری مجدد آثار غارت شدهً موزیم ها، گالری ملی، آرشیف ملی، کتابخانه ها، گنجینه های هنرِ موسیقی، مرمت آبدات تاریخی از وظایف اهم دولت افغانستان و سایرِ نهاد های ملی است.»

د: رشد و انکشاف هنر، زبان و ادبیات:

با توجه به اهمیت این عرصهٔ از فرهنگ پر غنای باستانی کشور ما، در مرامنامه حزب وطن؛ در زمینه تاکید گردیده که :«ما عقیده داریم که اندیشه های هنرستیزانه، زیانهای بزرگی بر گنجینه

های هنری و برروان حساس هنرمندان مستعد کشورما واردنموده اند. بدین ملحوظ ضرور می پنداریم که توجه حد اکثر به احیا، بازسازی و رشد هنرهای موسیقی، تیاتر، سینماتوگرافی، مجسمه سازی، نقاشی، رسامی، میناتوری، شبکه کاری، حکاکی، خطاطی وغنای ادبیات همه زبان های رایج در کشور و فولکلورمردمی ما، صورت گیرد . »

هـ:رشد و انکشاف تربیت بدنی و سپورت :

سپورت و تربیت بدنی نه تنها زمینه های تندرستی و تبارز استعدادهای نسل جوان کشور را در عرصه ملی و جهانی مساعد میسازد بلکه سطح انظباط و مسوولیت پذیری این نسل را در قبال وظایف اجتماعی آنان ارتقأ داده، آنان را به اعضای سالم و مفید جامعه مبدل مینمایند. بنابر چنین اهمیتی است که در زمینه در بند پنجم ، عرصه فرهنگی مرامنامه حزب وطن؛ چنین درج گردیده است:

«افغانستان گهواره پرورش قهرمانان و پهلوانان نامدار تاریخی است. جوانان افغان در گذشته و حال با امکانات محدود، مهارت های شایستهً سپورتی را تبارز داده اند که طی سالهای جنگ به این دست آوردها نیز مانند سایرعرصه هاي اقتصادی و اجتماعی، زیان های بزرگ وارد گردیده است. بمنظور جبران این خسارات، ایجاد مصروفیت های سالم برای نسل جوان کشور و شگوفایی استعدادهای شان ، ما از اتخاد تدابیرهمه جانبه به وسیله دولت وسکتور خصوصی برای ساختمان تاسیسات سپورتی، تدارك البسه و وسایل سپورت، تربیت کادرها و سپورتمین های حرفوی، تشکیل کلپ های سپورتی، سازماندهی مسابقات محلی، منطقوی و ملی میان تیم ها وکلپ های سپورتی، شرکت سپورتمین های کشور در مسابقات خارجی و بین المللی و از دعوت سپورتمین های سایر کشورها به افغانستان، پشتیبانی مینمائیم.

ما عقیده داریم که سپورت های محلی افغانان از ظرفیت های بزرگ برای رشد و انکشاف وهمچنان از جاذبه لازم جهت معرفی به

جهانیان و ترویج برخوردار بوده که می باید به آن توجه معطوف گردد.»

## 3. 5 ـ اهداف و وظایف حزب وطن در عرصهٔ روابط خارجی

در طول تاریخ جوامع بشری میان مردمان و دول کشورهای مختلف، بخصوص میان مردمان و دول کشورهای همسایه، در عرصه های مختلف زندگی روابط وجود داشته است. این روابط بخصوص در شرایط کنونی ـ که بنابر دلایل متعدد جهان به دهکده یی مبدل گردیده ـ گسترش هرچه بیشتر یافته است. وسعت و گستره ابعاد این روابط، زندگی اجتماعی، اقتصادی، سیاسی و فرهنگی کشور های جهان را با همدیگر در حدی درآمیخته که نفی و نادیده گرفتن آن ناممکن گردیده است. بنابرین دول و سایر ساختارهای سیاسی این کشورها در انتظام اندیشه های سیاسی و سیاست های عملی شان نمیتوانند و نباید به این روابط بی توجه باشند. حزب وطن نیز بمثابه یک ساختار سیاسی با اعتبار و پرجاذبه در افغانستان، مطابق به بنیادهای اندیشوی سیاسی خویش (اندیشه سیاسی مصالحهٔ ملی) مأمول فوق را در بخش مشخص مرامنامهٔ مصوب مجمع عمومی مؤرخ پنجم میزان **1391** خویش، انتظام بخشیده است. در پراگراف اول بخش مربوط به انتظام سیاست های حزب وطن در عرصه خارجی، اصول کلی این روابط؛ چنین فرمولبندی گردیده اند:

«حزب وطن از تنظیم سیاست خارجی کشور مبتنی بر حفظ و تحکیم منافع ملی، همچنان درك جهان معاصر در ابعاد جدید که خصوصیت عمدهٔ آن می باید همکاری وتساند بین المللی برای بقای بشري ، حل سیاسی و صلح آمیز مسایل جهانی، تشنجات منطقوی و اختلافات میان کشور ها باشد، همچنان از تامین همکاریهای اقتصادی، فرهنگی و ایکولوژیکی میان کشورها، توأم با رعایت منافع مشروع همدیگر وتلفیق آن بامنافع مسلم جامعه بشری حمایت مینماید.»

باتوجه به مفهوم منافع ملی، مرامنامه حزب وطن اهداف و وظایفی را مطرح نموده و جهت دستیبای به آن مبارزه مینماید که به بهترین وجهه منافع ملی کشور را هم در حیات داخلی و هم در مناسبات و روابط خارجی کشورما، حفظ و تحکیم نموده، غنا بخشیده و گسترش دهد.

همچنان در پراگراف مورد بحث، اصل «درک جهان معاصر در ابعاد جدید» با خصوصیات عمده آن (همکاری وتساند بین المللی برای بقای بشریت، حل سیاسی و صلح آمیز مسایل جهانی، تشنجات منطقوی و اختلافات میان کشورها) مورد تائید و حمایت قرار گرفته، ولی تجارب دردآور کشورما طی چند دهه اخیر و همین اکنون نیز مؤید آن اند که عده یی از کشور ها ـ بخصوص برخی از همسایگان ـ در مناسبات شان با کشور ما این خصوصیات را مورد رعایت قرار نه داده و تا اکنون نیز علایمی را درین زمینه نشان نمیدهند و همچنان نمونه های عدم رعایت آن در مناسبات و روابط خارجی برخی از کشورهای قدرتمند نیز مشهود است؛ بنابرین در جمله بندی پراگراف فوق، کلمات تاکیدی «می باید ... باشد» بکار گرفته شده است.

افزون بر آن در عرف مناسبات بین المللی آنچه که «کمک ها» و «همکاریهای» برخی از کشورها با برخی کشورهای دیگر عنوان میشوند، به هیچوجه بدون شرط و شرایطی نبوده و نخواهد بود که این شرط و شرایط دستیابی به برخی از اهداف ومنافع اقتصادی، سیاسی، فرهنگی و نظامی کشورهای تمویل کننده را در قبال نداشته باشند. چه بسا که این به ظاهر کمک ها و همکاری ها، میتوانند نقض و نفی منافع بزرگ و بزرگتر کشورهای بدست آورنده و یا هم منافع کتله های بزرگ از جامعه بشری را در عرصه جهانی و یا منطقوی، در قبال داشته باشند. به همین ملحوظ اصل حمایت از «تامین» این «کمک ها» و بذل «همکاریها» به «رعایت منافع مشروع همدیگر و تلفیق آن با منافع مسلم جامعه بشری» مشروط ساخته شده است. البته آنعده کشورهای ـ مثلاً برخی از همسایگان افغانستان در روابط و مناسبات خارجی شان با کشور ما ـ که خود اصول رعایت منافع مشروع کشور

دیگری را احترام نمی نمایند ، نباید رعایت اصول متذکره در مناسبات و روابط آن کشور دیگری را با خویش، توقع داشته باشند.

با درنظرداشت اصول کلی توضیح شدۀ سیاست خارجی حزب وطن، اینک طرح مشخص این اهداف و وظایف را در تداوم متن مرامنامه حزب، مورد مطالعه قرار میدهیم:

«- حزب وطن از حفظ، بهبود و توسعهً مناسبات افغانستان مبتنی بر اصول تساوی حقوق، عدم مداخله، احترام متقابل و منافع جانبین با همه کشورهای جهان پشتیباني نموده و با کشورهای همسایه خواهان تامین مناسبات حسن همجواری، همسایگی نيك متکی برعدم مداخله در امور همدیگر، تامین همکاری متقابل وحل اختلافات (منجمله اختلافات مرزی)از طرق مسالمت آمیز و سیاسی با در نظر داشت حقایق تاریخی و معیارهای قبول شده جهانی تحت سر پرستی سازمان ملل متحد و سایر مجامع بین المللی، میباشد

- حزب وطن از تامین و تداوم مناسبات نزدیک با کشورهای عضو جنبش عدم انسلاک و کشورهای عضو کنفرانس بین المللی اسلامی و از همکاری های متقابل سیاسی، اقتصادی و فرهنگی با کشورهای مذکور، حمایت نموده به ایفای نقش مؤثرتر آنان در تامین صلح جهانی و رفع معضلات منطقوی، علاقمند است.

- حزب وطن طرفدار سهمگیری وسیع و مؤثر دولت افغانستان در فعالیت های سازمان ملل متحد بوده و همچنان بر اصل احترام و تعمیل اصول و میثاق های بین المللی بوسیله دولت افغانستان، تاکید مینماید

- حزب وطن از موضع دفاع از صلح، سیاست های جنگ افروزانه رامحکوم نموده، خواهان حل مسایل بین المللی از طرق سیاسی و صلح آمیز میباشد؛ درعین حال از منع تولید وازمایش اسلحه کشتار جمعی (ذروی، کیمیاوی و بیولوژیکی ) حمایت مینماید .ما وجود اسلحه ذروی را در منطقه و در همسایگی افغانستان نه تنها خطر

بزرگ برای کشور خویش بلکه صلح جهانی میپنداریم؛ زیرا وجود اسلحه مذکور در منطقه ئی که متاسفانه به کانون فعالیت مافیای بین المللي مواد مخدر، تروریزم بین المللی و بنیادگرایی مبدل شده است، میتواند( چنانچه شواهد نشان داده است) به مرکز بین المللی فروش و قاچاق اسلحه ذروی، کیمیاوی، بیولوژیکی و دانش دستیابی به انواع اسلحه مذکور، نیز مبدل گردد. بنابرین ما از تمام تدابیری پشتیبانی مینمائیم که کشورهای حوزه جنوب آسیا ، بخصوص کشورهای همسایه افغانستان را به منطقۀ عاری از انواع اسلحه مذکور، مبدل سازد همچنان ما از تدابیرمشترك همه کشورها علیه کشت، پروسس، تجارت و قاچاق مواد مخدر و مبارزه مشترك آنان برضد تروریزم و جنایات سازمانیافته بین المللی، پشتیبانی مینمائیم

ـ حزب وطن طرفدارتامین نظم عادلانه در روابط اقتصادی بین المللی است ـ مبتنی بر همین اصل از سهمگیری فعال و مؤثر افغانستان در اتحادیه های اقتصادی، تجارتی، ترانزیتی، ترانسپورتی و گمرکی بین المللی و منطقو ، پشتیبانی مینماید

ـ حزب وطن از سیاست جلب کمك های بلا عوض، سرمایه گذاریها و کریدتهاي خارجی بمنظور بازسازی، انکشاف و ترقی اقتصادی ـ اجتماعی کشور؛ بشرطی حمایت مینماید که از تاثیرات ایدیولوژیکی و سیاسی فارغ و برمبنای همکاری های بیغرضانه و منفعت متقابل استوار باشد

ـ ما عقیده داریم که چون جنگ و ویرانی افغانستان در اثر تجاوز و مداخله وسیع، دوامدار و چندین جانبه خارجی بوقوع پیوسته و کشور ما قربانی آن است، مردم ما حق دارند تا از جامعه بین المللی اعم از کشورهای بزرگ، کشورهای ثروتمند، کشور های همسایه، سازمانها و موسسات بین المللی، طلب کمک نمایند که دربازسازی افغانستان، سهم خود را بصورت گسترده و مؤثر اداً نمایند

## 4 ـ اساسنامهٔ کنونی وثیقهٔ تنظیم حیات داخلی حزب وطن در وضعیت جدید

حزب وطن مانند تمامی احزاب دیگر، افزار سیاسی یی است جهت دستیابی به اهدافی که در مرامنامه این حزب ـ مصوب مجمع عمومی پنجم میزان 1391 (شهر کابل) ـ انعکاس یافته اند . بنابرین، این افزار چه از لحاظ ساختاری و چه از لحاظ عملکرد خویش، می باید کارایی لازم و ضرور را برای انجام چنین رسالتش در قبال دستیابی به اهداف و آرمانهای متذکره، دارا باشد. اساسنامه جدید حزب وطن بمثابه وثیقه با اعتبارِ تنظیم حیات داخلی حزب، بادرنظرداشت چنین مختصاتی تسوید ، تصویب و نافذ گردیده است . به همین ملحوظ در همان آغاز متن اساسنامه و تعریفی که از حزب وطن بعمل آمده، به بنیاد های واحدی جهت تعیین اهداف و تنظیم حیات درونی حزب وطن؛ چنین اشاره صورت گرفته است:

«حزب وطن عالیترین شکل سازمان سیاسی سراسری وطنی وطندوستان افغانستان است که در آن افراد پیشگام، آگاه، متعهد، مؤمن و با وقف، ازمیان مردم افغانستان، بطور داوطلبانه متحد گردیده، با اعتقاد به وفاق ملی و با اتکا به ارزشهای دمکراتیک و ترقیخواهانه فرهنگ افغانی و اصول پذیرفته شده عام بشری، جهت ایجاد، تحکیم، گسترش و تعمیق ارزشهای اجتماعی ـ اقتصادی جامعه رفاه و ساختارهای مدنی لازمی آن، مبتنی بر مرامنامه تدوین شده خویش، مجاهدت مینماید.

حزب وطن محصول قانونمند تکامل تاریخی و وارث نهضت آزادیبخش و ترقیخواه مردم سرزمین باستانی ما بوده، از متن آن قامت برافراشته، با درنظرداشت درسها و تجارب حاصله از این نهضت و تلفیق آن با اندیشه های صلح خواهانه و حقایق جهان معاصر، اهداف خویش را معین نموده و حیات درونی خود را تنظیم مینماید .اعتقاد به

اندیشۀ سیاسی مصالحۀ ملی مبتنی بر اصل جاویدان «و الصلح خیر»؛ باور به ارزشهای جامعه مدنی واز جمله دموکراسی و پلورالیزم سیاسی –عقیدتی، سرشت حزب وطن را تشکیل میدهد. بنابرچنین سرشتی، حزب حیات درونی خویش را نیز مبتنی بر اصول دموکراسی و پلورالیزم نظریاتی(وحدت در تنوع) انتظام میبخشد؛ تا اعضای حزب بتوانند تنوع نظریات را ارایه و جایگاه شان را در آرایش نیروهایی تثبیت نمایند که در درون حزب با رعایت ارزشهای مندرج مرامنامه و اساسنامه آن، تبارز نموده و یا مینمایند.»

توضیحات فوق میرساند که هم در متن مرامنامه و هم درمتن اساسنامه جدید حزب وطن، این بار نیز به ماهیت و مضمون اندیشۀ سیاسی مصالحۀ ملی اتکا و به «درسها و تجارب حاصله» از «نهضت ازادیبخش و ترقیخواه مردم سرزمین باستانی ما» توجه صورت گرفته است. بدین ملحوظ ؛ این حزب هم از لحاظ تداوم تاریخی و هم از لحاظ توجه به جنبه های مثبت و منفی تجارب این نهضت (1) و بکاربرد ارزشهای مثبت این تجارب، نه تنها محصول قانونمند تکامل تاریخی، بلکه وارث این نهضت نیز محسوب میگردد.

تلفیق فرآورده های اندیشه یی و عملی یی منتج از تجارب تاریخی نهضت آزادیبخش و ترقیخواه میهن ما، با مختصات عینی وضعیت اجتماعی، اقتصادی، سیاسی، فرهنگی و امنیتی کنونی و تغییریافته کشور، منطقه و جهان و همچنان تاثیرات متقابل این اوضاع (اوضاع کنونی داخل کشور، منطقه و جهان) بر همدیگر و استنتاج نهایی از آن، اصل دیگری است که در تعیین ماهیت اسناد اساسی و در نتیجه در تشخُص و تعریف حزب وطن، بدان توجه صورت گرفته است.

الف ـ اصل دموکراسی در حیات حزبی:

چون حزب وطن، درین مرحلۀ از تکامل اجتماعی ـ اقتصادی جامعۀ افغانی، هدف دورنمایی خویش را دستیابی به ارزشهای جامعۀ رفاه و ساختارهای مدنی لازمی آن بر مبنای اصول دموکراسی، قرار داده است، خود حزب نمیتواند و نباید حیات درونی خود را در انطباق با

ارزشها و اصول دموکراسی تنظیم ننماید. زیرا حزبی که به تحقق ارزشهایی برای خود و در درون خود نمی پردازد، ادعای آن جهت مبارزه برای تحقق چنین ارزشها در سطح جامعه و جهان، نمیتواند قابل اعتبار باشد. زندگی و تجربه حزب دموکراتیک خلق افغانستان و سایر احزاب همطراز، مؤید این حقیقت اند.

یکی از مختصات اساسنامه جدید حزب وطن، پلورالیزم نظریاتی درون حزبی، در زمینهٔ چگونگی دستیابی به اهداف مرامی حزب است. به ملحوظ همین ضرورت است که حزب وطن بمثابه حزبی دارای سرشت کثرت پذیر و دموکرات، اینک «حیات درونی خویش را نیز مبتنی بر اصول دموکراسی و پلورالیزم نظریاتی(وحدت در تنوع) انتظام میبخشد؛ تا اعضای حزب بتوانند تنوع نظریات را ارایه و جایگاه شان را در آرایش نیروهایی تثبیت نمایند که در درون حزب با رعایت ارزشهای مندرج مرامنامه و اساسنامه آن، تبارز نموده و یا مینمایند». بخاطر تحقق همین اصل تذکاریافته در تعریف حزب وطن است که در بند اول ماده سوم اساسنامه جدید حزب ما، تاکید بعمل آمده؛ که هر عضو حزب حق دارد:

[«با رعایت اصل «وحدت درتنوع» در حیات درونی حزب، در بحث ها روی مسایل جاری و دورنمایی حزب فعالانه سهم بگیرد، نظریات خویش را - بمنظور جلب حمایت از آن - در جلسات حزبی، در میان سایر اعضای حزب، درمطبوعات حزبی و سایر رسانه های گروهی مطرح و مبتنی براین نظریات جایگاه خویش را درآرایش نیروهایی تثبیت نماید کـه دردرون حزب با رعایت مرامنامه و ارزشهای مندرج این سند، تبارز نموده و یا مینماید»].

با اشاره به مشخصه فوق، در گزارش اساسی تصویب شده بوسیله مجمع عمومی مؤرخ 5 میزان 1391 حزب وطن؛ چنین تذکار بعمل آمده است : «این مشخصه دسته بندی های مشروع و معقولی را در درون حزب مجال تبارز قانونی میدهد که از یک سو مبارزه درون حزبی را بمنظور رفع انحرافات و کاستی های محتمل، زمینه داده و از سوی دیگر با انگیزش رقابت های معقول، باعث تحرک و دینامیزم

ساختارهای درونی حزب میگردد. حزب بنا بر اهمیت چنین تحرک درحیات درونی خویش و انتظام معقول آن، رهنمودی را تنظیم و آن رادر یکی از جلسات شورا مرکزی خویش مطرح و تصویب خواهد نمود».

معمولاً در تداوم آن بخش از حیات حزبی گذشته و به تاریخ سپرده شدهٔ آن نسل از اعضای کنونی حزب وطن که به ح. د. خ. ا مرتبط بودند، مفهوم «فرکسیون» و عملکرد گروهی از اعضای حزب تحت همین عنوان، نه تنها قابل نکوهش بلکه خیانت به حزب و به آرمانهای آن تلقی و به همین ملحوظ خطاب «فرکسیون باز!»، بدترین ناسزای سیاسی و تحقیر مخاطب، محسوب میشد. این وضعیت گدام نتایجی را در قبال خویش باعث گردید:

هیچ یک از رهبران، کادرها و اعضای حزبِ به تاریخ سپرده شده دموکراتیک خلق افغانستان، منکر این حقیقت نیستند و نمیتواند منکر باشند که در تمامی دوران حیات سیاسی این حزب، در درون تشکیلات آن، برخلاف ممنوعیت اساسنامه یی، نه تنها «جناح» ها، بلکه در هریک از جناحها، فرکسیون های متعددِ رسماً تعریف ناشده، وجود داشته اند. چون این جناح ها و فرکسیون ها در خفا و بدون تبارز علنی، در محدوده افراد همراز و بدون وجود فضای تقابل اندیشه یی، شکل میگرفتند، چه بسا که فاقد طرح اصولی و در حیطهٔ سلیقه ها و منافع مستور شخصی افراد (حفظ و تحکیم مقام و موقف موجود، یا بدست آوردن مقام بالاتر و صلاحیت های بیشتر) و آنهم افراد پرقدرتی ـ که چه بسا منابع این قدرت نیز در داخل حزب و حتی داخل کشور نبودند ـ در حلقات رهبری و آنهم رهبرانی میچرخید که خود در تمام جلسات حزبی با رای مثبت شرکت نموده ولی در بیرون از جلسات و حیات رسمی حزب، با برخوردهای عوامفریبانه، اندیشه ها و طرح های برخلاف آنانرا به اعضای فرکسیون خویش، توأم با توصیهٔ حفظ رازداری، تلقین مینمودند که خود در داخل جلسات یا به رضایت کامل، یا بنابر فقدان منطق و استدلال و یا هم بنابر نبود شجاعتِ تبارز مخالفت، با آنان موافقت نموده بودند. چنین خصوصیتی نه تنها به مرض دردناکی مبدل گردیده بود که تشکیلات حزب را پیوسته زجر

میداد، بلکه در بهترین حالت از تحرک و مؤثریت آن می کاست و چه بسا که به انشعاب و یا برخورد نظامی کشانیده می شد.

افزون بر آن با تسلط ایدولوژی معین و نبود رسمی فرکسیون ها در حزب دموکراتیک خلق افغانستان، تشکیلات حزب رسماً فاقد میکانیزم تصحیح و تکامل اندیشه یی ـ سیاسی و در نتیجه فاقد میکانیزم جلوگیری از اشتباهات، کجرویها و انحرافات، همچنان تسلط کیش شخصیت و تداوم سلطه رهبر (رهبران) سنتی فاقد تحرک و بی ابتکار گردید. در نتیجهٔ تسلط چنین وضعیت، ضعف اخلاقی یی مسلط شد که با ترس و تشویش از قطب دموکراسی در اصل «مرکزیت دموکراتیک»، به «مرکزیت خدشه ناپذیر» و«انظباط آهنین» در حیات حزبی ـ و آن هم در حول اراده و «رهنمودهای داهیانه رهبر»، اتکای مطلق تعمیل میگردید. حزب دموکراتیک خلق افغانستان، مثالی است از حقیقت تمامی احزاب همطراز در کشورهای مختلف، صرفنظر از آنکه این احزاب در کدام شرایط اجتماعی ـ اقتصادی، فعالیت مینمودند و یا فعالیت مینمایند.

با استنتاج از حقایق فوق و تلفیق آن با تجارب احزاب معتقد به دموکراسی در پهنه جهان بود که حزب وطن با تبارز بلوغ سیاسی و اعتماد به نفس، مطابق به متن فوق الذکر از اساسنامه جدید خود، به وجود و حضور مشروط فرکسیون ها در درون تشکیلات حزبی، مشروعیت بخشیده است. زیرا وجود فرکسیون ها در ساختار تشکیلاتی احزاب افغانی پدیده جدید ضروری یی است که باید تعمیل میگردید. ما میدانیم که مبادرت به آن بمثابه تجربه جدید، خالی از اشکال نخواهد بود اما باور ما اینست که حزب ما بادرنظرداشت تجارب و درسهای گذشته و بلوغ سیاسی آزموده شده کادرها و فعالین خویش، میتواند و باید بتواند با اشتباهات و خلل های احتمالی کمتر، از عهده تحقق مؤفقانه این تجربه و تثبیت ارزشهای مثبت آن،بدر آید و یک بار دیگر نقش و مسوولیت خویش را بمثابه ساختار سیاسی رهکشا در کشور، ایفأ نماید.

اصل اساسی شرط وجود و حضور فرکسیونها در تشکیلات حزب وطن اعتقاد به درستی ارزشهای مندرج مرامنامه حزب وطن و کمک به سازماندهی ابعاد مختلف مبارزه سیاسی جهت دستیابی به تحقق این ارزشها و تنظیم هرچه بهتر حیات درونی حزب مطابق اصول مندرج در اساسنامه حزب است. این بدان معنی است که فرکسیونهای متذکره گرایش های متفاوت (چپ ،میانه و راست ) را جهت دستیابی به اهداف و ارزشهای مندرج مرامنامه حزب تبارز میدهند. بدین ملحوظ گرایش های سیاسی مغایر و مخالف اهداف و ارزشهای مندرج مرامنامه و اساسنامه حزب بوسیله فرکسیون ها، ماهیت فرکسیون حزبی آنان را به فرکسیون ضد حزبی مبدل نموده، مشروعیت حزبی شان را سلب مینماید. بنابرین فرکسیون های متذکره صرف در حول گرایش های متفاوت فوق الذکر سیاسی معطوف به تحقق بهتر ـ از دیدگاه هر فرکسیون ـ اهداف و ارزشهای مندرج مرامنامه مشروعیت داشته نه بر محور گرایش های قومی، سمتی، زبانی و غیره مسایلی که مغایر اهداف و ارزشهای مندرجات مرامنامه و اساسنامه حزب اند.

فرکسیون های حزب که مظهر آزادی و دموکراسی در درون حزب و برای حزب بوده، توسط انتخابات در تمام سطوح حزب، مشروعیت کسب نموده و بر کمیتهای آرای اتکا دارند که در پشتیبانی از خود، در درون حزب برمی انگیزند.

با استنتاج از توضیحات فوق، میتوان ارزشهای مورد توقع ناشی از وجود و حضور فرکسیون های مشروع ـ که رهنمود شورای مرکزی حزب بعد از تصویب و انفاذ؛ اصول مشروعیت، حقوق و مسوولیت ها، همچنان حدود و چگونگی فعالیت های شانرا مشخص خواهد ساخت ـ در حزب وطن را؛ چنین فورمولبندی نمود:

ـ ساختار تعریف شدهٔ توأم با کارایی معقول و مؤثری را جهت رعایت اصل دموکراسی در حیات حزبی ایجاد مینماید که عملکرد آن باعث تحقق تمامی ارزشهای این اصل در حیات حزبی گردیده، از احمال نفوذ انحصاری تمایلات رهبر (تیم رهبری)، تحمیل «کیش شخصیت»،

کجروی ها و انحرافات جلوگیری نموده، احتمال اشتباهات را در سیاست گذاری و در پروسه تعمیل این سیاست ها، تا حدود زیاد تقلیل میبخشد.

- آزادی بیان و مباحثه و به این وسیله کثرت نظریات را در حول اهداف و ارزشهای مندرج مرامنامه حزب و در پیرامون مسایل مربوط به چگونگی انتظام حیات حزبی بار آورده، گره گاه های نظریاتی و تجربی را باز، مقاطع مبهم آن را توضیح و در نتیجه باعث غنای فکری و عملی حزب گردیده، سیاست گذاری و تعمیل سیاست ها را متعادل ساخته از افراط و تفریط مصوون میدارد.

- جاذبه اجتماعی حزب را در گستره تمامی برداشت های ممکن(چپ، راست و میانه) از اهداف و ارزشهای مندرج مرامنامه آن، تقویت نموده به ارتقای اعتبار و نفوذ حزب در میان اقشار و لایه های متعدد اجتماعی، کمک مینماید.

- رقابت مشروع و تعریف شده میان فرکسیونهای درون حزبی، باعث رفع رکود و جمود حیات حزبی گردیده، برای تحرک و دینامیزم حد اکثر ساختارهای حزبی، در درون حزب نیز پیوسته انگیزه ایجاد نموده و آن را تداوم میبخشند.

- در جریان مبارزات پرتحرک فرکسیون های درون حزبی، کادر های مستعد و پرتوان حزبی تربیه و تبارز نموده و خود را می شناسانند. این پروسه به انتخاب افراد در مقامات رهبری کننده فرکسیون ها و در نتیجه به انتخاب کادر رهبری حزب، کمک شایان نموده از پیش کشیدن افراد فاقد صلاحیت، تصادفی، تحمیلی و یا هم مطیع رهبر (رهبران)، جلوگیری بعمل می آورد.

- فرکسیون های درون حزب، اعضا و بخصوص شخصیت های طراز اول همدیگر را پیوسته تحت نظر داشته، در تیررس نقد قرار داده و کوچکترین اشتباه و یا ضعف های سیاسی و اخلاقی شان را به رخ آنان کشیده، در جلسات حزبی مطرح و حتی در مطبوعات حزبی منتشر و در نتیجه مانع وجود و حضور چنین شخصیت ها در مقامات حزبی

میگردند. این اصل در منزه نگهداشتن کادر رهبری حزب از اشتباهات سیاسی و ضعف های اخلاقی کمک در خور توجه بعمل می آورد.

ب ـ ابعاد اندیشه یی، کادری

و ســـاختـاری حزب وطن

هویت هریک از احزاب سیاسی را در جامعه و جهان، بنیادهای فکری، اهداف سیاسی و سیاست های جاری و دورنمایی شان تعریف و تمثیل مینمایند. محتویات این مشخصات می باید بوسیله اعضای احزاب مذکور بیان و با جلب اعتقاد کمیت های از افراد جامعه به درستی و حقانیت آن، این نیروی اجتماعی را در استقامت دستیابی به این اهداف سمت داده و رهبری نماید. صرف بدین صورت است که یک حزب سیاسی جایگاه مشروع خویش را در وضعیت سیاسی کشور تثبیت نموده و امکان انجام پیرومندانه رسالت تاریخی خویش را در یک جامعه دموکراتیک، تدارک مینماید. بنابرین در هریک از احزاب و از جمله در حزب وطن، می باید به سه بُعد هستی آن توجه معطوف گردد؛ این ابعاد با اهمیت عبارتند از:

یک ـ به بنیاد های اندیشه یی، اهداف سیاسی و سیاست های عملی دستیابی به این اهداف؛

دوم ـ به مختصات برازنده حزبی و اجتماعی افراد سازمان یافته (اعضای حزب)؛ بخصوص کادرهای سرشناس و در رأسِ اهرم تشکیلاتی به کیفیت برازنده شخصیتِ کادر رهبری آن ، و درنهایت؛

سوم ـ به چگونگی ساختار منظم و مهندسی شده تشکیلاتی و سطح کارایی و مؤثریت این ساختار در وضعیت سیاسی و اجتماعی مشخص.معین

روی مختصات اندیشه یی، اهداف دورنمایی و بلند مدت مندرج مرامنامه حزب وطن و سیاست های عملی و جاری این حزب به طور

مفصل بحث صورت گرفته، تکرار مجدد آن لازم دانسته نمی شود.درین مقطع به دو مسئله دیگر مطرح در فوق؛ به مختصات برازنده فردی اعضای حزب وطن در حیات حزبی و اجتماعی آنان و در وجوح دوگانهٔ مسوولیت ها و حقوق ایشان و همچنان به مختصات ساختاری حزب وطن خواهیم پرداخت.

ج: مختصـــات کادری حـــزب وطـن

حقوق و مسوولـیتهـای اعضـای آن

در تمام جوامع معاصر بشری، بیش از تمامی بخش های از جامعه، به سلامت شخصیت کادرهای سیاسی در حیات شخصی، فامیلی، اجتماعی و سیاسی آنان، توجه حد اکثر معطوف گردیده و معطوف میگردد. ضعف هـای شخصی افراد معروفی از میان سرمایه داران، کادرهای علمی، هنری، فنی و سایر بخش های از جامعه، ضعف های شخصی آنان تلقی گردیده، جدی گرفته نشده، باعث تحریک افکار اجتماعی نگردیده و تهدیدی را متوجه منافع نهاد های اجتماعی و یا اقتصادی یی نمی سازد که این افراد مرتبط به آنان اند. ولی گوچکترین ضعف شخصی کادر سیاسی ـ که مدعی رهبری سالم حرکت سیاسی جامعه است ـ باعث تحریک افکار جامعه گردیده، اعتبار و حیثیت حزب مربوطه را مورد سوال قرار داده، بنابرین هم جامعه و هم حزب مربوطه، آن را قابل گذشت و اغماض نمیدانند. تجارب متعدد تاریخی و زنده مؤید این حقیقت اند که ضعف و فساد در شخصیت کادر سیاسی، حرکت سیاسی جامعه را به انحراف و فساد کشانیده، بدنام میسازد. این مسئله بخصوص در جامعل افغانی از حساسیت قارق العاده برخوردار است. بنابر چنین اهمیت است که در سطر اولِ تعریفی که از حزب وطن در اساسنامه جدید آن بعمل آمده؛ چنین میخوانیم:

«حزب وطن عالیترین شکل سازمان سیاسی سراسری وطنی وطندوستان افغانستان است که در آن افراد پیشگام، آگاه، متعهد، مؤمن و با وقف، ازمیان مردم افغانستان، بطور داوطلبانه متحد گردیده...»اند. وطندوست بودن، پیشگام بودن در وقف و فداکاری بخاطر تحقق اهداف

و آرمانهای حزب وطن، آگاه بودن از مسوولیت و رسالت تاریخی خویش بحیث عضو حزب وطن و متعهد بودن به چنین رسالتی و مومن بودن در قبال آن، همه مختصات فردی شخصیتِ عضو حزب وطن است که می باید ساختارهای مسوول حزبی؛ به حفظ ، تقویت و پالایش چنین مشخصات در اعضای حزب، توجه معطوف دارند.

حزب وطن در جامعه سنتی و عقب نگهداشته شده ما، افزون بر رسانه های گروهی با امکانات اندکِ مربوط خویش، بیشتر و بیشتر از طریق و بوسیله اعضای خود با سایر هموطنان ارتباط تامین نموده و بدین وسیله میخواهد خوشبینی و در نتیجه پشتیبانی آنان را از اهداف و سیاست های دورنمایی و جاری خویش جلب نموده تا نیروی اجتماعی یی را تدارک نماید که با اتکا به این نیرو، دستیابی به اهداف متذکره و پیروزی های سیاسی خویش را ممکن سازد. بنابرین، اعتبار و حیثیت این وسیله ارتباط (هریک از اعضای حزب وطن)، در جلب پشتیبانی مردم از حزب، از اهمیت در خور توجه برخوردار است . با توجه به این اصل مهم است که در بند چهارم؛ ماده دوم اساسنامه جدید، در زمینه مسوولیت های عضو حزب وطن؛ تاکید گردیده است که هر عضو حزب؛ می باید:

«اعتقادات، سنن و عنعنات پسندیدهً مردم را رعایت و درحیات روزمره بمثابه فرد باتقوا، صادق، متواضع، سرمشق برای دیگران و خدمتگزارمردم عمل نموده، از کردار و گفتاری احتراز نماید که در میان مردم به اعتبار و حیثیت او بمثابه عضو حزب صدمه میزند.»

بادرنظرداشت مسایل با اهمیت فوق، نه تنها ارگانهای تشکیلاتی حزب وطن مسوولیت دارند که طی پروسه تربیت حزبی اعضای جدید حزب؛ به حفظ، پالایش و تقویت مختصات فوق الذکر در شخصیت آنان توجه نمایند، بلکه هریک از اعضای حزب وطن نیز مسوولیت دارند که حین ابراز رای برای کسب عضویت حزبی یک فرد جدید و بخصوص در وقت ابراز رای برای هریک از کادر های کاندید مقامات رهبری کننده حزبی نیز به وجود و عدم وجود چنین مختصاتی در شخصیت او، توجه داشته باشند. باحفظ توجه به انظباط پذیری اعضای حزب در

حیات حزبی و اجرای وظایف محوله حزبی، باید گفت که رعایت اصول توضیح شدهٔ فوق در جامعه سنتی ما ـ که مردم بیشتر به شخصیت اعضا، کادرها و بخصوص کادر رهبری حزب توجه دارند تا به بنیادهای فکری و برنامه یی آن ـ بزرگترین و با اهمیت ترین اصل جلب خوشبینی، اعتماد و پشتیانی مردم از حزب و در نتیجه اصل بقا، نیرومندی و پیروزی حزب محسوب میگردد.

باید تذکار نمود که هم مسوولیت های عضو حزب که به رعایت و اجرای آنان مکلف اند و هم حقوق اعضای حزب که میباید توان استفاده از آنان را در حیات حزبی تبارز دهند، هردو ممثل وجوح دوگانه رشد شخصیت عالی عضو حزب اند. به همان اندازه ایکه رعایت و اجرای مسوولیت ها بوسیله عضو حزب سلامتی شخصیت عالی و بلوغ سیاسی عضو حزب را نشان میدهد به همان اندازه تبارز توانایی او در استفاده معقول و شجاعانه از حقوق تعریف شده و مشروع اش، مؤید سلامتی این شخصیت عالی و بلوغ سیاسی وی می باشد . بنابرین به حال حزبی می باید تأسف نمود که اعضای آن فاقد مشخصات مسوولیت پذیری و فاقد توان تبارز شجاعتِ استفاده حقوق شان بوده و یا نسبت به رعایت آنان بی تفاوت باشند. چنین حزبی، خود حق بودن و زنده ماندن را از خودش سلب مینماید. به همین ملحوظ و با در نظرداشت اهمیت حقوق اعضای حزب ـ در کنار مسوولیت های آنان ـ ماده سوم اساسنامه جدید حزب وطن به تسجیل این حقوق اختصاص یافته است.

در اساسانامه حزب وطن، نه تنها بر حق عضو حزب وطن مبنی بر شرکت فعال و آزادانه او در بحث هایی که روی مسایل جاری و دورنمایی حزب صورت می گیرد، تاکید بعمل آمده، بلکه برای نخستین بار در تاریخ احزاب سیاسی افغانستان، این حزب وطن است که وجود و حضور فرکسیون ها را در داخل حزب و حق عضویت اعضای خویش را درین فرکسیون ها، به رسمیت شناخته و مشروعیت بخشیده است. همچنان مطابق به اساسنامه جدید حزب وطن، هر عضو حزب حق دارد که نظریات خود را روی مسایل جاری و دورنمایی حزب و هم مواضع فرکسیونی خویش را روی این مسایل، در جلسات حزب، در بین سایر

**اعضای حزب، در مطبوعات حزبی و سایر رسانه های گروهی، بمنظور مطرح نماید که باعث جلب پشتیبانی و حمایت از این نظریات گردد. افزون بر آن، بند های بعدی ماده سوم اساسنامه جدید حزب وطن، بر سایر حقوق اعضای حزب چنین تاکید میدارند:**

**«ـ در انتخابات برای احراز مقامات حزبی بحیث انتخاب شونده وانتخاب کننده اشتراك نماید، درین رابطه و سایر موارد بطور مثبت و یا منفی ابراز رای و یا از دادن رای امتناع نماید.**

**ـ از عملکرد مقامات و اعضای حزب منجمله ازخود، در قبال کاستی های مربوط به زندگی و فعالیت حزبی انتقاد نموده، عقاید خویش را در مورد (موارد) دلایل انتقادِ مطرح شده و چگونگی رفع آن، ابراز نماید.**

**ـ در جلساتی حضور یابد که درباره فعالیت ها و سرنوشت او بحث و تصمیم اتخاذ میگردد. در صورت عدم موافقت با تصامیم اتخاذ شده به مقامات بالاتر تا سطح مجمع عالی حزب مراجعه نماید.**

**ـ هر موقعیکه بخواهد از مقامات و یا هم از عضویت حزب استعفا دهد.»**

**د: عدم تمرکز قدرت و صلاحیت بنیاد**

**اصول ساختاری تشکیلات حزب وطن**

**حزب افزار سیاسی در یک نظام اجتماعی ـ اقتصادی عصری (مُدرن) است. این افزار نیز می باید مانند تمامی افزارهای عصری دیگر، دارای آن مختصات کمی و کیفی و از جمله مختصات ساختاری مهندسی شدهٔ باشد که عملکرد لازم در وضعیت موجود را جهت تسهیل و تسریع پروسه اجرای بهتر وظیفهٔ مطلوب تبارز دهد. حزب آن افزاری است که می باید در یک نظام دموکراتیک ـ برعکس افزار سنتی بدست آوردن قدرت دولتی از طریق توطئه یا بکاربرد زور و**

خشونت مانند کودتا، جنگ های فرسایشی و لشکر کشی در برابر نظامهای استبدادی ـ با تحمیل فشار سیاسی یا احمال نفوذ دموکراتیک بر ساختارهای دولتی و درنهایت با بدست آوردن قدرت دولتی از طریق دموکراتیک؛ امکانات دولت را جهت تعمیل و تحقق اهداف برناموی خویش بکار گرفته و بدینوسیله رشد و انکشاف ظرفیت های اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی جامعه را در جهت این اهداف استقامت بخشد.

احمال دموکراتیک فشار سیاسی بر ساختار های محلی و مرکزی قدرت و اداره دولتی، نفوذ دموکراتیک و قانونی درین ساختار ها و یا بدست آوردن قدرت دولتی به طرق دموکراتیک بوسیله یک حزب، صرف میتواند از طریق تماس های دوامدار و پیگیر دوجانبه میان اعضای این حزب و تمامی اقشار و لایه های اجتماعی کشور میسر گردد که این روابط نتایج دوگانه ذیل را در قبال داشته باشد؛ این روابط دوجانبه:

ـ از یک طرف و در نتیجۀ کار پیگیر و دوامدار اعضای حزب، به رشد درک سیاسی و تنویر و تفهیم افراد جامعه در رابطه به اهداف جاری و دورنمایی اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی حزب کمک نماید؛

ـ از طرف دیگر ، خود اعضای حزب با آموزش از افراد جامعه، خواستهای اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی آنان را در اوضاع و احوال مختلفِ زمانی درک نموده و به حزب انتقال دهند تا ساختارهای محلی و مرکزی مؤظف حزب، این خواسته ها را بعد از تفکیک و جمعبندی، مضمون سیاسی بخشیده، در وضعیت سیاسی(محلی و یا هم سرتاسری) کشور مطرح و جهت برآوردن آنان، فشارهای علنی سیاسی حزب را بر دستگاه های محلی و یا هم مرکزی قدرت و اداره دولتی ـ توأم با پشتوانۀ حمایت مردمی ـ سازماندهی و تحمیل نموده و در صورت حضور خود در قدرت دولتی، آنان را مورد اجرأ قرار داده، تحقق بخشد.

تداوم جریان اطلاعات و آموزش دوجانبه فوق الذکر از رأس و سطوح بالا، بسوی قاعدۀ هرم تشکیلاتی حزب و فراتر از آن بسوی

اقشار و لایه های متعدد اجتماعی و برعکس آن، روابط ضروری اند که نه تنها باعث جلب آگاهانه حمایت و آرای مردم از حزب میگردند بلکه بمثابه دوران خون در پیکر تشکیلات موجود حزب، سلول های ساختاری فعال حزب را تغذیه نموده و در مجموع حزب را به ساختار زنده با فعالیت ارگانیک (انداموار) مبدل مینمایند. درحزبِ فاقد تشکیلات فعال، دوران اطلاعات و آموزش دوجانبه فوق الذکر، مسیر لازم در پیکر تشکیلاتی حزب نیافته، بدین ملحوظ چنین نهادی، حزب زنده سیاسی نه؛ بلکه پیکرمومیایی شده یک حزب متوفا، یا مُدل محجر حزب گونه یی و یاهم شبهه تخیلی یی، بیش نیست.

باید تذکار نمود که یکی از مشکلات اساسی احزاب سیاسی کشورما در وضعیت کنونی، این واقعیت نیز است که آنان در وضعیت اجتماعی ـ اقتصادی یی مبارزه مینمایند که حرکت آغاز شده جامعه بسوی مدرنیزم، بارها و در طول سالهای متمادی اخلال گردیده و هم اکنون نیز برخی نهادها و همچنان افکار و روان سنتی عقبگرا و افراطی اجتماعی ـ با تجسم و تبارز خود در وضعیت سیاسی و از جمله در ساختار های دولتی و احزاب ـ در برابر آن مقاومت نموده، تلاش بعمل می آورند تا با گرایشهای انحصارگرانۀ کثرت ناپذیر، باز هم پروسه تکوین و قوام ارزشهای دموکراتیک و همچنان جریان رشد سایر مختصات جامعه مدرن را اخلال نمایند. تبارز چنین گرایشهای زمان زده بوسیله افراد و نهادهای متذکره ـ که مظهر عقبماندگی، عدم اعتماد به نفس و نبود بلوغ و شجاعت سیاسی آنان محسوب میگردد ـ در برابر احزاب سیاسی خردورز، مشکلات ایجاد نموده و مینماید.

نیروهای خرد ورز سیاسی، بادرک از وضعیت عینی کنونی کشور و رسالت تاریخی شان بخاطر تداوم معقول پروسه تغییر و تحول جامعه، میباید افزار سیاسی (حزب) شان را در چنین وضعیتی ـ هم از لحاظ اندیشه یی و هم از لحاظ ساختاری ـ منطبق با واقعیت های مرحلۀ کنونی رشد اجتماعی واقتصادی کشور، چنان تعمیر نموده و طوری بکار گیرند که این افزار بتواند کارایی مطلوب را در تسهیل و تسریع پروسه دستیابی به اهداف مطروحه و انجام وظایف محوله تبارز دهند. زیرا هر حزبی که بطور طبیعی در بستر رشد اجتماعی ـ اقتصادی

**جامعه و با اتکا به نیروهای اجتماعی بالندۀ عملاً موجود آن مرحله تاسیس میگردد و وظیفه حل استراتژیک معضلات عینی موجود را در برابر خود قرار میدهد، حزب واقعیتگرای خردورز زمان خود است، نه حزب ایدولوژیک غرق در تخیلات ارتجاعی و یا ماجراجویانه راست و چپ افراطی.**

**بدین ملحوظ ساختار تشکیلاتی حزب سیاسی خردورز می باید چنین انسجام یابد که بتواند حضور خود را با بکاربرد انواع مختلف اشکال کار سیاسی، تبلیغی و ترویجی و محتوای مناسب، معقول و تاثیرگذار آنان در تمامی ساحات جغرافیایی کشور و در هر محلی و نهادی تامین نمایند که مردم (شامل مجموع شهروندان کشور)در آن ها به کار و زندگی مصروف اند. همچنان حزب باید به تاسیس و انسجام عملی چنان نهادهای در ساختار درونی خویش اقدام نماید که او را قادر سازد تا با تفکیک شیوه های مؤثر و صادقانه کارسیاسی، هم در نهادهای مدرن (شهرها، ارگانهای دولتی، موسسات تعلیمی، تحصیلی و تحقیقاتی، دستگاهای تولیدی صنعتی، فارم های مکانیزه زراعتی، موسسات ساختمانی و استخراج معادن، سازمانهای اجتماعی و کلپ های سپورتی ) و هم در نهادها و ساختارهای سنتی (دهات و مزارع سنتی، مدارس و سایر ساختارهای دینی و مذهبی، ساختار های قومی، قبیلوی و غیره) ، به فعالیت بپردازد. درینصورت است که حزب مدرن با جلب پشتیبانی مردمی مقاومت افراد و گروه های سنتی زمانزده را به شیوه های دموکراتیک رفع نموده، راه خویش را بسوی آینده باز مینماید.**

**بادرنظرداشت مختصات توضیح شدۀ فوق، اساسنامه جدید حزب وطن «واحد های اولیه اصلی و شعبوی» حزب را بمثابه واحد های اولیه وظیفوی در ساختار حزب، تعریف مینماید. بنابرین، این واحدهای ساختاری که سرتاسر قاعده هرم تشکیلاتی حزب را در گستره تمامی ساحه جغرافیایی کشور و مطابق به محلات زیست و یاهم محلات کار، پوشش میدهند، منشه حزبیت ( حلقه گسترده رابطه دوجانبه میان حزب و مردم، همچنان مبدۀ مسوولیت و مخرج قدرت و صلاحیت حزبی) محسوب میگردند. حزبیت از همین واحد های وظیفوی درساختار حزب،**

یعنی از قاعده هرم تشکیلاتی حزب آغاز و بسوی رأس این هرم امتداد یافته و میباید مضمون آن در مسیر این امتداد پیوسته غنا کسب نموده و تکامل نماید. در ماده چهاردهم اساسنامه جدید حزب، تحت عنوان «واحد های اولیه حزب» ؛ چنین میخوانیم:

«واحد های اولیه حزبی، واحد ساختاری حزب بود ، بمنظور تامین تماس دایمی وگسترده با مردم، در محلات زیست (یاهم محلات کار) تشکیل گردیده، بنام«واحد های اولیه حزبی» همان محل، یاد میگردند .واحد های اولیه حزبی میتوانند نظر به کثرت کمیت اعضای خویش به دو و یا چند واحد شعبوی تقسیم گردند.

تمام اعضاي حزب، صرفنظر از مقام حزبی شان، در یکی از واحد های اولیه حزبی تنظیم گردیده، ازکار و فعالیت خود در رابطه به: ارتقای سطح درك علمی – سیاسی خویش، تبلیغ و ترویج اهداف و آرمانهای حزب در میان مردم وجلب و جذب بهترین نماینده گان شان به عضویت حزب و سایر فعالیت های حزبی گزارش داده، حق العضویت خویش را میپردازند. واحد های اولیه حزبی (و شعبات آنان نیز) نظر به کثرت تعداد اعضای خویش میتوانند به گروپ های حزبی تفسیم گردند. گروپ های حزبی با موجودیت حد اقل ده عضو دریك محل زیست(یا محل کار) تشکیل میگردند. در غیر آن اعضای حزب به گروپ حزبی محل نزدیک، معرفی میشوند.

هر واحد اولیه حزبی تحت نظر هیئت رهبری خویش متشکل از مسوول هیئت رهبری، معاون و اعضای آن، فعالیت مینماید. هیئت رهبری بوسیله جلسهً عمومی واحد اولیه حزبی برای مدت یکسال انتخاب میگردند.هرعضو هیئت رهبری گروه حزبی مسوول پیشبرد امور یك و یا چند گروپ حزبی میباشد. جلسات عمومی واحد های اولیۀ حزبی هر سه ماه یک مرتبه، با شرکت حد اقل دو ثلث اعضای خویش و جلسات گروپ های حزبی ماه یك مرتبه تحت نظر مسوول گروپ حزبی مطابق به طرزالعمل و اجندای معین دایر میگردد. در صورت ضرورت، جلسات واحد های اولیه و گروپ های حزبی میتوانند بطور فوق العاده نیز دایر گردند.

درخواست داوطلبان انفرادی عضویت به حزب، مطابق به طرزالعمل شعبه تشکیلات مرکزی حزب، توسط گروپ های حزبی اخذ و در جلسات واحد های اولیه حزبی مربوط، در زمینه پذیرش و عدم پذیرش آنان تصمیم اتخاذ میگردد »

افزون بر آن جلسات عمومی واحد های اولیه حزب بنیاد انتخاب اعضای کنفرانس های سطوح بالایی حزبی در هرم تشکیلاتی حزب و بدین طریق بنیاد انتخاب اعضای مجمع عموی حزب و سایر ارگانهای رهبری کننده محلی و مرکزی حزب محسوب میگردد. درین زمینه در ماده دهم اساسنامه جدید حزب وطن؛ چنین آمده است:

«کنفرانسهای محلی حزبی عالیترین ارگان رهبری کنندۀ سازمانهای محلی حزبی (ولایتی، ولسوالی، شهری و نواحي شهر) و معادل آنها اند .کنفرانسهای محلی حزب هرچار سال يك مرتبه در آستانه تدویر مجمع عالی حزب دایر میگردند .

جلسات عمومی واحد های اولیه حزبی اعضای کنفرانس ساختار تشکیلاتی مافوق ( مثلاً ولسوالی و یا ناحیوی) را، کنفرانس های ساختارهای تشکیلاتی ماتحت،اعضای کنفرانس های ساختار های تشکیلات مافوق را و کنفرانس های ولایتی(معادل آن) اعضای مجمع عمومی حزب را مطابق طرزالعمل و سهمیۀ تصویب شده به وسیله شوراهای مافوق خویش،انتخاب مینمایند.»

مطابق به اساسنامه جدید حزب وطن کنفرانس های محلی در ساختار حزبی نه تنها اعضای کنفرانس مافوق خود بلکه اعضای شوراهای رهبری کننده ساختار های حزبی محل و از طریق آن اعضای هیئت اجرائیه و رئیس شورای مربوطه خویش را نیز انتخاب مینمایند. تسجیل این مسئله در بخشی از ماده یازدهم اساسنامه حزب وطن چنین صورت گرفته است:

**«اعضای شوراهای محلی حزبی (ولایتی، ولسوالی، شهرها، نواحی شهر و معادل آنها) بوسیلهً کنفرانس های حزبی سازمانهای مذکور انتخاب میگردند. ...»**

**مشخصه دیگر ساختار تشکیلاتی یک حزب دموکرات، خردورز و کثرت گرا اینست که بخشهای درونی ساختاری آن (شعبات مرکزی و محلی کار اختصاصی مانند تشکیلات، تبلیغ و ترویج، کار با سازمانهای اجتماعی، روابط خارجی، مالی و اسناد ...) و چگونگی عملکرد ارگانیک و بهم مرتبط این بخشها، قسمی انتظام یابند که از یک جانب صلاحیتِ توأم با مسوولیت در سطوح مختلف سلسله مراتب (هیرارشی) هرم تشکیلاتی حزب (نهاد های رهبری جمعی مرکزی مانند : مجمع عمومی، شورای سراسری، هیئت اجرائیه شورای سراسری، ریاست حزب، کمسیون تفتیش و نظارت مرکزی و نهاد های محلی آن مانند: کنفرانس های سازمانهای ولایتی، شهری، ناحیوی شهر، ولسوالی و سازمانهای معادل هريك از آنها در داخل و یا خارج از کشور، شوراها، هیئت های اجرائیه و ریاست هیئت های اجرائیه این سازمانها) تقسیم گردیده و بدین وسیله از تمرکز قدرت در بالاترین سطوح و در رأس هرم تشکیلاتی حزب ـ که باعث اِحمال یک جانبه قدرت از بالا، تبارز سلطه کیش شخصیت، تیم رهبری و رهبران مادام العمر و میراثی میگردد ـ جلوگیری بعمل آورده و از جانب دیگر پایه های قدرت و صلاحیت بر سطوح پائین هرم تشکیلاتی مذکور اتکأ داشته، از سطوح پائین و گسترده این هرم شکل گرفته و بسوی رأس آن امتداد می یابد .**

**به ملحوظ فوق اساسنامه حزب وطن مانع تمرکز قدرت و صلاحیت ارگانهای رهبری کننده و بخصوص مانع تمرکز قدرت بدست رهبران مرکزی و محلی گردیده و بر تقسیم متناسب قدرت و صلاحیت به نهاد های رهبری کننده جمعی در سطوح مختلف هرم تشکیلاتی، امر مینماید. به همین منظور در بخش «ب» ، فصل دوم اساسانامه حزب، تحت عنوان کوچک «مقامات رهبری کننده محلی حزب»؛ چنین آمده است:**

**«مقامات محلی رهبری کننده حزب بادرنظرداشت اصول مندرج مرامنامه واساسنامه حزب، عملکرد خویش را مستقلانه و با قبول مسوولیت، مطابق به خواستهای مردمان، وضعیت و ضرورت محلات شان، عیار ساخته و تلاش مینمایند حرکت سیاسی این مردم را تشویق ودر مطابقت با اهداف مؤقتی و دورنمایی حزب، سمت داده و رهبری نمایند.»**

**متن و محتوای مواد مختلفِ فصل دوم (مواد 4 – 14 ) اساسنامه حزب وطن، که ساختار تشکیلاتی حزب، شامل ساختار مقامات رهبری کننده مرکزی و محلی حزب و صلاحیت ها و مسوولیتهای هریک از این نهاد ها را تعریف مینمایند، مؤید این حقیقت اند که صلاحیت ها و مسوولیت ها در سطوح مختلف نهادهای جمعی رهبری کننده حزب تقسیم گردیده و رهبران مرکزی و محلی حزب صرف بمثابه «ممثل و سازمانده » تحقق آن سیاست هایی عمل مینمایند که آنها را نهاد های رهبری جمعی حزبی در سطوح مختلف هرم تشکیلاتی، فیصله نموده اند. مثلاً در بخشی از ماده چهارم اساسنامه حزب وطن، در مورد صلاحیت های رئیس شورای سراسری (رهبر) حزب؛ چنین میخوانیم:**

**«رئیس شورای سراسری حزب، صرف ممثل و سازمانده تعمیل سیاست ها و فیصله های رسمی حزب بوده، در قبال صحبت ها، اجراآت و روابط سیاسی خویش، مسوولیت شخصی داشته و مکلف است در تمام موارد مذکور به هیئت اجرائیه شورای سراسر حزب گزارش دهد» .**

**اصول مندرج اساسنامه حزب وطن بر مسوولیت مجموع کادرهای رهبری سطوح مرکزی و محلی حزب وطن در برابر نهاد های جمعی رهبری کننده هم سطح و سطوح مافوق ساختار حزب (مجمع عمومی،کنفرانس های محلی، شورای سراسری، شوراهای محلی و هیئت های اجرائیهٔ مربوطه) مسوولیت داشته و از این نهاد ها دستور می پذیرند.**

حزب سیاسی دارای شخصیت حقوقی تعریف شده یی است که می باید عملکرد ارگانیک ساختار های درونی خود را قبل از همه مبتنی بر ارزشهای مطرح در مرامنامه و اساسنامه، فیصله ها، تصاویب، رهنمود ها و دستورالعمل های مقامات رهبری کننده خویش، بطور رسمی عیار ساخته و چگونگی اجرا و نتایج آن را مبتنی بر سیستم رسمی گزارشدهی انسجام ببخشد. به همین ملحوظ در اساسنامه حزب وطن مجموع مسایل معطوف به صلاحیت های اتخاذ تصامیم پیرامون وظایف و تفویض آنان، تشخیص مقامهای محول کننده و تحویل گیرنده وظایف و هم مسائل مربوط به گزارشدهی از چگونگی اجرا و نتایج وظایف محول شده، صراحت یافته اند. چنین برخورد، مسوولیت ها را مشخص ساخته، تداوم فعالیت ساختارهای داخلی حزب را سمت داده و تضمین مینماید و در نهایت به اصل نظارت و تفتیش، زمینه های مشخص تدارک مینماید. بادرنظرداشت ضرورت تعمیل اصل نظارت برچگونگی تحقق اساسنامه حزب بوسیله نهاد های داخلی و اعضای حزب و همچنان تفتیش و بازرسی از چگونگی اجرای وظایف محوله به آنان است که در اساسنامۀ حزب وجود«کمسیون نظارت و تفتیش مرکزی» بمثابه ساختار با صلاحیت و مستقل از هیئت اجرائیه شورای سراسری حزب، تسجیل گردیده که رئیس (مطابق بند دوم ماده ششم اساسنامه )و اعضای آن ( مطابق بند چهارم ماده ششم اساسنامه) توسط شورای سراسری حزب و از میان اعضای این شورا انتخاب میگردند. در مورد صلاحت ها و وظایف کمسیون نظارت و تفتیش مرکزی و سایر کمسیون های ممثل محلی آن، ماده نهم اساسنامه جدید حزب وطن، چنین تصریح میدارد:

«کمسیون نظارت و تفتیش مرکزی بر چگونگی رعایت و تطبیق اساسنامه حزب بوسیله اعضا، مقامات و سازمانهای حزبی نظارت نموده و از چگونگی امورمالی حزب تفتیش و بازرسی بعمل آورده، خلاف رفتاری ها را تشخیص و برملا ساخته و جزا های لازم برای مرتکبین را به مقامات حزبی پیشنهاد مینماید .کمسیون نظارت و تفتیش و شعبه تشکیلات مرکزی حزب، لایحۀ مکافات و مجازات اعضای حزب را تنظیم و بعد از تصویب هیئت اجرائیه شورای سراسری حزب، نافذ

میگردد. در صورت اختلاف نظر میان هیئت اجرائیه و کمسیون نظارت و تفتیش مرکزی، مسئله جهت فیصله به شورای سراسری حزب محول میگردد

برحسب ضرورت کمسیون های نظارت و تفتیش محلی در جنب شوراهای محلی حزبی تشکیل و مطابق به طرزالعمل کمسیون نظارت و تفتیش مرکزی، فعالیت مینمایند.»

فعالیت حزب سیاسی متناسب به گستردگی عرصه های آن در برخی موارد تدارک وجوح مالی و مصرف مجدد آن را ایجاب مینماید. بمنظور شفافیت این اصل ضرور، فصل سوم و ماده شانزدهم اساسنامه حزب اختصاص یافته است. متن این ماده در زمینه تصریح میدارد که: « امور مالی و مصارف حزب از طریق پرداخت حق العضویت اعضای حزب، کمك های مالی آنان و سایر هواداران حزب، فروش مطبوعات و نشرات حزبی،همچنان تشبسات اقتصادی حزب و سایر منابع قانونی و مشروع، تمویل میگردد.

حزب عواید و مصارف خویش را مطابق به اصول پذیرفته شدهً حسابی و کاملاَ شفاف درج و از طریق حساب بانکی انجام میدهد.»

در نهایت این تذکار ضرور است که محسنات و ارزشهای مندرج مرامنامه و اساسنامه حزب صرف سند تثبیت محتوی و سمتدهنده کار و فعالیت حزب وطن در جهت دستیابی به اهداف و آرمانهای این حزب است. ولی تحقق این اهداف و آرمانها تا حدود زیاد به تحرک، وقف، فداکاری و ابتکار اعضای حزب وطن و بخصوص کادر ها و فعالین سطوح مختلف مرکزی و محلی آن مربوط و منوط میگردد. در غیر آن این محسنات صرف میتوانند بمثابه مفاهیم زیبا و بدون ثمر، روی کاغذ باقی بمانند.

**یادداشت های فصل دهم:**

**1 ـ درین متن هدف از «نهضت آزادیبخش و ترقیخواه مردم سرزمین ما»، نهضتی است که تسلل معاصر آن در وجود مشروطه خواهان اول، مشروطه خواهان دوم، نهضت دوره هفتم شورای ملی، احزاب دموکرات و ترقیخواه در دهه دموکراسی و سالهای بعدی آن، تجلی تاریخی یافته است.**

# سخن آخر:

درین مقطع، لازم دیده شد تا «سخن آخر» به توضیح مختصری از ماهیت و مضمون اندیشهٔ سیاسی مصالحهٔ ملی، ضرورت طرح و چگونگی تکوین و تعمیل آن در افغانستان ـ که عصارهٔ اصلی محتویات کتاب دستداشته را تشکیل میدهد ـ و همچنان به نتیجه گیریهای مهمی از آن وقف گردد که بتواند بمثابه حسن ختام، تصویر کلی در زمینه ارایه دهد

تغییر و تحول، خصلت ذاتی طبیعت و ناشی از روندها و گرایشات متضاد و متقابل درونی انواع و اقسام مختلف هستی مادی و معنوی بوده که آنها در امتداد بُعد زمان و طی پروسهٔ حرکتِ ـ پر از فراز و نشیبِ که بعضی اوقات با عقب گردها و جاخوردن های مؤقت نیز توأم می باشند ـ در مسیر دورانی(مارپیچی)، پیوسته از ساده به مغلق و از ادنی به اعلی، تغییر و تکامل نموده که این تغییر و تکامل، متناسب به ارتقای سطوح دورانی خویش، پیوسته تسریع گردیده و در نتیجه تعدد کمی و تنوع کیفی انواع هستی را بطور متداوم باعث میگردند.

اجسام زنده و از جمله انسان جزء از طبیعت و محصول تکامل آن اند . بنابرین انسان نیز در پروسه تغییر و تکامل مادی و معنوی خویش تابع قوانین طبیعت؛ مبتنی بر حرکت، تغییر و تکامل بوده که در امتداد بُعد زمانی و تداوم تکامل تاریخی، بیولوژیک و اجتماعی خویش به هویت کنونی دست یافته و مطابق به همین قوانین به سوی آینده، طی طریق مینماید. پس جامعه نیز بخشی از طبیعت و محصول آن بوده و تابع قوانین مسلط بر طبیعت ـ با این تفاوت ـ می باشد که در پروسه حرکت، تغییر و تکامل جامعه، انسانِ صاحب شعور دخیل گردیده و نه تنها بر چگونگی حرکت، تغییر و تکَامل جامعه اثر میگذارد بلکه خود نیز همزمان و در امتداد این پروسه، اثر پذیرفته تغییر و تکامل مییابد.

پیچیدگی پروسه حرکت، تغییر و تکامل جامعه از آنجا نیز ناشی میگردد که در آن میلونها انسان اجتماعی(انسان ملزم و متعهد به ارزشهای اجتماعی)،اما با تفاوت های فردی و همچنان با منافع متضاد و متفاوت فردی و گروهی، در ابعاد مختلف حیات اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی و سیاسی دخیل بوده، بر این ابعاد و در نتیجه بر مجموع جامعه اثر می گذارند و از آن اثر میپذیرند. در تداوم تاریخی این اثرگذاری و اثر پذیری، ساختارهای اجتماعی، ارزشهای مادی و معنوی جامعه و عناصر مربوطۀ آنان شکل گرفته و پیوسته تغییر و تکامل می یابند. زیرا عملکرد ساختارهای متعدد اجتماعی و عناصر متشکلۀ آنان بخاطر بدست آوردن، حفظ و تحکیم مواضع و منافع شان، باعث تحریک روندها و گرایش های کثیر موافق، موازی و یا متضاد، در عرصه های مختلف جامعه میگردند. برخورد روندها و گرایشهای متضاد باهمدیگر، بروز تناقضات اجتماعی را باعث میشوند. حل به موقع، قانونمند، متداوم و تدریجی این تناقضات، از تراکم و تصادم خارج از کنترول و انفجاری آنان جلوگیری نموده، تغییر و تکامل جامعه را بطور آرام و قانونمند، تحقق میبخشد. تغییر و تحول تدریجی، آرام و قانونمند جامعه در نتیجۀ شناخت علمی تضادهای متبارز متذکره و تناقضات اجتماعی ناشی از آن بوسیله کادرهای خردورز رهبری کنندۀ جامعه و اقدامات به موقع، پیوسته و متداوم آنان جهت حل این تضادها، تحقق میپذیرد. بنابر چنین سهمی کادرهای خردورز رهبری کنندۀ جامعه، در مهندسی ساختارهای اجتماعی و همچنان در سازماندهی ورهبری حرکت عوام درین استقامت، نقش شان را در چوکات قانونمندی حرکت، تغییر و تکامل جامعه ایفا مینمایند. با درک این حقیقت، نیروهای آگاه و خردورز رهبری کننده جوامع، می باید پیوسته شیوه ها و افزاری را بکار گیرند که ماهیت تناقضات متبارز اجتماعی - اقتصادی را به موقع تشخیص نموده، علل و عوامل بروز آنان را شناخته و برای حل بموقع و قانونمند آنان(صلح آمیز و با رعایت اصل اعتدال) اقدام نمایند تا پروسه تکامل جامعه پیوسته و به تدریج؛ بدون برخورد با موانع، در بستر طبیعی خویش سیر نماید.

افزون بر روابط و تعاملات درونی اجزأ و عناصر متشکلۀ یک جامعۀ مشخص، روابط و در نتیجه تعاملات میان جوامع مختلف ـ در عرصه های اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی ـ نیز بحیث فکتورهای خارجی بر همدیگر اثر گذاشته و اثر می پذیرند که این اثر گذاری و اثر پذیری میتوانند پروسه حرکت، تغییر و تکامل همدیگر را تسهیل و تسریع نموده و یا هم با مشکلات مواجه و بطی سازند. گسترش روابط اقتصادی،اجتماعی و فرهنگی میان جوامع مختلف بشری در گسترۀ کنونی جهان و بکارگیری گسترده شبکۀ اطلاع رسانی ـ بخصوص سهولت های انترنتی ـ سطح این اثرگذاری و اثر پذیری را هرچه بیشتر ارتقأ داده است که افزون بر روال عادی و مشروع آن، چه بسا با نیات و مداخلات غرض آلود و تخریبی، توأم میگردند.

در افغانستان بنابر مداخلات استعماری، تداوم جنگ های مکرر داخلی، تسلط درازمدت نظامهای استبدادی سنتی و یا بنابرعدم درک زمامداران[«کل اختیار»، «غیرمسوول و واجب الاحترام»(1)] از تضادها و تناقضات متراکم اجتماعی ـ اقتصادی و در نتیجه عدم اعتنای آنان جهت حل بموقع و متداوم این تضادها و تناقضات و در بعضی حالات برخورد عجولانه و غیرقانونمند بخاطر حل سریعتر و خشونت بار این تضادها؛ مجموع روند های درونی عرصه های اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و فرهنگی جامعه، به بحران کشیده شدند. قانون اساسی نظام سلطنتی طی«دهه دموکراسی» (1342 - 1352 خورشیدی)، که مغایر تمایلات سلطنت، در نتیجه اوضاع جهانی، فشار ذهنیت های ناشی از آن و رقابت های درونی سلطنت، تصویب و نافذ شده بود، با برخورد محافظه کارانه سلطنت مواجه گردید. چنین برخوردی نه تنها مانع از آن شد که نیروهای سیاسی خردورز و مستقل ملی امکان تشکل یابند و نقش تاریخی شانرا در حل قانونمند تناقضات اجتماعی و رفع بحران ناشی از آن ایفا نمایند، بلکه در نتیجه محاسبات نادرست سیاست سازان سلطنتی و زد و بند فرصت طلبانه آنان با برخی از قدرت های مؤثر خارجی، به عوامل ایدولوژیک متخاصم راست و چپ افراطی وابسته به این قدرت ها، با این تصور نادرست امکان تشکُل سیاسی بخشیده شد که با تجمع و تمرکز گرایشهای ضرور در

حال بروز اپوزسیونی بدور این دو محور و تقابل آنان با همدیگر، انرژی اپوزسیونی را مصروف هم و در نتیجه خنثی ساخته و خود کماکان با توسل به معاملات و بازیهای فرصت طلبانه، به حضور خود در حاکمیت ادامه دهند. با چنین تصوری حضور عناصر ایدولوژیک راست و چپ متخاصم مذکور، ساختارهای سیاسی مربوطه آنان و باالوسیله اثرات حامیان خارجی شان، در وضعیت سیاسی کشور تامین گردید. با شکلگیری این وضعیت، فعالیت های«مخصوص» ابر قدرت های رقیب جهانی و اقمار منطقوی آنان در ساختارهای سیاسی، نظامی و فرهنگی کشور زمینه ها و امکانات گسترده یی نفوذ و اثرگذاری را در رقابت با همدیگر، بدست آوردند. این رقابت ها افزون بر عوامل داخلی، پروسه تبارز فاجعه بارتر بحران را باعث گردیدند. زیرا در تقابل همین رقابت میان ابرقدرتها و اقمار منطقوی آنان بود که تضادهای درونی دستگاه فرسوده، ناکارآمد و ناکام سلطتنی، از جانب یکی از قدرت های جهانی متذکره در سرطان 1352 خورشیدی مورد سؤاستفاده قرار گرفت و با بکاربرد ریزرف های افغانی خویش، در حرکت ضروری سقوط سلطنت، احمال نفوذ نمود و بدین طریق خواست این حرکت را در مسیر حفظ و تحکیم منافع خویش استقامت دهد. در تداوم همین دور آغاز شدهٔ رقابتِ ابرقدرت ها و اقمار منطقوی شان بود که کودتای نظامی ثور 1357 پیروز و در نتیجه ح. د. خ. ا (متشکلترین نیروی چپ فوق الذکر) به قدرت رسید.

رویداد اولی، آغاز عکس العمل سازمانیافته نظامی راست افراطی و مداخلات نظامی حامیان خارجی شان را از خاک پاکستان و رویداد دومی گسترش و تشدید هرچه بیشتر این مداخلاتِ از قبل آغاز شده را باعث گردید. تشدید و گسترش عکس العمل سازمانیافتهٔ راست افراطی و حامیان خارجی آنان از خاک پاکستان و ایران و به حمایت مستقیم دولت های این دو کشور، وقتی امکان یافت که از یک طرف ح. د. خ. ا جهت حل تناقضات متراکم اجتماعی - اقتصادی در جامعه سنتی افغانستان، به تعمیل اصلاحات عجولانهٔ توأم با خشونت توسل جست و از جانب دیگر حامیان خارجی دو جناح جنگ (دولت و اپوزسیون مسلح) به مداخلات شان ابعاد جدید و جدیدتر بخشیدند. در نتیجه،

پروسهٔ آغاز شدهٔ اصلاحات به وسیلهٔ ح. د. خ. ا، قطع و افغانستان در اوج جنگ سرد میان ابرقدرت های جهانی به گرهگاه این جنگ مبدل و افغانها تحت ساترهای فریبندهٔ «جهاد اسلامی» و«دفاع از منافع زحمتکشان» به دو جناح تقسیم، در یک جنگ نیابتی و در دفاع از منافع ابرقدرت های متخاصم و اقمار منطقوی آنان، بکار گرفته شدند و با خشن ترین شیوه های جنگ، منجمله بکار برد پیشرفته ترین انواع جنگ افزار در برابر همدیگر قرار گرفتند. این جنگ که با حضور علنی و اعتراف شده و یا هم علنی ولی اعتراف ناشده نیروهای نظامی حمایت کنندگان خارجی و به دفاع از منافع آنان ادامه یافت، تمام زندگی مادی و معنوی جامعه افغانی را به فاجعه یی مواجه نمود که به مرور زمان فرهنگ جنگ بر تمامی ابعاد مادی و معنوی جامعهٔ افغانی مسلط گردید. پیچیدگی وضعیت ناشی از جنگ، رویارویی گسترده قوت های داخلی و خارجی و نتایج آن، معضله یی را در ابعاد داخلی و خارجی مسئله افغانستان باعث گردید که حل آن به طرق نظامی ناممکن شد. ادامه این وضعیت ادامهٔ کشت و خون و ویرانی هرچه بیشتر و بیشتر را بار می آورد و تغییر آن از راه و به طرق نظامی به بنبست رسیده بود. این حالت، سوال نفی جنگ و ضرورت طرح تغییر وضعیت را به طرق سیاسی و صلح آمیز آن به میان آورد. چنین طرحی با منافع ملی کشور مطابقت داشت که می باید طرفین متخاصم با توجه به نتایج فاجعه بارجنگ و با تبارز بلوغ سیاسی و ارادهٔ مستقل ملی به آن لبیک میگفتند.

تحلیل وضعیتِ به میان آمده و تعریف ماهیت، علل و عوامل این جنگ و برسی نتایج زیانبار آن نخستین بار بوسیله عده ای از کادرهای خردورز ح. د. خ. ا تحت رهبری دوکتور نجیب الله صورت گرفت که در نتیجهٔ آن سوال نفی جنگ و حل سیاسی و صلح آمیز ابعاد داخلی و خارجی معضله افغانستان مطرح گردید. پاسخ منطقی به این سوال، اندیشه ها،اهداف و سیاست های جدیدی را ایجاب مینمود. طبیعی و قابل پیشبینی بود که طرح این اندیشه ها؛ اهداف و سیاست های مبتنی بر آن، باعث میگردید که طرفداران آن جهت تعمیل و تحقق آنان، هم در

داخل ح. د. خ. ا و هم در برابر اپوزسیون مسلح، به شیوه های جدید مبارزه سیاسی توسل جویند. این مبارزه عملاً آغاز گردید؛ زیرا:

1- با طرح ابتدایی اندیشه ها، اهداف و سیاست های جدید، صحت بنیادهای ایدولوژیک ح. د. خ. ا، سیاست های مبتنی بر آن و عملکرد سیاسی این حزب مورد تردید قرار گرفت. این امر مبارزۀ شدید را در درون آن حزب ـ که قدرت دولتی را نیز در انحصار داشت ـ میان حامیان طرزتفکر جدید و سنتی، برانگیخت. در تداوم این مبارزه و در یک مقطع مساعد، طرز تفکر جدید با انتخاب دوکتور نجیب الله بحیث رهبر حزب در ثور 1365، به سیاست رسمی ح. د. خ. ا و دولت، در حالی مبدل گردید که علی الرغم این پیروزی، طرفداران مواضع سنتی حزب با قبول عقب نشینی، بخشی از امکانات شان را در ساختارهای حزبی و دولتی حفظ نمودند.

بعد از تغییر رهبری حزب و با توجه به شناخت علل و عوامل بُعد داخلی جنگ در عرصه های اجتماعی، اقتصادی، سیاسی، فرهنگی، نظامی و همچنان در بُعد خارجی آن بود که سیاست های عملی صلح آمیز اتخاذ و تعمیل این سیاست ها بخاطر رفع علل و عوامل شناخته شدۀ جنگ آغاز گردید، در جریان تلاش بخاطر شناخت علل و عوامل واقعی جنگ، اتخاذ و تعمیل سیاست ها بخاطر رفع این علل و عوامل بود که بنیاد های اندیشه یی ـ سیاسی و سیاست های مبتنی بر آن شکل گرفت، محتوی یافت و غنا کسب نمود که بنام «اندیشه و سیاست مصالحه ملی» خوانده شدند.

در پروسۀ تعمیل اندیشۀ سیاسی مصالحۀ ملی و کنار زدن برداشت های ایدولوژیک «حزب دموکراتیک خلق افغانستان» و «دولت جمهوری دموکراتیک افغانستان» درک گردید که نامهای مذکور با ماهیت اندیشۀ سیاسی جدید و سیاست های عملی ناشی از این اندیشه، همخوانی ندارند. به همین ملحوظ لویه جرگه قوس 1366 با تصویب قانون اساسی جدید نام«دولت جمهوری افغانستان» را اتخاذ و همچنان کنگرۀ سرطان 1369 حزب دموکراتیک خلق افغانستان، با تصویب

برنامه و اساسنامه جدید، نام «حزب وطن» را به عوض نام قبلی، برگزید.

2- شهید دوکتور نجیب الله رئیس جمهور افغانستان از همان لحظات اول اعلام رسمی سیاست مصالحه ملی بطور یکجانبه اعلام آتش بس نمود و معیاد آنرا پیوسته در حالی تمدید مینمود که به تحریکات و تهدیدات نظامی جنگ طلبان لجوج و حامیان خارجی شان جواب قاطع داده میشد. در عین حال رئیس جمهور و مجموع دستگاه تبلیغی و ترویجی حزب وطن و دولت جمهوری افغانستان، همه طرف های داخلی و دول خارجی دخیل در جنگ افغانستان را به آغاز هرچه زودتر مذاکرات بدون قید و شرط، بمنظور انفاذ آتش بس دوجانبه و حل و فصل تمام موارد اختلاف به طرق سیاسی، صلح آمیز و دموکراتیک فراخواندند و درین زمینه از سازمان ملل متحد تقاضا نمودند تا افزون بر حل سیاسی بُعد خارجی معضله افغانستان، در تلاش بخاطر حل سیاسی بُعد داخلی معضله و درین زمینهٔ جهت آغاز پروسهٔ «مذاکرات بین الافغانی»، نیز همکاری نماید. با دخیل گردیدن سازمان ملل در پروسهٔ تعمیل مصالحه ملی در افغانستان، معقولیت این اندیشه درین سازمان جهانی انعکاس یافته و در نتیجه بمثابه راهکار آن سازمان جهت حل معضلات کشورهای جنگ زدهٔ نظیر افغانستان، نیز مورد استفاده قرار گرفت و زمینه های کاربرد جهانی یافت.

با درنظرداشت توضیحات فوق و توجه به مضمون و محتوی بنیادهای فلسفی و ابعاد گوناگون و به هم مرتبط اندیشه سیاسی مصالحه ملی؛ میتوان به این نتایج دست یافت که:

- اندیشهٔ سیاسی مصالحهٔ ملی و سیاست های عملی مبتنی بر آن، معطوف به شناخت علل و عوامل جنگ، رفع بنیادی این علل و عوامل در تمام عرصه های حیات اجتماعی - اقتصادی و بنابرین اندیشهٔ سیاسی معطوف به پروسهٔ تکوین صلح(برقراری صلح، تحکیم صلح و اعمار صلح) است که ناشی از ضرورت های عینی یک مقطع معین زمانی کشورما و پاسخ منطقی جهت حل معضلات متراکم اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی و سیاسی طی سالهای طولانی بوده که جامعه را به

بحران سوق نموده بودند. سوال تامین صلح و ختم جنگ، سوال بنیادی این اندیشۀ سیاسی است؛ بدین ملحوظ این اندیشۀ سیاسی، بر فلسفۀ صلح اتکا دارد و از چنین دیدگاه فلسفی به سوی جهان و جامعه و از جمله به سوی معضلات متراکم و پیچیدۀ جامعۀ افغانی و علل و عوامل آنان می نگرد، راه ها و افزار حل این معضلات را تشخیص و شیوه های عملی دستیابی به این مأمول را اتخاذ مینماید.

- اندیشۀ سیاسی مصالحه ملی، نه تنها بمثابه افزار اندیشه یی جهت شناخت عرصه های مختلف حیات اجتماعی - اقتصادی جوامع مصاب به جنگ داخلی کارایی دارد، بلکه افزار اندیشه یی جهت دگرگون ساخت وضعیت ناشی از جنگ و در مجموع افزار اندیشه یی جهت دستیابی به هدف دورنمایی «گذار از فرهنگ جنگ به فرهنگ صلح»، محسوب میگردد. بنابرین اندیشۀ سیاسی مصالحۀ ملی بمثابه دستگاه تفکر سیاسی معطوف به صلح به نیروهای سیاسی طرفدار و معتقد به خویش نیز کمک مینماید که با توجه به شناخت علل و عوامل جنگ و مبتنی بر چنین شناختی؛ اهداف مبارزه خویش را در عرصه های اجتماعی، اقتصادی، سیاسی، فرهنگی، دفاعی و امنیتی و مناسبات خارجی کشور؛ تشخیص نموده، سیاست های عملی دورنمایی و کوتاه مدت خویش؛ همچنان افزار و روشهای معقول و خردورزانۀ تعمیل این سیاست ها را انتخاب کرده، آرایش نیروهای خودی را انتظام بخشیده و اجرای مانورهای سیاسی درین پروسه را تعمیل نمایند.

- اندیشه سیاسی مصالحه ملی به تنوع واقعیت های اجتماعی - اقتصادی معترف است، بدین ملحوظ این اندیشۀ سیاسی، کثرت گراست و تلاش مینماید تا چگونگی نقش و جایگاه واقعیت های موجود را در پروسۀ جاری تغییر و تکامل اجتماعی - اقتصادی و روندهای شامل این پروسه شناسایی نموده، به چگونگی گرایشاتِ و تمایلاتِ آنان پی برده و بر این اساس برخورد و روابط خود را با آنان تنظیم و از این میان عناصر و ساختارهای رشد یابنده را انتخاب و با اتکا به این عناصر و ساختارها، از موضع اعتدال و توأم با خردورزی، مبارزه نماید؛ تا نقش تاریخی خویش را در تسریع معقول پروسه دستیابی به تغییر و تکامل قانونمند، ایفأ کرده بتواند. با توجه به همین مختصات است که دوکتور

نجیب الله، طراح و مبتکر این اندیشه؛ چنین تاکید میداشتند: «ما جستجو کنندگان حقیقت و شاگردان مدرسه زندگی هستیم. این امر به توانایی ما در جهت تحقق سیاست بزرگ و انسانی مصالحه ملی خواهد افزود و ما را از اشتباه گرفتن شبه حقیقت ها به جای حقیقت ها، نجات خواهد داد.»(2)

ـ اندیشهٔ سیاسی مصالحهٔ ملی با اتکا به فلسفه صلح،افزار فکری یی است که نه تنها به درک علمی جهان پیرامون، شناخت پروسه های جاری در آن و پی بردن به ماهیت پدیده های ناشی از این پروسه ها کمک مینماید؛ بلکه ضمن کسب خصلت رهنما و رهکشای استراتژیک، به اندیشه سیاسی همه گیر و فرااید‌ولوژیک نیز مبدل می گردد. اندیشهٔ سیاسی مصالحهٔ ملی بخاطری همه گیر و فرااید‌ولوژیک است که از قدرت نیرومند جاذبه برخوردار بوده و هیچ فرد، هیچ گروه اجتماعی، هیچ نیروی سیاسی در یک کشور و همچنان در سطح جهان با صلح و در نتیجه با اندیشهٔ سیاسی مصالحهٔ ملی قادر به مخالفت منطقی نیستند، زیرا صلح بمثابه یک ارزش عام بشری مورد تائید تمامی ادیان و مذاهب، مراکز علمی و تحقیقاتی، مجامع بین المللی، ساختارهای سیاسی و اجتماعی قرار دارد. این حقیقت، اندیشهٔ سیاسی مصالحهٔ ملی را افزار نیرومند و مستدلل اندیشه یی در نبرد سیاسی تبدیل مینماید.

ـ مختصات بیان شده در تعریف صلح، رفع تمام علل و عوامل اجتماعی، اقتصادی، سیاسی، فرهنگی و روانی جنگ را افاده نموده بنابرین نیروی معتقد به اندیشهٔ سیاسی مصالحهٔ ملی می باید بخاطر تامین امنیت و رفاه اجتماعی، اقتصادی، سیاسی، فرهنگی و روانی افراد و گروه های اجتماعی، مبارزه نماید. دستیابی به چنین اهدافی در جوامع نظیر کشورما پروسهٔ بلند مدت محسوب میگردد. بنابرین اهداف اندیشهٔ سیاسی مصالحهٔ ملی، صرف به ختم تقابل نظامی افراد و نیروهایی محدود نشده که با بکاربرد گرم افزار آتشین و یا سایر افزار کشنده آنی در نبردگاه ها در برابر هم قرار گرفته اند، بلکه رفع علل و عوامل اجتماعی، اقتصادی، سیاسی، فرهنگی و روانی جنگ را در ابعاد داخلی کشور و روابط خارجی آن، نیز در نظر دارد. با چنین درکی؛

دوکتور نجیب الله تأکید میداشتند که: «مصالحهٔ ملی سیاست و عمل مؤقت و صرف میکانیزم قطع جنگ نبوده بلکه چنان سیاست چند جانبه یی است که قطع جنگ، تدارک زمینه های سهمگیری گسترده نیروها در اداره دولت و جامعه، رشد، انکشاف و تحکیم اداره ائتلافی با پایه های وسیع، تامین رشد و انکشاف اجتماعی و اقتصادی کشور، حفظ حاکمیت و تمامیت ارضی افغانستان، تعقیب سیاست بیطرفی فعال در مناسبات خارجی، طرح و تطبیق سیاست های متعادل اقتصادی و اجتماعی مبتنی بر واقعیت های عینی جامعه افغانی و طرح تقویت قوای مسلح کشور را شامل می گردد»(3).

ـ اندیشهٔ سیاسی مصالحهٔ ملی مبتنی بر بنیاد های فلسفی خویش به تعادل در تمام عرصه های حیات اجتماعی معتقد بوده بدین ملحوظ از تامین عدالت میان افراد جامعه در عرصه های مذکور دفاع مینماید. افزون بر آن این اندیشه متعهد به رفع علل و عوامل جنگ و تامین صلح پایدار است . این داعیه بدون تامین امنیت افراد جامعه در عرصه های متذکره نیز دست یافتنی بوده نمیتواند. یکی از عرصه های مهم حیات اجتماعی، اقتصاد است. بنابرین اندیشهٔ سیاسی مصالحهٔ ملی درین عرصه نیز ضمن احترام به آزادی فعالیت اقتصادی افراد، به وضعیت اقتصادی گروه ها و افراد آسیب پذیر جامعه توجه داشته و از تامینات ضروری اقتصادی آنان حمایه مینماید. به همین ملحوظ اندیشهٔ سیاسی مصالحهٔ ملی از تاسیس نظام اجتماعی ـ اقتصادی جامعهٔ رفاه دفاع و حمایت مینماید.

ـ اندیشه سیاسی مصالحه ملی مانند تمامی اندیشه های سیاسی دیگر، اندیشه رزمنده، فعال و جانبدار سیاسی است. نیروهای سیاسی معتقد به این اندیشه اهداف سیاسی تامین صلح را با در نظرداشت حفظ منافع ملی، در برابر خود قرار داده و برای دستیابی به آن فعالانه مبارزه مینمایند. این نیرو ها بنابر دیدگاه های فلسفی (فلسفه صلح) و ارزشهای سیاسی و اخلاقی خویش، معتقد اند که بکار برد شیوه های اعتدال در حل تناقضات اجتماعی ـ اقتصادی و سیاسی با قانونمندی طبیعت و جامعه ـ که بخشی از طبیعت است ـ مطابقت داشته و بهترین و یگانه راه معقول و خردورزانه محسوب میگردد . بنابرین نه تنها خود

چنین روشی را بکار می گیرند، بلکه مجموع امکانات را بکار میبرند تا سایر نیروهای اجتماعی و سیاسی را به اتخاذ چنین روشی تشویق و یا در صورت ضرورت، امکاناتی را تدارک نموده و بکار گیرند که آنان را به اتخاذ چنین روشی وادار نمایند.

بدین ملحوط مفهوم اندیشۀ سیاسی مصالحۀ ملی با برداشت عامیانۀ مغایرت دارد که این اندیشه را اندیشه کاملاً غیر فعال و یا هم صرفاً فعال در حدود مداح صلح، تصور مینمایند. بسیج ذهنیت های عامه در داخل کشور و در مجامع بین المللی به نفع صلح و سازماندهی و استقامت بخشیدن آن علیه جنگ و جنگ افروزان و همچنان وادار کردن نیروهای جنگ طلب به قبول «مصالحه ملی»، مؤید این ادعاست.

- اندیشۀ سیاسی مصالحۀ ملی، صرف مختص به نیروی (نیروهای) حاکم بر قدرت دولتی و اپوزسیون مسلح آن نبوده بلکه مانند سایر اندیشه های سیاسی خصلت عام داشته و تمام نیروهای اجتماعی و سیاسی علاقمند به صلح در عرصه ملی را نیز از لحاظ اندیشۀ سیاسی ، پوشش میدهد. بدین ملحوظ، ادعای که مصالحه ملی صرف میتواند سیاست نیروی(نیروهای) حاکم در قدرت دولتی باشد، برداشت عامیانه از اندیشه سیاسی مصالحه ملی و یا حد اقل برداشت ناقص و محصور در محدوده سیاست هایی است که مبتنی بر این اندیشه از جانب حزب وطن در موضع حاکمیت قدرت دولتی (1365 - 1371 خورشیدی) مطرح میگردید . بدین ملحوظ لازم است تا با تاکید توضیح گردد که اندیشۀ سیاسی مصالحۀ ملی بنیاد های فکری - سیاسی را برای نیروهای سیاسی هواخواه صلح در یک کشور مصاب به جنگ داخلی، در هر حالت چه سهیم در قدرت دولتی و چه در موضع اپوزسیون سیاسی قرار داشته باشد، تدارک مینماید.

در.کشور.ما باوجود تغییرات در.مقایسه با وضعیت سالهای 1365- 1371 خورشیدی، هنوز هم جنگ ادامه داشته و فرهنگ مربوط به آن بر مجموع روند های اجتماعی، اقتصادی، سیاسی و فرهنگی و همچنان اثرات ناگوار آن بر روح و روان انسان جامعه ما مسلط اند؛ بنابرین اندیشۀ سیاسی مصالحۀ ملی در وضعیت موجود

**کشور(وضعیت ناشی از تداوم جنگ، عدم رفع بنیادی علل و عوامل اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و سیاسی آن و همچنان اثرات ناگوار جنگ بر عرصه های مختلف حیات جامعه) نیز بمثابه افزار اندیشه یی، تلاش و مبارزهٔ نیروهای سیاسی افغانی طرفدار صلح را ـ صرف نظر از جایگاه شان در ساختارهای دولتی و یا اپوزسیون سیاسی ـ محتوی بخشیده، سمت و استقامت میدهد. به همین ملحوظ حزب وطن بمثابه نیروی سیاسی مبتکر طرح اندیشهٔ سیاسی مصالحهٔ ملی و معتقد به آن، مضمون و محتوی مرامنامه و سایر اسناد رهنمودی جدید مبارزهٔ سیاسی خود را با در نظرداشت بنیاد های این اندیشه ،تثبیت و آنانرا در مجمع عمومی مؤرخ پنجم میزان 1391 خورشیدی خویش تصویب نمود. اسناد تصویب شده مؤید اهداف و سیاست هایی دورنمایی و کوتاه مدت حزب وطن در وضعیت تغییریافته کنونی کشور و با درنظرداشت جایگاه آن درین وضعیت است. این اسناد اینک مبارزهٔ آغاز شدهٔ سیاسی حزب وطن را در مرحله جدید محتوا و استقامت میبخشند.**

**در اخیر لازم است تأکید گردد که اندیشه های سیاسی و از این میان اندیشهٔ سیاسی مصالحهٔ ملی اگر هر قدر هم با واقعیت ها منطبق، کارا و رهکشا باشند، بدون توأمیت آنان با عمل آگاهانهٔ انسانی، انباشت های ذهنی ای بیش از محدودهٔ شناخت نخواهند بود و درینصورت نخواهند توانست نقش شان را بمثابه افزار اندیشه یی، جهت دستیابی به هدف اصلی ـ که همان تغییر مطلوب و تحولِ واقعیت های موجود است ـ ایفا نمایند. بدین ملحوظ تحقق اندیشهٔ سیاسی مصالحهٔ ملی و دستیابی به اهداف ارزشهای مورد نظر آن زمانی میتواند ممکن گردد که امکان یابد تا تلاش و مبارزه سازمانیافته افراد و نیروهای متشکل اجتماعی و سیاسی آگاه و معتقد به این اهداف و ارزشها، مؤمن به منافع ملی و مصمم به مبارزه درین راه دشوار را محتوی بخشیده، سمت و استقامت دهد.**

**در ختم «سخن آخر» این مجموعه، لازم میدانم بمثابه آخرین سخن، از همه دوستان و همرزمان گرامی یی سپاسگزاری نمایم که با تاکید روی ضرورت تحریر این اثر، در زمینه مشوق من بوده اند. همچنان با قدردانی از زحمات دوست عزیزم دیپلوم انجنیر عبدالخالق**

نوری ـ که افزون بر تشویق، در تداوم کمک های همیشگی و خالصانهٔ شان در صفحه بندی و امور گرافیک این اثر نیز سهم تمام گرفته اند. اظهار سپاسگذاری می نمایم.

ختم

روز شنبه ؛

ساعت 15.41؛

تاریخ 19 جنوری 2013

بادهومبورگ (جرمنی)

## یادداشت ها:

1 ـ ازدیدگاه عقلانی، دادن و یا کسب عناوین «کل اختیار» و«غیر مسوول واجب الاحترام» به یک انسان و آنهم در مقام رهبر سیاسی مملکت، بزرگترین توهین به آن شخص و به آن مقام تلقی میگردد. زیرا انسانیت و اجتماعیت بدون ضابطه های که معرف حقوق و مسوولیت ها است، معنی یافته نمیتواند. ولی متأسفانه برخی از زمامداران سنتی کشور ما و دستگاه های فکری در خدمت شان، فاقد چنین درک بودند .

2 ـ ر.ک : دوکتور نجیب الله؛ گزارش اساسی کمیته مرکزی به دومین کنگرهٔ ح. د. خ. ا ، مؤرخ سرطان 1369 خورشیدی .

3 ـ از متن دوکتورین نظامی ـ دفاعی جمهوری افغانستان ، برگرفته از بیانیه دوکتور نجیب الله رئیس جمهور افغانستان که بروز 5 شنبه مؤرخ اول سرطان 1368 در جلسه وسیع هیئت رهبری قوای مسلح کشور ایراد نمودند و متن آن به زبان پشتو در شماره مسلسل 17780 و خصوصی 75 روزنامه انیس منتشره روز شنبه مؤرخ 3 سرطان 1361 به نشر رسیده است . ترجمه متن از زبان پشتو به دری توسط نویسنده این مجموعه صورت گرفته است .



## زندگینامهٔ نویسنده:

فقیرمحمد ودان در شانزدهم حوت ۱۳۲۶ خورشیدی در شهر جلال اباد تولد شده است. دارای دیپلوم لسانس در رشته پیداگوژی است.او طی سالهای ۱۳٤۸- ۱۳۵۸ خورشیدی سمت معلمی داشت و در سال ۱۳۵۸ زندانی سیاسی بود . در جدی ۱۳۵۸ از زندان ازاد و به حیث کادر علمی در ریاست تالیف و ترجمه وزارت تعلیم و تربیه شامل کار گردید.

فقیرمحمد ودان در سال ۱۳٤٦ خورشیدی عضویت ح. د. خ. ا را کسب و همواره در سطوح مختلف ساختاری حزب مسوولیت امور تبلیغات و اموزش را بعهده داشت. . در تداوم همین مسوولیت ها بود که در سال ۱۳٦۰ خورشیدی بحیث کارشناس در شعبه تبلیغ و فرهنگ کمیته مرکزی حزب توظیف، در سنبله همین سال بحیث مسوول یکی از بخش های این شعبه، در سال ۱۳٦۵ بحیث معاون و طی سالهای ۱۳٦۷ و ۱۳٦۸ بحیث رئیس شعبه مذکور، مسوولیت داشت. موصوف از اول حمل ۱۳٦۹ بحیث منشی کمیته ولایتی ولایت ننگرهار ح. د. خ. ا. انتخاب و در کنگره دوم حزب . که طی ان این حزب بنام حزب وطن مسما گردید . شرکت نموده به عضویت هیئت رئیسه کنگره مذکور انتخاب گردید. موصوف بعد از ختم کنگره، بحیث رئیس شورای ولایتی ولایت ننگرهار حزب وطن انتخاب و به این مسوولیت تا ثور ۱۳۷۱ ادامه داد.

فقیرمحمد ودان در سال ۱۳٦٦ به عضویت کمیته مرکزی ح.د. خ. ا و در کنگره سرطان ۱۳٦۹ بحیث عضو شورای مرکزی حزب وطن انتخاب گردید.

از فقیرمحمد ودان کتاب ها و رساله های متعددی به چاپ رسیده و به قلم او مضامین، تحلیل ها و تفاسیر سیاسی در مطبوعات و سایر رسانه های گروهی داخل کشور و رسانه های افغانی بیرون مرزی، منتشر گردیده است.

# National Reconciliation

## The Transition of Political Thought

## from culture of War to a culture of Peace

## by:

## Faqir Mohammad Wadan




www.cultureafghane.org